

ਪੰਜਾਬੀ - ਰੀਝਦੀ
1068 = 1656/658

1069 = 1659

1070 = 60

1071 = 61

72 = 1662

73 = 63

74 = 64

75 = 65

76 = 66

77 = 67

78 = 68

79 = 69

80 = 70

10 81 = 1681/71

82 = 72

83 = 73

84 = 74

85 = 75

86 = 76

87 = 77

88 = 78

89 = 79

90 = 80

10 91 = 1681

92 = 81

93 = 82

94 = 83

95 = 84

96 = 85

97 = 86

98 = 87

99 = 88

1100 = 1689

ਪੰਜਾਬੀ

1101 = 1690

1102 = 91

1103 = 92

1104 = 93

1105 = 94

1106 = 95

1107 = 96

1108 = 97

1109 = 98

1110 = 1699

Kripalsun L.

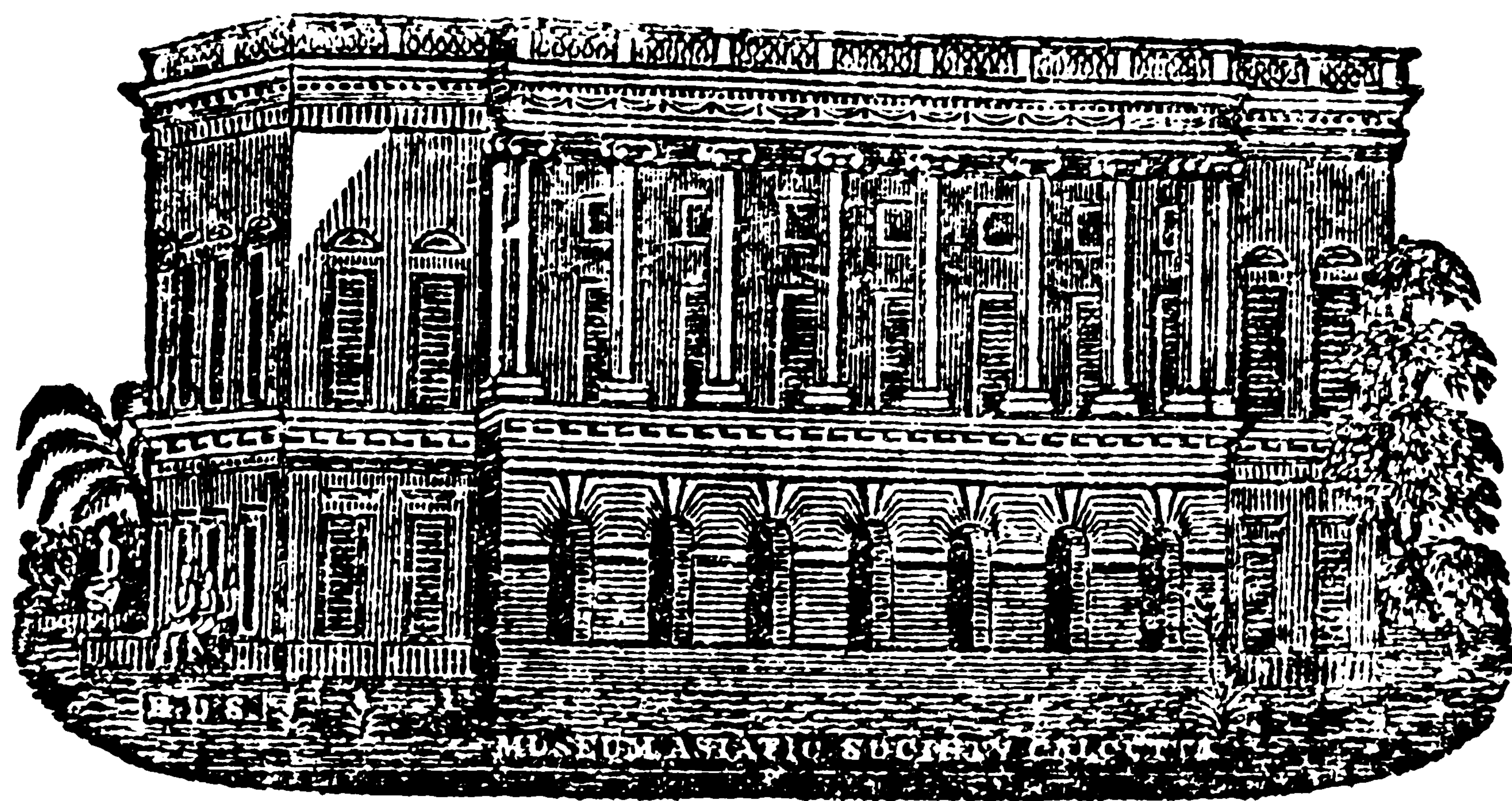
252

- 5/11/11

Bart I

BIBLIOTHECA INDICA:
▲
COLLECTION OF ORIENTAL WORKS

PUBLISHED BY THE
ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.
NEW SERIES No, 180.



THE
MUNTAKHAB AL-LUBĀB
OF
KHĀFĪ KHĀN.
EDITED BY
MAULAVĪS KĀBĪR AL-DĪN AHMAD
AND
GHULĀM QĀDIR.
PART II. *2a 21*
FASCICULUS XIV.

PRINTED AT THE COLLEGE PRESS.

CALCUTTA:

1870.

پہج د

Kripasamfu.

BIBLIOTHECA INDICA

A

COLLECTION OF ORIENTAL WORK

PUBLISHED UNDER THE SUPERINTENDENCE OF THE

ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.



THE

MUNTAKHAB AL-LUBÁB

OF

KHÁFÍ KHÁN.

EDITED BY

MAULAVÍ KABÍR AL-DÍN AHMED.

PART II.

PRINTED AT THE URDOO GUIDE PRESS.

CALCUTTA:

1874.

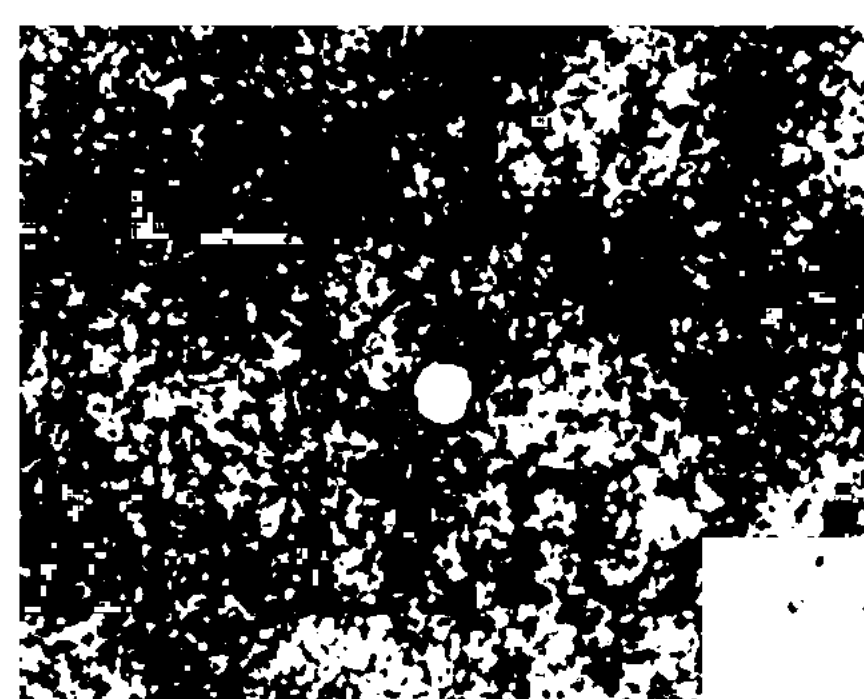
THE AMERICAN

A

THE AMERICAN

THE AMERICAN

THE AMERICAN



THE AMERICAN

THE AMERICAN

THE AMERICAN

THE AMERICAN

THE AMERICAN

THE AMERICAN

بسم الله الرحمن الرحيم

فکر خلاصه . ما سلاطین خلد مکان - و زبده ثمر شجر
گلشن سلطنت . ر تیمور صاحب قران - زببذده افسر و
اورنگ ابو المظفر محي الدين محمد اورنگ زیب بهادر
عالمگیر پادشاه غازی که بواسطه یازدهم با میر تیمور میرسد
اگر بتذکار حامد پادشاه عدالت اساس حق شناس دین پرور ابوالمظنه
محي الدين محمد اورنگ زیب بهادر عالم گیر پادشاه غازی پردار
و خواهد که اوصاف و محاسن آن مجموعه کمالات صوری و معنوی
از علم باعمل و شجاعت باتدبیر و زهد و اتقا بزبان قلم دهد از سبب
نور می افتد اما کلمه چون خالی از تصنیع عبارت باحاده
تکثیر معنی آورد - از از بدی . نمای اتم شهاب اجتناب
از ارتکاب کبائر بمرتبه می نمودند که تا انقصی دور -
باوجود مشغله جهانگیری و سلطنت مملکت و صیغ هندوستان عشرت
نشان چشم و دل و گوش و زبان را بلذت هیچ حرام و هیچ کبیره
خیالوه و سوای بعضی امور لایبی سلطنت که در حق وارثان ملک
در مقدمات ملک داری و ملک گیری اهم است و کمتری از فرمان

ر می برد که صیت نیکنامی دین پروری او گوشت

سلاطین هفت اقلیم را سالیده و آثار شجاعت او که در ایا

گی در تسخیر بلخ و بدخشان و مهم قندهار و دکن و جنگی

یل دیونژاد مست جنگی بظهور آمده و بر صفحه روزگار

مانده بگذارش در آمده و محارباتیکه در زمان شورش عارضه

حضرت که در یک سال چنان چها . بزرگ باچنین

ن دریای غیرت که هویکی شیر بیدشته شجاعت و تهوری خاندان

بر تیمور صاحب قران بودند نمودن و باوجود مکرر مغلوب گردیدن

واج ظفر امواج از جا در نیامدن و استقامت ورزیدن و دل و تدبیر

باختن و با جمعیت معدود خصم غالب آمده را از جا برداشتن

در عین تفرقه معرکه رزم سر رشته بزم تردد از دست ندادن بجز

ناییدات و فضل ایزد متعال حمل بر چه توان نمود * بیت *

دل روشنش آگه از کار ملک * عیان نزد او جمله اسرار ملک

بآهن زهد گرز عدلش خبر * بیای درخت آب گ

کند سیل اگر خانه را خا . شود زهره ابر از بیم آب

پ . حسن . حلاق آن پادشاه داد گر عالم ستان را بر محل موقوف

داشته بتحریر اصل مطلب می پردازد *

اگرچه خلاصه سوانح پنجاه سال عهد آن پادشاه جم جاه بتذکار

آوردن آب دریا بکوزه پیمودن است خصوص احوال چهل سال

اواخر که مورخان از تسطیر آن ممنوع گشته برشته بیان نکشیده اند

هميش تمام و تفحص نام .

رؤبر که از السند کهن سالان ثقه مسموع نموده و

عه نگار کل تحقیق کرده و درین مدت برای العین مشاهده

ستور خوشه چیدن بی بضاعت از صد یکی بزبان خامه میدهد

و سخن سنجان گنج معانی و مطالعه کنندگان دانش پژوه عیب

وش التماس دارد که اگر بسبب زنجیره بند سر رشته سوانح بدست

یامدن در مقدم و موخر سال تفاوت ظاهر گردد یا از روی تاریخ

دیگر در مقدمات جزئی اختلاف بنظر آید چون در کتب معتبر

بیر نیز بسبب اختلاف روایت تفاوت میباشد معذور دارند *

ولادت باسعادت او در سنه هزار و بیست و هشت در مقا

هرد که سرحد صوبه احمد آباد و مالواست واقع شده تاریخ

ادتش آفتاب عالمتاب یافته اند - در ایامی که آن زبده دودمان

باحب قران صوبه داردکن بود بعد فراغ مهم حیدر آباد چنانچه

در ذکر سلطنت اعلی حضرت باحاطه بیان در آمده در سنه هزار

شصت و شش هجری مطابق سال سی از جلوس اعلی حضرت

من بعد بفردوس آشیانی آنچه بتقاضی مکن در تنگنا

عبارت گنجد بزبان قلم جاری خواهد گردید .

گردید - بعد ترددات نمایان که قلعه بیدر و صوبه احمد آباد و قلعه

کلیانی را بتصرف والا در آورده بصوبه ظفر آباد (1) مسمی ساختند -

(1) ن - بصوبه ظفر آباد و محمد آباد مسمی ساختند •

در آوردند بتحریر تفصیل آن پرس.

در دور افتادن است - حاصل کلام بعد ازان که مور.

قلعه رسانده کار بر محصوران تنگ آورد و مفتوح گردیدن

ز فردا رسید و عادل شاه بجان امان خواسته التماس مصال

ن آورد خبر موحدش از نوشتجات حضور بوضوح پیوسته

سه کلام آنکه فردوس آشیانی را هفتم ذی حجه سنه هزار

صت و هفت هجری عارضه بدنی روداد و امتداد مرض

ببس بول انجامید و این معنی باعث اختلال ملک و حال

عایا و برهم خوردن انتظام سلطنت گردید - و ازا شکوه

ولیعهد و متقل خود را می گرفت و درایام صحت نیز زه

اختیار ملک رانی بدست او بود و بتقلید ملحدان صرف

مشروب تصوف را بد نام ساخته کفر و اسلام را برادر توام خواند

سالها درین باب بآب و تاب تالیف نموده با برهمندان و گسائییان د

موافقت و مرافعت میزد - درین وقت فرصت را غنیمت دانسته

بتدار امیر سلطنت بکف وندار خود در آورده از وکلا مچلکاری

م تحریر وقائع در بار گرفته - زود قاصدان و مسافران بنگال

را - و - را مسدود ساخت و چون در همه صوبه بجا

اخبار شرر بار خلیل افزای مذکوره بدآک چوکی زبان انتشار

یافت تفاوت تام در اطاعت امیران و زمینداران عمده و رعایای

مالگذار و مفسد پیشگان واقعه طلب راه یافت - و فتنه جویان

هر گوشه و اطراف و هنگامه طلبان هر صوبه و اکناف سر

محمد مراد بخش در احمد ابر

هر دو بهم چشمی همدیگر سکه و خطبه بنام خود نمود.

پیش قدمی بغی بر خود سکه زد و گردانیدند و شجاع با لشکر

عازم بهار و پتله گردید و صدای کوس مخالفت او بمخالقان بهانه

طلب اطراف تا دارالخلافه رسید - و حضرت فردوس آشیانی که با

دارا شکوه از ابتدا محبت و الفت بافراط داشتند و اکثر در همه امور

بخاطر داری او می کوشیدند درینوقت که از انحراف مزاج بحال

خود نماندند زیاده از سابق در استرضای خاطر و قبول التماس او

متوجه شدند - و از آنکه دارا شکوه از جوهر ذاتی محمد اورنگ زیب

بهادر عالمگیر که من بعد بخلد مکان و آنچه بزبان قلم جاری گردد

بگذارش خواهد آمد نظر بر ترددات رستمخانه و تدبیرات حکیمانه

متوهم می بود پادشاه را بانواع دلائل فهمانده برین آورد که ابتداء

امرای نامدار صاحب فوج که همراه خلد مکان برای تسخیر

بیجاپور مامور بودند طلب حضور گردیدند - از انتشار این خبر موحتش

انصرام و اتمام تسخیر بیجاپور بعقله تعویس افتاد - و خلد مکان ناچار

باسکندر عادل شاه بیجاپور دار و مدار خود را بقبول پیشکش گزور روپیه

نقد و جنس بوعده اقساط مصالحه بمیان آورده از دستش بیجاپور

برخاسته به خجسته بنیاد تشریف آوردند و بازار مسموع نمودند که

دارا شکوه باراده متصرف شدن خزانه فردوس آشیانی را از دارالخلافه

شاه جهان آباد بمستقر الخلافه اکبر آباد آورد و چهارم ربیع الاول

سده هزار و شصت و هشت (۱۰۶۸) راجه چیسنگه را با چند امیر

روایان سلف از آنها ضبط خود توانستند نمود و در آن سجاج تعین
 تقویت دین متعین میگردد. بذارس رسید محمد شجاع هم
 چنان تقدیر خود مستعد پیکار گشته کشتیها را بتصرف خود
 آورده متوجه مقابله و کارزار راجه گردیده بفاصله یک و نیم کروزه
 فرود آمد - راجه روز دوم بعدم شهرت جنگ و اشتها تبدیل مکان
 ازان مقام سوار شده قبل از طلوع نیر اعظم که هنوز محمد شجاع در
 خواب غفلت و نشا آلوده خمار و شیشه بود جلو ریز رسیده بقتال
 و جدال پرداخت - و آن نا تجربه کار بیخبر خبردار گشته وقتی از
 خواب غفلت بیدار گردید که کار از دست رفته بود سراسیمه و از
 خود را با خدمه محل و همراهان خاص بذواره رسانده سوار کشتی
 شده راه نزار اختیار نمود و تمام اردو مع خزانه و فیلان و توپخانه و
 کارخانجات بعد غارت و تاراج بتصرف راجه جیسنگه آمد - و محمد
 شجاع از صدمات فوج پادشاهی تا بنگاله بند نگرید - و آن ولایت
 بتصرف منصوبان دارا شکوه در آمد - و جمعی از نوکران و همراهان
 نامی شجاع که دستگیر گشته بودند راجه باکبر آباد روانه نمود -
 دارا شکوه آنها را تشهیر داده بعضی را مقتول ساخت و جمعی را
 قطع ید فرمود - و نیز خدمه که در همان ایام که سلیمان شکوه مع
 بر سر حرم سجاج مقرر گردیده بود مهراجه جسونت را با
 قاسم خان و توپخانه حضور و چند هزار سوار و توپخانه خود و چند
 امیر نامی دیگر بر سر راه احمد آباد و دکن روانه ساخته مقرر نمود
 که بعد تحقیق خبر اگر محمد مراد بخش از احمد آباد در حرکت
 سبقت نماید قاسم خان با چند امیر نامی و توپخانه باستقبال او

شداید - و بعد خبر این اما راقم حروف بقدر مقدور دست و پا زده
 بتقاضای وقت بعمل آرد - و در صورتیکه
 از دکن سبقت نماید مهراجه با قاسم خان و همه بزرگواران
 سر راه او بگیرند و باتفاق بمقاتله پردازند - و تمام صوبه مالوارا دارا شریک
 در اقطاع خود مقرر نمود تا منصوبان او بامید خزانه آنجا که زر
 همه محاللات آن صوبه را در تنخواه آنها مقرر ساخت بخاطر جمعی
 بدل و جان ممد و معاون همدیگر گشته گرد آوری سپاه و مصالح
 جنگ آنچه مطلوب گردد توانند نمود - نیز مسموع گردید که عیسی
 بیگ وکیل خلد مکان را مقید ساخته خانه او را ضبط نمودند - و معا
 از اخبار احمد آباد بوضوح پیوست که محمد مراد بخش سکه و
 خطبه بنام خود نموده خواجه شهباز خواجه سرار را با فوج و مصالح
 قلعه گیری برای تسخیر قلعه بندر سورت و ضبط بندر مذکور روانه ساخت -
 و خواجه شهباز بعد رسیدن بندر سورت و محاصره نمودن قلعه
 و در اندن نقب و پراندن برج و حصار و مفتوح گردیدن قلعه تجار
 را جمع ساخته پانزده لک روپیه بطریق دست گردان طلب نمودند -
 بعد قیل و قال بسیار حاجی محمد زاهد و پیر جی به از عهده
 تجار بندر مذکور بودند با هم اتفاق نمود
 عوض همه تجار داده تمسک بمهر محمد مراد بخش و ضامن
 خواجه شهباز نوشته گرفتند - و در همان روزها علی نقی نام که دیوان
 و مشیر محمد مراد بخش بود و با او یکی از خواجه سرایان مقرب
 عداوت همچشمی داشت و علی نقی با وجود کمال دیانت و سلوک
 در نسق ملک و اجرای سیاست چنان شدید بود که باندک

بعده بتسخیر قلعه بیجاپور کمر عزیمت بسته آنم به برآوردن زهره او
 و تردد رستمیه دران محاصرت را دران ایام بتهمت دزدی مقید ساخته
 از سرشتی نقی آوردند حکم زهره بر آوردن او بدون تحقیق فرمود
 زهره او برآورد - فقیر دران حالت رو بآسمان نموده گفت که
 مرا ناحق میکشی امید دارم که تو هم بتهمت همین بلیه گرفتار
 گردی - با این همه کمال تدین و رسوخیت او در خدمت محمد مراد
 بخش همان خواجه سرا یا دیگری از طرف علی نقی نوشته جعلی
 بمهر و تقلید خط او بنام دارا شگوه بمضمون اراده فاسد درست
 نموده در موم گرفته بدست قاصد داده چنان تدبیر بکار برد که
 بدست چوکی داران که در چنان هنگامه برای جست و جوی
 خطوط و محافظت طرق مقرر می نمایند افتاد - و قبل از طلوع
 آفتاب نزد محمد مراد بخش آوردند بعد مطالعه آتش غضب
 سلطانی شعله ور گردید و حکم طلب آن اجل رسیده بهر حالتی
 که نشسته باشد فرمود - وقتی سزاوالان رسیدند که علی نقی کلاه
 بر سر نشسته کلام الله تلاوت می نمود - محصلان فرصت تبدیل
 رخت نهادند - او نیز بسزاوولی اجل بگمان آنکه برای مصلحت امور
 ملکی طلب داشته اند چنان بتعجیل روانه گردید که در راه رخت
 دربار پوشیده خود را بهم عذایی ایام موعود رساند - محمد مراد بخش
 که بغضب و قهر آلود برچهی در دست گرفته برکرسی نشسته بود
 از علی نقی سوال نمود که شخصی که باران نمک حرامی قصد
 فاسد در باره ولی نعمت خود نماید سزای او چیست علی نقی
 از آنکه از خیانت خود را پاک می دانست بی باکانه جواب

داد که بسیاس ~~جون~~ خبر بمحمد شجاع صوبه دار بنگاله رسید و
 محمد مراد بخش آن خط را بداد ~~هنگامه~~ اطلاع یافت
 در آورده نظر بر عقیدت و فدویت خود گذاشته و بدنامی
 آفرین بر مدعی که این را ساخته و ~~موسوس~~ پیه تپ و دانائی
 پادشاه که حق سبحانه تعالی سلطنت عطا نموده و این قدر تمیز
 ندارد که از دوست و فدویان خود و مخالفان منافق دولت فرق
 توانند فرمود - محمد مراد بخش که در دل او ذخیره غبار جا گرفته
 بود ازین سخن زیاده بر آشفته برچاهی که در دست داشت
 بسینه علی نقی رسانده بخواجه سرای که حاضر بود اشاره بکشتن
 و اتمام کار او نمود - و همان لمحہ در همان مکان بحربهای جان ستان
 کار او ساختند - و در همین آوان میر جمله که از حضور قبل از عارضه
 بدنی فردوس آندیانی برای کومک غلام مکان روانه شده رسیده از
 راه اخلاص و عقیدت خاص مشیر و رفیق شفیق و همدم بود
 مصلحت دران دانست که او را برای دفع بدنامی بدستور محبوسان
 بقلعه دولت آباد گذاشته متوجه مقابله مخالفان دولت گردند - و
 در عالم تدبیر و رای صائب بمحمد مراد بخش مکرر از روی کمال
 افراط محبت نامه التیام آمیز نوشتند مدعی بر مبارکباد و تهنیت
 پادشاهی و دران درج نمودند که مرا بهین وجه بدنامی
 کار و بار دنیای غدار ناپایدار نیست و سوای اراده طوائف بدت
 مراد دیگر منظور نظر نه و در مقابل زیاده سوری و بی انصافی برادر
 بی شکوه هرچه بخاطر آن زبده اخوان رسیده بموقع و بجا بوده و
 مرا شکر یک و رفیق بی نفاق و معاون خود دانند اما آنسب

دیگر و فوج سنجین بسرداری سلیمان ^{نمود} و برادر باتفاق
 نمود - چون راجه بطریق ^{نمود} ~~در~~ ^{حالت} برافراشتندست باد غرور
 با شجاء ^{راستی} آن بد ملت پرست و کیدار مقدور باشد و دیدار
 حضرت ولی نعمت میسر آید در دفع آشوب و فتنه کوشیده
 عذر تقصیر آن برادر که در عالم اضطرار بی اختیار رو داده از پادشاه
 حق آگاه خواسته آید والا بعد از فراغ نسق سلطنت و تادیب مخالفان
 دولت آن برادر ازان برگزیده اخوان رضای کعبه الله حاصل نموده عازم
 مقصود گردد - باید که تاخیر درین اراده جائز نداشته با فوج شایسته
 و لشکر آراسته ازان راه بقصد تادیب کافر بی ادب یعنی جسونت
 مرحله پیمای گردند - و مارا آن طرف آب نریندا رسیده دانند - و فوج دریا
 موج و توپخانه جهان آشوب که همراه داریم مصالح فتح خود دانند
 و کلام الله را کفیل عهد و پیمان هوا خواه دانستند بوجه من الرجوه
 وسواس بخاطر راه ندهند - بدین مضمون عهد نامه روانه ساختند و
 در فکر گرد آوردی لشکر و ترتیب توپخانه بسعی پادشاهانه و تدبیر
 عاقلانه پرداخته بسکه و خطبه اصلا متوجه نگشته پادشاه زاده محمد
 معظم را برای حراست خجسته بنیاد نگاهداشته شاه زاده محمد
 اکبر را که در همان ایام آن نخل نونهال گلشن سلطنت از کتم عدم
 در حدیقه ارور جلوه گر گشته بود باتالیقی خواجه منظور با دیگر
 پزگیان حرم در قلعه دولت آباد گذاشتند - و معظم خان عرف میر
 جمله را که محمد امین خان پسر او در حضور بخشی و نائب
 وزارت او بود بتقاضای مصلحت و رفع بدنامی براهنمائی او بط
 محبوسان در قلعه فرستادند - و غره جمادی الاولی شاه زاده

عالمگیر بادشاه

۱۰۷۱

سنه ۱۰۶۸

ماه زاده از دکن مهاراجه جسونت

یوان - دارنگ زیب در حرکت

ساختند - و مرید

ملک تا انقضای روز ملکه کار نامه‌های وزرا یا در شاهی

نظر بر جوهر شجاعت و جانفشانی او که ضمیمه کاردانی ملکی

داشت دیوان خود نمودند - و آخر خدمت میر آتشی نیز

مالی باد فرموده در رکاب همراه گرفتند - بیشتر از امرای کارزار دیده

آزموده کار که بتفصیل تعداد آنها پرداختن از سر رشته سخن دور

است سعادت اندوز رفاقت گشتند - و دوازدهم شهر مذکور

افتادن عازم دارالسرور گشته بیست و پنجم ماه مزبور داخل برهانپور

خود گویند که در برهانپور زبده اقطاب زمان حضرت شیخ برهان

گردیدند - که از بزرگان آن عهد بود خلد مکانی بارادت باطنی

قدس دیدن آن پیرو حق نموده پیغام اراده ملاقات بمیان آوردند

خواهش نگردیدند بعد تسلق تام رضای شیخ حاصل نموده همراه

مافون شیخ نظام نام که از مقربان محرم و میانجی ملاقات بود جریده

دیدن آن بزرگ تشریف بردند و التماس فاتحه نمودند شیخ در

در جواب فرمودند که از فاتحه ما فقیران چه حاصل شما که بادشاه اید

فاتحه بقصد عدالت و رعیت پروری بخوانید ما هم برفاقت شما دست

بدعا و فاتحه بر می داریم - شیخ نظام بعد شنیدن این کلام تهذیب

انجام زبان بمبارکباد مرشد سلطنت کشور و بعد از فراغ فاتحه چند

کلمه نصائح بر زبان شیخ جاری گردید و تبرک داده وداع نمودند

و یک ماه در برهانپور بجهت سرانجام ضرور و تحقیق اخبار حضور

مقام نموده بیست و پنجم جمادی الاخری محمد طاهر مشهدی را

تقصیری که از کسی مشاهده می
می فرمود - قضا را فتنه و خلاصه
نزد ... ظاهر شد که عیسی بیگ
به بود و اعلی حضرت او را مرخص و مطلق العنان گردانده
بودند بطریق یلغار خود را رسانده ملازمت نمود و بر حقیقت رسیدن
مهاراجه جسونت و قاسم خان باجین مفصل اطلاع داد - چون
تاراج زده آمده بود برای سرانجام او ده هزار روپیه انعام نمودند -
و دو سه منزل که طی مراحل فرمودند بعرض رسید که شاه نواز خان
صفوی که یک صبیغه او بخلد مکانی و صبیغه دویم بمراک بخش
منسرب بود در برهانپور مانده و اراده رفاقت نداد - شاه زاده محمد
سلطان را با شینخ میر امر نمودند که به برهانپور رفته او را در قلعه
ارک محبوس سازد و در هر منزل بنوکران روشناس و کار طلب اعصابه
و خطاب عنایت می فرمودند - دهم رجب از آب نر بدا عبور واقع
شد محمد مراک بخش که بعد رسیدن عهد نامه محبت آمیز از احمد
آبان بر آمده بود بیستم رجب در دیپال پور رسیده ملاقات نمود
و از هر دو طرف گرمی اتحاد و وداد و رسمیات تواضعات و ضیافت
بمیان آمد و از سرنو عهد و قرار بکفالت یمین کلام الله بمیان آوردند -
میرزا محمد مشهدی را خطاب اصالت خان و عطای نقاره و میر
شمس الدین بنی مختار را خطاب مختار خان عطا فرمودند و سید
عبد الرحمن واک سید عبد الوهاب خاندیسی را مخاطب به سید
دلور خان ساخته با جمعی دیگر امرای عقیدت کیش همراه سواری
خاص حکم نمودند - چون بر سر معبرهای آب و گذرهای خشکی

چنان بدو بسر ~~بیش~~ تمام او را بسزا باید رساند - بعد ازان
می نمود تا رسیدن رایت ظفر آیم ~~حاج~~ نقی داد او بمطالعه
جسونت را از رسیدن گرج دریا موج هردو بر سر آب گفت
نمی رسید مگر آنکه بعد عبور از گذر اکبر پور راجه شیو رام کور و

ماندو آگاهی یافته مجمل بمهاراجه نوشته اطلاع داده بود - و قاسم
خان که از شهرت بر آمدن مراد بخش از احمد آباء باستقبال
شتافت چون محمد مراد بخش راه راست بتفاوت هیجده کروه
گذاشته خود را بخلد مکان رساند قاسم خان مایوس گشته مراجعت
نمود - و مردم دارا شکوه که در قلعه و نواح دهار بودند از مشاهده
لشکر عدو مال هردو برادر فرار نموده بمهاراجه پیوستند - و راجه
مع قاسم خان از آوازه تولزل افزای موکب ظفر پیکر از مکان خود
یکس منزل استقبال نموده بتفاوت یک و نیم کروه فرود آمد - خلد
مکان کب نام برهمن را که در شعر هندی و زبان آری شهرت داشت
نزد مهاراجه فرستاده پیغام دادند که ما را مطلب ازین حرکت قصد
ملازمت و عبادت حضرت ولی نعمت و مرشد و قبله دو جهان
است که عبادت محض دانسته متوجه حضور پرنور گردیده ایم و
اراده مخالف و جنگ نداریم مناسب آنست که او هم سعادت
همرکابی حاصل نماید والا از سر راه کنار اختیار کرده باعث فتنه و
خونریزی بندهای خدا نگشته بوطن خود رود - راجه اطاعت حکم
اعلی حضرت را دست آویز عذر عدم قبول پیغام ساخته جواب
ناصراب فرستاد - و روز دیگر هردو طرف در ترتیب فوج پرداختند
ازین طرف بعد آراستن توپخانه خصم سوز و آرایش فیلان کوه پید

آنکه چون پدر بزرگوار هنوز در قید حیات ایستاد ~~جانب~~ جابت خان را
 احرام خدمت پدر بستند ~~صاف دیده همراه شاه زاده مع فیلان~~
 و نخواست نمودند - ذوالفقار خان عرف محمد بیگ را با چندی
 سواران هراول شاه زاده قرار داده مرشد قلی خان را مع توپخانه
 پیشاهنگ هراول ساختند - و محمد مراد بخش با فوج و سرداران
 خود طرف برزغار صف آرا گردید - و فوج شاه زاده محمد اعظم را
 با بعضی دلاوران کارزار دیده طرف جرنغار مقرر نمودند - بهمین
 دستور فوج یلتمش و چنداول و جابجا از امرای جان نثار و لیران
 شیرشکار که اگر بتعداد و توضیح اسم هر ایک پردازد سر رشته اختصار
 بطول کلام منجر میگردد معرکه آرا گشتند - و خود بهمعنائی فتح و
 نصرت بر فیل گردون شکوه سوار شده با جمعی از امرای رزم آزه‌های
 کارزار دیده بافر فریدون و شکوه سکندر در قول جا گرفتند - و از آن طرف
 مهاراجه جسونت نیز با آراستن لشکر پرداخته قاسم خان را هراول
 ساخته دیگر امیران کار طلب مبارز پیشه را عقب توپخانه عظیم
 پادشاهی و دارا شکوه جا داد - و فوج میمنه و میسر و یلتمش
 آراسته فیل مست جنگی کوه صولت غرق آهن را پیشاهنگ
 هردو فوج و سردار علیحدہ ساخته خود با چند هزار راجپوت
 جهالت کیش رزم جو در قول استاده صف آرا گردید - و بیست و
 دوم رجب روز جمعه سنه مذکور هردو لشکر مستانه وار بمعرکه
 کارزار قدم گذاشتند و آن شاه گردون وقار اول بداروغه توپخانه حکم
 نمودند که به پیغام بانهای آتش فشان و گولهای توپ صف ربا که
 مقدمه شعله افروزی بزم رزم است مبارزان صف شکن را گرم داروگیر

شاخند - و سر ~~خان~~ و جمعی از امرا پیشتر هر اول نموده روانه
 کار بتیر و سنان جان ستان رسانند ^۱ که دستور العمل او دران
 سرهائی سران نامدار که از تن جدا نگرفتند و از سر ^۲ ماند
 و خنجر سینه گذار چ ^۳ بهادران که از خانه زین بر زمین ^۴ نا
 جان بجان آفرین نسپردند - راجپوتان جنگ جو و کافر کیشان تذ
 خو که پدر از خون پسر قشقه نیکنامی بجای صندل بر پیشانی
 کشیدن نشان سرخ روئی می دانست چه دلیریهای بهادرانه
 که بعرضه کارزار بنظهور نیاوروند * بیت *

همه سرکش و جاهل و جنگ جو * چشمشیر آهن دل و سخت روی
 بدحر و غا جملگی همقدم * همه بسته چون موج دامان به
 خصوص از جمله راجهای نامدار خونخوار مکند سنگه هاره درتن سنگه
 راتهور و ارجن کور و دیال سنگه جهاله (۲) و دیگر راجپوتان بی باک
 سفاک رام رام گویان اسپها برداشته دست از جان شسته پروانه
 صفت که خود را بر شعله آتش رند بر توپخانه ریختند و از حملهای
 پی در پی آنها انتظام توپخانه از هم پاشید - و مرشد قلیخان بعد
 تردد نمایان شرط جانفشانی بتقدیم رسانید و عرصه بره راول تدگ
 گردید و کار بجائی کشید که ذولفقار خان بدستور ناموس پرستان
 با نام و ندگ پا در معرکه جنگ قائم نموده باوجود فرار همراهان
 چون دید که کار از دست رفته باین بهادران جان نثار خود را از
 فیل انداخته برفاقت چند از تهور پیشگان عقیدت کیش پیاده

قدم پیدش گذاشته کار زار رستمانه نموده زخم کا ~~ببرداشتند~~ سد
 راه سیلاب بلای آن بدکیشیا ~~رئیس گردید و داد مردانگی میداد~~
 تا کومک ~~یگانه~~ یلدمش بدو رسید و صدای دار و گیر از عرصه زمین
 چرخ برین پیچید - و پادشاه زاده محمد سلطان و نجابت خان
 با همراهان بدفع آن ضلالت کیدشان پرداخته چون کوه وقار از جا در
 نیامدند - و غلبه راجپوتان هر ساعت زیاده می شد تا آنکه شیخ
 میرخوافی و صف شکن خان و مرتضی خان نیز خود را رسانده
 بکمرگاه مخالفان زدند اما هرچند که تردد و جانفشانی بظهور آوردند
 گرد ادبار کفار را بشمشیر آبدار فرونشاندن نتوانستند - شاه تهمتن
 چون آن جلالت و کوشش هر دو گروه مشاهده نمود فیل سواری
 خود را بقصد امداد مبارزان اسلام پیدش بردند و به پشت گرمی
 همت و توجه رایت ظفر آیت آن خسرو عدو مال هر لحظه اثر
 غلبه بر مغلوبان میدان دین ظاهر شدن گرفت - و نسیم زلف و
 فیروزی دم بدم می وزید - و راجپوت بیدشمار علف تیغ و هدف
 تیر و سنان مبارزان گردید * بیت *

زبس راجپوتان پرکار جنگ * گذشتند از جان بناموس و ننگ
 فتاد آندک کشته درکار زار * که شد بسته راه گذر بر سوار
 از خون رخسار و بدن دلاوران صرجه روی زمین را سرخ روئی تازه
 بر روی کار آمد و برای طیور و وحوش آن قطعه زمین از گوشت
 کشتگان هر دو طرف ذخیره طعمه سالها آماده گردید معینا راجپوتیه
 دست از یراق کوتاه کوتاه نهمود پای ثبات از پای جهالت بر
 نمی داشتند - درین ضمن محمد مراد بخش از طرف برنغار با فوج

خونخوار خود بر بنگه مهاراجه جسونت تاخته بغارت و تاراج
پرداخت و در انجا محاربه عظیم راجپوتان و خیم رو دان و جمعی
مثل دیدی سنگه و برسوجی و مالوجی و غیره که با هشت نه هزار
سوار برای حراست بنگه مانده بودند بعد مقابله و مقاتله که دان
مردانگی از آنها بظهور آمد و مکرر خود را بفیل محمد مراد بخش
رساندند بیدشتی از آنها رخت هستی خویش بیداد دادند
مگر دیدی سنگه که خود را از شجاعان مدبر آن قوم میگرفت نظر
بر عاقبت بینی و پاس آبروی ناموس بدر صلح زده از اسب غرور
پیاده شده مثل زنهاریان خود را بخد مت محمد مراد بخش
رسانده فریاد الامان را شفیع جرائم ساخته بجان و مال و عیال امان
خواسته مامون گردید - و دیگر تردیدی که از آن نتیجه دیدمان تیموری
در رقب ظفر انتساب برادر والا قدر بظهور آمده بتوضیح تفصیل آن
نمی پردازد - حاصل کلام از ضرب شمشیر و صدمه حملهای صف ربای
پیاپی آن بهادر شیر شکار میکند سنگه هاره و سجان سنگه سودیه و رتن
سنگه راتهور و ارجن کور و دیپال داس چهاراله (3) و موهن سنگه هاره
از پا در آمدند و تزلزل تمام و تفرقه تام بحال آن جماعه بد انجام
راه یافت - و از راجپوتان بد نهان پشته پشته کشته هر طرف افتاد و
ساعت بساعت تاریکی غلبه کفر بنور فتح اسلام مبدل میگردد تا آنکه

(3) این همان شخص است که نامش در صفحه ۱۵ سطر ۱۲

مذکور شده لیکن اینجا در همه نسخه دیپال داس نوشته اما در

بعض نسخه چهاراله و در بعض نسخه چهاراله نوشته *

خوف و هراس عظیم در دل جسونت و خیم جاگرفت و بر سر غیره
 دستور راجه‌هایی نامدار عار و آبرو معرکه کارزار بر خود هموار نمود
 این بدنامی دائمی را بر خویش پسندیده از طعن همچشمیست
 ناندیشیده قبل از آنکه فوج همراه او هزیمت نماید بجای قشقه مدد
 سرخ و سفید خط نیل سیاه بر پیشانی خود کشیده عذر هزیمت
 و فرار از صف قتال تا آنکه راه طرف وطن اختیار نمود - و قاسم خان و
 دیگر نوکران پادشاهی و فوج سرداران خانگی دارا شکوه نیز ناچار
 برفاقت سر فوج فرار نموده هریکی بطرفی شتافت - و از طرف
 صاحب افسر و اورنگ مدای شادیانه فتح و فیروزی بلند آوازه
 گردید و مجموع توپخانه و فیلان مع خزانه و قطار فطار اشتران و استران
 پراز بار و تمام کارخانه پادشاهی و دارا شکوه بعد حادثه تاراج و تصرف
 بهادران بضبط سرکار خلد مکان در آمد *

* بیت *

دلیران چو فارغ ز هیچجا شدند • بتاراج بنگاه اعدا شدند
 ز دشمن کسی بخت اگریار داشت * همی سر بدر برد و سامان گذاشت
 بدست اندر آمد بسی بادپا • ز خون جمله رادست و پاک راحنا
 در عالم گیرنامه مذکور است فرامیذنی که بعد این فتح از طرف عالمگیر
 پادشاه بنام حکام بیجاپور و حیدر آباد صادر شده دران بزبان قلم داده بودند
 که شش هزار کس مقتول از لشکر مغلوب با جمعی از سرداران باحاطه
 شمار در آمدند و ازین طرف سوای مرشد قلیخان دیگری بکار نیامد -
 و ذوالفقار خان با چند امیر دیگر زخمه‌های نمایان برداشته از مرهم
 لطف و انعام التیام پذیرفتند و هر دو برادر بمبارکباد هم دیگر طب
 اللسان گشتند - و شاه زاهدی و الانسب و امرا تسلیمات تهذیبت بجا

آوردند - پانزده هزار اشرفی بطریق مرهم بها برای همراهان محمد مراد بخش مع چهار فیل باساز نقره و حوضه طلا و قدری جواهر و مرصع آلات و آلاتی آبدار در جلدوی تردد نمایان محمد مراد بخش فرستادند
آهی گفته اند * بیت *

همین تا برآید به تدبیر کار * مدارای دشمن به از کارزار
محمد سلطان را اضافه پنجهزاری مرحمت نمودند و نجابت خان
را بخطاب خان خانان و عطای لک روپیه خورسند ساختند و
ملکفت خان را مخاطب باعظم خان ساخته بعطای خدمت
دیوانی از انتقال مرشد قلی خان و نقاره و دیگر عنایات سر بلندی
دادند و ذو الفقار خان را بانعام نقد و جنس و عطای اضافه نمایان
و انواع مرهم لطف و احسان تسلی بخش گردیدند - بهمین دستور
در مراتب منصب اکثر همراهان افزودند - و بیادشاه زاده محمد
سلطان و دیگر امرا که بعطای اضافه و خطاب و نقد کامیاب میگردیدند
می فرمودند که نزد محمد مراد بخش رفته تسلیمات بجا آرند -
بخواخته کلان خوافی که خالوی محرراوراق می شد اصالة دیوانی
اجین که بدار الفتح موسوم ساختند و نیابة صوبه داری از طرف
شاه زاده عطا فرموده حکم نمودند که آنچه از مصالح نقدی و جنسی
مطلوب باشد بعرض رساند او التماس نمود که اولاً اراده غلام این ست
که از رکاب سعادت جدا نگشته در جرگه فدویان جان نثار باشد و در
صورت اطاعت امر کدام وقت التماس و درخواست مصالح و
کرمک است تا جان و مال دارم نثار کار مرشد و قبله و جهان نمودن
سعادت خود خواهم دانست بعد ازین التماس بخطاب کفایت

خان و عطای خلعت و اسپ و فیل و مفتخر ساختند - و عالم غیره را که زمیدار عمده آن ضلع بود بخطاب راجی و عطای خلعه نمود فیل و شمشیر و جمدهر و کمر مرصع و جیغه و دكدكي و گوشه‌بسط در زمره حلقه بگوشان در آورده همراه کفایت خان تعینات فرمودند و بیست و هفتم رجب از کنار دارالفتح اجین کوچ فرموده به بیست و هشت کوچ در سرحد گوالیار مضروب خیام نمودند - نصرت خان ولد خان دوران را بخطاب پدر سر افرازی بخشیدند - چون از طرف دارا شکوه احتیاط معبرهای آب بعمل نیامده بود به صف شکن خان داروغگی توپخانه عطا فرموده حکم نمودند که با ذوالفقار خان سپه سالار و توپخانه بطریق استعجال از گذر به دوریه عبور نماید - غره رمضان المبارک لشکر ظفر قرین از آب چنبل عبور نمود و خود روز دوم آن از آب گذشتند *

چند کلمه از وقائع در بار اعلای حضرت آنکه چون هوای گرم اکبر آباد بمزاج پادشاه موافقت نمی نمود و پاره صحت یافته بودند متوجه دار الخلافت شدند دارا شکوه که در ابتدا ازین حرکت مانع بود و مصلحت نمیداد خبر هزیمت مهاراجه شنیده سراسیمه گشته چون هوش باختن بالحاج و لجاجت پدر بزرگوار را رنجانده از مابین راه مستقر اخلافت برگردانید و خود در کمال اضطراب تهیه پیکار گرفته با همه امیران نامدار رکاب بادشاهی و قدیمی و جدیدی خود که ارشست هزار سوار تجاوز می نمود مع جمعیت توپخانه جهان آشوب روانه گردید - از فیلان گردون هیکل مست جنگی که دشت و صحرائی سبز را سیاه نموده بود

چه تعداد نماید - چون معظم خان را که در دولت آباد محبوس ساخته در خدمت شاه زاده محمد اکبر گذاشته بودند دارا شکوه این معنی را برهنمونی معظم خان دانسته محمد امین خان پسر او را در حضور مقید ساخته بر خانه او چوکی نشانده بر آمد اعلی حضرت که در فکر اصلاح کار و دفع فتنه و فساد بودند او را بعد از چند روز خلاص نمودند - گویند فردوس آشیانی دارا شکوه را مکرر مانع بر آمدن گردیده گفتند از رفتن تو زیاده مادمه متدیزه و خیره ساختن هر دو برادر خواهد گردید و خود قصد بر آمدن باراده صلح و فهماندن هر دو گوهر درج سلطنت نموده حکم پیش خانه بیرون زدن فرمودند دارا شکوه راضی نشده بهمنزبانی و همی خان جهان عرف شایسته خان مانع آمد - و نیز روایت نمایند که قبل از خبر هزیمت راجه هنوز که افواج دکن و احمد آباد با هم ملحق نگردیده بودند اعلی حضرت خود قصد بر آمدن نموده از خان جهان مصلحت پرسیدند و مگر کنکایش آن درمیان آوردند خان جهان که خالوی خلد مکن می شد و اخلاص ته دلی بمحمد اورنگ زیب داشت نظر بر جوهر ذاتی و رشد و مشاهده اوج طالع او بتقاضای وقت مصلحت نداد و بعد رسیدن خبر هزیمت مهاراجه پادشاه ظن طرف داری خان جهان برده مغضوب ساخته سرعصا بر سینه او رسانده دو سه روز از مجرا ممنوع نموده باز مهربانی فرموده بتجدید که پای کنکایش بر آمدن خود بمیان آوردند همان مصلحت سابق داد و آخر کار قصد پادشاه باوجود بیرون زدن پیشخانه نموده نداد - و دارا شکوه

شانزدهم شعبان خلیل الله خان را با قباد خان و رام سنگه ^{غیره} ۱۰۶۸
 بندهای پادشاهی و ملازمان خود بطریق هراولی رخصت نمود
 که به دهلپور رفته اقامت ورزند و گذرهای آب چنبل را ^{بضم} بشی
 در آرد و خود برون شهر در انتظار سلیمان شکوه که از جنگ
 برگشته عازم حضور بود چند روز که درین ضمن بعضی سرانجام سفر
 نیز بایست نمود توقف ورزید - چون سلیمان شکوه نرسید ناچار کوچ
 بکوچ متوجه استقبال و قتال هر دو برادر گردیده ششم رمضان المبارک
 نزدیک سموگده بتفاوت نیم کوه هر دو لشکر کوه شکوه رسیده مقابل
 هم فرود آمدند و فرستادن فوج برای بستن معبر اصلاً فائده نه بخشید
 و دارا شکوه در تهیه فوج بندی و ترتیب دادن توپخانه و آراستن
 فیلان مست جنگی کوه پیکر پرداخته روز دیگر سوار شده قدری راه
 پیش آمده در میدان وسیع صف زده قریب دو کوه عرض زمین
 را زیر بار فیلان گردون شکوه و لشکر زیاد از احاطه شمار فرو گرفت
 دران روز که تابش آفتاب ماه خورداد که از گرمی و شدت حدت
 هوای شش جهت آتش می بارید و کمی آب و تابش زره و
 بکتر فولاد ^{علاوه آن} گردید چندین کوه پیکر بخاک هلاک افتادند -
 و محمد اورنگ زیب بهادر نیز اگرچه آن روز سوار شدند اما صرغه
 در تیز جلولی و سبقت در آغاز جنگ ندیده بتفاوت گوله رس
 استاده انتظار شروع پیکار از طرف مخالف می کشیدند چون ازان
 طرف حرکت سواي نمودن محله بظهور نیامد بعد از ادای نماز
 عصر و مغرب در همان مکان نزول فرموده حکم نمودند که تمام
 شب سپاه بهوشیاری و خبرداری شب تار را بصبح امید بسر

آوردند - روز دیگر چون خسرو زرین کلاه آفتاب با تیغ عالمگیر از مطلع مشرق درخشان و نمایان گردید و پادشاه انجم سپاه سر از دریچه افق بر آورد خلد مکان به ترتیب افواج پرداخته ذوالفقارخان و صف شکن خان را به پیش بردن توپخانه مامور ساختند و فیلان کوه پیکر را غرق آهن ساخته عقب توپخانه آراستگی دادند و پادشاه زاده محمد سلطان را با خان خانان و نجابت خان و سید بهادر و سید ظفرخان بارهه و شجاعت خان و غیره امرای رزم آزما هراول نمودند و فوج پادشاه زاده محمد اعظم را طرف برزنگار مقرر کرده اسلام خان و اعظم خان و خان زمان خان و مختار خان و جمعی دیگر مبارز پیشگان کارزار دیده را رفیق و معاون آن فوج ساختند - و محمد مراد بخش با سرداران نامی خود در جرننگار جا گرفت - و سرداری یلتمش به شیخ میر و سید میر برادر او و شرزه خان با بعضی دلاوران جان نثار مقرر فرمودند - و بهادر خان را با پنج سردار کار طلب هراول یلتمش قرار دادند و بهمین دستور جابجا امیران جنگ دیده مبارز پیشه که اگر بتعداد تفصیل آن پردازد از سر رشته اختصار می ماند تعبیر نموده جمعی از بهادران عقیدت کیش هر قوم خصوص سید دلاور خان خاندیسی که بر تهوری و فدویت خاندان او اعتماد کلی داشتند و دیگر سادات بارهه با خود همکاب ساخته شاه زاده محمد اعظم را در حوضه فیل ردیف خویش نموده چون اختر تابنده در برج حوضه فیل آسمان شکوه جا گرفته زینت افزای قول و صف آرای فوج دریا موج گردیدند و بهمعدانی توکل و همکابی فتح و نصرت بدستور شجاعت پیشگان سلف از بسیاری لشکر خصم اندیشه

بخاطر راه نداده مقابل فوج عدوی بیدشکوه قدم پیش گذاشته چون
 کوه شکوه معرکه آرا گشتند - و از انطرف نیز داراشکوه بآراستگی لشکر
 پرداخته فوجهای هراول و برنغار و جرنگار و یلتمش و چنداول
 آراسته توپخانه جهان آشوب بافیلان کوه شکوه مست جنگی پیش
 رو داده با قریب هفتاد هشتاد هزار سوار که در آن روز با او همراست
 بودند در وسط روز که آفتاب جهان سوز عالمی را از تب و حرارت یتاب
 داشت خود در قول جا گرفته در حالتی که سعادت و اقبال چون سایه
 زوال ازو میگریخت و اختر برگشتگی ایام در خانه هبوط و وبال
 سیاهی میزد صف آرا گردید - ابتدا بزدن بان آتش فشان و گول
 توپ شور دار گوش نبرد از میان هر دو صف گرم ساختند و مردم
 و هر قدم آتش جنگ در معرکه نام و ننگ هر دو طرف شعله افروز
 میگردد تا کار بکار زار تیر و سنان جان شکار انجامید و از هر دو طرف
 چندین هزار تیر جگر دوز در هوای سینه مخالفان بد روز پیروز
 در آمد بعد آن کار بتیغ آبدار و خنجر جان گذار و زاغ نول شیرشکار
 کشید و زره بهزاران چشم خون از چشم باریدن گرفت * بیت *
 سپاه از دور و تیغ درهم نهاد * زره دیده از بیم درهم نهاد
 دولشکر بصحرا کشیدند فوج * دوریای آتش بر آورد موج
 دوفیل از دوسو درخروش آمدند * چو دریای آتش بجوش آمدند
 سپهر شکوه که هراول به معنای رستم خان دکهنی بود با ده دوازده
 هزار سوار بر توپخانه محمد اورنگ زیب بهادر حمله آورده مرد
 افغانان از صف آتش بار گذشته نزدیک بود که خود را بشاه زاده
 محمد سلطان هم اول برساند و تنزل تمام در لشکر هراول روداد -

درین ضمن بیآوری اقبال عدو مال گولۀ از توپخانه دشمن سوز عالمگیر
برفیل پیشاهنگ رستم خان بهادر فیروز جنگ خورد و بخاک
هلاک افتاد و ازین صدمۀ فیل افکن ناگهان زهرۀ آن رستم زمان آب
گردید و عذاب جرأت از مقابل هر اول کشیده طرف برنغار که بهادر
خان کوکه دران فوج بود رو آورده بکارزار رستمخانه پرداخت و بهادر
خان باجمعی از دیگر بهادران کوششهای مردانه بجا آورد و هر ساعت
به رستم خان کومک می رسید و غلبه زیاده می شد تا آنکه بهادر
خان بعد تردد نمایان زخم سرخروئی برداشت و بسیاری از هردو
طرف کشته و زخمی گردیدند نزدیک - بود که تزلزل تمام در استقامت
فوج خلد مکن راه یابد درینحالت اسلام خان و سید دلورخان و
دلورخان افغان بکومک بهادر خان رسیدند و در همان حال شیخ
میر و سید حسین و سیف خان و ممریزخان و عرب بیگ و محمد
صادق بافوج یلتمش بمدد سرداران فوج برنغار جلو ریزرسیده
بمقابله رستم خان و دیگر دلوران همراه سپهر شکوه پرداختند و صدای
داروگیر دران دشت پر وحشت پیچید * بیت *

برآمد خروشیدن گیر و دار * در آمد بزنهار ازان روزگار

زخون یلان خاک آغشته شد * توگفتی زمین ارغوان کشته شد

درین داروگیر بعد ترددات نمایان و چپقلشهای بی پایان که از سید
دلورخان خاندیسی بظهور آمد و چند خانۀ زین را خالی و از
خون دلوران رنگین ساخت از زخمهای پیاپی نقد حیات
درباخت و هادی داد خان نیز جوهر شجاعت و تهوری بکار برده
شرط جانفشانی بتقدیم رساند و سید حسین و سیف خان و ممریز

خان و عرب بیگ و محمد صادق زخم سرخروئی برداشتند - آخر الامر رستم خان هزیمت یافت و پای ثبات سپهرشکوه نیز از جا رفت - دارا شکوه از مغلوب گردیدن سپهر شکوه و رستم خان اطلاع یافته خود را مع فوج قول که از بیست هزار سوار کم نبود بران غول رسانده باظهار شجاعت و تهوری از توپخانه خود گذشته مقابل توپخانه و هر اول پادشاه فتح نصیب رسید - ازین طرف نیز بهادران بزدن بان و گول توپ و تفنگ و حملهای صف ریای پیایی چنان بمقابله پرداختند که دارا شکوه استقامت نتوانست ورزید عذرا عزیمت طرف محمد مراد بخش مدعطف ساخته جلو ریز خود را مع فوج دریاموج بمقابل آن شیس معرکه و غا رسانید و هر دو صف باهم درآمیختند و خلیل الله خان که پیش آهنگ فوج خصم بود باتفاق سه چهار هزار ازبک کماندار بر فیل محمد مراد بخش ریختند - و از هر دو طرف تیر باریدن گرفت و چنان آشوب در لشکر محمد مراد بخش برپا گردید که هول قیامت آشکارا گشت و پای ثبات اکثری از جا رفت و نزدیک بود که از صدمات تیر باران و صدمات گرز و سنان رخ فیل آن بهادر فیل افکن بر گردد محمد مراد بخش فرمود که زنجیر در پای فیل اندازند درین حال راجه رام سنگه که میان راجپوتان بتهوری شهرت تام داشت سهره موارید پیش قیامت بر سر بسته رخت زعفرانی با همه همراهان بدعوی پردای پوشیده جلوریز خود را بفیل سواری محمد مراد بخش رساند و بی باکانه و گستاخانه گفت تو مقابل دارا شکوه هوس پادشاهی در سرداری و برجی طرف محمد مراد بخش اداخت و بر مهارت بمهرت تمام

بانگ زده گفت که فیل را بنشان آن بهادر شیر صولت حمله
 او را رد نموده چنان تیر جان ستان به پیشانی او رساند که از خانه
 زمین سرنگون ساخت - راجپوتانی که همراه آن خیره سربازی ادب
 بودند بیشتر در پای فیل محمد مراد بخش کشته گردیدند و اطراف
 فیل محمد مراد بخش را کشت زار زعفران و ارغوان ساختند - اگر
 چه در عالمگیر ناسه درج است که درین حالت خلد مکان خود را
 یمدد برادر رسانده بدفع اعدا کوشید اما آنچه از والد خود که دران
 تردد همراکب آن پادشاه زاده والا نژاد بود و زخمهای کاری برداشته
 تا انتهای جنگ رفاقت نمود مسموع گشته و از راویان ثقة دیگر
 ظاهر گردیده که محمد اورنگ زیب بهادر بعد مکرر طلبیدن
 خبر و ظاهر شدن غلبه اعدا خواست که خود را بکوسک برادر رساند
 شیخ میرمنازع آمده مصلحت نداد و گفت صبر نمایند در صورت
 یک گز دو فاخته هم بعمل آمدن صلاح دولت است - حاصل کلام رستخیز
 عظیم دران عرصه دار و گیر بلند گردید و از هر طرف بهادران جلالت
 نشان داد تهوری داده شرط جانفشانی بتقدیم رسانیدند * بیت *
 ز بیداد تیغ جدائی فگن * سراز تن جدا ماند تن از کفن
 راجپوتان جهالت نشان کوششهای فراوان بکار برده بچپقلشهایی
 مردانه خود را بقول همایون رساندند - از انجمله راجه روپ سنگه
 راتهور از اسپ پیاده شده باظهار کمال تهوری و جهالت دست از
 جان شسته با شمشیر برهنه برق کردار فوج قول را از هم دریده خود
 را زیر شکم فیل سواری خاصه رسانده به بریدن ریسمان حوضه فیل
 اقدام نمود خلد مکان از جرأت و جلالت او اطلاع یافته از راه انصاف

و جوهر شناسی نخواستند که آن خام طمع بی باک هلاک تیغ
 بهادران گردد فرمودند که تا مقدر زنده دستگیر سازند اما هواخواهان
 و کاب نظر برسوی ادب او پاره پاره نمودند - و در همان اوان داروگیر
 که بار دیگر رستم خان خود را بمقابله دلاوران معرکه نام و ننگ
 رسانده بازار جنگ را زیاده گرم ساخته بود از حملهای رستمخانه بهادران
 رستم زمان که پشت لشکر دارا شکوه از قوی بود باراجه ستر سال
 و وزیر خان دیوان دارا شکوه و سید فخر خان و یوسف خان برادر
 دلیر خان افغان از پا درآمدند - و رام سنگه و بهیم پسران بدتهل
 داس کور و راجه شیورام زخمهای کاری برداشتند - دارا شکوه از مشاهده
 کشته و زخمی شدن چنان سرداران بانام و نشان متوهم و سراسیمه
 حال کار خود گردیده نمیدانست چه کند درین ضمن صدقه بان
 آتش فشان به حوضه فیل او رسید دل و استقلال باخته از بالای فیل
 فرود آمده در کمال اضطراب که فرصت کفش پوشیدن نیافته بی یراق
 خود را بنسب رساند - از ملاحظه این اضطراب بیوقت و تبدیل
 سواری که سپاه از دور حوضه سواری او را خالی دیدند دل لشکر
 نیز بمواقف سردار از جارفت و در فکر فرار افتادند - و در همان حال
 یکی از خواص او که ترکش بر کمر دارا شکوه می بست گواهی قضا بدو
 رسید و دست راست او پرید و جان داد - از وقوع این حال
 هواخواهان اطراف نیز در کمال سراسیمگی ثبات قدم از دست داده
 بعضی متفرق گردیدند و جمعی مصیحت جان بدر بردن از آن معرکه
 جان ربا بمیان آوردند - خود نیز از مشاهده متفرق شدن سپاه و
 استقلال باختن لشکر نقد حیات مستعار را بر امید سلطنت نسیده

اختیار نموده ثبات قدم از دست داد - و سپهر شکوه نیز درین حالت با پدر رفاقت نمود و باتفاق چند رفیق شفیع که در طریق هزیمت شریک گشتند راه اکبر آباد با هزاران نا امید پیشت گرفت - و نسیم فتح و فیروزی بر لشکر ظفر اثر وزید و صدای شادیانۀ تهنیت و نصرت بلند آوازه گردید و پادشاه زاده‌های عمالقدر و امرای نامدار آداب مبارکباد و تسلیمات تهنیت فتح بتقدیم رساندند *

قرین شد بهم این دو فتح غریب * که نصر من الله و فتح قریب پادشاه ظفر نصیب برای شکر و سپاس بیرون از اندازه قیاس از فیل پائین آمده دو رکعت شکر ادا نموده رو بخیمه دارا شکوه آورد چون سواي خیمه و توپخانه همه کارخانجات بتاراج رفته بود دران خیمه فرود آمده از سر نو زینت افزای آن مکان گشتند و شاهزاده و امرای عقیدت کیش نذر و نثار گذراندند و به تحسین و آفرین مفتخر گردیدند - چون بر بدن و چهره محمد مراد بخش زخمهای تیر بسیار رسیده بود بمهرم لطف و دلداری ظاهری او کوشیده جراحان چابک دست را حاضر ساخته سراو بر زانوی شفقت خود گذاشته بعلاج زخمها پرداختند و برای تدایي جراحات اندرون دل آن پادشاه زاده سادۀ لوح زبان بمبارکباد سلطنت و هزاران تحسین کشاده اشک ریزان بآستین شفقت خون از رخساره برادر پاک می نمودند - گویند حوضه که محمد مراد بخش بران سوار بود از بسیاری تیر حکم خار پشت بهمرسانده بود که زمین آن بنظر نمی آمد چنانچه آن حوضه درکار خانه درات خانه قلعه دارا خلافت بطریق یادگار

و کار نامه تهوری آن نتیجه دودمان تیموری تا زمان سلطنت فرخ میر که انشاء الله تعالی بتحریر گذارش ماده فساد آن عهد خواهد پرداخت موجود بود - و پادشاه بیگم همشیره اعیانی محمد اعظم شاه برای ترغیب شجاعت خاندان صاحب قران در مقدمه سرکشی سادات باره آن حوضه مشبک شده را نشان میداد - القصه از جمله عده های خدمتکاران خواجه خان و راجه مانسنگه هاره و غیره ده نفر بکار آمدند - و از آنکه مقابله و مقاتله با محمد مراد بخش زیاده افتاده بود بیست امیر و نوکر عده محمد مراد بخش شرط جانفشانی بتقدیم رسانیدند - اعظم خان بعد اتمام جنگ از غلبه شدت حرارت هوا و گرمی زره و بکتر بچنگ اجل گرفتار گردید و از لشکر دارا شکوه سوای عده ها که بزبان خاصه داده آنقدر سوار و پیاده کشته شدند که باحاطه حساب نتوان آورد - و آنچه بمحمد مراد بخش و هر دو پادشاه زاده و دیگر امرا از عطای نقد و اضافه و خطاب و جواهر و دیگر عنایات مبدول گردید اگر بتحریر تفصیل آن پردازد از سر رشته اختصار باز می افتد - حاصل کلام دارا شکوه با دو هزار سوار بی سروسامان که اکثر دران زخمی بودند وقت شام بی مشعل باکبر آباد رسیده از خجالت و انفعال برگشتگی طالع نزد پدر عالی مقام نرفته در حویلی خود فرو آمده - هر چند اعلی حضرت پیغام طلب او باظهار تمهید کار و کنکایش تازه فرستادند بعد دفعیه نموده همان شب بعد انقضای سه پهر با سپهر شکوه و زوجه و صبیحه و چند نفر دیگر از خدمه محل و از جواهر و زیور و اشرفی و طلا و نقره آلات ضروری هر چه توانست بالای

فیلان و شتران و استران بار کرده باخود گرفته از شهر برآمده
راه شاه جهان آباد بقصد دارالسلطنت لاهور پیش گرفت - و در منزل
سیوم قریب پنج هزار سوار با چند نفر از مردم عمده با بعضی
کارخانجات فرستاده فردوس آشیانی بار رسیدند *

و حضرت خلد مکان بعد از فراغ فتح عریضه متضمن بر اراده خود
از راه ارادت و رسوخیت بقصد عیادت بسبب انتشار اخبار مختلف
وحشت افزا و ممانع آمدن و سد راه گردیدن مهاراجه و به تنبیه رسیدن
او و باز رسیدن دارا شکوه با فوج عظیم بقصد فاسد ورو دادن جنگ و
هزیمت یافتن او و معذور بودن خود از آنچه در مشیت الهی مقدر
بود در خدمت پدر بزرگوار ارسال داشتند - درین اوان محمد امین
خان و خان جهان پسر آصف خان با جمعی از امرای دیگر که مدار
علیه سلطنت بودند آمده شرف اندوز ملازمت گشتند و بعطای
خلعت و جواهر و اسب و فیل مفتخر گردیدند - و دهم رمضان
از سموگده کوچ فرموده متوجه مستقر الخلافت گشته نزدیک سواد
اکبر آباد که مضرب خیام گردید از نزد اعلی حضرت تسلی نامه
در جواب عریضه که بتقاضای وقت بخط خاص مرقوم بود مصحوب
فاضل خان خانسانمان و سید هدایت اللہ صدر رسید - و روز دیگر نواب
قدسیه پادشاه بیگم باشاره پدر بزرگوار نزد برادر آمده بعضی کلمات
ملایم و ناملایم بطریق نصیحت باظهار محبت گفت و جواب خلاف
مرضی شنیده مراجعت نمود - و بار دیگر نیز شفقت نامه نصائح
آمیز مع قبضه شمشیر باسم مبارک عالمگیر که به ازو شمشیری در
تیموریه نمیدانستند و پیغامهای داپنیر مصحوب معتمد خاص

شرف ورود بخشید - دقیقه ستچان بنرم معنی رسیدن شمشیر باسم
عالمگیر تفرول فیک گرفته زبان به مبارک باد این مزده غیبی برای
لقب مبارک آشنا ساختند - بعده پادشاه زاده محمد سلطان را برای
نسق شهر از دست اندازی و بی اعتدالی لشکر و اوباشان شهر
و تسلی رعایا مقرر فرمودند - و خان جهان پسر آصف خان را که
بمحضور رسیده بود مخاطب بامیر الامرا نموده بدیگر عنایات مقتدر
ساختند - و احمد خان و قاسم خان و ذمदार خان و ظفرخان و سید
شیر خان باره و حسن بیگ و عبد الذبی خان با جمعی دیگر
از عمدها آمده شرف اندوز ملازمت گشته از عطای اضافه و نقد
و جواهر کامیاب گردیدند *

اگرچه مولفان عهد نویسن هر نه عالمگیر نامه منزوی ساختن
اعلی حضرت را موافق مرضی مبارک مجمل بزبان قلم داده اند
اما عاقل خان خانی در واقعات عالمگیری تالیف خود بشرح و بسط ذکر
کرده خلاصه کلام آنکه کار بمحاصره قلعه و محصور گردیدن شاه جهان
و بند نمودن آب و بمیان آمدن رسل و رسائل شکوه آمیز مشتمل
بر کلمات پنهان و تلخ کشید و آخر منجر بران گردید که هفدهم رمضان
المبارک سنه هزار و شصت و هشت پادشاه زاده محمد سلطان حکم
فرمودند که بقلعه مستقر الخلافت رفته اول بر سر دروازه معتمدان
خود گذاشته بعده بخد متجد بزرگوار رسیده بعضی پیغامهای خوش
و ناخوش برای منزوی ساختن رسانده در آمد و رفت بر روی
پادشاه مسدود سازد چنانچه پادشاه زاده محمد سلطان رفته حسب
فرموده بعمل آورده دست تصرف و اختیار صاحب قران ثانی را از

امور سلطنت و ملک رانی کوتاه ساخته منزوی گردانید * بدست * همین است رسم این گذر گاه را * که دارد بآمد شد این راه را یکی را در آرد بهنگامه تیز * یکی را زهنگامه گوید که خیز محمد جعفر خان ولد الهوردی خان را برای ضبط چکله میوات که در جاگیر دارا شکوه بود مرخص فرمودند - بدست و شش لک روپیه مع دیگر لوازمات سلطنت بمحمد مراد بخش تراضع نمودند - و بدست و دویم رمضان داخل مستقر الخلافت شده در حویلی دارا شکوه فرود آمدند - محمد امین خان را بخدمت میر بخش و تربیت خان را بصوبه داری اجمیر و خان زمان را بصوبه ظفر آباد ضمیمه قلعه داری مامور و منصوب فرمودند *

چند کلمه از برگشتگی ایام دارا شکوه می نگارند که چون نزدیک دارا الخلافت شاه جهان آباد رسید از صدمه تعاقب فوج محمد اورنگ زیب بهادر عالمگیر و ملاحظه محصور گردیدن بیرونها فرود آمده در گرد آوری مال و اسباب تجمل پرداخته هرچه از سرکار پادشاهی و آنچه از خانه اسرا توانست بدست آورده چند روز در انتظار رسیدن سلیمان شکوه که بعد از فرار شجاع در بهار پتنه بادیه نوره دشت حیرانی و حیران کار و بار خود بود و از آوازه تسلط خلد مکان جرأت آمدن نزد پدر نمی نمود روز بشب آورده بعده که دانست اگر زیاده توقف نماید به پیچ قهر برادر گرفتار خواهد گردید با لشکر تازه که ده هزار سوار با او ملحق شده بودند مرحله پیمایی سمت پنجاب گردید - و هر روز به سلیمان شکوه خطوط مشتمل بر تباهی حال خود و زود رسیدن او بسهند یا بلاهور

و استمالت نامه بفوجداران و حکام اطراف پنجاب مبدئی بر وعده و وعید نوشته روانه می ساخت - و مکرر غریضه بر قدر میسر نیامدن ملاقات از ناموافقیت طالع و شکوههای حسد آمیز هردو برادر و امرای همراه نوشته بخدمت پدر ارسال داشت - و خلک مکان مکرر اراده دیدن پدر والا قدر بقصد معذرت و التماس عفو تقصیرات که از تقدیرات الهی و شومی برادر ناهنجار بلا اختیار بظهور آمده نمودند - آخر چون دانستند که مرضی اعلی حضرت طرف رعایت و اعانت دارا شکوه غالب و رانجب است و سر رشته اختیار بحکم قلم تقدیر از خدمت رفته مصلحت در فسخ عزیمت ملاقات پدر نامدار دانسته پادشاه زاده محمد اعظم را مامور نمودند که برای ملازمت و رخصت بقلمعه نزد جد بزرگوار رفته همراه تقرب خان و اسلام خان بعضی پیغام معذرت آمیز رساند - پادشاه زاده بانصد اشرفی و چهار هزار روپیه گذراند و صاحبقران ثانی بدل خوش و ناخوش محمد اعظم را در بغل شفقت گرفته با انواع اظهار لطف اشک ریزان مرخص ساختند - و خلک مکان بتهیه تعاقب دارا شکوه پرداخته پادشاه زاده محمد سلطان را مع فاضل خان خانسامان و جمعی دیگر از بندهای پادشاهی در خدمت اعلی حضرت گذاشته اسلام خان را می هزار روپیه مرحمت فرموده اتالیق پادشاه زاده نموده دو لک روپیه و شصت اسب پادشاه زاده عطا فرموده مقرب خان را برای معالجه فردوس آشیانی گذاشته سه هزار اشرفی عنایت نمودند - و بیست و دویم رمضان از اکبر آباد برآمده بهمرکابی ظفر و نصرت متوجه برادر مخالف گردیدند - در این راه بعرض رسید که

دارا شکوہ بدست و یکم رمضان از شاه جهان آباد بر آمده روانه لاهور گردید - محمد مراد بخش را بدست و شش لک روپیہ و دوصد و سی امپ باساز طلا و مینا کہ فی الحقیقت ہمہ حکم امانت داشت تواضع نمودند - خان دوران را از تغیر مید قاسم بارہم کہ از طرف دارا شکوہ در قلعه الہ آباد بود مقرر و مرخص ساختند - و فرمودند کہ اگر سید قاسم در سپردن قلعه الہ آباد اطاعت نماید اورا مستمال ساختہ زود روانہ حضور سازد والا بمحاصره و تادیب او پرداختہ در صورت ضرورت کوسک طلب نماید - و سانچ ماہ رمضان بہادر خان کوکہ را از منزل سلیم پور بطریق ہراول بتعاقب دارا شکوہ رخصت فرمودند - خان خانان نجابت خان را روز عید فطر دولک روپیہ عطا فرمودند و دلیر خان کہ از ہمراہ سلیمان شکوہ جدا شدہ بحضور رسیدہ بود باضافہ ہزاری ہزار سوار و عنایات دیگر سرافرازی یافت و عبد اللہ بیگ ولد علی مردان خان و اعتماد خان از نزد سلیمان شکوہ رعیدیہ سعادت اندوز ملازمت گشتہ مورد عنایات گردیدند *

شرح فرمائی کہ صاحبقران ثانی بعد مقید گردیدن

خفیہ بمہابت خان کہ دران ایام در صوبہ کابل

بود نوشتہ بزبان قلم میدہد *

عمدہ مخلصان عقیدت کیش مہابت خان بعزایت و توجهات

بادشاہانہ مستظہر و مہابی بودہ بدانکہ از ناسازگاری روزگار غدار

و شہادتت خرامانیدان بدگردار شنیدہ باشد کہ چہ قسم چشم زخم

باین دولت پایدار رسیدہ و بی سعادتان حرام خوار چہ سلوک

فانہجار نمودند و سی نمایند - چون فرزند مظلوم دارا شکوہ بعد

از شکست روانه لاهور شده درین وقت مخلص در سمت اعتقادی
 که نظر بر حطام بد فرجام دنیوی نینداخته جویای نام و ننگ
 باشد بغیر ازان خلف الصدق مهابت خان یعنی مهابت خان
 ثانی درین جهان فانی نیست لهذا درد دل خود را بروی کار
 و اظهار آورده چشم داشت تدارک دارم و آن این است وقتی که
 خراسانیان بر جنت مکانی عرصه تنگ نموده بی اختیار ساخته
 بودند آن شیر پیشه و غا از کجا تا کجا طی منازل نموده آن غفران
 پناه را از چنگال دیو ساران بر آورده روزی چند در اختیار خود
 داشته بر تخت سلطنت و سریر خلافت استقلال بکمال از سر نو
 داده بود و این نیازمند درگاه الهی را از زاویه خمول و وادی
 محنت بر آورده بعد از قضیه آن رضوان منزلت بدار السلطنت
 آورده کامروا ساخت - الحال معامله ازان مشکل تر روی داده
 و شخصی که متکفل این امر خطیر تواند گردید بجز آن امیر
 با تدبیر سراپا شجاعت دیگری نیست - دارا شکوه من بلاهور
 می رسد از خزانه در لاهور کمی نیست و آدم و اسپ در کابل
 وافر و مثلم مهابت خان که زمانه از مهابت او در تزلزل و
 سرداری همچون شاه جهان منزوی باشد غرابت دارد - همین که آن
 شیر پیشه تهوری با لشکر آراسته عزیمت بکند و جلوریز بلاهور
 رسیده بمدد و رفاقت دارا شکوه بابا پرداخته بمقابله و جزای اعمال
 هر دو نا برخوردار پردازد و صاحبقران ثانی زندانی را بر آورد
 به بید که نام نیک به از گنج قارون و مناصب و مراتب دنیای
 دون چه قدر حاصل خواهد شد

* ع *

این کار از تو آید و مردان چنین کنند
و بفرزند ارجمند نوشته ام که خود را باو گذاشته بهبود حال و حال
خویش در اطاعت آن سیه سالار داند و خلاصی من درین شناسد -
مگر نوشته می شود که دنیا جای سهل ناپایدار است و با هیچکس
وفا نکرده و نخواهد کرد و نیکنامی بر صفحه روزگار یادگار خواهد
ماند و مهابت خان چگونه خواهد پسندید که صاحبقران ثانی زندانی
در اقسام بلا گرفتار باشد و شخصی که بدام تزییر عالمی را رام نموده
بکام خود ساخته بر تخت خلافت کمرانی کند و باین حال اگر
آن عمده الملک اغماض نماید فردای قیامت دست من و دامن او *

چند فقره از مقید ساختن محمد

مراد بخش بزبان خامه میدهد *

که چون آن پادشاه زاده ساده لوح با کثر صفات پسندیده موصوف بود و
در رعایت مغل و خطا بخشی این گروه بسیار میگوشتید و از صفای
باطن و حسن عقیدت مضمون قول بزرگان را که در پادشاه در اقلیمی
نگنجند بخاطر نیاورده فریفته و عده های دلفریب و تواضعات نقد و
جنس که بطریق عاریت و امانت چنانچه بنکر آمد پیهم قبل
از جنگ و بعد از فتح نسبت بحال او مبدول میگردد دل خود را
خورسند میداشت و غافل از منصوبه بازی فلک شعبده باز گشته
نقش تمذای سلطنت را از ساده لوحی بر لوح سینه می نکاشت
و سر رشته سلوک سلاطین را از دست نمیداد و اصلاً از عدم ایفای عهد
و پیمان برادر توهم بدل او راه نمی یافت با وجودی که بعضی هواخوان
مکرر گوش او را از رویه بدعهدی روزگار غدار خاصه در ماده سلوک

که ملوک با وارث ملک در زمان سلف نموده اند پرسی ساختند فائده نمیداد
و بی محابا با مردم معدود که در خلوت برادر میرفت روزی یکی از
ریش سفیدان معمر که از مقربان قدیم خدمت بود و بسیادت
و صلاح و خصال نیک شهرت داشت وقت سوار شدن بقصد رفتن
نزد برادر التماس نمود که در خواب من کمتر خلاف تعبیر معبران
راه یافته مگر در عالم رویا آنچه مشاهده کرده ام دلالت بر ندامت
اعتماد عهد و پیمانی که بمیان آمده می نماید - محمد مراد بخش
این معنی را محمول بر اقوال خوش آمد گوینان نموده از روگرداندن
طرف خواجه شهباز که او نیز درین باب زیاده از دیگران زبان
بنصیحت می کشاد متوجه شده گفت که چنین کلمات لایعنی
گفتن و شنیدن مایه اختلال محبت و قرار عهد می گردد - القصه
چهارم شوال که بمنزل هتھرا بیست گروهی عرفی اکبر آباد رسیده
مقام فرمودند اول روز محمد مراد بخش را بحسن تدبیر که تقدیر
بران موافقت نمود و بذکر تفصیل آن نمی پردازد دستگیر ساخته
زنجیر بپا انداخته همان شب چهار حوضه فیلی پرده دار بشهرت
چهار طرفه مرتب ساخته همراه هر کدام فوج بایک دوسه دانه نامی
مقرر کرده فیلی که بقلعه سلیم گده همراه شیخ میر و دلیر خان
روانه نموده بودند دران حوضه آن محبوس مجبور را نشانده فرستادند -
این احتیاط برای آن نموده بودند که بران حوضه که آن محبوس
مبتلا بدلا را نشانده اند مغلیه و دیگر هواخواهان محمد مراد بخش
غلو نیارند و تمام خزانة و کارخانجات که دام و درمی بحادثه تاراج
نرفتند بضبط در آورند

* بیت *

بتدبیر شایسته هشیار مرد * کند آنچه نتوان بشمشیر کرد
 ابراهیم خان ولد علی مردان خان و سید فیروز خان بارهه که رفاقت
 محمد مراد بخش نموده بودند با علی قلی خان نوکر قدیمی محمد
 مراد بخش آمده ملازمت نمودند - بعد نزدیک رسیدن شاه جهان
 آبان بعرض رسید که چون راجه تودرمل ثانی که متصدی محال
 خالصه مرکار سهرند بود از شهرت رسیدن دارا شکوه خزانه که موجود
 داشت در مواد مواضعات غیر معلوم مدفون ساخته خود باقدری
 زر که توانست همراه گرفته طرف جنگل سوالک فرار نموده بود
 دارا شکوه که به سهرند رسید براهمنائی زمینداران که آنها را گرفته
 تهرید فرموده خزانهای مدفون را بتصرف در آورد و هر جا از آب
 پنجاب عبور می نماید کشتیها را شکسته و سوخته و غرق ساخته
 پیشرو و داور خان را با چند هزار سوار برگذر آب تلون که
 مشهور است گذاشته و آب دریاها رو بطغیان آورده - و
 گردید که دارا شکوه بعد رسیدن بلاهور قریب کرور رویده
 نیز مسعود را با کار خانجات پادشاهی و امرای حضور بضبط در
 خزانة آنجا را فراهم آوردن سپاه و اسباب جنگ می کوشد ●
 از شنیدن این خبر به داخل شدن قلعه دارالخلافت نپرداخته
 شوال گذار باغ آغر آب که الحال بیابان شالا مار اشتهاار یافته
 خیم فرمودند و بهادر خان و خلیل الله خان را باجمعی
 متصرف کار طلب بطریق هر اول بتعاقب دارا شکوه مرخص نموده
 از امرای کار طلب بطریق هر اول بتعاقب دارا شکوه مرخص نموده
 غره نیکوعد سده هزار و شصت و هشت روز جمعه بعد از ادای
 نماز در ساعت مسعود و طالع محمود که جرم نیر اعظم در خانه دهم

ریاست جلوه گر بود بی آنکه بسکه و خطبه پردازند بنای جشن
جلوس گذاشته سریر آرای مملکت پر وسعت هندوستان بهشت
نشان گردیدند - و طنطنه شادیانه و صدای کوس و کرنا در گنبد
مبزرگون گردون پیچید و ندای تهذیب از زبان جن و انس و ملک
بگوش عالمیان رسید * بیت *

چو خلد برین بزم آراستند * برقص آسمانها زجا خاستند
در عیش جاوید کردند باز * بر امشگری زهره برداشت سبز
چو گل عالمی را ز عیش و طرب * فراهم نمی آمد از خنده لب
همه سلاطین و امرای نامدار نذر و نثار گذراندند و طبق طبق زر و
گوهر بر فرق آن پادشاه خجسته اختر نشانند و خرمن خرمن زر
سرخ و سفید بار باب طرب و حاجت و صلحا و شعرا بانعام و
بخشش در آمد و دامن آمل و آمانی مستحقان و صاحب کمالان
از خزانه مکرمت و احسان مالا مال گردید - از جمله تاریخها که
صاحب طبعان یافته بودند تاریخ اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی
الامر منکم پسند افتاد و تاریخ شهنشاه فلک اورنگ - و سزاور سریر
پادشاهی - نیز یافته اند و دیگر آنچه لازمه رسم سریر آرایان
می باشد از لقب و خطبه و سکه و عنایات که بسلاطین و امرای
دور و نزدیک بعمل باید آورد بجلوس ثانی موقوف داشتند - پادشاه
زاده محمد اعظم را تسلیم ده هزاری چهار هزار سوار فرموده
بعطای نقاره و دیگر مراتب معزز ساختند و بخلیل الله خان حکم
صادر شد که بسرعت خود را رسانده مزاحمت فوج دارا شکوه را از
سر معبرهای برداشته کشتیها را بتصرف خود در آورد و معبر قابل

عبور بدست آورده در آنجا کشتیها را جمع سازد - در بنوا بعرض
رسید که سلیمان شکوه از آب گدگ عبور نموده قصد دارد که از راه
هر دوار خود را نزد پدر برگشته اخترا برساند - امیر الامرا و لودی خان
و خدائی خان کوکه مامور گردیدند که خود را بطریق یلغار رسانده
سر راه سلیمان شکوه بگیرند - هفتم فی قعدة پیش خانه طرف لاهور
زن فرموده شیخ میر و رفدوله خان و غیره چند امیر کارزار
دیده را پیشتر روانه ساختند و خود بدوات کوچ فرموده نتیجه
تبعاقب دارا شکوه گردیدند - جعفر خان را از اصل و اضافه شش
هزاری پنج هزار سوار نموده به صوبه مالوا صمدیه وزارت بطریق نیابت
مقرر فرمودند - چون ابراهیم خان پسر علیمردان خان استمفای
منصب نموده بود پنج هزار روپیة در ماه نموند - در منزل کرنال از
عرضه داشت بهادر خان و دیگر امیران بعرض رسید که فوج خصم
که بر سر معبرها بود گوشمال یافته برخاستند و لشکر پادشاهی
بفراغ عبور نمود - درین اوان منتهیان بعرض رسانند که سلیمان شکوه
بسرحد هر دوار رسیده اثر خبر تعیین سر لشکران شیر شکار ناچار راه
ادبار کوهستان سری نگر اختیار نمود و از زمینداران آن طرف توقعی
که داشت در همراهی بظهور نیامد و اکثر از همراهان او جدا
گشته روانه حضور شدند و زمیندار سری نگر را تکلیف نمود که
مردم زیاد از خود جدا نموده خود باعیال و مال تنها دران کوه
بسر برد و همراهان او که همگی از پانصد سوار زیاده نمونده اند
مصاحبت در توقف دران ممکن نداده از آنجا طرف الہ آباد بر آوردند -
باقی بیدگ که مخاطب به بهادر خان و اتالیق او بود نیز به سبب

بسبب متفرق شدن لشکرتازه فراهم آمده و قزازل آمد آمد فوج
 دریا موج پادشاه ذوالاقبال با سه چهار هزار سوار و قدیری توپخانه
 راه تهته و ملتان بطریق فرار اختیار نموده جاوید خان را بر سر معبر
 راه پادشاه گذاشته که تا مقدر چند روز سر راه لشکر ظفر انجام
 داشته بعده کشتی را سوخته و غرق ساخته خود را با او رساند - و معا
 معرض رسید که طاهرخان با دیگر بندهای پادشاهی خود را ببلهور
 رسانده بضبط ملک و مال که بعد از تصرف دارا شکوه مانده
 پرداخته - و راجه راجوب زمیدار عمده آن دیار از دارا شکوه جدا شده
 نزد راجه جیسنگه و خلیل الله خان آمده پیوست او را روانه حضور
 ساختند - بعد عرض معظم خان عرف میرجمله را که مصلحت در
 دولت آباد مقید ساخته بودند برای خلاصی و روانه نمودن او
 پادشاه زاده محمد معظم نوشتند - و راجه جسوفت را که برای بحال
 نمودن خطاب مهاراجه التماس او بدرجهٔ قبول نیفتاده بود و از
 رفاقت او خاطر جمعی حاصل نبود برای محافظت دار الخلافت
 شاه جهان آباد مرخص فرمودند - پنجم ذی الحجه از آب ستلج عبور
 واقع شد اما بسبب میسر نیامدن کشتی و بستن پل که لشکر
 بتصدیع تمام بهرور گذشت ده مقام نمودند و بعد از عبور دریا اکثر
 اسباب و کارخانجات زیاد را همراه پادشاه زاده محمد اعظم که جریده
 بلهور مرخص فرمودند داده خود با سرانجام غروری سبک بار
 گشته بتعاقب دارا شکوه رایت ظفر آیت برافراشتند - و راجه جیسنگه
 را که از مدت یک سال رفاقت اختیار نموده بکمال بی سامانی
 بعسرت بصرمی بهر بوطن مرخص نمودند و بکوچه‌های طولانی

طی مسافت می فرمودند - درین ضمن بعرض رسید که دارا شکوه بعد رسیدن ملتان ترنم نورزیده دشت پیمای طرف بهکر گردید و روز بروز جمعیت او تفرقه راه می یابد خزانه و بعضی اسباب دارا شکوه که همراه فیروز میواتی برسر کشتی دریا رسیده بود حاجی خان بلوچ خود را رسانده پاره را غارت نموده باقی را که نتوانست گذاشته رفت - از شنیدن این خبر امیر منزل حکم شد که برای تخفیف تصدیع لشکر منزل کوتاه می نموده باشد - اوائل محرم [سده ۱۰۴۹] نزول رایات کنار آب راوی متصل ملتان واقع شد خلیل الله خان و غیره که تعاتب دارا شکوه داشتند همراه غیرت خان و غیره دوسه امیر نامدار از همراهان آن سرگشته وادی حیرانی آمده ملزم نمودند و هر یکی مورد عنایات گردید - شیخ میرو صف شکن خان را باجمعی برای تعاقب دارا شکوه مرخص فرمودند - شاه نواز خان را که بتقاضای مصلحت در قلعه ارک برهان پور نگاه داشته بودند حکم خلاصی او و عطای صوبه داری احمد آباد باضافه هزاری هزار سوار مع خلعت نمودند *

شنیدن خبر اراده محمد شجاع و مراجعت و توجه

فرمودن از ملک پنجاب

چون از نوشتجات اخبار نویسان شرقی خبر روانه شدن محمد شجاع با بیست و پنجهزار سوار و توپخانه جهان آشوب از بنگاله بقصد پیکار بادشاه ظفر نصیب مکرر معرض گردید اول بفکر استیصال آن برادر بدعاقبت پرداختن صلاح دوات و صواب دید مصلحت دانسته دو ازدهم محرم عنان ترجه از تعاقب دارا شکوه طرف دار الخلافت

مزار قدوة اصفیا حضرت سید بدیع الدین عرف شاه مدار ده هزار روپیه
 بخدمه آن درگاه عنایت فرموده کوچ نمودند - همین که بمنزل نزدیک
 کهجوه مضرب خیم ظفر انجام فرمودند پادشاه زاده محمد سلطان
 شرف اندوز ملازمت گردید - و در همین مکان میدنت نشان معظم خان
 که از راه دور مسافت بعیده دکن را بپای ارادت و رسوخیت بطریق
 یلغار طی نموده با سامان جنگ خود را رسانده بود جبهه ساي
 ملازمت گشت و مورد عنایات بی پایان گردید و بتجویز معظم خان حکم
 فوج بندی فرمودند چون معظم خان جریده که سواي مصالح جنگ
 اصلا اسباب تجمل همراه نداشت بحضور رسیده بود چند اسپ مع
 دو فیل و خیمه و دیگر مایحتاج مرحمت نمودند - هراولي بنام پادشاه
 زاده محمد سلطان مقرر فرموده سید مظفر خان بارهه و سید نجابت
 خان بارهه و ارادت خان و بیر سنگه را تهور و قزلباش خان را در رکاب
 پادشاه زاده تعیین نمودند - و ذو الفقار خان را با چند امیر نامی
 مقدمه الجیش پادشاه زاده قرار دادند و راجه جسونت با بعضی
 راجه های تهور پیشه طرغ برنغار مامور گردید و سپاه پادشاه زاده
 محمد اعظم را مع خاندوران و مرک خان و جمعی از امرای کارزار
 دیده در جرنغار مقرر فرمودند و اسلام خان و احتشام خان را با
 چندین از مبارز پیشگان کار طلب طرح فوج قرار دادند - و چند اولي
 بخواص خان و اخلاص خان و جمعی از اعدیان و افغانان تیز جنگ
 قرار گرفت و معظم خان را با محمد امین خان پسر او و بعضی
 عقیدت کیشان جان نثار همراه فیل سواي خاصه در قول مقرر
 ساختند - و فیلان کوه پیکر گردون شکوه غرق آهن را با اسلحه و یواق

جنگ آرایش داده عقب توپخانه و همراه همه سرداران تقسیم
فرمودند و بهادر خان و داود خان و راجه سبها سنگه و گنور دام سنگه
و دیگر بهادران جلالت گیش دست راست و چپ موکب خاص
و پادشاه زاده‌ها تعیین گشتند و پادشاه زاده محمد اعظم را در حوضه
فیل سواری خود جا دادند فی الجمله چنان لشکری آراسته و مستعد
گردید که از کثرت سپاه تا نظر کار میکرد نشانهای فیلان صف ربا
و سنان دشمن گذار مبارزان لعل برق میزد - نوک هزار سوار موجوی
معرکه آرای آن دشت پر وحشت گردید * بیت *

زمانه شور محشر عرض میکرد * زمین از چرخ و سعت قرض میکرد
چنان از جوش لشکر قحط جا بود * که نقش سایه بر دوش هوا بود
اگر سیماب باریدی چو باران * بماندی بر سنان نیزه داران
و شجاع نیز بترتیب فوج پرداخته بلند اختر پسر خود را که در
شجاعت بر برادر کلان تفوق می جست با سید عالم باره و جمعی
از امیران کارزار دیده نبرد آزما هراول نمود و شیخ ولی قرملی را
با چندی معتمدان مبارز پیشه بهراولی او تعیین نمود و زین الدین
پسر بزرگ را با جمعی در برنغار جا داده حسین خوشگی را
با سه چهار نوکر عمده هراول او ساخت و مکرم خان صفوی را با
سید حاجی و چندی دیگر بجر نغار مقرر نمود و شیخ ظریف را
با فوج رزم آزما طرح ساخته اسفندیار معموری را یلتمش قراز
داده اهتمام توپخانه بابو المعالی میر آتش سپهر و میر علاول
دیوان خود را بچنداری و محمد قای ازبک را با جوقی بقراوی
گماشت - و خود با اله وردی خان بن نذر محمد خان و عبد الرحمن

خان و دیگر جمعی مبارز پیشگان در قول جاگرفت - و پادشاہ فریدون شکوہ بعد انقضای دو ساعت نجومی ہفدہم ربیع الثانی ہنگامیکہ سوار می شد روشن ضمیر کہ از روشن ضمیران صاحب کمال و مستعدان آن زمانہ گفتہ می شد و در نظم و نثر و ارسائی و اشعار ہندی مشق او بجائی رسیدہ بود کہ امیر خسرو ثانیثش توان گفت تاریخ فتح گفتہ وقت سوازی گذراند * بیت *

ای حوز تو سورۂ تبارک بادا * پیوستہ ترا تاج بتبارک بادا
جستم زبئی شگون فتحت تاریخ * دل گفت (شود فتح مبارک بادا)
پسند طبع مبارک افتاد پنج ہزار روپیہ مرحمت فرمودہ بہم عنانی
فتح و نصرت بر فیل کوہ منظر ظفر پیکر سوار شدہ مانند کوہ تمکین
بآہستگی تمام و آراستگی فوج گہ در انتظام فوج ہندی خلل
نپذیرد و سہ گروہ فاصلہ راہ در دو پھر بتانی طی کردہ سہ پھری
بفاصلہ نیم گروہ مقابل فوج خصم رسیدند چون اثر ہیبت و شجاعت
تیغ عالمگیری بر لشکر شجاع تاخت ازان طرف آثار حرکت مقابلہ
پظہور نیامد و از کم جراتی اقدام بر پیش قدمی ن نمود آن روز
بہ پیغام شہادہ افروزی گولہ توپ و بان روز بآخر رسید و کار بر حملہ
نبرد آزمایان منجر نگردید و تمام شب لشکر بر خانہ زین و حوضہ
فیل و بسیاری از پشت اسپان فرود آمدہ بامید صبح ظفر چنان کمر
بستہ در شمردن ستارہ بسر بردند و بہ خبر داری تمام گوش بر آواز
بودند کہ شب حاملہ فردا چہ زاید - چون مکان توپخانہ شجاع پارہ
مشرق بر مقابل توپخانہ پادشاہ نمود سوز واقع شدہ بود معظم
خان کہ در فن محاربات دستور دان با تدبیر خود را میگرفت

اطلاع یافته چهل توپ دشمن کوب را که از جائی چیده بودند در
سواد لیل تبدیل مکان داده طرف دیگر جانب مقابل فوج خصم
نصب نموده در اتمام و پاس داری لشکر آرام بر خود حرام ساخته
بتسلیمی دلاوران مبارز پیشه می کوشید و پادشاه گردون اساس تا
سه پاس شب به پاس عبادت زیر خیمه مختصر مشغول به نیاز تمام از
درگاه بی نیاز جویای صبح ظفر بوده در نماز و دعا و اوراد گذراندند
در عمل پاس چهارم ناگاه یکبارگی غلغلۀ عظیم هوش ربا از لشکر
بچرخ برین رسید و غریب آشوب بر پا گردید - تفصیل این اجمال
آنکه راجه جسونت که بذفاق همراه بود و از روز ازل جامۀ بدننامی
فرار برقد آن نابکار دوخته بودند و بدسرشتی آن تپه کار شعار
بدسرانجامی او گشته بود بگمراهی عقل تباه و اراده فاسد اول شب
زبانی محرم همراز بشجاع پیغام التیام آمیز مبدئی بر اراده خویش
که آخر شب شبخون بر لشکر زده غارت کنان راه فرار اختیار خواهم
نمود و درین صورت پادشاه برین حادثه اطلاع یافته بتعاقب من
خواهند پرداخت درانوقت بهادران یکه تاز شما جلو ریز بر لشکر
ظفر پیکر تاخت آرند و قریب چهار پنج گهری شب صافه آن تیره
روزگار باتفاق دیگر راجپوتان صاحب فوج مثل رام سنگه راتهور و
مهیداس (مهیس داس) بداساس بالشکر زیاده از اندازه قیاس که
با خود بدین قصد به شهرت اراده چانفشانی فراهم آورده بود از جای
خویش حرکت نموده غارت کنان راه ادبار پیش گرفت و دست
تعدی بتاراج نمودن بهیرو کارخانه امرا و پادشاهی و پادشاه زاده‌ها
آنچه سر راه او بود دراز کرده هر که قدم ممانعت پیش میگذاشت

از تیغ بیدریغ راجپوتان شربت شهادت می چشید خصوص بولشکر
و بهیر و کارخانجات پادشاه زاده محمد سلطان غریب فتور و داد
و هدیج خیمه خورد و کلان از آفت دست برد و تاراج آن بدکیشان
سالم نماند و تمام خزانه و توشک خانه سرکار پادشاه زاده که بروز
بمد نظر آورده برهم دیگر قسمت نموده بودند بابسیاری از مال و
ناموس سپاه پامال حاکم راجپوتان عاقبت و خیم گردید بلکه دست
تطاول راجپوتیه و اوباشان و تاراجیان واقعه طلب تا بخزانه و کار
خانجات و دراب پادشاهی رسید تا اطراف دوات خانه خیمه
نماند که از دست اندازی مفسدان محفوظ مانده باشد و مدتی
سبب هنگامه رستخیز و فساد ظاهر نگردید و هر یکی بغلط قیاس
دور از اندازه عقل می نمود و در تمام لشکر تفرقه تام رو داد و
یسیرانی حوصله باخته بر فاقوت آن جماعه از لشکر بر آمدن سرمایه نجات
بازان بلیه ناگهانی دانستند و جمعی رو بدشت و صحرا گذاشتند
و برخی خود را بر لشکر خصم رسانده در آنجا بتاراج رفتند و اکثر
امیران بانام و نشان که در رکاب حاضر بودند برای خبر گرفتن خیمه
و مال و مال باضطراب از رکاب جدا شدند و خلل عظیم در ثبات
قدم فدویان اخلاص کیش راه یافت تا بحال منافقان دل و حوصله
باخته چه رسد - و باوجود آن همه اختلال احوال لشکر اصلا تفاوتی
در بنای استقلال آن شاه گردون و قار راه نیافت - بعده که بعرض
رسید که آن کافر بدسرشت زحل صفت از خانه شرف به بدیت
هبوط و وال خود رجعت نموده عمدا سواری فیل را بسواری
نخت روان تبدیل دادند تا بر ظاهر بیدبان دست و پا باخته ثبات

قد بادشاہ بلا تفرقہ ارادہ تبدیل مکان ظاهر گردد و بتناکید اکید
 سزاواران تیز گام و قدغذان چنان شدید تعیین فرمودند کہ سواران
 فیل و اسب سوار را نگذارند کہ از جای خود حرکت نمایند و
 هرکرا از جا بیجا یا بند عنان کشان بخفت بحضور بیارند و با آن
 همه آشوب و برهم خوردن لشکر سرشته تدبیر رزم و کار فرمائی از
 دست ندادند و تغیر در دل و حوصله آن خسرو کوه وقار ظاهر
 نگردید بلکه بشگفتگی و بشاشت طبع کہ مطلقا آثار بیدماغی و تذد
 گوئی کہ نشان دل باختن کم ظرفان است بخود راه ندادند می
 فرمودند کہ الحمد لله بدین وسیله تفریق مذافق و موافق بر روی
 کار و محک عیار آمد و این معنی را از عطیہ آلهی و اثر فتح و
 فیروزی خود میدانیم و اکثر مذافقان کوتہ اندیش کہ بداندیش مآل
 کار خود گشته این معنی را دلیل و برهان عظیم و غلبه غنیم تصور نموده
 خود را بلشکر خصم رسانده اند بسزای اعمال و خیال خام خویش
 خواهند رسید - بلا اغراق زیاده از نصف لشکر بحادثه تاراج و فرار
 کہ بیشتری رفته بفوج خصم ملحق گشتند رفت - چون خسرو زین
 کلاه عالمگیر بقصد تسخیر عالم ترکش لمعان بسته سر از دیچه مشرق
 بر آورد و غبار فساد شب هندی نژاد بروشنی صبح مبدل گردید
 بعرض رسید کہ آن کافر تیره روزگار دشت پیمای طرف مستقر الخلافت
 اکبر آباد گشت و بندهای عقیدت سرشت دور و نزدیک در رکاب حاضر
 آمدند بادشاہ خورشید ضمیر سپهر اقتدار بر فیل گشودن شکوه بتمکین
 و وقار کوه سوار شده بی آنکہ چین جبین بر چهره مبارک ظاهر
 گردد بدستور مقرری بعزم کارزار و آهنگ جنگ و پیکار کار فرما

گشته اسلام خان را بجای آن کافر بد فرجام سرفوج بر نغار مقرر نمودند و از سرنو بترتیب فوج پرداخته معظم خان را بتغیر و تبدیلی که ضرور داند مختار ساختند و شجاع نیز ترتیب فوج را تغیر داده از پیوستن لشکر تازه مستظهر گشته مجموع لشکر خود را یک صف قرار داده توپخانه را قائم مقام هراول مقرر کرده بلند اختر را با خود در قول گرفته قدم جرات پیش گذاشت و چهار پنج گهری روز برآمده فوجها مقابل هم رسیدند ابتدا از غریدن بان و غرش توپهای اژدها پیکر رعد صدا و صدای کوس و کرنای رزم لرزه در زمین آن مرز و بوم وحشت افزا و زلزله در دل و جان دل باختگان هر دو فوج افتاد و برای پرولان تهور نشان لشکر ظفر آیت نالیدن هر توپ نشاء دو بالای شجاعت هردم و هر قدم می افزود و هر ساعت هنگامه بازار برق افروزی و دشمن سوزی گرمی زیاده می پذیرفت و از گذشتن مهره تفنگ از مهره پشت مخالفان غلغلۀ اجل ناگهان بگوش هوش دل باختگان می رسید

* بیت *

ز غریدن کوس خالی دماغ * زمین لرزه افتاد در کوه و راغ
شد از برق کین گم بازار جنگ * ز غریدن اژدهای تفنگ
دمادم ز خوابیدن ماشه ها * همی رفت دشمن بخواب فنا
درین حالت از توپخانه ظفر قرین گولۀ توپی بر فیل سواری
سلطان زین العابدین رسید اگرچه بر اکب و مرکوب غرر نرسید اما
یک پای فیلبان و یک پای خواصی که عقب حوضه نشسته بود
پرید این معنی باعث زهره باختن بسیاری از فوج خصم گردید

بعد از آن که کار از گرمی باریدن آتش و زدن توپ گذشت و کار
 بآمد و شد تیر و صنعت پردازی فاوک اندازان بیخطای خطا و روم
 منجر گردید از هر دو طرف چندین هزار تیر سینه گذار از خانه کمان
 و شصت مبارزان حکم اندازان شیر شکار به پرواز در آمد و از بارش
 تیر بجای آبجوی خون از هر بن موی مبارزان روان گشت و از زره و
 جوشن یلان و تن و بدن پردلان نخلستان تیر نمودار گردید * بیت *

ز بس تیر باران که آمد بجوش * فگند ابر بارانی خود ز دوش
 بجنبش در آمد دو دریای خون * شد از موج خونش زمین لاله گون

درین هنگامه داروگیر سید عالم بارهه با سه فیل مست جنگی بر
 جرنغار لشکر ظفر قرین تاخت و از صدمه فیلان کوه منظر و جمله
 سادات در ثبات قدم فوج دست چپ لغزش راه یافت و اکثر
 دل باختگان آن فوج عار فرار بر خود هموار نمودند و فتور عظیم در
 لشکر فیروزی اثر داد و از اثر غلبه فوج خصم و هزیمت یافتن
 مردم میسره تفرقه تمام در قول مبارک نیز راه یافت و کار بجائی
 کشید که زیاده از دو هزار سوار جان نثار عقیدت کیش در رکاب
 پادشاه نمازد و لشکر مخالف از مشاهده این حال بفرار مبارکباد
 دل همدیگر را شک نمودن آغاز نمودند و قدم جرات پیش گذاشته
 بر قلب همایون بکمال گستاخی و بی باکی تاختند و خلد مکانی
 بمدد تایید یزدانی چون شیر ژریان بر فیل دمان ثبات دل و قدم از
 دست نداده بتسلی و تشذیع سپاه دل باختنه پرداخته بدست مبارک
 تیر بر لشکر مخالفان می انداختند درین ضمن مرتضی قلی خان
 از میسره و بهادر خان از یلتمش و حسن قلی خان از دست چپ

خود را رسانده هریکی بدستور همدمان جان سپار و تهور پیدایان
 جان نثار با معدود چند که بآنها مازده بودند رستمانه سر راه فوج
 خصم گرفتند و پادشاه عد و مال نیز از مشاهده آن حال رخ فیل
 کوه تمثال سواری خود بر سر خصمان بد مال گردانده باتفاق آن نهنگان
 دریای غیرت و شیر صفتان بیشه شجاعت آهنگ جنگ و دشمن
 کشی نمودند درین داروگیر اکثر دل باختگان هنریمت خورده را
 غیرت دامن گیر گشته عدان کشان پدای فیل سواری پادشاه رساند
 و عجب زد و خورد و ثبات قدم با عدم لشکر بظهور آمد • بیت *

دلیران ز کین در هم آمیختند * بهم رستخیزی برانگیختند
 و ازین جزأت و جلالت تنزل تمام در فوج شجاع افتاد و بیشتری
 کشته و زخمی گردیدند اگرچه پیش قدمی سادات باره بحال نمازد
 اما هر سه فیل مست جنگی که هریکی کوه مثال بلای سیاه بود
 زنجیرهای دومی و سه منی در خرطوم گرفته هر بار و هر طرف که حمله
 می آوردند از مشاهده آن چشم گردون سیاه و سفید می گردید هم
 قدمی که پیش می گذاشتند چندین راکب و مرکوب را از پا در
 آورده بخاک هلاک می انداختند تا آنکه یک فیل مقابل فیل
 سواری خاصه رسید شاه گردون وقار اصلا از جا در نیامد و سوای حرکت
 نبض تغیر و تبدیل بر احوال و چهره حال آن خسرو ذوالاقبال بهم نرسید
 در پای فیل سواری زنجیر انداخته بیکی از قراولان بی خطا
 اشاره نمودند که به تفنگ جان ستان کار فیلبان بسازد جلال خان
 قراول درست انداز و دور انداز مرد رباکار آن فیلبان خیره سر را که
 بحرکت گجک او آن فیل دیو سیرت حمله آور بود ساخته از بالای

آن بلای سیاه بنزیر انداخت و یکی از فیلدانهایی سرکار جلد و چسپان برو سوار شده فیل کوه تمثال را باختیار خود آورد و آن دو فیل دیگر از مشاهده آن حال از قول همایون گذشته بجانب دست راست جنود مسعود حمله آور گردیدند درین حال بلند اختر با چند سردار جرار مثل شیخ ولی و شیخ ظریف و حسن خوشگمی که از مبارزان مشهور بودند طرف برنغار زور آورد و تنزل تمام در فوج رو داد و فیل سواری اسلام خان از صدمه بان زم خورد و بسیاری ازان فوج رو بفرار گذاشتند - سیف خان و اکرام خان که هراول برنغار بودند ثبات قدم ورزیده مردانه در دفع مقابل اعدا کوشیدند درین ضمن اگرچه بعضی از همراگان نا آزموده کار صلاح دادند که پادشاه گردون وقار خود را بکومک فوج برنغار برساند اما از آنکه برابر پادشاه نیز فوج سنگین گرم دار و گیر بود و از غلبه خصم اکثر دل باختنه در فکر فرار بودند آن خسرو تهمتن از ملاحظه آنکه مبادا اگر رخ فیل سواری خاصه بقصد مات مخالفان گردانده اسپ خواری برانها براند احتمال داشت که پیاده زیاده از حساب توپخانه شورش بر خصم بشهرت فرار شوخی نمایند درین صورت که بساط برنغار هم برهم خورده منصوبه فلک لعبت باز چه نقش بر روی کار آورد لهذا تابرداشتن خصم رو برو استقامت ورزیده باسلام خان و دیگر سرداران پیغام ثبات قدم ورزیدن و مردانه بدفع اعدا کوشیدن داده امیدوار رسیدن خود بمدد فرمودند درین حال خبر رسید که بختان (بختیار) بیگ روزیهائی که کارفرمای توپخانه بود از زخم پدایی در لشکر شجاع وداع حیات نمود و جان بیگ پسرش زخم کاری برداشته از اسپ افتاده

از شنیدن این خبر که غلبه فوج مقابل نیز پاره تخفیف یافته بود
 شهنشاه عدو مال بلا اهمال خود را بمدد برنغار رساند و از شکوه
 خصم گداز یکه تاز رسیدن پادشاه بلند اقبال سرداران برنغار را تقویت
 تمام بهم رسید و بهادران رزم جو و دلوران کینه خو از هر طرف
 صدای بکش بکش بلند ساخته سیلاب خون از هر گوشه و کنار روان
 ساختند دران زد و خورد شیخ ولی قمر ملی که عمده فوج شجاع
 بود با دوسه سردار دیگر از پا در آمد و حسن بیگ خان خویشتگی
 از خانه زمین سرنگو گردید و از مردم غیر مشهور بسیاری هدف
 تیر و سنان پرلان و عاف تیغ مبارزان خون آشام گردیدند - بلند اختر
 از مشاهده آن دست و با زری بهادران گریزان گشته خود را
 بپناه پدر رساند و لشکر ظفر قرین جلو ریز بر قول شجاع تاختند -
 درین حال مکرم خان صفوی که بتقاضای مصلحت رفاقت شجاع
 اختیار کرده بود از جدا شده خود را بصورت زینهاریان نزدیک فیل
 پادشاه فیروزی اثر رساند و مخاطب بآفرین گشته مامور گردید که بر
 حوضه یکی از فیلان رکاب سوار شود و متصل آن عبدالرحمن خان بن
 نذر محمد خان و سنجر بیگ ولد اله وردی خان ازان لشکر دل باخته
 رسیده بلشکر ظفر قرین ملحق گردیدند - درین اثنا اثر نسیم فتح و فیروزی
 وزیدن گرفت و مزده فرار شجاع زبان زد همراگان پادشاه فتح
 نصیب گردید و ندای مبارک باد و تهنیت از هر گوشه و کنار بلند
 شد و صدای نقاره های شایان و آواز کرنای فرح و نشاط افزا
 سامع افروز مبارزان گشت

* بیت *

ز کوس فتح غلغل ساز کردند • نفیر و کرنا دم ساز کردند

و اوج قاهره بر بنگاه شجاع برگشته بخت ریخته خزانہ و فیلان و اسبان و همه اسباب تجمل و کارخانجات هرچه بدست هرکه آمد بتاراج و غارت بردند و یک صد و چہارہ توپ و یک صد و پانزدہ فیل یا قدری خزانہ و جواهر سوای آنچه دست خوش تاراجیان گردید بضبط سرکار در آمد - و پادشاه ظفر اقبال از فیل فرود آمدہ بعد از ادای دوگانہ شکر و تحسین امرای رکاب مصلحت صواب دران دانستند کہ شجاع را مجال قرار گرفتن ندادہ دست از تعاقب او برندارند لهذا در همان حال سرسواری پادشاه زادہ محمد سلطان را با فوج خود او و پادشاهی هرکہ توانست رفاقت نمودہ تعیین فرمودہ عجالہ دوپٹہ کتف مبارک بجای خلعت و عقد مروارید پیش قیمت کہ مدت مدید پوشاک اعلیٰ حضرت و آن حضرت بود تیدمنا عنایات فرمودہ فاتحہ خیریت خواندہ رخصت آرزانی داشتند چون اردو و کارخانجات پادشاه زادہ ہمہ بغارت و تاراج رفتہ بود حکم فرمودند کہ از سرکار سرانجام کارخانجات ضروری سفر مهم نمودہ باسہ تفوز خلعت و شمشیر خاصہ و صد اسپ برای پادشاه زادہ از عقب روانہ نمایند - و یک ہفتہ دران مکان نہرت نشان مجلس آرای عنایات بی پایان امرای رکاب عالی گشتہ ہریکی را فراخور پایہ و تردداتی کہ ازانہا بظہور آمدہ بود از عطای اضافہ و نقد و جواهر و خطاب و نقارہ معزز و مفتخر ساختند - ازان جملہ معظم خان را از اصل و اغافہ ہفت ہزاری ہفت ہزار سوار کہ دوازہ ہزار سوار برآوردی باشد نمودہ بعطای دہ لک روپیہ و دیگر عنایات پادشاہانہ برہمہ امرا امتیاز بخشیدند - و بیست و ہفتم

ماه مذکور از منزل کهجوه کوچ فرمودند - و راجه جیسنگه که رخصت
وطن گرفته رفته بود بحضور رسیده شرف اندوز ملازمت گردید و
سلخ ماه کذا گدگ مقام نموده معظم خان و ذوالفقار خان و اسلام
خان و کنور رای سنگه و داور خان وفدای خان را باجمعی از روشناسان
کار طلب و توپخانه عظیم بهمراهی پادشاه زاده مقرر و مرخص نموده
هر یکی را بعطای خلعت و اسپ و فیل و نقاره و نقد و مرصع
آلات و شمشیر و جملہ و اضافہ نمایان سر بلندی دادند *

الحال بذکر شمه از احوال پر ملال دارا شکوه برگشته اختار بزبان قلم
میدهد چون حقیقت برگشتگی طالع و ناموافقیت ایام دارا شکوه بعرض
رسید مشتعل برین که بحال تباه که زیاده از سه هزار سوار با او زمانده
بہر رسیدہ از عدم میسر آمدن بار بردار و ترک رفاقت ہمراہان بعضی
از خدمتہ محل را مع قدری از خزانہ و طلا و نقرہ آلات و اسباب سنگین
بار زیاد را بانوید خواجہ سرا و سید عبدالرزاق نوکر معتمد خود در
قلعہ بہر گذاشته پیشتر روانہ گردید از ترا کم اشجار خار دار و پیش
آمدن راہہای دشوار گذار و افتادن بار بردار در زمین شورہ زار کنار
دریای تہذ و بباد دادن سامان ہمراہ کہ از صدمات تعاقب فوج
پادشاہی بسرداری شیخ میر وغیرہ بہادران ہیچ جا استقامت نتوانست
ورزید و مردم بسیار از بی آبی و صعوبت راہ و انواع مرض تلف
و از وجہ می شدند و شیخ میر پاشنہ کوب میرفت عرصہ بمرتبہ
بران دشت پیمای بدانجام تدگ گردید کہ زیاده از هزار سوار با او
زمانہ بعدہ کہ بسرحد سوستان رسید راہ احمد آباد اختیار نمود و
مردم فوج ہمراہ شیخ میر نیز بسیاری از کمي آب و امتداد کشیدن

سفر ایلغار و تلف شدن اسب و بار برادر و دیگر صدمات راه ضائع و متفرق شدند و سپاه اکثر پیاده گشتند بعد عرض فرمان مراجعت نمودن شیخ میر و صف شکن خان صادر شد - و پادشاه انجم سپاه غره جمادی الاولی متوجه مستقر الخلافت گشتند در منزل دویم عرضه داشت پادشاه زاده محمد سلطان مشتمل بر مرثیه فتح ثانی و مغلوب گردیدن شجاع بار دیگر از نظر گذشت مجمل از تفصیل آن می نگار که بعد هزیمت شجاع سید قاسم که قلعه داری اله آباد داشت و عبد الجلیل نام را در قلعه گذاشته در جنگ رفاقت شجاع اختیار نموده بود خود را بقلعه تعلقه خود رسانده باستحکام برج و باره پرداخت بعد رسیدن شجاع بعذرهای معقول اطاعت نه نموده بعد بمیان آوردن عهد امان جریده بر آمده بشجاع ملاقات نموده رسمیات تواضع و ضیافت بجا آورده دار و مدار گرفته از مرخص گردید و بعد رسیدن پادشاه زاده نزدیک اله آباد عریضه مشتمل بر اظهار ارادت و عبودیت و ندامت ایام ضلالت نوشته مع کلید قلعه بخدمت پادشاه زاده فرستاد بعد عرض فرمان صادر شد که خان دوران را در قلعه اله آباد نگاهداشته سید قاسم را استمالت نموده روانه حضور نمایند و شجاع برگشته اختر از شنیدن این خبر که فکر گرد آوری لشکر و مقابله نمودن با فوج پادشاهی داشت از سرنو دست و پا باخته مرحله پیمایی وادی حیرانی گردید - محمد امین خان را سر فوج ده هزار سوار نموده با عبد الله خان برای تذبیده و گوشمال راجه جسونت بد خصال مرخص فرمودند و رای سنگه را تهور را که برادر زاده راجه جسونت می شد و با عموی

بدسگال خود نزاع ارثی داشت بخطاب راجه و اضافه هزاران و عطای ملک روپیه و خلعت و اسب و فیل و شمشیر مرصع و تقاره بلند آوازه ساخته شریک مهم استیصال آن نکوهیده خصال نموده امیدوار بخشیدن وطن خود پور نمودند - و بنام امیرخان حارس دارالخلافه حکم رفت که بعد رسیدن شیخ میر از تعاقب دارا شکوه محمد مراد بخش را از قلعه سلیم گده بر آورده همراه او روانه قلعه گوالیار نماید - هیچدم شهر مذکور نزدیک مستقرالخلافه اکبرآباد رسیده متصل باغ نور مضرب خیام فرمودند - فاضل خان خانسامان ملک روپیه نقد و جنس اموال دارا شکوه از نظر اشرف گذراند و امیرالامرا و همه امرای متعین قلعه اکبرآباد سعادت اندوز ملازمت گشتند - از زبانی بعضی اخلاص کیشان بوضوح پیوست که بعد رسیدن جسونت تبه کار بطریق یلغار نزدیک مستقرالخلافه جمعی از منافق پیشگان گمان بردند که راجه بمحاصره قلعه پرداخته برای برآوردن اعلی حضرت استقامت خواهد ورزید ازین معنی وسواس زیاد در دل بسیاری از عقل و حوصله باختگان راه یافته بود در اخفای ذکر آن حیم فوموده وقت کوچ اشاره نمودند که بعضی از آنها را همراه امیرالامرا در رکاب تعیین نمایند - و بیست و سیوم از کنار مستقرالخلافه کوچ فرمودند درین اوان بعرض رسید که چون دارا شکوه بولایت کچه متصل سرحد صوبه احمد آباد رسید قریب سه چهار هزار سوار با او فراهم آمدند و بعد از مراجعت نمودن فوج پادشاهی از تعاقب او بآهستگی طی مسافت نموده بجذب قلوب فوجداران و زمیداران سر راه و گرد آوری سپاه منی پرداخت و زمیداران

کچھ را برعایت نقد و جواهر مطیع خود ساخته دختر اورا برای سپهر شکوه پسر خود نامزد نمود و زمیدار بعد تقدیم ضیافت بدرقه داده از حد خود گذرانده روانه احمد آباد نمود و بعد نزدیک رسیدن احمد آباد شهنواز خان صوبہ دار احمد آباد کہ یک صبیہ او در حبالہ عقد پادشاه و دختر دویم در خانہ محمد مراد بخش بود برفاقت رحمت خان دیوان و دیگر کومکبان برآمده استقبال نمود بعد ملاقات شرط اعانت در سر انجام ضروری بیجا آورده قریب ده لک روپیہ طلا و نقرہ آلات و دیگر جنس محمد مراد بخش کہ در احمد آباد بود پیشکش نمود و دارا شکوہ بفکر فراهم آوردن زر و سپاہ پرداختہ مردم را بعطای خلعت و اضافہ و خطاب و جواهر خوہسند ساختہ جذب قلوب می‌نماید - و حکام و عمال در بندر سورت و کذبایت و بہروج و پرگنات سیر حاصل تعین نموده بضبط خود در آورده و در فرصت توقف یک ماہ و ہفت روز بیست ہزار سوار فراہم آمدہ - و بحکم بیجا پور و حیدر آباد نیز رسل و پیغام برای طلب نقد و جمعیت بمیان آورده و برای رفتن طرف دکن و پیوستن براجہ جسونت فکریہای مختلف می‌نماید - و در ہم ن گرمی اخبار فرار راجہ جسونت از رفاقت لشکر فیروزی اثر کہ شہرت غیر وقوعی و خبر کاذبہ غلبہ خصم علاوہ آن گردیدہ بود نوشتہ راجہ جسونت مشتمل بر اشارہ طلب دارا شکوہ رسید و غرہ جمادی الاخری با سپاہ آراستہ و توپخانہ بسیار کہ از بندر سورت سی چہل توپ طلب داشتہ بود برآمد و بعد برآمدن در ہر منزل نوشتہ ابلہ فریب راجہ جسونت بدیدن اسانہ و افسون رسیدن خود می‌رسید و این

معذنی باعث تقویت ماده عزم آن بر گذشته اختر می گردید بعد
استماع اخبار مذکور رای عالم آرای تقضای آن نمود که رایت
ظفر آیت طرف اجمیر افراشته بر راجه جسونت که شفیع جرائم او
میرزا راجه جیسنگه گشته بود استمالت نامه عفو تقصیرات او و
بحال فرمودن منصب و خطاب مهاراجگی باستصواب راجه جیسنگه
مرحمت نمایند و فرمودند که از جانب خود مکتوب درین ماده
بار نوشته مصحوب قاصدان سریع السیر روانه سازد *

الحال عنان کمیت تیز خرام خاصه از تحریر احوال دارا شکوه
سوخته اختربه تسطیر دیگر واقعات حضور معطوف می سازد
پادشاه زاده محمد اکبر با دیگر پرورگیان حرم که در دولت آباد بودند
اواخر جمادی الاخری از دکن رسیده شرف اندوز ملازمت گشتند -
چون چنیت بندیده از کم طالعی در سفر پنجاب بیحکم از رکاب جدا
گشته بوطن آمده طریقه راه زنی اختیار نموده بود سبهمرن بندیده
را که هم چشم و هم جدی آن تبه کار گفته می شد بعنایت اضافه
و خلعت و اسب و شمشیر مفتخر ساخته فوج دیگر با او داده
برای تنبیه آن تیره روزگار مرخص فرمودند - سید قاسم شجاعی و
بهادر خان که بموجب حکم از نزد پادشاه زاده روانه شده بودند
شرف اندوز ملازمت گشتند - بعرض رسید که تربیت خان صوبه دار
اجمیر از خبر نزدیک رسیدن دارا شکوه بمسرحه جود پور حوصله
باخته خود را بحضور رسانده - محمد امین خان را که برای تنبیه
راجه جسونت مرخص فرموده بودند بتقضای مصلحت موقوف
فرموده طلب حضور نمودند سید قاسم را بعطای منصب سه هزار

هزار سوار و خطاب شهابت خان سرافرازی بخشیدند - طاهر خان را
برای قراولی و خبر تحقیق داراشکوه مرخص فرمودند - بعد رسیدن
بمنزل آنبیر تعلقه راجه جیسنگه حکم فوج بندهی فرموده راجه
جیسنگه را با دلیر خان و حسن قلی خان و جمعی دیگر از دلاوران
هراول مقرر نمودند و صف شکن خان را به پیش بردن توپخانه
مامور فرمودند و شیخ میر را با امیر خان برادر او سر فوج یلتمش
ساختند و امیر الامرا با پسران و گنجعلی خان و بعضی سرداران
وزم آزما را طرف برنغار مقرر کردند و سرداری جرنغار بنام پادشاه
زاده نامدار محمد اعظم و دیگر بهادران ایران قرار گرفت و بهمین
دستور محمد امین خان و هوشدار خان و عبدالرحمن خان بن
نذر محمد خان و دیگر بهادران ایران و توران و افغانان جلالت نشان
و راجپوتان تهور پیشه جا بجا در میمنه و میسر و قول و چنداول
مقرر گشتند و فرمودند که تامقابل شدن بفوج خصم بهمین ترک
در راه وقت سواری تفاوت راه نیابد •

شبهه از احوال پراختلال دارا شکوه آنکه بعده که منشور نجات
و رقم عفو زلات خفیه بانوشتجات راجه جیسنگه و دیگر خواهران
براجه جسونت رسید در اخفای آن کوشیده از بیست گروهی
جودپور که بالشکر آراسته بقصد استقبال و رفاقت داراشکوه برآمده
بود فسخ آن عزیمت نموده زحل صفت رجعت بمکان خود نمود -
خبر مراجعت نمودن راجه بدارا شکوه رسید مقرون خاطر گشته
رسل و رسائل درمیان آورده مکرر باظهار تملق و ابرام پیغام نمود
فائده نداد و این معنی زیاده باعث خار خار دل زار و نزار آن

سرگشته وادی حیرانی گرفتید - و بدست کوهی جودپور رسیده
چند مقام نموده دیچند نام هندوی معتمد سرکار خود را که با راجه
رابطه التیام نیز داشت نزد او برسالت فرستاده تکلیف ایفای
وعدۀ به لجاجت تام بمیان آورد - او در جواب از روی غدر گفت که
من بر قول خود راسخم اما فی الحال آمدن من مصلحت
نیمت - دارا شکوه باجمیر رفته استقامت وزیده بواجپوتان
دیگر پیغام نموده نزد خود طلب نماید بعده که دوسه راجپوت نامی
دیگر نزد او جمع آیند من نیز خود را خواهم رساند - بدین جواب
یاس غدر آمیز دیچند را مرخص ساخت - دارا شکوه عقل و هوش
پاخته طوعا و کرها باجمیر آمده بار دیگر دیچند را نزد آن غدار مکار
فرستاد - دیچند باز پیش راجه آمده بهزاران توطیۀ کلام ذکر پیغام
نموده هرچند انسانه و افسون برو خواند فائده نه بخشید و تحقیق
شد که همه جواب او غدر و دفعیه است - و خبر رسیدن فرمان عفو جرائم
او از نزد پادشاه خطا بخش جرم پذیر سوایا تدبیر نیز در زبانها انتشار
یافت - از آنکه صاحب غرض مجنون گفته اند و احتیاج شیران
را روباه مزاج می سازد باوجود علم سختی اغماض او سپهر شکوه را
نزد آن سست عهد غدار فرستاد و سپهر شکوه چندانکه بلبه و الحاح
و دلبری کوشید و وعدۀ و وعیدها بذکر آورد آن کافر فاجر ناشنیده
انکاشته بدستور دیچند مایوس مرخص ساخت - و سپهر شکوه
بادید پر آب و جگر کباب که همه از انقلاب فلک کج رفتار می
دانست نزد پدر آمد

ز انقلاب زمانه عجب مدا که چرخ * ازین فسانه و افسون هزار اردیان

دارا بمکوه بالکل قطع امید مدد از جسونت نموده نمی دانست
 که چاره کار چه سازد درین حالت خبر نزدیک رسیدن محمد اورنگ
 زیب بهادر بادشاه غازی انتشار یافت چار ناچار قرار بر کار زارداده
 بتقاضای وقت صرفه در جنگ عفو ندانسته بمنصوبه درآمدن
 بکوهستان نواح اجمیر بخیال مورچال بستن دران جبال پرداخت
 و از جای خود حرکت نموده در دره درآمد بغضی راهها را به
 بستن دیوار خام و سنگ چین نمودن و چیدن توپها و نشانندن
 تفنگچیهای قدر انداز استوار ساخته جانب یمین خود را
 بمصطفی خان عرف سید ابراهیم سپرد و سه امیر دیگر با قریب
 هزار برقداز حکم انداز همراه او مقرر ساخت و مورچال طرف
 یسار باهتمام شهنواز خان مع پسران و همراهان باجمعی از برقدازان
 چابک دست گذاشت و مورچال طرف دیگر بفیروز میواتی که
 بشجاعت و تردد کار طلبی او اعتماد کلی داشت بامصالح توپخانه
 و جمعی دیگر از مبارز پیدشگان سپرد و رو بروی خود سپهر شکوه را
 بابسیاری از آلات آتشبازی و توپهای نامی صف ریا قائم ساخت
 و خود در میان جاگرفته همه جا توپ چیده جمعی را مقرر نمود
 که بمورچال مصالح مطلوبه رسانده سزاوی نموده نگذارند که
 همراهان و سرداران بیکار و معطل باشند - و شرح تردد و تقسیم
 مورچال بادشاه ظفر اقبال آنکه بعد نزدیک رسیدن موضع ریواری
 که از انجا اجمیر سه کروه مسافت داشت و از مکان مورچال خصم
 نیم کروه و گوله رس بود مضرب خیام نصرت انجام فرموده حکم
 مورچال بستن بتعین مکان نمودند صف شکن خان میو آتش

صامور گردید که توپخانه آتش بار را پیش برده جابجا مقابله
 مورچال خصم چیدند و عقب توپخانه شیخ میر و دلیرخان میر
 فیرد را مورچال قائم نمودن فرمودند و همه بهادران جنگ جو
 و دلاوان شعله خومکانهای قابل مورچال بستن بدست آورده
 دست و بازو بزدن گولۀ توپ کشادند و هر یکی بر دیگری در ترداد
 کار فرمائی سبقت ورزیده همدیگر را فرصت پیش قدمی نمی
 دادند خصوص پردل خان و شیخ میر و دلیرخان و سید نصیرالدین
 خان دکهنی و دیگر فدویان جان سپار کمر جانفشانی قائم بسته تا
 سه روز ترداد بهادرانه نموده خور و خواب بر خود حرام نمودند و
 امیرالامرا سعی تمام در پیش بردن مورچال نموده بحملهای کوه ربا
 زلزله در دل محصوران می انداخت لیکن چون مورچال خصم
 در جوف کوه قلب در کمال استحکام بود ترداد بهادران پیش رفت
 نمی گردید بلکه مردم لشکر داراشکوه اکثر از مورچال برآمده سپرها
 پیش رو گرفته بر مورچال پادشاهی ریخته آدم و چار پا ضائع و
 زخمی نموده باز خود را به پناه جبال می رساندند و گولۀ توپ آن
 طرف که می آمد بی آنکه از صدمه ضرب آن جانداري تلف و
 زخمی گردد برخاک نمی افتاد - و گولۀ مورچال پادشاه سوای
 اینکه بسنگ و دیوار مورچال بخورد فائده بر روی کار نمی آمد -
 شب چهارم پادشاه کشورستان اکثر بندهای اخلاص نشان را طلبیده
 از روی تاکید تهدید امیز و وعده و وعید غیرت انگیز ترغیب یورش
 نمودند روز دیگر راجه را جروپ زمیدار جمون که همراهان او در
 کوه نورایی و شیر نبردی ضرب المثل بودند پیادهای خود را از

عقب پارچه کوهی که به بهاری شهرت داشت و از آن طرف که کوه نشینان گمان یورش داشتند و از زدن گولۀ توپ و تفنگ و انداختن سنگ که متصل هم می‌بارید لمحه فرصت نمی‌دادند روانه ساخت و آن کوه نوردان شیر جنگ دامن همت برکمر بسته افتان و خیزان با اسلحه جان ستان برق کردار مقابل مورچال آتشبار یورش نموده هر که در راه اجل او می‌رسید زینۀ زیر پا ساخته نشان راجه راجروپ بالای کوه برده نصب نمودند و خود راجه راجروپ که از عقب جان بازان مستعد گشته چشم بر راه آواز بالا برآمدن آنها بود با وجود فرود آمدن قریب هزار نفر جنگی مخالفان در مقابل بهادران راجه راجروپ آن جلالت کیش قدم پیش گذاشته در مقابل یاریدن گولۀ تفنگ و افتادن سنگ خورد و کلان سینه سپر ساخته خود را بر آنها زده از اسپان فرود آمده حمله آور گردید و دلیر خان که میان افغانان در بهادری و یکه تازی شهرت داشت از مشاهده جرأت راجه را جروپ دلیرانه با مردم خود قصد بالا برآمدن بران کوه نموده داد تهوری داده خود را بدم گولۀ توپ و سنگ بازان زده از طرف دست راست بالا برآمد و از طرف چپ شیخ میر که در تدبیر و شجاعت روز پیکار بی نظیر روزگار گفته می‌شد با همراهان خویش قدم پیش گذاشت و از طرف دیگر راجه جیسنگه با راجپوتان پیکار جو بحرکت در آمده تردد بهادرانه بر روی کار آورد و امیرالامرا با بسیاری از مردم توپخانه از جانب چپ و اسدخان و هوشدارخان از طرف جرنغار با جنود خود سوار شده از هر طرف صف در صف معرکه آرا گشته اگر چه دران یورش تردد جانفشانی از همه

بندهای جان نثار بروی کار مدد اما در ابتدا پیش قدمی از مردم
 راجه راجروب و آخر کار آثار فتح و وزیدن نسیم ظفر از جان نثار
 نمودن شیخ میر و جلالت دلیر خان افغان بود که در مقابل آنها
 از مورچال شهنواز خان و فیروز میواتی بلا فاصله تگرگ گولۀ بلا و
 ژالۀ تفدگ اجل می باید و جمع کثیر از مردم هردو امید بکار
 آمدند و از غریدن توپ که صدای کوه همدم گشته بود و سردادن
 بان و توپخانه هردو طرف آنقدر دود و صدای وحشت افزا دران
 کوه و صحرا پیچیده بود که خویش و بیگانه را هم از هم فرق نمودن
 دشوار می نمود

* بیت *

برانگیخت عزمی چو بارنده میغ * تگرگش ز پیکان و باران ز تیغ
 برآمد ز قلب دو لشکر خروش * رسید آسمان را قیامت بگوش
 از هر طرف چندان سرو تن پا مال سم سمندان کوه نورد گردید
 که نشان از سرو صورت آنها پیدا نگردید - دلیر خان چون شیر ژیان
 مصدر تردد نمایان گردیده بزخم تیری که بدست راست او رسید
 از تردد باز ماند - و دارا شکوه بر بلندی کوه ایستاده مردم خود را
 باوجود مشاهدۀ آثار هزیمت ترغیب جنگ بسرزنش نام و ننگ
 می نمود هرچند که از کوه نشینان رزم جو بوسیله پناه مورچال و بعد
 برآمدن از عقب احاطۀ دیوار دلیریهای بهادرانه بظهور آمد
 فائده بروی کار نیامد و شهنواز خان که از راه غیرت ذاتی امید
 نجات ازان جنگ جان ستان محال می دانست و در خدمت
 هر دو ولی نعمت خصوص در جناب پادشاه گردون وقار بدون آنکه
 نقد حیات در باز و از خجالت دائمی نجات یابد رو برو آمدن

وزیر سایه آن ظل الله سپید گردیدن بر خود گوارا نمی توانست نمود
مردانه وار آن قدر کوشید که بسرخروئی از معرکه دار و گیر رخت
هستی بر بست و در مقابل او در همان حالت دار و گیر که نزدیک
بغروب آفتاب بود و خبر آثار فتح و بالا برآمدن نشانها از هر دو طرف
سامعه افروز مخالف و موافق گردیده بود. شیخ میر که از شهادت
ذاتی و ارادت باطنی در جان فشانی می کوشید و بوسیله قتال
و جدال باستقبال اجل می شتافت آن چنان مستانه وار جلالت
را کار فرموده در عالم پاس حق نمک وقت رسیدن گلوله تفدگ که
بسیخته او رسید و خود را در معرض تلف دید زبان اخلاص بیان را
بدین زبانه گویا ساخت

• بیت *

جان دادمش بهر ده و خجالت همی برم

زین نقد قلب خویش که کردم نثار دوست

و بسید هاشم که نسبت قریبه با او داشت و بجای خدمتگار عقب
حوضه نشسته بود گفت که من رفتم دست در کمربند من زده مرا
چنان نگاه دار که تا بلند شدن صدای شادیانه فتح که همین دم
نسیم فیروزی برین لشکر عدو مال بیزوال خواهد وزید و علامت
و آثار ظفر پیداست رفقا و همراهان من بر حال من اطلاع یافته
مبادا دست از کارزار کشند و مردم خصم نیز مطلع گشته دلیرانه
قدم پیش گذارند - سبحان الله انسان را بدنیا پیش آمدن ترقی
حال و احوال خود و فرزندان بدین مرتبه دل بستگی و الفت است
که باوجود برباد دادن نقد بی بهای جان که درین ضمن سخن
در ایمان نیز می گذرد باید که در چنان حالت سوای یاد ذات پاک

پادشاه حقیقی در خاطر خطور نکند و بجز کلمه طیده و اسم معبود
 بر حق بر زبان او نگذرد برای مزید اعتبار که شاید در باره فرزندان
 و وابسته‌های او وسیله ترقی باشد رعایت پاس نمک را بدین مرتبه
 منظور می‌دارد - گویند بسبب چنان جان فشانی که بدان ارادت
 و عقیدت از شیخ میر بظهور آمد پادشاه قدر دان خانه زاک پرور را
 نسبت به همه مردم خوف توجه تمام بهم رسید و آن قدر که در عهد
 خلد مکان عالمگیر پادشاه مردم خوف که محقر ترین الکهای
 خراسان است پیش آمدند و ترقی نمودند در هیچ عهدی از
 پادشاهان سلف در تواریخ بنظر نیامده و فی الحقیقت اگرچه
 مردم خوف نسبت به همه مردم خراسان در ظاهر درشت و بیرو
 واقع شده اند اما اکثر در کارها راست و درست اند و در طریقه
 پاس حق نمک آقا از جمله ثابت قدمان می‌توان محبوب
 نمود - بالجمله داراشکوه از مشاهده برگشتگی طالع خود و استماع
 افتادن شجر حیات شهنواز خان که همان علامت سرنگون گردیدن
 علم استقامت لشکر او بود و معاینه نمودن بالا برآمدن نشانه‌های
 فتح پادشاه ظفر نصیب مع فوج بهادران جان نثار هوش و تدبیر
 و حوصله خود داری باخته همراه سپهر شکوه و فیروز میواتی و
 بعضی خدمه حرم اول پاس شب تار بهزاران پاس بهمعنائی
 غم و الم که خدا آن روز نصیب هیچ شاه و گدا ننماید راه فرار
 اختیار نمود و از مردم عمده سوانی هر دو نام برده فرصت و توفیق
 رفاقت نیافت و قدری از جواهر و اشرفی و محل خاص و صبیحه
 و چند خواص که با خود توانست گرفت با خویش همراه گرفته

متوجه احمد آباد گردیدند و دوازده فیل و استران و شتران پرازبار
خزانہ و دیگر اسباب انتخابی مالیت دار و بسیاری از خدمت
محل هر چند آنها را از راه عاقبت اندیشی پیش آمدن چندین
روز مستعد همراه گرفتن ساخته بود اما با خود نتوانست گرفت
و باعث تمام جمعی از مردم قدیم و جدید که چند خواجه سرای
مستعد رفیق آنها ساخت و قریب هزار پیاده بر قنداز یکسر
حرام خوار همراه آنها گذاشت و تاکید نمود که از عقب بجای
خود را برسانند چنانچه باقی احوال آن برگشته وادی حیرانی
بر محل بذکر خواهد درآمد - القصه اکثری از لشکر هزیمت یافته
بی مال و عیال که در بهیر گذاشته بودند شتافته و جمعی
بماتم تاراج رفتن مال و عیال و بیداد دادن عرض و ناموس
پرداختند و بعضی از رسیدن زخم کاری و برباد دادن اسباب و سامان
که فرار نمودن نگران علاوه آن گردید دران کوه و دره حیران و سرگردان
گشته همدم آه و ناله گرفتیدند و مجموع اردو و کارخانجات داراشکوه
مع همراهان بحادثه تاراج رفت - و چون دران شب تار و دره پراز
دود باروت خبر تحقیق داراشکوه تا دو سه ساعت نجوای دره و
لشکر خصوص در فوج ظفر اثر نبود از هر دو طرف در بعضی
مورچال جنگ قائم بود و اسد خان و هوشدار خان با بعضی امرا
در جای خود گرم داروگیر مانده بر قندازی می نمودند تا آنکه
بر فرار خصم و خالی شدن مورچال کوه اطلاع واقعی یافتند - و از
جمله همراهان داراشکوه عسکر خان و سید ابراهیم و جمعی دیگر
که از رفتن آن برگشته - اختر و افند

شب حرکت مذبح می نمودند و محمد شریف مخاطب بقلیچ خان که میر بخشی داراشکوه بود بزخم تیری که بر شکم او رسید روز دریم در گذشت - اگرچه بسیدات خان پسر شهناز خان سه چهار زخم گولی و تیر رسیده بود اما آخر التیام پذیرفت - و عسکر خان و سید ابراهیم باجمعی از همراهان دارا شکوه بآبدن زخمی و دل پر خون که هوای رخت بدن همه امباب محتاج بتاراج رفته بود بوسیلہ صف شکن خان آمده بزبان عجز بیان شرف اندوز ملازمت گردیدند و مورد عنایات گشتند *

بر منصف پیدشکان کارزار دیدہ تجربہ کار ظاهر امت که چندین چہار جنگ بچندان نہنگان دریایی غیرت و شیران بیشک شجاعت کہ ہر کدام را در روز رزم زخمی وقت توان گفت نمودن و در وقت انقلاب چندان حادثات کہ بزبان خامہ جاری گشتہ از جا در نیامدن و ثبات قدم از دست ندادن و غنیم و خصم غالب آمدہ را از روبرو برداشتن بجز تائید و فضل الہی و مدد طالع عالمگیر پادشاہ غازی حمل برجہ توان نمود - القصہ بعد استماع آوارگی داراشکوه و وزیدن نسیم فتح و نصرت زبان بشکرو ستایش پادشاہ حقیقی کشودہ از واقعہ شہناز خان و شیخ میر افسوس زیادہ نمودہ فرمودند کہ ہر دو را در بقعہ مبارک روضہ حضرت خواجہ معین الدین باعزاز و اکرام تمام بر تہ مدفون سازند - و خود بعد از زیارت مزار آن زبدۃ العارفین و مبلغ رساندن بخدام آنجا از آنجا کوچ نمودہ بر مرتالاب انا ساگر حکم سه چہار مقام فرمودند و راجہ جیسنگہ را یک لک روپیہ و بہادر خان را سی ہزار

روپیہ عنایت فرمودہ اجمعی از مردم کارزار دیدہ دیگر بار برای تعاقب دارا شکوہ مقرر فرمودہ بعطای خلعت واسپ و فیل مفتخر ساختہ مرخص نمودند - چون راجہ جسونت از خجالت تقصیرات زیادہ از اندازہ قیاس روی بحضور رسیدن نداشت بموجب التماس راجہ جیسنگہ از سرنو فرمان عطوفت عنوان مبدی بر تملی و خطا بخشی و صوبہ داری احمد آباد و بحال داشتن منصب ہفت ہزاری ہفت ہزار سوار مع خلعت برای او عطا فرمودند - و فرزندان و نورس بیگم اہلیہ شہنواز خان را نظر بر نسبت صوری و حقوق خدمات سابق مورد انواع مرحمت ساختند و بامیر خان برادر شیخ میر خلعت ماتمی و اضافہ نمایان عطا فرمودہ رعایتہای دیگر بعمل آوردند - از اموال داراشکوہ صد فیل مع دیگر کارخانجات بضبط مکرار در آمد - و جمعی را کہ داراشکوہ در اجمیر بمظنہ ہوا خواہی پادشاہ ظفر آبت مفید ساختہ بود خلاص نمودہ مورد عنایات ساختند - تربیت خان را باوجود تقصیر فرار قبل از رسیدن داراشکوہ از راہ خطا بخشی و جرم پوشی بدستور سابق صوبہ داری اجمیر مقرر فرمودند - و چہارم رجب سنہ مذکور پیداہ از روی نیاز بدرگاہ حضرت خواجہ معین الدین تشریف بردہ متوجہ دارالخلافہ شدند - درینولا بمعرض رسید کہ شجاع از خدمات نزدیک رسیدن پادشاہ زادہ محمد سلطان مع فوج گران بعد دست و پا زدن حرکت مذبح آراہ جہانگیر فکر گردید و معظم خان داخل قلعہ مونگیر شد از شنیدن این مژدہ حکم نواختن شاد پانہ فرمودند - در منزل فتح پور کہ شرف نزول

واقع شد پیشکش عادل خان مع عرضداشت مبارکباد فتح از نظر گذشت - و سالخ ماه رجب باکوکه و دبده پادشاهی داخل مستقر اخلافت شدند همان روز عرضداشت خان دوران صوبه دار اله آباد بطریق فال نیک مشتمل بر اینکه قلعه چذار که در فساد داراشکوه بتصرف شجاع در آهه بود بتصرف پادشاهی در آمد
ذکر جشن جلوس ثانی مشتمل بر ذکر

تعیین سکه و خطبه و اقب پادشاه غازی

چون اصل جشن ثانی آن برگزیده دودمان صاحبقران موقوف بر قلع ریشه مخالفان و وارثان ملک نموده بودند درین ایام نصرت انجام که مراد از بیست و چهارم رمضان المبارک سنه هزار و شصت و نه باشد و فی الحقیقت بحساب تاریخ فتح اول سال دوم جلوس بوده است حکم فرمودند که ابواب عیش و عشرت بر روی هوا خواهان دولت مفتوح ساخته درودیوار حجرهای اطراف دولت خانه بیرون دیوان عام و اندرون غسل خانه از آرایش اقسام فرش و اقمشه طلا باف و کلابتون دوز آرایش دهند و آنتدر زربفت ولایت و احمد آباد و مشجر کار فرنگ و دیگر بلاد بصرف درآمد که تجار هفت اقلیم از منافع آن فخرها اندوختند و رامشگران طناز با هزاران عشو و ناز محفل آرا گردیده باصول گوناگون هنگامه پر جوش و خروش رقص و سرود گرم ساختند * بیت *

مغنی ز طنبور شد گرز دار * نگردد چرا فوج غم خوار وزار
شراری برانگیخت تار باب * که گردید انگشت مطرب کباب

تخت مرصع که از مدت بدید بدین نوید بخت خویش را موعود
می نمود بر خود بالیده از شرف قدوس آن خسرو زمان و زمین
زبان طعن بر شرف برجیس و کیوان کشود و منبر از فخر ذکر اسم
و لقب ابو المظفر محی الدین محمد اورنگ زیب بهادر عالمگیر
غازی سر فخر بر فلک برین سود - در عهد سابق یکطرف اشرفی و
روپیه از کلمه طیبه و اسم خلفای راشدین - مزین میگردد فرمودند
که چون نقش کلمه توحید بر در و دیوار که اکثر جای نامناسب
می افتد و زیر پای مشرکان می آید نقش مذکور را بدین سکه
مبدل سازند *

* بیت *

سکه زد در جهان چو مهر منیر * شاه اورنگ زیب عالمگیر
و در روپیه بجای مهر بدر مسکوک ساختند
از سکه اقبال شه مهر نظیر * سیم و درم ستاره شد نقش پذیر
از سکه او غلغله در چرخ فدا * گردید زر از سکه او عالمگیر
چون در تاریخ فتح هر دو بار روز یکشنبه اتفاق افتاده بود همان
روز یکشنبه را روز جشن هر هفته مقرر ساختند - اگر بتفصیل انعامات
و بخشش روز جشن پردازد باطناب کلام منجر میگردد لهذا بتحریر
انعام چند اسمی خاص اختصار می نماید سوای آنچه بار باب
طرب و استحقاق خرمن خرمن و طبق طبق سیم و زر و جواهر
بخشش در آمد پنج اک روپیه پادشاه بیگم و چهار لک روپیه
بزیب النساء بیگم و در لک روپیه بزیب النساء بیگم و یک لک
و شصت هزار روپیه بدر النساء بیگم و یک لک و پنجاه هزار روپیه
بزیب النساء بیگم عطا فرمودند و در لک روپیه به پادشاه زاده محمد اعظم

که در حضور بود مع شمشیر مرصع و فیل مهمان با یراق نقره مرحمت
 نموده تسلیم منصب ده هزارى پنجهزار سوار فرمودند و پادشاه زاده
 محمد سلطان که بتعاقب شجاع مامور بود سه لک روپيه مع جواهر
 و فیل حکم نمودند و دو لک روپيه برای پادشاه زاده محمد معظم
 و یک لک روپيه برای پادشاه زاده محمد اکبر که در دکن بود جدا
 فرمودند و بامير الامرا خلعت خاصه با چهارقب زر دوزى و جمدهر
 مرصع باعلاقه مرواريد و دو اسب با ساز طلا و زين ميدناكار عطا نمودند
 و فاضل خان خانسان را اضافه هزارى پانصد سوار مرحمت نموده
 پدايه چهار هزارى دو هزار سوار رساندند و راى رايان که از تربيت
 کرده ها و پيش آورده هاى سعد الله خان بود و نيابت وزارت
 سربراه مى نمود بخطاب راجه رگهنا تهه^۱ سر بلندى يافت و زياده
 از سى هزار نفر ديگر از روشناسان عمده بعذايات خلعت و
 اضافه مفتخر گرديدند و امتداد ايام جشن بدو و نيم ماه کشيد و
 هر شب از فروغ چراغان و آتشبازى منعتهها بکار ميرفت و از
 انواع فانوس و چراغ اقسام گل برى و چمن و طاق بندى نمايان
 مى نمودند و کشتيه هاى مملو از اقسام آرايش و روشنائى نقره زنان
 بر روى دريائى زير قلعه در نظر تماشاگران جلوه گر بودند - سلا
 شاه که از گوشه نشينان مشهور کشمير و پير و مرشد دارا شکوه بود
 تاريخ جلوس بنظم آورده بخدمت پادشاه ارسال داشت خالى
 از انداز تصوف و اشاره ابطال ارادت مرید کامل نيست * بيت *

مکن دل من چون گل خورشيد شکفت

کامد حق و غبار باطل را رفت

تاریخ جلوس شاه حق آگه را

ظل الحق گفت الحق این را حق گفت

از واقعه ملک شرفی بعرض رسید که اهتمام خان عرف محمد قاسم
در جنگ شجاع نقد حیات در باخت *

چون از عهد جلال الدین محمد اکبر بادشاه حساب بذای
مال و ماه دفتر و جلوس خود را از غره فروردی که مراد از تحویل
نیز اعظم در بوج حمل باشد تا آخر اسفندار گذاشته مهمی
بماه الهی ساخته بودند از آنکه بآئین مجوس و پادشاهان
آتش پرست شبیه بود پادشاه حق شناس در پاس شریعت
کوشیده حساب مال جلوس و جشن بر سال و ماه عربی و قهری
گذاشتند و حساب دفتر را نیز چنان مقرر فرمودند که ماه و سال
عربی بر مال شمسی مقدم باشد و جشن نوروز را بالکلی
از میان برداشتند اگرچه هرکه از علم ریاضی و نجوم بهره دارد
و بر تواریخ عبور نموده میداند که باوجود نوروز مجوسی و اسم
ماههای آنها بهمین نامهای فروردی و اردی بهشت تا اسفندار زبان
زدند اما جدا موضوع گشته اند که اسم ماههای آنها بقید ابتدای
سال در تقویم بغرس قدیم موسوم ساخته می نویسند و شادی نوروز
که غره فرودی آنها باشد در کرمان و بندر سورت مجوسیه
میدمایند باین نوروز که بنوروز سلطانیه نیز نامیده می شود اصلاً
کار ندارد و حساب دفاتر و سال و ماه ایران و توران بران ماهی
غرس قدیم است و نوروز سلطانیه که در اکثر بلاد عجم و هند حتمی
پادشاهان توران و قبة الاسلام بلخ و بخارا تا حال میدمایند و مدار

فصول اربعه و گرسا و زمستان و برشکال هندوستان و فصل خریف و ربیع و رسیدن غله و صیوه هر فصل و تنخواه جاگیر و نقدی منصبداران همه از سال و ماه شمسی معلوم می توان نمود از ماه عربی دریافت آن محال است لیکن پادشاه دیندار نظر بر مزید رعایت تقویٰ نخواست که بسبب مشابَهت بشادی نوروز سال و ماه مجوسی اهم جشن نوروز سلطانی مستمر باشد - در همین ابتدای سال ملا عوض وجیه را که از فضلای مشهور توران بود و پانزده هزار روپیه از عهد اعلیٰ حضرت سالیانه داشت منصب هزاری دوصد سوار عطا فرموده خلعت خدمت احتساب عنایت نموده جمعی از منصبداران و احدی همراه او مقرر کردند و امر نمودند که رواج خرابات خانه و قمار بازی و بت پرستی علانیه برطرف سازد *

الحال بذکر باقی احوال پرملال دارا شکوه و مآل کار او می پردازد که بعد از هزیمت از جنگ دره کوه اجمیر چنانچه بر زبان خامه صدق بیان جاری گشته خود دارا شکوه با سپهر شکوه و زوج و صبیله و قدری جواهر و اشرفی و چند اسامی خدمه محل با خویش گرفته راه احمد آباد اختیار نموده باقی خزانه و اسباب و سرانجام ضروری با خدمه اثاث برده دوازده فیل بار و سوار کرده حواله بعضی نوکران قدیم و جدید برفاقت و نظارت چند خواجه سرای معتمد نموده بود که زود از عقب برسند دران هنگامه بعد از چهار پنج کوه که مسافت راه طی نمودند همها دست غارت و بیداد بران مال خداداد دراز نموده باهم شست و گریبان شدند و هرچه بدست هر که آمد و آنچه توانستند اشتران بابار و اشتران سبک رفتار پراز نقد و جنس گران

بها که سال بسیاری از بالای فیلان فرود آورده بر شتران بار نمودند و
 عوض آن بعضی عورات را از زیور عریان ساخته از بالای کجادهای
 شتر بر فیلان سوار کرده در صحرا سر دادند و باقی اسباب را هر طرف
 که راه یافتند و دانستند بردند و خواجه سرایان که مانع آن جماعه
 نتوانستند گردید از سرا میمگی و ملاحظه تعاقب افواج پادشاهی
 دل باخته همان فیلان سواری عورات را بدر بردن و بدارا شکوه
 پیوستن سرمایه آبروی خود و ناموس آقا دانسته با هزاران هراس
 در آن شب تار عقب دارا شکوه دشت پیما گردیده بعد تفاوت یک
 شب و روز که متصل راه رفتند بدارا شکوه پیوستند و آن سرگشته
 وادی سرگردانی در کمال تشویش و حیرانی که بی سرو سامان
 و غارت زده آواره آن دشت و صحرا بود بعد هشت روز بنواح
 احمد آباد رسید متصدیان احمد آباد که از فتح عالمگیر پادشاه
 و هزیمت و فرار دارا شکوه اطلاع یافته بودند سوای سید احمد
 بخاری که به نیابت صوبه داری در احمد آباد از طرف دارا شکوه
 مانده بود و با دیگر متصدیان رفاقت نمود باهم مصلحت عاقبت
 بینی نموده متفق گشته بشهرت مشورت نمودن و باتفاق برای
 استقبال دارا شکوه بر آمدن بخانه سید احمد آمده او را در همان
 خانه مقید ساختند و با استحکام بندوبست شهر از روی اتفاق
 بی نفاق پرداخته کوه سلطنت محمد اورنگ زیب عالمگیر پادشاه
 بلند آرازه ساخته آماده ممانعت و مدافعت آن برگشته وادی
 حیرت گشتند - بعده که دارا شکوه مشاهده نمود که برگشتگی ایام
 همه جا استقبال و پیشقدمی می نماید دل از تصرف شهر برگرفته

بهرگز کرمی بدو گروهی احمد آباد رفته از اینجا بکانبجی کولی که
از جمله هرکشان دره زنان مشهور آن ضلع گفته میشود التجا
* بیت *

برده پیغام اعانت نمود

آنکه شیران را کند روبه مزاج * احتیاج است احتیاج است احتیاج
و کانبجی رفیق او گشته از هر حد گجرات بر آورده بتعلقه حد
ملک کچه رساند درین ضمن گل محمد نام از نوکران او که حاکم
بندر صورت و بهروج ساخته بود با قریب پنجاه سوار و دو صد پیاده
برقنداز با او رسیده ملحق گردید و زمیندار کچه که وقت آمدن
با احمد آباد شرط ضیافت و خدمتکاری بتقدیم رسانده دختر خود
را بطریق پیشکش نامزد شهر شکوه باصید بهبود کار خود را و نموده
بود و دارا شکوه باز چشم مدد و رفاقت از او داشت درین سفر نکبت
انجام اصلا متوجه احوال پرمال او نگردید بلکه خود را آشناساخته
* بیت *

بکمال بیرونی پیش آمده ملاقات نه نمود

بوقتی که دولت را یار بود * زره پیش تیرش نمید می نمود
بوقتی که بختش نشد دستگیر * نکرده خدنگش گذر از حریر
آخر دو سه روز باصید مستمال ساختن زمیندار معی بهبوده بکار
برده ناچار بادید اشکبار و دل پر از شعله نار راه بهر اختیار کرد -
چون بکنار حد سند رسید فیروز میواتی که تا این روز رفیق ایام
بد فرجام آید از مشاهده نا موافقت روزگار از رفاقت آن برگشته
اختر دل برداشته جدا گشته بطریق فرار راه دارا الخلافت اختیار
نمود بعده که آن برگشته وادی حیرت بولایت جاویان رسید صحرا
نشینان آن دیار مد راه گشته بازار دستگیر نمودن او پیش آمدند

بجنگ و کوشش از دست آن جماعه نجات یافت و بولایت مکشیان
سربر آورد میرزا مکشی که سرگروه آن قوم بود باستقبال برآمده باعزاز
تمام بخانه خود برده بعد تقدیم ضیافت براه نمونی روانه ساختن
ایران خواست که بدرقه راه گشته از انجا بقندهار که درازده منزل
مانده بود رساند و درین باب بمبالغه ترغیب بمیان آورد دارا شکوه
برگشته بخت بآرزوی باز زرد بدست آوردن تاج و تخت و بخدای
محال متصرف گشتن ملک و مال از قبول ابا نموده اراده سمت
تعلقه ملک جیون زمیندار دهاندر که از سابق مرهون احسان
دارا شکوه بود و ادعای بندگی و اخلاص خاص در عرضه و پیام
می نمود پیش نهاد خاطر ساخت

• بیت •

چو تیره شود مرد را روزگار * همان او کند کش نیاید بکار

چون بحد و طن آن زمیندار بد کردار رسید ملک جیون برآمده چون
اجل ناگهان استقبال نمود

• بیت •

اجل راه سر کرد و افتاد پیش * کشان صید دام فدا سوی خویش
همیرفت شادان و دامن کشان * کشید از قضا تیغ کین از میان
چون میزبان مهمان کش حق ناشناس بخانه خود بردا فرود آورده
کمر بمهمانداری بست از اتفاقات در همان دو سه روز نادره بدگم
زوجه دارا شکوه که دختر پرویز بود و آزار اسهال داشت و دیعت
حیات نمود از واقعه او که باهم صحبت بافراط داشتند و آن مغفوره
درین معنی از غصه کاهیده مرده بود کوه کوه اندوه بر دل دارا شکوه راه
یافت و غم بر غم و الم بر الم افزود - از آنکه در ایام بد مددی چرخ
عقل نیز بحال نمی ماند نظر بر عاقبت اندیشی نموده تابوت او را

همراه گل محمد که همان رفیق شفیق روز بیکسی و سیاهی
 با اخلاص بود و راضی بجدا گردیدن نمیکردید و خواجه معقول که
 وجود رفاقت او نیز با چند نفر معدود عذیمت بود روانه لاهور
 ساخت که در مقبره شاه میر پیر دارا شکوه برده مدفون سازند و
 خود با چند خدمتگار و خواجه سرای نا کاره ماند و بعد فراغ ماتم
 قرار مصلحت بران داد که بامداد نقد و جنس و بدرقه ملک
 چون بارادگار ایران سمت قندهار مرحله پیمای گردن ملک جیون که
 بحسب ظاهر کم رفاقت تا ایران بسته بود بحسب پیش آمدن
 و ترقی احوال خود حق نمک احسان چندین سال پامال ساخته
 در فکر و تدبیر دستگیر نمودن آن سرگشته تیره سرگردانی بود
 قابوی وقت یافته برفاقت مهمان برآمده چند گروه مسافت
 طی کرده برادر خود را باجمعی از مردم طرار و راه زن آن ضلع در
 خدمت داراشکوه گذاشته خود بعذر آنکه بعضی اسباب ضروری
 سفر ایران سرانجام داده همراه گرفته در دوسه منزلی میرسم رخصت
 گرفته مراجعت نمود - برادر او بافوجی که همراه داشت غافل بر
 سر داراشکر ریخته فرصت دست و پا زدن نداده دستگیر ساخته
 با سپهر شکوه و دیگر همراهان نزد آن میزبان وفا پرست نیک
 سرشت آورده در جائی که فرسوده نگاهداشتند و حقیقت نیکو
 خدمتی خود براجیه جیسنگه و بهادر خان کوکه که از اجمیر بتعاقب
 دارا شکوه مامور بودند نوشته اطلاع داد و بباقر خان فوجدار بهکر
 نیز خطی مشتمل بر حسن عمل خود نوشته مصحوب قاصد باد پیمای
 روانه ساخت باقر خان همان ساعت عرصه داشت بحضور باخط

ملک جیون بدست شتر سوار تیز رفتار ارسال داشت - بعده
 که بعرض رسید بمطالعه در آورده بمحرمان بخاص اطلاع داد و تا
 رسیدن خبر ثانی در اخفای آن کوشیده لب و زبان را باظهار
 شغف و خوشوقتی آشنا نساخته بنواختن شادیانه حکم نمودند
 تا آنکه عرضه داشت بهادر خان مشتمل بر مبارکباد و دستگیر گشتن
 داراشکوه بسعی ملک جیون و روانه حضور گردیدن بانایل مقصود
 برفاقت ملک جیون از نظر گذشت - و اواخر ماه شوال باشاره
 عالی شادیانه بنواختن درآمد و ضمیمه جشن جلوس تا عیدضحی
 گردید - ازین خبر که انتشار یافت عالمی زبان بدشنام و نفرین ملک
 جیون بدنام کشاد - درین سال امیر الامرا شایسته خاوری بصوبه
 داری دکن مامور ساخته پادشازاده محمد معظم را طالب حضور
 فرمودند و برای ملک جیون خلعت و فرمان بعطای منصب هزاری
 دو صد سوار نزد بهادر خان روانه نمودند - درینوقت بعرض رسید که
 سلیمان شکوه در تعلقه زمیدار سری نگر رسیده در پناه او بسر می برد
 براجه راجروپ حکم فرمودند که بنزدیکار سری نگر به پند و نصایح
 بنویسند که نظر بر بهبود و مآل کار خود نموده سلیمان شکوه را
 از تعلقه خود بر آورد و الا پامال غضب سلطانی خواهد گردید *

از وقائع ملک شرقی بعرض رسید که شجاع وقت رفتن
 از اکبر نگر به بانده براراده جدا شدن اله وردی خان اطلاع یافته او
 رامع پسر او بقتل رساند - وسط ماه ذی الحجه بهادر خان دارا شکوه
 و سپهر شکوه را بحضور آورد حکم شد که پدر و پسر را همچنان
 مسلسل بر حوضه فیل نشانده از دروازه سمیت لاهور داخل

دارا خلعت نمایند و همچنان در نظر خلق جلوه داده از میان
هر دو چوک چاندنی و بازار سعدالله خان وزیر قلعه ارک تشهیر
کشان درده بدلهی کهنه در خضر آباد فرود آورده در عمارت خواص
پور آنجا مقید سازند - بهادر خان بعد رساندن داراشکوه در مکان
مذکور بحضور آمده شرف اندوز ملازمت و مورد عنایات بی پایان
گردید روز دویم آن ملک جیون که بخطاب بخت یار خان سرافرازی
یافته بود وقت داخل شدن شهر و گذشتن از رستهای بازار
از مردم اوپاش و هواخواهان دارا شکوه و اصناف حرفه پیشگان هر
کوچه و بازار و تماشاایان هر قوم که بتقلید همدیگر هجوم آورده
بودند بر سر بختیار خان و همراهان او دشنام دهان آن قدر خس
و خاشاک نجاست آلود و منگ و گلوخ ریختند و زدند که چند نفر
مجرم گشته از پا در آمده هلاک گشتند و بسیاری زخمی گردیدند
تا بختیار خان که بر سر او سپر در سپر بافته ازان انبوه بلا جان برگردیده
بحضور رسیده شرف ملازمت دریافت گویند آنروز آن قدر مایه فساد
و هنگامه بر هم خوردن شهر بر پا گردید نزدیک بود که از سرنوشت عظیم
از مادر دگر زاید و بازار فساد رونق تازه گیرد اگر کوتوال بامتابعان
رسیده در دفع آشوب نمی کوشید احدی از همراهان ملک جیون
جان بدر نمیبرد و از بالای بام زنان آنقدر خاکسترو کوزه های پر از بول
و نجاست بر سر افغانان ریختند که اذیت آن تماشاایان رسید -
روز دیگر که کوتوال بموجب حکم در پی تحقیق بانی آن فساد پرداخت
ظاهر شد که هیبت نام احدی پیش قدم این جرات گشته ماده
فساد و آشوب تمام شهر گردیده بود بغتوی علمای زمان اول

هیدیت را بقتل رسانده روز دیگر که آخر ذی الحجه الحرام باشد فرمودند که دارا شکوه را موافق روایت فقها که از دائره شرع پا بیرون گذاشته تصوف را بدنام ساخته کار بالحد و کفر رسانده بود مذبح ساخته نعش او را بر حوضه فیل انداخته و باره زنده و مرده او را از رسته بازار چوکها گذرانده در نظر تماشاگران که اکثر بر حال و مآل کار او گریان بودند جلوه دهان برده در مقبره همایون مدفون ساختند آری

* بیت *

تخت دارا پایدار از دور گیتی داشتی
تاجش اندر سر سکندر کس ندیدی در جهان

* بیت *

عیش دنیا احتلام خواب غفلت بیدش ندهست
در خیالش اینقدر آلودگی ای دل چرا

و حکم نمودند که سپهر شکوه را در قلعه گوالیار برده نگاه دارند *

چون بسبب اختلال احوال ملک و عبور لشکر و افواج دریا موج هر طرفی خصوص طرف بلاد شرقی و شمالی تا دو سال لشکر کشی بمیان آمد که بعضی جاکمی باران نیز علاوه آن گردید غله رو بگرانی آورد نظر بر فاهیت حال خلق الله و ترحم بحال رعایای شکسته احوال حکم معافی راهداری که بر سر هر گذر و سرحد و معبر آبها می گرفتند و مبالغ خطیر حاصل آن واصل خزانه میکردند و پاندری که در هر ماه و سال بصیغه کرایه زمین و مکانی که همه اصناف گران و کاسبان ممالک محروسه از قصاب و کلال و سبزی فروش گرفته تا بزاز و جوهری و صراف که بر هر گل زمین بازار و سر رشته نشسته و دکان

ساخته خرید و فروخت می نمودند در سرکار بدستور معمول چیزی میدادند زر کلی زیاده از لکها عائد بیت خراج میگردد و ابواب مشروع و نامشروع دیگر مثل سرشماری و برشماری و برگسی و چرائی بنجاره و طوعانه و حاصل ایام بازار عرص و جائز کفار که در معبد خانهای هندو پرگنات دور و نزدیک هر سال یکبار چندین اک آم فراهم آمده خرید و فروخت اجناس می نمودند و زر مسکرات و قمار خانه و خرابات خانه و جرمانه و شکرانه و چهارم حصه وجه ادای قرض که باعانت حکام وصول قرض خواهان می شد و غیره قریب هشتاد باب که از همه ابواب زیاد از کوررها داخل خزانه سرکار میگردد از قلمرو هندوستان معاف فرمودند و سواي آن عشر جنس غله که بیست و پنج لک روپیه ازروی دفتر دیوانی محصول شرعی آن بعرض رسید برای تخفیف گرانی غله معاف نمودند و بجهت اجرای این حکم جا بجا در صوبجات احکام جهان مطاع عالم مطیع مع گرز برداران واحدیان روانه فرمودند اما نفس الامر اینست که اگرچه پادشاه عالم نواز رعیت پرور حکم معافی ابواب مذکوره نمودند و احکام منع آن به تهدید صادر شد اما سواي محصول پاندری که بیشتر آن محصول در بلاد پای تخت و حاکم نشین مشهور بضبط در می آمد موافق حکم بعمل آمد باقی ابواب هرچند از طرف پادشاه ممنوع گردید لیکن فوجداران و جاگیرداران دور دست بدو سبب دست از اخذ آن کوتاه نه نمودند اولاً پای سیاست که ترس و واهمه آن در دل جاگیر داران و فوجداران و زمینداران جاگیر اصلاً در عهد پادشاه

عالمگیر و قلمرو ممالک محروسه هندوستان نماند دویم آنکه دامه‌های اکثر ابواب ممنوعه مذکوره از تغافل و عدم غور یا از راه کفایت اندیشی دیوانیان خلاف مرضی که بایستی از نسخه دیوانی منها نموده وقت تذخوه باریاب طالب در پروانه جاگیر عمل حشو و منها نموده تذخوه می‌نمودند بعمل نیامد و جاگیرداران عمده بدین حجت که دامه‌های این ابواب در پروانه تذخوه ما درج گشته و طمع زیاده طلبی و ظلم علاوه آن گردیده راهداری و بسیاری از ابواب مذکوره بدستور سابق بلکه مزید بران بظلم و تعدی می‌ستانند اگر از روی سوانح و وقائع بعضی پرگنات بعرض می‌رسید بکمی منصب و تعیین گرز برداران معاتب می‌گردیدند و گرز برداران مبلغ گرفته چند روز اخذ آن ممنوع ساخته می‌آمدند و بعد انقضای ایام معدود بوسیله مربی و ساخت و کلا کمی منصب بحال می‌گردید لهذا بندوبست معافی بیشتر ابواب بظهور نیامد خصوص زر راهداری که نزد خدا ترسان حق آگاه بدترین ممنوع و ماده فساد و مسافر آزاری است و مبلغ کلی محصول آن می‌شود در اکثر ممالک محروسه قلمرو هندوستان از بیویاریان و مسافران بی بضاعت و ره نوردان محتاج فوجداران و جاگیرداران زیاده از سابق بظلم و سختی می‌گرفتند و الحال هم می‌گیرند و زمینداران از مشاهده عدم باز پرس آن در تعلقه خودها زیاده از راه‌های تعلقه حکام پادشاهی شروع باخذ آن نمودند رفته رفته کار بجائی رسیده که مضاعف قیمت جنس و مالی که از ارنک و بنادر خرید می‌شود تا رسیدن بمکان مقصود بخرچ در می‌آمد و بر سر سماجت و تعدی راهداران و زمینداران تمام مال و آبرو

و جان چندین هزار مسافر و مترددین آبرو طلب بباد فنا میروند
 خصوص مرهنگه مفسد پیشه دکن قبل از صلح و بعد از صلح که انشاء الله
 تعالی در ذکر پادشاه شهید مغفور محمد فرخ سیر بزبان قلم جاری
 خواهد گردید و دیگر زمینداران سرحدی سختی و ظلم راهداری
 بجائی رسانده اند که از احاطه بیان بیرون است مگر حق سبحانه
 و تعالی پادشاه عادل ضابط حق پرستی را برین طائفه بدعاقت
 تسلط بخشد که چندین را بحزای کردار رسانده بانواع سیاست
 مبتلا سازد درین صورت شاید این ظلم راهداری مرفوع القلم گردد •
 ذکر محاربات که با شجاع رو داد و فریفتن

پادشاه زاده محمد سلطان و صبیح خود دکن باو

بعده که پادشاه زاده محمد سلطان باتالیقی و سپه سالاری
 معظم خان چنانچه بگزارش آمده مامور گردیده تعاقب کنان که
 درین مابین چندین مقابله و محاربه عظیم روی داد میرفت تا آنکه
 شجاع بجهانگیر نگر رسیده از سرنو بسر انجام و گرد آوری فوج و
 توپخانه پرداخت اگرچه دو سه جنگ سلطانی گه بتحریر تفصیل
 آن پرداختن خالی از طول کلام نیست نمود و هر بار مغلوب گردید
 اما بسبب آنکه بیشتر اختیار فوج و تعیین امرا بتجویز معظم
 خان بود بر شاه زاده محمد سلطان گرانی می نمود و برین معنی
 شجاع اطلاع یافته بفکر مائل ساختن دل بادشاه زاده طرف خود
 افتاد و از راه زمانه سازی غدر آمیز اکثر اوقات بار سال رسل و نامه
 و تحف که دام و کمند رام ساختن و تدبیر بدست آوردن دل جوانان
 موا تجربه کار است خلل در فدایت پادشاه زاده نسبت بطرف پدر

انداخت و دل پادشاه زاده را بدست آورد رفته رفته رشته تدبیر
تذویر آمیز را بمرتبه استحکام داد که بقبول از دواج صبیغه خود که از
سابق نامزد بود پیغامهایی ابله فریب دیگر رخنه و لغزش تمام در ثبات
عقیدت پادشاه زاده راه یافت از آنکه جوانان را از رفاقت و صحبت
و نصیحت پیران آزموده کار نفرت می باشد و بصیحت بی کمالان
بد مال که ماده زوال عقل و دولت و آبرواند زیاده رغبت بهم
میرسانند دران ایام ندامت انجام بسبب درهم اندازی جمعی از
نمای پیدشگان واقعه طلب و غمازان صاحب غرض میان پادشاه زاده و
معظم خان غبار خاطر روز بروز زیاد میگردد کار بجائی کشید که پادشاه
زاده از اثر نغمه افسون مخالف و دمکشی همدمان عرب و عجم قصد
ملحق گردیدن بشجاع پیش نهاد خاطر ساخته باز دیشه دور از
صواب اواخر ماه رمضان شروع سال سه از جلوس مصحوب مصاحبان
و مقربان خانه بر انداز پیغام این راز بشجاع فرستاده آخر شب
باتفاق امیر قلی داروغه توپخانه خود و قاسم علی میرتزک که
ماده شعله افروزی این فساد بودند و چند خواجه سرا باقدری از
خزانه که توانست و جواهر و خدمه محل خود را بکشیهای آب
گذر که در میان حائل بود رساند شجاع که بعد رسیدن خبر این
معنی را از عطیه و فضل الهی دانست بلند اختر پسر خود را
باجان بیگ نوکر عمده خود و چند کشتی و کهار بسیار برای
استقبال و آوردن خزانه و اسباب پادشاه زاده بکنار دریا فرستاد
بعده که پادشاه زاده بآنطرف آب رسید و مردم شجاع از آب عبور
نموده شروع به بردن خزانه و دیگر سر انجام نمودند افشای این راز

سربسته گردید و خبر که بمعظم خان رسید ازین سوانح فتنه انگیز که
 خیمه بخیمه نقل نقل برنا و پیر گشت کمال اختلال در جنود
 پادشاهی راه یافت و اکثر بندهای پادشاهی ثبات دل و پا باخته
 حوصله و استقلال از دست دادند اگرچه معظم خان نیز در باطن
 فہایت متدد و افسردہ خاطر گردید اما در ظاهر کار وجود و عدم
 پادشاه زادہ را مساوی دانستہ سر رشته استقلال از دست ندادہ
 باستقلال و تزک تمام سوار شدہ در خبرداری مورچال و تسلی سپاہ
 و دلہی ہمراہان کوشیدہ در تدارک این سوانح ناملائم پرداخت
 لیکن چون ایام یرسات رسیدہ بود از تلاطم امواج و شکستن دل
 افواج و چہر طرف فروگرفتن آب اضطراب تمام در دلہا راہ یافت
 و سوائی این تدبیر بخاطر نرسید کہ بائفاق ذوالفقار خان و اسلام خان
 و فدائی خان و آغر خان و راجہ اندرسن بندیلہ و دیگر بندهای
 کار زار دیدہ تجربہ کار پادشاهی کہ کومکي فوج او از سابق و حال
 شدہ رسیدہ بودند بتفاوت سی کروی از اکبر نگر درمکان وسیع مرتفع
 فرود آمدہ برای رفاه لشکر ایام برشکال بسر برند - داود خان صوبہ دار
 بہار کہ برای کومک منامور گردیدہ بود بویں خبر اطلاع یافتہ بقصد
 ملحق شدن بلشکر از مکن خود روانہ گردید اما بسبب شدت باران
 و طغیان آبہا در راہ توقف نمودن ضرور گشت - و خبر متعین شدن
 دلیر خان و روانہ شدن او از حضور نیز در لشکر انتشار یافت و فوج
 شجاع بقوت نواری مکرر خود را باکبر نگر رساندہ و غافل ساختہ
 بر سر معظم خان تاخت می آورد باوجود تردد نمایان کہ از
 معظم خان بظہور می آمد بسبب باصفاقت و نفاق ورزیدن

بعضی کومکدان فوج پادشاهی مغلوب گردید و پای استقامت بسیاری از جا رفت معظم خان اطلاع یافته خود با جمعی از قول برآمده بدلدھی دلباختگان پرداخته بار دیگر حمله آور گردید و دو سه امیر نامی شجاع مثل اسفندیار خان و نور الحسن و گرنهر راتهور گشته و زخمی گردیدند - باز اثر غلبه از طرف لشکر شجاع بود همچنان در اکثر محاربات رومیداد تا آنکه ایام شدت باران منقضی گردید و آب رود خانها و طغیان موج دریا رو بتخفیف آورد و داود خان رسیده بفوج پادشاهی ملحق گردید و خبر نزدیکی رسیدن دلیر خان نیز رسید و روز بروز لشکر معظم خان را تقویت تازه بهم میرسید تا آنکه دلیر خان نیز باک و سه هزار سوار افغان جلالت کیش رسیده به معظم خان ملاقات نمود و معظم خان از عطای چند تفوز پارچه و اشپ و فیل و جواهر و مدد نقد او را معزز ساخت - کوتاهی سخن شجاع باکبر نگر رفته صبیح خود را بعقد از دواج پادشاه زاده در آورده از زرینه و جواهر و افر و اسپهای عربی و عراقی و فیلهای آراسته از ساز طلا و مینا و یواق نقره در جهاز دختر داده مقرر نمود که پادشاه زاده محکم سلطان چند روز در اکبر نگر هم آغوش عروس عیش و نشاط بوده بعده خود را بلشکر برساند و خود از سرنو سرانجام محاربه و مقابله معظم خان نموده بآراستگی لشکر و ترتیب توپخانه خشکی و چند هزار کشتی نواره که مدار جنگ آن سرزمین بر مصالح نواره و جنگ دریاست برابر لشکر پادشاهی فوج کشی نمود اگر بتفصیل محاربات و ترددات رستمانه و تدبیرات حکیمانه معظم خان که بعد

انقضای برشکال و پیوستن دلیرخان ازو بظهور آمده پردازد سرشته
کلام باطناب میکشند حامل کلام در فرصت پانزده بیست روز محاربات
عظیم بمیان آمد و هربار فتح و نصرت نصیب فوج پادشاهی
گردید و شجاع فرار نموده باز بقوت نواره جنگی که بیشتر بروی
دریا از شبخون زدن کارزارهای صعب رو میداد بمقابله می پرداخت
و درین مابین یکه تازخان و بسیاری از مردم نامی پادشاهی
بکار آمدند و از اسلام خان و فتح جنگ خان و دلیرخان و داد
خان ترددات نمایان بروی کار آمد خصوص بعد که پادشاه زاده
محمد سلطان باتفاق بلند اختر پسر شجاع برگشته اختر بفوج خصم
پیوست از طرفین ترددات صف ربا که هربار از هر طرف غالب
و مغلوب گردیده باز بمقابله و مقاتله می پرداختند و داد و کشتیهای
جنگی بسیار از ضرب توپ غرق و دستگیر گردیدند - از جمله جنگها
که مابین هردو لشکر رو داده نقل یک جنگ که خالی از غرائب
نیست قابل تحریر دانسته مجملی از تفصیل آن بزبان خامه
میدهد چون آن طرف آب گنگ فوج شجاع بسرداری بلند اختر
و دیگر سرداران جنگ جو باتوپخانه جهان آشوب که کنار آب برسر
معمبری که بعضی جا پایاب بود چیده بودند رسیده مستعد کارزار
گردیده چشم بر راه رسیدن فوج دریا موج پادشاهی داشتند بعد
که فوج معظم خان که هراولی او بطریق قراولی باغرخان تعلق
داشت بکنار آب رسید چون بعضی جا آب تا سینه میرسید
و بنشان پایاب دو طرف چوب نصب نموده بودند تمام لشکر
از ملاحظه بسیاری آب و باریدن آتش گوله توپ و تفنگ از روبرو

قدم جرأت پیش نمی گذاشت آغرخان اسپ خود بآب زد و از عقب آن دلیرخان فیل سواری خود بآب راند بعد آن پسر دلیرخان که براسپ سوار بود با دیگر دلوران بطریق یورش جان بازی را کار فرموده مقابل توپخانه آتشبار بدریا در آمدند و بغیرت همچشمی تمام لشکر خود را بدم آب و آتش زده دنبال هم میان چوب بندی که برای نشان پایاب نموده بودند روان شدند و از روبرو گولۀ توپ و گولۀ تفنگ چنان متصل هم بباریدن گرفت که فرصت چشم و انمودن نمیداد و بهرکه میرسید سوای آنکه سرباب فرو می برد نشان ازوپیدا نمیگردید و درین هنگامه عبور سپاه از صدمات اسپان و فیلان نشان چوب بندی بحال نماد و از بسپاری ترداد سپاه و چهارپایان ریگ زیر پا خالی گردید و پایاب بالکل برطرف شد لهذا سوار و پیاده بی شمار غرق بحر فدا گشتند در همین حالت پسر دلیرخان از ت موج دریا مع اسپ بآب فرو رفت که نشان زده و مرده او نیافتند و از غرش بان و باریدن تگرگ گوله و فرو گرفتن دود باروت که پدر پسر را نمی شناخت و برادر بحال برادر نمیتوانست پرداخت تمام دریا گلگون گشته بود جمعی را که اسپ شنا کرده بر آورد نجات یافت و بعضی که شناوری میدانستند و از صدمه گوله و بان محفوظ ماندند جان بر گردیده از آب گذشتند آغرخان که پیش فیل دلیرخان شمشیر زنان اندوه هجوم سوار و پیاده فوج خصم را ازهم میدرید ناگهان فیل مست مقابل آغرخان باشارۀ فیلبان رسید آن مبارز فیل پیکار و بروی فیل حمله آورده شمشیر بخراطوم فیل رساند و فیل آغرخان را مع اسپ بخراطوم

گرفته از جا برداشته چنان بر زمین زد که راکب و مرکوب بتفاوت
 ده قدم از همدیگر دور افتادند اگرچه بهر دو صدمه ضرب رسید اما
 رود اسپ کسبخت و آغرخان در همان گرمی باز خود را جمع
 ساخته به چستی و چالکی تمام بر اسپ رسانده بار دیگر آن بهادر
 فیل نبرد قصد مقابله فیل نمود اما از آنکه در اسپ طاقت نرود
 نیافت و دانست که باز روبری بلای سیاه آمدن رایگان جان بباد
 دادن است از عقب فیل خود را برابر فیلبان رسانده بضرب شمشیر
 فیلبان را از بالا سرنگون ساخت و برق کردار از پشت اسپ جسته
 بر گردن فیل سوار شد اما از آنکه کجک فیل بدست نیامد و فیل
 در فرمان نبود و نمیدانست که چه کار کند درین ضمن یکی از نوکران
 او گفت خنجر از کمر و غلاف بر آورده بر بذاگوش او بخلاند درین
 حالت دلیر خان که فیل او بفاصله ده بیست قدم عقب آغرخان
 می آمد و از دور تردد رستمانه آن بهادر فیل نبرد مشاهده می نمود
 فیل سواری خود برابر او رسانده آفرین و تحسین گویان اطراف
 فیل بطریق تصدق شدن گردید آغرخان گفت من این فیل
 را برای سرکار آن خداوند بقید آورده ام امیدوارم که به فیلبان سرکار
 خود بفرمایند که داخل فیل خانه نماید و برای سواری من از
 اسبهای کوتل مرحمت گردد دلیر خان بار دیگر زبان بتحسین
 کشاده گفت که فیل هم بشما آرزانی باد و دو اسپ عربی و ترکی
 باغرخان تواضع نمود و بیکمی از فیلبان خود فرمود که بر فیل سوار
 شود و آغرخان خود را به پشت اسپ رسانده با بسیاری از مغلان
 جلالت کیش و افغانان قدم پیش بمقابله فوج خصم پیش قدم

گردیده دست بقبضهای کمان در آورده صدای داروگیر بچرخ برین
رساندند

بیت *

دها ده برآمد ز هر پهلوی * چکاچاک برخاست از هرسوی
تو گفתי هوا تیربارد همی * سراسر جهان تیغ بارد همی
و بعد حملهای پیایی و چپقلشهای بهادرانه که دوهه سردار شجاع
با بسیاری از مردم غیر مشهور از پا در آمدند و جمعی از فوج
پادشاهی نیز بکار آمدند و زخمهایی سرخروئی برداشتند فوج
هراول خصم از روبرو فرار نمود و پسر شجاع تاب استقامت نیاورده
رو بفرار آورده تا نزد پدر بند نگردید - ملا امیدی نام شاعری بود که
شعرهای برجسته آبدار میگفت چون از دلیر خان غبار خاطر
داشت بعد غرق شدن پسر دلیر خان بجای مدح این بند بیت
عمدا بتغییر زبان فرس گفت تا بشعر او گمان نبرد
رسانند *

بیت *

پسر نواب دلیر خان از اسپ غلطید و رفت
بر سر و ریش پدر در یکنفس گوزید و رفت
چون پدر بر فیل بود اسوار و از بر آسبگی
لا جرم از روی غیرت بر پدر قهرید و رفت
گرد بادی بود از خاشاک و که جمع آمده
در میان آب چون سرگین بخود پیچید و رفت

باوجود چنان مغالطه روز مره بعده که دلیر خان برین اشعار اطلاع
یافت دانست که شعرکیست قصد گرفتن او نمود ملا امیدی
گریخته بلشکر شجاع رفت و بعد چندگاه معظم خان را شفیع ساخته

دست برو مال بسته بخدمت دلیر خان آمد و دلیر خان مبلغ نقد با خلعت با او تواضع نموده مصاحب خود ساخت *

القصه بهمین وتیره محاربات صعب بر سر نالهایی قلب و بر روی دریای گنگ بجزگ نواره و بمقابله صف در سواد اطراف تانده که از معمورهای مشهور آن ضلع و مکان ماندن پادشاه زاده محمد سلطان که بعد از کد خدائی مقرر گشته بود بمیان می آمد و مردم نامی بسیار طرفین گشته و زخمی میگرددند •

الحال بذکر حضور می پردازد که حضرت خلد مکان از شنیدن پیوستن پادشاه زاده محمد سلطان بشجاع و تردهای فدویانه معظم خان بخاطر آورد که از راه احتیاط و مصلحت ملک دارنی پنجم ماه ربیع الاول سال مذکور خود بدولت متوجه سمت شرقی گردیدند - درین آوان راجه دینی زه بالتماس محمد امین خان و اعتماد خان عرف عبد القوی سر نو مخاطب بمهاراجه ساختند همه جا سیر کنان و داد دهان و شکار افغان طی مسافت میفرمودند - بیست و دویم شهر مذکور پادشاه زاده محمد معظم و وزیر خان از دکن رسیده شرف اندرز ملازمت گردیده مورد عنایات گشتند - حوضه طلائی بصورت بنگله برای سواری فیل که اختراع پادشاه عالمگیر است و فرمایش نموده بودند خان سامان تیار نموده آورده از نظر گذرانید بر فیل بسته سوار شده بداروغه زرگر خانه و زرگری که آن را ساخته بود خلعت و اضافه و فیل و نقد عطا فرمودند - در منزلی از منازل کنار آب گنگ یک هفته مقام نموده و وسط ماه ربیع الثانی صبیح میرزا سنجر نجم ثانی خراسانی باسم نورنسا خانم بعقد پادشاه زاده

محمد معظم در آوردند و اکثر رسوم و عنایات پادشاهی در حق داماد فرخنده شیم و عروس مبارک قدم بظهور آمد *

درین اوان خبر مراجعت نمودن پادشاه زاده محمد سلطان از نزد شجاع و باز پیوستن بمعظم خان بعرض رسید مجملی از تفصیل آن می نگارد که چون پادشاه زاده از وسوسه و گمراهی شیطانی که لازمه ایام جوانی ست و خیال خام بدام شجاع آمد آخر کار از ملاحظه بدعاقبتی که باوجود عاصی گردیدن در خدمت پدر بزرگوار نظر بر مآل کار عموی برگشته روزگار نموده دانست که آخر جان و ایمان در تمنای آن دولت ندامت انجام باختن است ناچار ازان راه خطا نادم گشته بفکر مراجعت نمودن افتاد چون خود در اکبر نگر نزد شجاع و حرم او در تانده که از شجاع بفاصله یک در منزل درین ضمن خبر بیماری محل او رسید ببهانه و شهرت خبر گرفتن زوجه خود از شجاع رخصت گرفته بتانده آمده خفیه پیغام باسلام خان که بالشکر پادشاهی آن طرف آب بود فرستاده از اراده خود اطلاع داد و فوج بطریق مدد مع لوازم دیگر بر اشاره وقت معین طلب داشت ششم جمادی الاولی مع خدمه محل و چند خواجه سرا بشهرت سیر و شکار ماهی سوار شده جواهر و قدری که توانست اشرفی با خود گرفته بکنار دریا رسیده بر چهار کشتی سوار گشته طرف معبری که اسلام خان بموجب اشاره خود را رسانده انتظار میکشید روانه گردید مردم شجاع برین خبر اطلاع یافته بر کشتیها سوار شده تعاقب نمودند و از روبروی اسلام خان که باتوپخانه و فوج خود استاده بود راکب نواره گردیده باستقبال

پادشاه زاده و دفع کشتیهایی مخالفان پرداخت و از هر دو طرف توپ
زدن شروع نمودند اگرچه پادشاه زاده با محل خاص و دیگر مردم
سالم از آفت بکنار رسید اما یک کشتی که بران بعضی کارخانه
و قدری از خدمه محل بودند و گران بار بود دوسه گوله بسبب
عقب ماندن بدو رسید غرق گردید آدمهایی آن کشتی چند نفر از
فکور و اذات ببحر فنا فرو رفتند و بسیاری بمدد ملاحان و رسیدن
کشتی اسلام خان از آفت غرق شدن محفوظ ماندند این خبر که
بمعظم خان رسید گل گل شگفته خاطر گردید و همان وقت خیمه
مختصر و حاضری و میوه برای پادشاه زاده روانه ساخت و بعد سه
روز بدیدن پادشاه زاده آمده باظهار خوشوقتی و شغف در خورده
پیهم حقبت بحضور پرنور نوشته مع عرضه داشت پادشاه زاده
ارسال داشت اگرچه بعد از پیوستن بادشاه زاده بفوج پادشاهی
شجاع دست و پا باخته بفکر فرار افتاد اما باز محاربات معب
میدان هر دو لشکر رو داد و در همین ایام چهارده لک و پنجاه هزار
روپیه از خزانه مونگیر و اطراف آن ضلع نزد معظم خان رسید و برای
لشکر قوت سربازی تازه حاصل گردید تا آنکه شجاع مغلوب هراس
گشته ملک و سیم بنگاله را چنانچه مجملی از تفصیل آن بزمان
قلم خواهد داد بتصرف معظم خان گذاشته روانه وادی گمنامی
گردید - و معظم خان که قبل از فرار او بموجب حکم پادشاه زاده
محمد سلطان را با فدائی خان و چندی از فدویان دیگر و مصالح
لازمه خبرداری و ارادت خان مغضوب که مباد شریک فساد پادشاه
زاده گردیده بود روانه حضور نمود بعد عرض حکم شد که الهیار خان

داروغه گرز برداران سر راه پادشاه زاده رفته از همانجا مقید ساخته
مع ارادت خان بره دریا بر کشتی سوار نموده برده به سلیم گده که
از جمله قلعه های ارک دهلی کهنه است رساند - باز فرمان رفت که
ارادت خان را فدائی خان همراه گرفته بحضور آورد و فدائی خان
بعد رسیدن حضور مورد عنایات گردید و ارادت خان را از منصب
برطرف و از مجرا ممنوع ساختند *

اگرچه میان اعلی حضرت و حضرت عالمگیر پادشاه نوشتجات گله
و شکوه آمیز و معذرت های خشونت انگیز بسیار بمیان آمد که ضبط
نقل همه آن منافی اختصار کلام است و نقل مسوده خطوط اعلی
حضرت بدست نیامد اما مضمون جواب دوسه نامه که خلد مکان
بخدمت پدر بزرگوار نوشته اند و از آن مضمون خط فردوسه آشیانی
ظاهر میگردد بلاکم و زیاد بزبان قلم میدهد *

در جواب خطی که از نزد اعلی حضرت مشتمل بر طلب
خواجه سرای چغتایی نویس رسیده بود نوشته شده - بعد ادای
مراسم عقیدت بعرض اقدس میرساند که فرمان والا شان سرامر
نکاشته قلم مبارک که پنجم شهر حال در جواب عریضه این مرید
صادر شده بود عز و وصول بخشید و از مطالعه تحریر کلک درر بار
جواهر سلک دیده را نور و دل را کمال بهجت و سرور بخشید
المنه لله تعالی که ذات فائض البرکات تقدس قرین صحت و
عافیت است - پیر دستگیر سلامت - این مجبور حکم قضا و قدر که
بمشیت الهی در چنین ورطه خطرناک افتاده بچندین کلفت های
ظاهر و باطن مبتلا گشته از خجالت و انفعال خود چه عرض

نماید که بر اعلیٰ حضرت هویدا نباشد - پیوسته از درگاه ایندمسئلت
می نماید که توفیق استرضای خاطر ملکوت ناظر و فرصت تلافی
و تدارک مافات عذر خواهی زلات خویش عطا نماید تا کار و خدمتی
که موجب خشنودی قبله و کعبه حقیقی تواند بود بتقدیم رساند -
و از ذره پروری و بنده نوازی آن حضرت نیز چشم دارد که بدعای
خیر این گناهگار را که عبارت از توفیق حسنات و خدمت گذاری
ولی نعمت است یاد میفرموده باشند - تجویز و ظهور بعضی امر
چنانچه قبل ازین نگاشته اضطراری است و ازین رهگذر چه شرمندگیها
که ندارد - خواجه سرای چھٹی نویس را هرگاه کاری رو دهد حکم
شود که بسعادت خدمت میرسیده باشد *

نامۀ دوم در ایامی که شجاع دفعۀ اول در مقابل عالمگیر
پادشاه هزیمت خورده فرار نمود و قبل از دستگیر گردیدن
دارا شکوه خلد مکان گرفت و گیر قاصدان می نمود اعلیٰ حضرت
دران مدت نصیحت اعتراض آمیز نوشته بودند و برای آبدار
خانه و غسل خانۀ اعلیٰ حضرت که ممنوع و موقوف فرموده
بودند نیز درج بود و از اتفاقات در همان ایام نوشته خط هندوی
اعلیٰ حضرت که بنام شجاع فرستاده بودند بدست آمده بود
در جواب پدر بزرگوار خود نوشتند - بعد ادای مراسم عقیدت
و عبودیت بعرض اشرف میرساند صحیفه که بخط خاص پس
از تمادی ایام صادر شده بود پرتو ورود انداخت بمطالعۀ ارقام
سرمایه سعادت حاصل کرد کیفیتی که نگارش یافته بود بوضوح
انجامید از سبب گرفت و گیر خطوط استفسار شده بود برخاطر دریا

مقاطر پوشیده نماید که ازین مرید در ابتدای حال و آغاز وقوع
مراتبی که بتقدیر ایند متعال رو داده باعتقاد آنکه چون آنحضرت
عقل کل اند و اکثر اوقات گرامی در تجارب پست و بلند روزگار
گذشته شاید ظهور این امور از قضا و قدر دانسته در شکست کار
این مرید و رونق بازار دیگران که ارادت الله بدان تعلق نگرفت
کوشش نفرمایند سلوك را بنهجي مستحسن قرار داده بود و
میخواست که بعد رفع شورش در استرضای خاطر والا کمر اهتمام
بمیان جان بسته بدان وسیله سعادت دارین حاصل کند و هرچند
می شنید که موجب ارتفاع غبار فساد و برهم خوردگی مهمات عباد
بتحریک آنحضرت است و برادران بفرموده اقدس دست و پا
میزنند و جانی میکنند گوش بسخنان مردم نینداخته اندیشه
انحراف از شاه راه عقیدت نمی نمود لیکن از آنجا که اخبار
بی توجهی حضرت بتواتر رسیده چنانچه از نوشته که بخط هندوی
بشجاع قلمی گردیده بود و خان و مان او بر سر آن خراب گشته
هویدا است یقین حاصل شد که آنحضرت این مرید را نمی خواهند
و آنکه از دست رفته هنوز تلاش دارند که دیگر استقلال پذیرد و
سعی و تراد این فدوی که مصروف بر اجرای احکام دین متین
و انتظام مهمات مملکت است ضائع شود و بهیچ طریق ازین فکر
باز نیامده درین کار مصروف ناگزیر بمراعات لوازم حزم و احتیاط پرداخته
و از حدوث مفسدهای ممتنع التدارک اندیشه مند گشته آنچه
بخاطر داشت نتوانست از قوه بفعل آرد و بر صدق این دعوی
خدای توانا شاهد است درینصورت جمعیت خاطر این مرید

وقتی صورت خواهد گرفت که دو فتنه جو که دوباره بیغیرتی بر خود
قرار داده گریخته اند از ممالک محروسه بدر روند یا بتوفیق الهی
دستگیر گردیده همراه برادر سیوم خود بنشینند * بیت *

سروارت ملک تا برتن است * تن ملک را فتنه پیراهن است
انشا الله تعالی بعد از آنکه کار معاندان بیکی ازین دو وجه ساخته
شود چرا این همه عبت احتیاط خواهد نمود - درباب آبدار خانه
قلمی بود آب خاصه در غسل خانه درین وقت که آن حضرت پیوسته
در محل می باشند چه در کار است - و مهر بر کار خانه ملبوس نمودن از
رهگذر تصدق شدن خواجه معمور می شد الحال که دیگر بدین عهده
مأمور گردید پوشاک مبارک بدستور سابق بی تعلل خواهد رسید *
نامی ثالث در جواب خطی که اعلی حضرت مشتمل بر
عفو نمودن تقصیرات مع قدری جواهر بابت پوشاک داراشکوه که
در محل مانده بود برای عالم گیر پادشاه فرستاده بودند نوشته شده -
بعد ادای وظائف عقیدت بعرض اقدس میرساند والا فرمان عاطفت
عنوان که در جواب عریضه این مرید صادر شده بود در اسعد
زمان و بهترین ساعات عزورود آرزائی داشت از وصول نوید عفو
زلات و تقصیرات جهان جهان نشاط و انبساط اندوخت و بلطف
عمیم مرشد و قبله خطابخش عذر پذیر امیدوار گردید المنه لله که
اعلی حضرت بمقتضای انصاف و قدردانی عفو را بر انتقام ترجیح
داده این سراپا گناه روسیاه را از گرداب اندوه و ملال هردو جهان
نجات بخشیدند رجا بکرم ایزدی واثق است که من بعد بموجب
مصلحت امری که وقوع آن نشاید ازین مرید بظهور نیاید خدای

غیب دان که او را بکذب و دروغ گواه گرفتن نزد اهل اسلام کفر و در
 جمله ملل و ادیان مذموم گرفته اند میداند که این مرید هرگز بتجويز
 ارباب نفاق مرتکب خلاف مرضي طبع مقدس نبوده و نیست
 و خود را نائب حضرت دانسته بدین خدمت و امر خطیر قیام
 میدماید لیکن انتظام اوضاع مملکت و ملت و تسلي رعیت
 باظهار نیابت امکان نداشت لهذا ناگزیر برای پاس ملک و حال
 رعایا روزی چند این نوع سلوک که بخاطر خطور نمیکرد می ورزد
 و خدا آگاه است که چه شرمندگیها که ازین رهگذر لازم نشده
 انشاء الله تعالی همین که امنیت در مملکت پدید آید و غبار فتنه
 فرو نشیند جمیع مرغوبات خاطر اشرف بوجه احسن و دلخواه
 صورت خواهد گرفت این مرید که خلاصه عمر خود صرف رضا
 جوئی و نیکو خدمتی نموده باشد بجهت منخرنات دنیویة فانیه
 چگونه راضی میتواند بود که اوقات فرخنده سمات آنحضرت که
 جان و مال و عیال نثار تحصیل خورسندی ایشان است بجمعیت
 نگذرد و مردم محل از خدمت وافی سعادت جدا باشند از آنجاکه
 شجاع قدر عافیت ندانسته بقصد فاسد باله باد رسیده شورش بر
 انگیزده این مرید نیز که از طرف پادشاه زاده کلان قدری خاطره
 جمعی حاصل نموده نفسی فارغ نکرده بود توکل بر تاییدات الهی
 و اعانت و مدد و نصرت بخش حقیقی نموده هفدهم شهر حال
 متوجه آن حدود گردیده امیدوار است که بتوفیق الهی و اعانت
 حضرت رسالت پذاهی و توجه باطنی آن حضرت پیر دستگیر
 عنقریب ازین کار فارغ شده اصلا مرتکب امری که نامرضی مبارک

باشد نگردد - بران حضرت هویدا است که سبحانه و تعالی و دائج
خود را بکسی که از عهده پرداخت حال رعایا و نگهبانی برآیا
برآید می سپارد بر عقلا ظاهر و هویدا است که از گرگ شبانی نیاید
و هر کم حوصله از عهده این امر خطیر بر نیاید مراد از ملک رانی
پاسبانی خلق است نه نفس پروری و شهوت رانی - بهر حال
حق سبحانه و تعالی این مرید را از خجالت آن حضرت برآرد -
تسلیمات عفو تقصیرات و ذلات و عنایت فرمودن جواهر بابت
پادشاه زاده دارا شکوه بجا آورده شکر این فضل و مرحمت بتقدیم
میرساند *

از راوی ثقه که پیشکار مشرف جواهر خانه بود مسموع گردید
که بیست و هفت لك روپیه را جواهر و مروارید خدمه محل
خود را دارا شکوه در جواهر خانه محل اندرون قلعه باطلاع اعلی
حضرت گذاشته برآمده بود که بعد هزیمت فرصت همراه گرفتن
نیافت فردوس آشیانی بعد پر خاش و تجسس و طلب آن را مع
فامه که طوعا و کرها مشتمل بر بخشیدن تقصیرات چنانچه بذکر
در آمد نوشته نزد عالمگیر پادشاه فرستادند و سواي آن یک
تسبیح مروارید که صد دانه آن همه هم رنگ و هموزن غلطان به قیمت
چهار لك روپیه بتلاش بهر رسانده بودند و امام آن نیز بسعی تمام
میسر آمده بود با يك آری الماس مدام در گردن خود داشتند
بعده که منزوی ساختند خلد مکان پیغام نمودند که چنین تحف که
از جمله ملبوسات ایام سلطنت است در انزوا نگاه داشتن آن خلاف
پاس طریقه تقوی است و خواجه سرای که برای طلب آن مامور

گردیده بود بسماجت پیش آمد اعلیٰ حضرت بر آشفته خاطر
گشته آرسی را از گردن بر آورده حواله نمودند و برای تسبیح
فرمودند که ازین اوراد خوانده می شود درهاون کوبیده و نرم نموده
خواهم داد بعد ازان که جواب درشت خواجه سرا شنید برگشته آمده
عرض نمود باز طلب نذمودند تا روز واقعه نزد اعلیٰ حضرت یود
دیگر مقدمات که میان حضرت اعلیٰ و خلد مکان تا روز واقعه روداد
قابل تحریر نیست *

جشن جلوس سال سویم مطابق سنه هزار و هفتاد

هجری مشتمل بر احوال و کیفیات شجاع

بیست و چهارم ماه رمضان المبارک جشن سال میوم جلوس
چنان آراستگی یافت که نمونه روضه رضوان گردید و در هر طرف
و کنار آن عشرت خانه عالم افروز مغنیان زهره مثال و رقاصان حور
تمثال و رامشگران دلربا هنگامه نشاط را گرم ساختند • • بیت •
صدای مطربان با نغمه ساز • درین بزم طرب گردیده دمساز
برقص آورده هرسوشوخ و شنگی • بکار دلربائی تیز چنگی
همه رنگین دهان از صوت تهی تهی • • چو مینا از سرود قلقل می
همه سلاطین و امرا و فضلا و صلحا و ارباب طرب موافق پایه و رتبه
و قسمت کامیاب عطای اضافه و فیل و جواهر و مرصع آلات و زر
گردیدند و طبق طبق زر و گوهر بر فرق پادشاه نیکوسیر نثار گردید و
خرمن خرمن روپیه و اشرفی بانعام و بخشش درآمد از انجمله سی
هزار روپیه باریاب استحقاق مرحمت فرمودند خوشحال خان
کلاونیت را که سرآمد نغمه سرایان بود هفت هزار روپیه هموزن او

بوزن در آورده در انعام او عطا نمودند - و پیدشکش و نذار امرا آنچه
 بنظر گذشت و هرچه اضافه و نقد و جنس بسلاطین و بیگمان و امیران
 مرحمت شد بتحریر تفصیل آن پرداختن از سر رشته کلام دور افتادن
 است سید و شصت خلعت امرای حضور بشمار آمد دیگر
 خلعت خدمه محل و ارباب طرب و اهل حرفه را تا کجا بشمار
 آورد تا دهم شوال مجلس جوش و خروش عشرت آراستگی داشت *
 و درین جشن که عرضه داشت های معظم خان مشتمل بر مرثیه
 فتح های پی در پی و فرار نمودن شجاع بملک رخنگ و پاک
 گشتن ولایت بنگاله بالکل از تصرف مخالف بعرض میرسید نشانی
 دوبالای بزم نشاط حاصل میگردد - چنانچه مجمعی از احوال نکیت
 مال شجاع آنکه بعد از وقوع چندین کارزار که هر بار فرار نصیب او
 گردید آخر بار دو کشتی را پر از اشیای خاصه و مرصع آلات و ظروف
 طلا و نقره و جواهر و خزانه و دیگر اشیای تجمل و لازمه سلطنت نموده
 خدمه محل و ناموس را نیز در کمال اضطراب و سراسیمگی برقعها
 پوشانده در کشتی جا داده دوازده فیل دیگر پر از بار اسباب کارخانجات
 ضروری که برای رساندن قانزده کشتی می آوردند از صدمات
 افواج پادشاهی که پاشنه کوب رسیده بود پاوه بتاراج و دست برد
 اوباشان هر دو فوج رفت و بسیاوی بدست مردم و سپاه معظم
 خان افتاد و بقیه تاراج بضبط سرکار درآمد و معظم خان حکم نمود
 که هرچه از هرجا از نزد تاراجیان تواند بدست آورده داخل اموال
 ضبطی نمایند و اکثر همراهان از مشاهده آن حال که هیچ خویش
 و بیگانه تاب صدمات روز بیکسی نمی تواند آورد بل سایه هم در

شبهای تار زوال دولت گریزان میگردد جدائی اختیار کردند بلکه بیشتر آنها دست اندازی بمال و ناموس باقی مانده نمودند •

* بیت *

بقهر خدا چون کسی افتاد * همه عالمش پای برسر نهند
جو بیزد که اقبال دستش گرفت * ستایش کزان دست برسر نهند
پسر شجاع در عالم مشاهده زوال مال و حال و احوال خود از راه
عاقبت بینی قبل ازان با راجه رخنگ رسل و رسائل محبت
افزا بار سال تحف و هدا یا بمیان آورده با اعتقاد خود بنای دوستی را
استحکام داده بود و نمیدانست که کسی را که مال کار او خواری و زاری
و بی اعتباری سر نوشت باشد هیچ دوست جانی و فرزند و جگر
گوشه او بتدبیر مکافات آن نتوانند پرداخت تا بدشمن بینی و
دنیوی چه رسد *

کسی را که اقبال از رو بدافت * نهیب قضا بر سرش دست یافت
همان کرد کزوی ندامت کشید * رهی رفت کزوی بخواری رسیده
بعد ازین که دید که هیچ طرف یار و مدگار نماند و باقی همراهان
و جمعی که آنها را رفیق روز بیکسی میدانست از وجدائی نمودند
تمهید گرفتن قلعه از قلعهایی سرحدی متصل ولایت راجه رخنگ
بخاطر آورده بآن راجه التجا برد چنانچه تفصیل آن خالی از قصه
ملالت اثر نیست آخر ندامت کشیده منصوبه مرکوز خاطر را پیش
نتوانست برد بلکه خفت کشیده آخر کار بکمال ذلت و خواری
و بی اعتباری خود را گرفتار دام کید و غدر کفار نابکار آن دیار
ساخت و بقول مشهور دران ضلع مفقود الاثر گردید که احدی ازو

نشان نیافت - و لغایت انتهای ایام نکال سید عالم که از سادات
مشهور بارهه بود با چند از همراهان و سید قلی نام یا دوازده نفر
که جمله بچهل نمیرسید با او شرط وفای یاری و رفاقت بجا آوردند *

ذکر جشن سال قمری و مهم فرمودن براجہ کرن

درین ایام که جشن وزن قمری متصل ایام بزم نشاط افروز
جلوس اتفاق افتاد و آن شاه خورشید افسر ملک سریر چون
ماه تابان که در برج میزان جا کرد و در عیش و عشرت و شادی
بحکم اثرخانه زهره چنگی بر روی اهل نشاط کشاید بهزاران اثر
فیض بمیزان آمده زر و گوهر را آبروی تازه بخشید و بارباب استحقاق
قسمت گردید *

* بیت *

از دولت وزن شاه فرخنده سیر * زر گشت عزیز و آبرو یافت گهر
در پلک میزان چو در آمد گوئی * خورشید نشست در افق تا بکوه
پادشاه بیگم عقد مروارید مع پنج لعل بقیمت دولک و هشتاد هزار روپیه
و روشن آرا بیگم دو هزار اشرفی بوقت تسلیمات مبارکباد پیشکش
نمودند - محمد مقیم پنجاه هزار روپیه را جواهر گذرانید باقی نذر و نثار
امرا و انعام ارباب طرب و رعایت مستحقان که موافق دستور هر جشن
بعمل می آمد بزبان قلم نمیدهد - و در جشن این سال فرخ فال
معظم خان را بخطاب خان خانان و اضافه سه هزار سوار دو اسبه سه
اسبه که اصل و اضافه هفت هزار و هفت هزار سوار از انجمله
پنجاه هزار سوار دو اسبه و سه اسبه باشد معزز ساختند و صوبه داری
بذکاله بکمال استقلال و اختیار عزل و نصب حکام آن ولایت فرمودند
و خلعت و شمشیر مرصع با دو فیل نر و ماده مع ساز طلا و دیگر

عذایات برای او روانه فرمودند - نجات خان که بسبب وقوع تقصیر
 کشتن معمور خان از ابتدای جلوس مغضوب بود بی یراق بمی آمد حکم شد با یراق بمجرامی آمده باشد - راجه کرن که در ایام
 بیماری اعلی حضرت باغوی دارا شکوه بیحکم از دکن برخاسته
 آمد و روی ندامت باین درگاه نیاورده از روی کوتاه اندیشی در جواب
 احکام بعد از غدر آمیز دفع الوقت نمودن را سرمایه نکال خود ساخته
 بود امیر خانرا با فوج ده هزار سوار برای تنبیه او مقرر و روانه
 فرمودند و کیسرسنگه پسر او که از پدر جدا گشته نظر بر عاقبت
 بیذنی خود در رکاب می بود خود التماس همراهی امیرخان نموده
 بر استیصال پدر کمر بست *

ذکر احوال ابتدای فساد سیوای بدنهاد (۱)

آنچه از مردم ثقه دکن و قوم مرهته آن ملک در باب اصل
 و نسب سیوای بد اصل مردود مسموع شده رشته اصل اجداد او
 بسلسله رانای چتور میرسد چون میان قوم راحپوت و هسه هذک
 مقرر است که فرزند از بطن غیر ذات خود حاصل نمودن و از کنیز
 توالد و تناسل پیدا کردن مذموم و شوم میدانند درینصورت که در
 عالم جوانی و شهوت زانی فرزندی از غیر کفو بهم رسد آنرا داخل
 خانه زان و کنیز و غلام اعتبار می نمایند و بآن اولاد ترکه میت
 نمیدسد بلکه با وجودی که مادر مولود نسبت به پدر نجیده باشد
 همین که از قوم خود او نباشد بار نسبت و کد خدائی نمی نمایند
 اگر بطریق عاشقی مدخوله سازد فرزند او بکمال بی اعتباری بحکم
 ولد الزنا پرورش می یابد و نسبت و کد خدائی او باز بهمچو خود

او می نمایند مثلا اگر زن قوم بقال بخانه قوم کمتر از و یا دختر بکر
 برهنه بتصرف کهتری و کایت باشد هر فرزندی که از و بوجود آید
 همان اعتبار کنیز و غلام دارد - گویند از اجداد سیوای مردود که ازو
 ملقب به بهوسله است در اطراف ملک رانا مسکنی داشت با
 یکی از زنان غیر قوم بد اصل تعلق سرشار بهم رسانده بی عقد
 بدستوری که میان آن قوم می باشد مدخوله خود ساخت از و
 پسری متولد گردید از ملاحظه طعن خویش و تبار آن مولود را در
 گوشه و گذار جبال بامر ضعه که برای او مقرر نموده بود نگاه داشت و از
 مردم پنهان او را پرورش میداد چرن بآن زن رغبت و دل بستگی تمام
 داشت هر چند مادر و پدر او خواست که میان قوم خود کدخدا
 نمایند قبل نمود بعده که طشت محبت بافراط او از بام افتاد و
 پرورش یافتن پسر میان دوست و بیگانه زبان زد گردید لهذا فرزند
 خود را از مکانی که پنهان نموده بود خفیه بر آورده با والد او
 برداشته روانه دکن گردید چون بملک بیگانه رسید با وجود شهرت
 کاذبه که فرزند از زن همقوم دارد از راجپوتان صحیح النسب هیچکدام
 نسبت باو نه نمودند ناچار با قوم مرهته که آنها نیز خود را از
 راجپوتان غیر مشهور میگیرند نسبت پسر خود نمود از آن نزدیک پشت
 هفتم یا هشتم ساهو بهوسله بهم رسید و وجه تسمیه بهوسله که بگوسله
 نیز زبان زدست بروایتی این ست که بزبان هندوی گوسله مکانی
 را گویند که جای بسیار خور و تنگ مختصر باشد چون آن حلال
 زاده صحیح الاصل را در چنان مکان بقصد نقل مکان از آن پرورش
 میداد ملقب به بهوسله گردید و وجه دیگر هم مذاقی این قول شنید

شد - الحاصل بعدہ کہ ملک نظام الملک بتمامہ بتصرف صاحب قران ثانی حضرت اعلیٰ در آمد و با عادل خان رابطہ و داد و محبت بمیان آمد عادل خان التماس نمود کہ در عوض چند محال بیجاپور کہ بتصرف پادشاه در آمدہ بعض تعلقہ کوکن نظام الملکی مراد از بندر جیول و بابل و دندہ راجپوری و چاکنہ باشد و بعد تسلط عادل شاہیہ تعلق بحدود ملک بیجاپور گرفتہ بود و متصل سرحد کوکن عادل شاہیہ کہ بہ تل کوکن اشتہار دارد واقع است و پرگنات بیجاپور متصل سرحد خجستہ بنیاد بضبط بندہای پادشاہی منصوب کردہ دکن واگذارند و از بندر جیول تا پرگنہ چاکنہ ہمہ جنگل و کوه پر از اشجار و کنار دریای شور است بتعلقہ بیجاپور مرحمت شود و این التماس مقرون باجابت گردید و بعد عوض و معاوضہ ہر دو کوکن تعلق بعادل خان و بیجاپور گرفت - و ملا احمد نام کہ بزرگان او از شرفای نو آمد عربستان بودند از ظلم حجاج بنی امیہ در اطراف کوکن وارد شدہ یقوم نو آتیہ زبان زد گردیدند از جملہ اولاد آنها ملا احمد مزبور از مقربان بیجاپور کہ بکمالات صوری و معنوی آراستہ بود سہ پرگنہ جاگیر دران ضلع یافت و در همان ایام دو پرگنہ باسم پونہ و سوپہ در جاگیر ساهو بہوسلہ مقرر گشت و سیوای بد سیراز طرف پدر ببندوبست جاگیر صاحب اختیار ہر دو پرگنہ گشتہ آمدہ بہ نسق آنجا باستقلال تمام پرداخت چون در فن شجاعت و رشادت میان قوم خود ممتاز بود و در حیلہ و تدویر فرزند رشید ابلیس پر تلبدیس گفتہ میشد دران حدود کہ ہمہ جبال قلب سر

بفلک کشیده و جنگل پراز اشجار خار دار لاحاصل داشت بطریق زمینداران توطن اختیار نموده بساختن عمارات و اخداث قلعات فوہی و حصار گلی کہ باصطلاح ہندوی دکن گدی نامند می پرداخت و در همان ایام عادل خان بیجاپوری بعارضۂ بدنی گرفتار گشتہ بعد از امتداد کشیدن مرض انقلاب و آشوب تمام در مملکت بیجاپور کہ نسبت بہمہ صوبجات ہندوستان وسعت مسافت و مداخلہ زیادہ دارد بہم رسید و چون ملا احمد کہ در همان ایام ارادۂ حضور اعلیٰ حضرت نمود فوج او از طرف جاگیر کوکن بر خاستہ آمد مدیوای بدگھر ملک را از نسق فرمان فرما خالی یافتہ در ان ضلع از جوہر ناپاکی کہ علاوۂ آن جلالت ذاتی داشت قدم جرأت بی باکی در تعلقۂ جاگیرداران دیگر گذاشت کہ بذای فساد او و اولاد او چنانچہ بقید قلم خواهد آمد تا حال بر صفحۂ آن ملک باقی و در کل دکن روز افزون است ہرجا قصبۂ معمور و آباد و سیر حاصل پراز رعایای مال دار می شنید ناختمہ بتاراج و تصرف خود در آورده قبل از آنکہ فریاد جاگیرداران دران ایام پرفساد بہ بیجاپور رسد عریضۂ آن مفسد عیار مع ہمایا و تحف بسیار مشتمل بر عذر آنکہ فلان محال گنجایش افزونی محصول داشت و از جاگیر دار و منصوبان او چنان و چنین تقصیر بظہور آمدہ بذبران بہ تنبیدہ آن پرداختہ و بجمع اضافۂ مبلغ کذا مرا در جاگیر خود یا بطریق خالصۂ سرکار قبول است و بکار پردازان بیجاپور دران آشوب کہ ہیچ احدی بندگیری نمی پرداخت میفرستاد بعدہ نوشتجات جاگیر داران کہ می رسید فائدہ نمی بخشید و ہیچ یک از متصدیان مرتشی متوجہ

او نمی شد و ازین که ملک دکن همیشه خالی از فتنه و خلل و فساد نبوده و حکام و رعایا و سپاه آنجا بتأثیر سرزمین بمرض حسد و حقد و خفت عقل گرفتار بوده اند و بدست خود تیشه برپای خود زده عرض و مال و ملک بباد فنا داده اند و دام طمع کارپردازان علاوه ایام اختلال و انحراف مزاج فرمان روی آن ولایت گردید موافق خواهش آن فتنه جوی سرکش احکام اختیار زمام آن ملک بنام او می رسید رفته رفته کار بجائی کشید که از جمله سرکشان مشهور گردید و از قوم مهره مردم افتخابی قزاق پیشه جمع کثیر فراهم آورده کمر همت بر تسخیر قلاع نامی بست و اول قلعه چندن را متصرف گشت و بعد از آن دست تسلط و تصرف بغلبه تام بر دیگر قلاع که از ذخیره وجود قلعه داران و حارثان تجربه کار و آزموده خالی بود دراز نمود - درین اوان انقلاب سلطنت بیجاپور روداد و سگندر علی عادل خان ثانی که در اثبات اصل و نسل او نیز گفتگو بود در صغرسن قائم مقام پدر گردید و بی نسقی و خرابی ملک بیجاپور از مهم فرمودن پادشاه عالمگیر در ایام شاه زادگی بحکم حضرت اعلی و بمیان آمدن دیگر شورش و فساد افزود سیوای مقهور روز بروز قوت گرفته بر تمام قلاع آن ملک تسلط یافت و بمرور ایام صاحب مکنت و سرانجام گردید و از فراهم آوردن جمعیت و مال و ثروت کمر مخالفت با پادشاه هند و بیجاپور بسته در پناه جبال قلب و جنگل پر از اشجار تاخت و تاراج ملک و راههای دور و نزدیک بر و بحر پرداخت و قلعه راجکد و چاکنده را ملجا و ملوای مقرری خود ساخت و بعضی جزیره های دریا را بمدد فراهم آوردن

گشتیها بدست آورده در آنجا نیز قلعه احداث نموده صاحب
چهل قلعه شد و در همه قلعه ذخیره و سامان جنگ مهیا ساخته
علاویه و بی باکانه طبل مخالفت زده از بغی پیشگان مشهور دکن
گردید بعده که سکندر عالی عادل خان بحد شعور رسید و بپرداخت
ملک متوجه شد بعد فرستادن رسل و رسائل و موثر نگردیدن
افضل خان را با لشکر گران برای تنبیه او تعیین نمود افضل
خان که از امرای عمده و از شجاعان با سرانجام بود بعد رسیدن
برسر او کار بر و تنگ آورد و آن مفسد بدسگال چون دید که در
جنگ صف و محصور گردیدن صرفه او نمی کند بحیله و تزویر و
دوباه بازی پیش آمده مردم معتمد را در میان اذداخته باظهار
قدامت التماس قبول عفو تقصیرات رجوع آورد و بعد آمد و رفت
برهمنان سالوس عهد و قرار چنان بمیان آمد که در مکان مقرری زیر
قلعه خود سیوا با سه چهار خدمتگار بی اسلحه و کمر و آمده
ملازمت افضل خان نمایند و افضل خان نیز در پالکی با چهار پنجه
خدمتگار بی یراق در پای قلعه آمده بعد ملازمت نمودن سیوا و
بمیان آمدن بعضی عهد و پیمان بالمشافه او را خلعت داده مرخص
نمایند و افضل خان را با وجه پیشکش و تحف بعد تقدیم ضیافت
روانگی بیجاپور سازد بلکه خود سیوا بعد تسلی یافتن در خدمت
ورفاقت افضل خان عازم بیجاپور گردد و آن فابکار مکار از فرستادن
افزاع هدایا و اقسام فواکه آن ملک و پیش آمدن بعجز و انکسار دل
افضل خان را بخود رام ساخته بدام تزویر در آورد که همه اظهار ابله
قریب او را مقرون بصدق دانسته احتیاطی که بزرگان گفته اند بعمل نیارده

بی یراق در پالکی نشستہ زیر قلعه و مکان موعود زنقه همه همراهان خود را در فوج بمفاصلہ تیر پرتاب نگاہ داشت بعدہ آن غدار مکار از بالای قلعه پیادہ فرود آمدہ از دور باظہار عجز و انکسار تصرع کنان نمودار شد چون بپای دامن کوه رسید بعد ہر سہ چہار قدم کہ بر میداشت زبان باقرار جرم گذشتہ والتماس عفو کشادہ بلابہ وسالوسی سراپا تر و بدن را بلرزه در آوردہ ملتئم میگردید کہ دیگر مردم اسلحہ دار و خدمتگار کہ همراه پالکی اند وورشوند و حربہ کہ باصطلاح دکن بچہوہ گویند در انگشتان دست زیر آستین قسمی پنهان نمودہ پوشیدہ بود کہ اصلاً معلوم نہی گردید و مردم خود را مسلح و مکمل در بن و کنار ہر غار و اطراف نشیب و فراز کوه متفرق پنهان ساختہ نفیر نواز و بزینہ استادہ نمودہ ارشاد کردہ بود کہ وقت ملاقات من ازین حربہ جان ستان خصم خود را امان نخواہم داد ہمینکہ از دور اثر انداختن حربہ ظاہر شود در فکر مآل کار من نیفتادہ بنواختن نفیر لشکر خود را خبردار سازد و آنها را تاکید فرمود کہ از شنیدن صدای نفیر از اطراف برآمذہ بر مردم افضل خان تاختہ ہر قسمی کہ نقش موافقت نماید بعمل آرند و افضل خان کہ او را اجل ناگہان تا آن مکان گریبان کشان آوردہ بود از غرور جلالت خود و دیدن سیواکہ بدان صورت بی اسلحہ ہراسان و ترسان می آید وجود و عدم او را مساوی دانستہ از جملہ چند نفری کہ گرد پالکی او بودند آنها را نیز مرخص و از خود دور ساخت و ہمین کہ آن غدار پختہ کار نزدیک رسید گریہ کنان خود را بر پای افضل خان انداخت و قتی کہ سرادر را برداشتہ خواست دست شفقت بر پشت

او گذاشته در بغل گیرد بچابک دستی تمام آن حربۀ زیر آستین را
 بشکم او چنان رساند که امان آه کشیدن نداده کار او را بساخت و
 نفیر نواز موافق ارشاد صدای فتح بگوش سپاه او رساند و از هر
 طرف و گوشه و کنار دامن کوه سوار و پیاده بیدشمار برآمده بر لشکر
 افضل خان جان بباد داده حمله آوردند و دست بقتل و غارت و تاراج
 کشوند و آن ستمگار خونخوار سالم جسته خود را بمردم رسانده فرمود
 که ندای امان جان بلشکر هزیمت یافته دلباخته در دادند و
 اسپان و قیلان و خزانۀ و اسباب تمام کارخانجات بتصرف خود
 آورد و سپاه را پیغام نوکری نمودن داده از خود ساخت و نسبت
 بسابق بیشتر اسباب تجمل و جمعیب بهم رساند چون این خبر
 بعادل خان بیجاپور رسید لشکر دیگر بسرداری رستم خان که از سپه
 سالاران بهادر پیشۀ بیجاپور بود بر و تعیین نموده در نواحی قلعه
 پرناله میان هر دو جنگ رو داد رستم خان مغلوب گردید القصد ازین
 دست بردها که فلک سفلۀ پرور غدار در همه کار بمدد آن نابکار می
 پرداخت روز بروز صاحب لشکر و مستقل می گردید و قلعهها
 احداث نموده در آبادی ملک غصبی خود و ویرانی ملک پادشاهی
 بیجاپوری میکوشید و بر قافلههای دور دست تاخته مال و ناموس
 مردم را متصرف می گردید اما نسق نموده بود که هرجا لشکر تاخت
 می آورد نسبت بمسجد و کلام الله و ناموس احدی دست اندازی
 نمی نمودند هرچه قرآن مجید بدست می آمد آن را بحرمت
 و ادب نگاهداشته بنوکران مسلمان می بخشید و ناموس هر هندی
 و مسلمان که بدست آن جماعه گرفتار می آمدند احدی را یاری

آن نبود که نظر بد بر آنها اندازد و در محافظت و نگاهبانی او می کوشید و تا که وارثان او آمده بقدر حالت زر عرض او داده خلاص نمایند نگاه میداشت اما همین که اسم و نشان کنیزی بر او ظاهر می شد از ملک زر خرید خود دانسته متصرف می شد و چنان نسق نموده بود که هر جا تاخت می آوردند سوای رخت مستعمل غریبانه و پل سیاه و ظروف برنجی و مسی که بدست هر که هر چه می افتاد از و بود باقی جنس و نقره و طلای مسکوک و غیر مسکوک و زیور و اقمشه و جواهر بتصرف هر که در می آمد زهره آن نداشت که دام و درم دران تفاوت نماید همه سردار و عهده دار ضبط آن ظاهر ساخته بسرکار آن نابکار عائد می نمودند - چون حقیقت غلبه او بعرض عالی رسید بامیر الامرا صوبه دار کن حکم صادر شد که به تنبیه و استیصال او پردازد *

متوجه شدن امیر الامرا بقصد تنبیه سیوا

بعد ورود حکم امیر الامرا بقصد گوشمال سیوای بد سگال از خجسته بنیاد بتاریخ اواخر جمادی الاولی سنه هزار و هفتاد بر آمده مرحله پیمای سمت پونه و چاکند که در آن ایام مکان و ملجای او بود گردید و ممتاز خان را در خجسته بنیاد نائب گذاشته غره رجب سنه مذکور بموضع سیوگانو که از محال تعلقه آن ملعون بود رسید و سیوا که دران روزها طرف قصبه سوبه آزارگی داشت از شنیدن خبر امیر الامرا آنجا را خالی گذاشته دشت پیمای سمت دیگر گردید امیر الامرا قصبه سوبه را بی قتال و جدال متصرف گردیده جادو رای را در آنجا گذاشت و برای خبرداری آنجا و رساندن رسد غله بلمشکر

پادشاهی تاکید نمود و آن ناپاک بی باک لشکر خود را مامور نمود هرطرف که کهی فوج امیر الامرا بر آید بتاخت و تاراج آن پردازند و شروع بشوخی نمودند امیر الامرا ازین معنی اطلاع یافته چهار هزار سوار با سردار های کار دیده به بنوبت همراه کهی مقرر نموده و در هر منزل و هر روز که بکهی بر می آمدند دکنیهای آن نابکار از اطراف نمودار شده بطریق قزاقان ناگهان بوسر کهی ریخته از شتر و اسب و آدم هرچه بدست می آمد تاخبردار شدن لشکر میکشند و بتاراج می برند و مبارزان فوج پادشاهی تا مقدور تعاقب نموده باتیغ سر افشان و دست یاری بوقندازان حکم انداز و تیر اندازان بیخطا دماغ از دمار آنها بر می آوردند و آنها جنگ بگیریز نموده هر طرف متعلق میگرددیدند تا به پونه و سیدوا پور که آباد کرده آن سگ بود رسیدند از جمله بهادران یکه تاز هر دو مکان را از تصرف سیدوا بر آورده در پونه داخل شده جای ماندن خود قرار داده از آنجا سوار شده بپای حصار چاکنه آمده برج و باره آن قلعه را بنظر غور در آورده مورچال تعیین و بخشش نموده به بستن دهنده و کندن خندق گرد لشکر خود و دواندن نقب امر نموده آن حصار را نگین وار در میان گرفتند و کمر سعی و جهد بر تسخیر آن بستند - باوجود وفور بارش که دران سرزمین پنج ماه متصل شب و روز می بارید و فرصت سر بر آوردن از خانهها نمیدهد و از فراهم آمدن غبار تیره که روز روشن را چنان بشب مبدل میسازد که اکثر بچراغ احتیاج می افتد و آدم و آدم در مجلس واحد نمی بیند و باوجود از کار رفتن بدوق و باروت و از چاه افتادن کماها چنان تردد و سعی بکار روست

که از ضرب گواهای پی در پی دیوارهای قلعه ششگ گردید
و مفسد انرا سراسیمه و مضطرب ساخت و محصوران تبه کار در شبهای
تار از قلعه برآمده بر مورچال ریخته دست بردهای غریب می
نمودند و گاه گاه فوجهای آن کافران تیره روزگار از بیرون و اندرون
روز روشن غلو آورده شوخی بجای میرساندند که مورچالها را
در تزلزل می آوردند چون پنجاه و شش روز محاصره بدین منوال
گذشت برجی که از طرف امیرالامرا نقب بزیر آن رسیده
بود پر از باروت نموده آتش دادند و برج پرید و سنگ و خشت
و آدم باهم چون کبوتران گره باز بازی کدان رو بهوا گذاشتند و
بهادران جان باز اسلام سپرهای حفظ الهی را پیش رو گرفته یورش
نمودند و دامن همت و کمر جهد بمیان جان بسته بقدم جانفشانی
شرط هر بازی بتقدیم رساندند اما چون کافران اندرون قلعه پشته
خاک و اطراف نشیب و فراز را مورچال و پناه ساخته بمدافعت
پرداخته بودند تمام روز درین تردد بآخر رسید و از مردم پادشاهی
جمعی کثیر بدرجه شهادت رسیدند و غازیان جان نثار عار فرار
بر خود قرار نداده بیخور و خواب تمام شب بهزاران تپ و تاب
میان خاک و خون بسر برده بصبح رساندند همین که آفتاب عالمگیر
سر از دریچه مشرق برآورد بهادران رزم جو و جوانان قلعه گیر
بحملهای پی در پی جمعی کثیر کافران را طعمه تیغ و تیر و سنان
ساخته بدار البوار فرستادند و از کشتن و کوشش بسیار حصار قلعه را
بتصرف در آوردند و بقیه السیف بهزاران هراس خود را بقلعه ارک
رساندند و درین یورش سه صد نفر از مردم جان باز سوای بیدار

و غیره عمله و فعله قلعه گیری بکار آمده برتبه شهادت رسیدند و شش صد سوار و پیاده از آرایش زخم سنگ و تفنگ و تیر و سنان محضر سرخروئی حاصل نمودند - و چون در حصار ارک نیز کار بر محصوران تنگ گردید راو بهاوسنگ را شفیع خود ساخته قلعه را به بندهای پادشاهی وا گذاشته بامیر الامرا پیوستند - و روز دیگر امیر الامرا داخل قلعه شده بعد از ملاحظه اطراف قلعه و ذخیره و سامان ازبک خان را در آنجا گذاشته خود از آنجا کوچ نموده متوجه تنبیه سیدوای مرگود گردید و بعد عرض چاکانه را باسلام آبان موسوم ساخته جعفر خان را که در مالوا بود بداد امیر الامرا مامور فرمودند *

یاجشن وزن شمسی سال چهل و یک مطابق سنه

سه جلوس والا مشتمل بر بعضی وقائع حضور

یازدهم ربیع الاول جشن وزن شمسی سال چهل و یک ترتیب یافت و بدستور هر سال از ارباب طرب و مستحقان کامیاب عطای زر و گوهر گردیدند و در فتح سرور و شادی بر روی عالم کشود و بیست هزار شمع و بانوس سوای دیگر اقسام چراغان در آئینه بندی روشنائی بصرف در آمد - و درین بزم عالم افروز از عریضه امیر الامرا بعرض رسید که قلعه پرینده بی تردد قتال و جدال بمدد طالع و اقبال جهان کشائی عالمگیر بتصرف اولیای دولت در آمد - و نیز بلا فاصله بعرض رسید که امیر خان که برای گوشمال راجه کرن رفته بود بعد دست و پا زدن لاحاصل باطاعت امر در آمده عهد و امان خواست هر دو پسر انوپ سنگه و پدم

سنگی که با او رفیق بودند بامیر خان ملاقات نموده نظر بر خطا
بخشی پادشاه جرم پوش روانه حضور گردیدند - و در همان ایام
عشرت انجام بعرض رسید که پرتوی سنگ زمیندار سری نگر که
سلیمان شکوه بی اقبال از مدت در پناه جبال او میگذراند و افواج
پادشاه بهر کردگی تربیت خان ملک او را پامال هم سمندان باد
پیما می ساختند بوسیله راجه جیسنکه عرضداشت مشتمل بر
التماس عفو تقصیرات سابق و لاحق و حواله نمودن سلیمان شکوه
فرستاد کنور رام سنگ پسر راجه جیسنکه را برای آوردن سلیمان
شکوه مرخص فرمودند بعد رسیدن او سلیمان شکوه از اراده میزبان
اطلاع یافته از ملاحظه جان حرکت مذبح نموده محمد شاه کوکه
راکه با او مانده بود بکشتن داده خود مقید گردید و همراه کنور رام
سنگ و تربیت خان روانه حضور شده یازدهم جمادی الاولی هجری
هزار و هفتاد بحضور رسیده معرفت اله یار خان و معتمد خان
خواجه سرا بموجب حکم ملازمت نمود از راه لطف بی پایان زبان
بخشا بخشی و امان جان او در بار فرموده به تسلی آن دل و جان
باخته پرداخته فرمودند که همراه محمد سلطان که در قلعه ملیم گده
بود بگوالیار بفرستند و همراه معتمد خان که قلعه داری گوالیار نیز باو
فرمودند روانه ساختند - میدنی سنگ پسر پرتوی سنگ زمیندار
سری نگر را که همراه سلیمان شکوه آمده ملازمت نمود در هزاری
هزار هوار منصب و می و پنجاهزار روپیه نقد و یک فیل و ده اسب
عطا نموده بموجب التماس پدر او در حضور نگاه داشتند و خلعت و
پونجه و ار بسی و فیل برای پرتوی سنگ حواله پسر او نمودند

راجه کرن بحضور رسیده بعد ملازمت و تسلیمات عفو تقصیرات
 بمقتضای سه هزار و سوار و خطاب رار کرن سرافرازی یافته
 مورد دیگر عنایات گردید و تعینات دکن فرمودند - خبر رسیدن قاسم
 آقا فرستاده حسین پاشا حاکم بصره مع نیاز نامه مشتمل بر تهذیب
 سلطنت و اسپان عراقی و ابراهیم بیگ ایلچی سبحان قلی خان
 با نامه و تحف توران و خبر بداق بیگ نام ایلچی ایران که
 با نامه و اسپان بملتان رسیده بتفاوت هفته خبر هر سه ایلچی بعرض
 رسید ابراهیم بیگ ایلچی توران را بعد ملازمت یازده هزار روپیه و
 کمربند و پتک و مرصع مع خلعت مرحمت فرمودند چون مریض رسیده
 یود زود ازین جهان رحلت نمود و برای بداق بیگ ایلچی شاه عباس
 ابدال بیگ را مهماندار مقرر نموده پندام تربیت خان حاکم ملتان و
 خلیل الله خان صوبه دار لاهور و دیگر حکام حکم صادر شد که هرچا
 ایلچی ایران رسد بدستور هندوستان صیافت نموده طریقه مهمان
 پرستی در همه باب بجا آرند *

چون بسبب اختلال وضع روزگار و برهم خوردن ملک از فساد
 محاربات و عبور لشکر باطراف و امساک باران مزید علت
 گرانی موجب حوصله باختن خلق الله گردید و روز بروز قلت
 غله و عسرت حال بی بضاعتان بجای کشید که اکثر پرگذا
 رو بویرانی گذاشت و عالمی از اطراف و اکناف دور دست
 و فواح دارالخلافه رو بشهر آوردند و در هر کوچه و بازار از
 هجوم و قبران و بی نوایان راه تردد بر مردم بست و کار زیست بر
 خلق الله تنگ و دشوار گشت بعد عرض حکم شد که سوای بلغور

خانه خام و بخند مقررى ده لنگر خانه دیگر در شهر و دوازده بلغور
خانه در قصبات نواح دار الخلافت و بر سر مزار ها مقرر نمایند و
داروغهای خدا ترس و متدین بر آنها تعیین نمودند و بهمه امیران
عمده نیز حکم شد که هر یک فراخور حال تاهزاری موافق مراتب
لنگر جاری سازند و برای گرد آوری غله معافی محصول چنانچه
بذکر در آمد جابجا احکام مجدد صادر شد و سزاواران منصوب
گردیدند فی الجمله تفاوت در حال خلق روداد *

جشن آغاز سال چهارم از جلوس والا مطابق سنه

هزار و هفتاد و یک هجری

جشن آغاز سال چهارم از جلوس والا مطابق سنه هزار و هفتاد
و یک هجری بدستور هر سال لازمه زیفت و آرایش بسیعی کار
پردازان ترتیب یافت و حجر های که تیاری آن از زربفت و اقسام
بادله تعلق بامراداشت زیب و آرایش چنان گرفت که هر یک
حجره نمونه روضه پروین و پرن گردید و هر گوشه و کنار اسباب طرب
آماده و چیده شد و را مشگمران خوش ادا و مغذیان حور لقا و مطربان
با صفا باصول گوناگون هنگامه افروز آن بنم گشتند و غم زمیان کنار
گرفت و ارباب طرب بدستیاری رباب و طنبور صدای جوش و
خروش بگوش زهره چنگی بر فلک سیوم رساندند خصوص که
درین ایام نشاط مژده تولد پسر پادشاه زاده محمد معظم که موسوم
بسلطان معزالدین گشت رسید نشاء دو بالا از در و دیوار عشرتخانه
عالم افروز بازیدن گرفت *

* بیت *

اصول شاهدان رقص پرداز * هزاران دل رباید در یک انداز

ز خدمت افشانی رقاص دلکش • رسیدہ از چراغ صبر آتش
 حکم شد کہ ازین سال ہر سال ایام جشن از ابتدای غرہ شوال کہ
 از میمنت عید فطر در خانہ شاہ و گدا ابواب شادی مفتوح می
 باشد تا دہم آن ماہ محسوب نمایند - آنچه نثار و پیشکش از نظر
 گذشت و ہرچہ بانعام امرا و اہل طرب در آمد قلم را بذکر آن
 آشنا ساختن تحصیل حاصل دانستہ بتحریر دیگر مدعا سپرد از
 بعرض رسید کہ بداق بیگ در ملتان داخل شد و تربیت خان بعد
 تقدیم ضیافت پنج ہزار روپیہ نقد و تحف دیگر تواضع نمود و
 بعد رسیدن لاہور خلیل اللہ خان موافق اسم و رسم ہندوستان
 ضیافت رنگین بہر تکلیف نمودہ چہار صد قاب کہ اکثر از نقرہ بودند
 و ہفتصد خوان حلویات و نقلیات سوای عطریات و دیگر لوازمات بر
 سر سفرہ آورد و طعامها آش با ظروف نقرہ آلات و غوریہای بیش قیمت
 بہمراہان ایلچی را گذاشتند و بیست ہزار روپیہ نقد و ہفت تفوز
 پارچہ بیش بہا و دیگر از انواع سرصع آلات تواضع نمود - و تا رسیدن
 ایلچی بحضور دو دفعہ از طرف شاہ و خود بداق بیگ خبر روزہ کاریز
 و اقسام میوہ تر و خشک رسیدہ از نظر گذشت - چون خبر نزدیک
 رسیدن بداق بیگ بعرض رسید حکم شد کہ اسدخان و سیف خان و
 ملتفت خان تا بیرون شہر رفتہ او را بحضور بیاورند بعد ملازمت
 نمودن و نامہ گذراندن خلعت و خنجر مرصع و جیغہ و ارگچہ و
 پان صج خوان و پانہان طلا عطا فرمودند و در حویلی ہستم خان
 تمام فرش سرکار نمودہ برای فرود آمدن او مقرر نمودند روز چہارم
 کہ برای گذراندن تحف و ہدایا حکم ملازمت فرمودند شصت

و شش اسپ عراقی و عربی مع ساز مرصع سرزاید و فیروزه و
یک دانگ مردارید غلطان آبدار بوزن سی و هفت قیراط که جوهریان
شصت هزار روپیه قیمت نمودند و دیگر تحف ایران که مجموع
بقیمت پنج لک روپیه در آمد از طرف شاه و سواي آن اسپان و
شتران و استران با بعضی هدایا از طرف بداق بیگ از نظر گذشت
شصت هزار روپیه و یک ماده فیل بداق بیگ و ده هزار روپیه
بهمراهان او روز ملازمت مرحمت فرمودند روز دوم پنججاه هزار
روپیه و خنجر مرصع و پان و ارگچه مع خوان و پازدان طلا و قبضه
بندوق بداق بیگ و سیزده هزار روپیه بتحویلدار و دیگر رفقای
او عطا نمودند - روز عید الضحی سه صد اشرافی بوزن هفتصد توله
و سه صد روپیه بوزن پانصد توله بداق بیگ بخشیدند - و روز رخصت
یک لک روپیه با دیگر مرصع آلات و دو فیل که یکی ازان فیل
دریائی بود مرحمت شد که مجموع پنج لک روپیه نقد و جنس
بایلچی و پنججاه هزار روپیه بهمراهان او رسید و برای جواب نامه
فرمودند که از عقب همراه یکی از بند های حضور روانه خواهم
نمود - و عاقل خان استغفای منصف نمود پنججاه هزار روپیه سالیانه
مقرر نمودند - چندیت بندی که از ایام عهد اعلی حضرت در مالوا
طریقه بغی و راه زنی اختیار نموده بود با وجود تعیین افواج قلع
ریشه فساد و قطع شجر حیات او میسر نیامد در ایامی که پادشاه
عالمستان از دکن متوجه دارالخلافه بودند باظهار ندامت و ترک
افعال شذیعه سابق بازآمده ملازمت نموده سعادت همکابی اختیار
کرده تا سفر پنجاب بقصد تعاقب دار شکوه در جرگه بند ها حاضر

بود از آنجا برهنه‌مونی بد سرشتی ذاتی بی‌حکم چون بند های عاصی
گریز پا راه فرار اختیار نموده خود را بمکان قدیم رسانده بدستور سابق
بقطاع الطریق پیرداخته بود و در ایام شورش شجاع و دارا شکوه
شوخی زیاده نموده اطراف مالوا را تاخت می نمود * بیت *

بدگهر با کسی وفا نکند * اصل بد در خطا خطا نکند

سابق که سبهمون بندیده را برای تنبیه او رخصت فرموده بودند
فائده نبخشیده بعده که دیبی سنگه را برای استیصال و قلع آن
مفسد با دیگر امرا تعیین نمودند تاب مقاومت و مقابله نیاورده
بزمیداران دیگر پناه برده روباه صفت بکوه و غار ها در آمده بسر
مدبر تا آنکه از اثر اقبال عالمگیری دستگیر گردید و سر او را بریده
بحضور آوردند و بموجب حکم بر سر دار مکافات انگشت نمایی
عالمیدان گشت *

بسی دیدم درین دیر پیر آفات * بدی راجز بدی نبود مکافات
صدیه راجه روپ سنگه بعقد پادشاه زاده محمد معظم در آوردند و
مجلس طوی قسمی آراسته شده که نظار گیان عالم بالا بهزاران
چشم محو تماشا گردیدند اندرین قلعه و رستهای بازار چوک در هر
طرف چندین هزار فانوس و چراغ بندی بانواع اختراع شعاع
افروز زمین و آسمان گردید *

زبس شمع و مشعل برافروخته * زمین همچو مشعل شد افروخته
چراغان چنان گشته عالم فروز * که نگذاشت در هر یک تیره روز
قریب دولک روپیده مروارید و مرصع آلات پادشاه زاده محمد معظم
عزایت فرمودند و اک روپیده نقد مع فیدل و اسپان با ساز طلا و مرصع

وقت تسلیمات مهره عطا نمودند وقت سواری شهرگشت از سردادن
اقسام آتشبازی که هنرمندان این فن انواع تعبیه بکار برده بودند صحن
زمین گل افشان و آسمان پر از ستاره‌های درخشان گردید و صدای
جوش و خروش آن بچرخ برین رسید لک روپیه را زیور بعروس
رونمائی بخشیدند ده هزار روپیه به کلانوتان عطا فرمودند *

بمهاراجه جسونت سنگه حکم رفت که از احمد آباد خود را بدکن
نزد امیرالامرا برساند و در استیصال سیوای بدسگال رفاقت نماید -
بقطب الدین خان فوجدار جوناگده فرمان صادر شد که تا رسیدن
صوبه دار از احمد آباد خبردار باشد - درین سال حکم تسخیر ولایت
بلادن که در صوبه بهار واقع شده و سه قلعه قلب در تصرف زمیندار آنجا
بود و از تعدی و سرکشی آن کافر بدنهاده تمام سکندره آن صوبه در
منصوبه فرار و اضطرار زندگانی می نمودند بداد خان فرمودند -
ترددی که در تسخیر آن از داود خان برفاقت بعضی کومکیان
بظهور آمده اگر سمنند تیزگام خامه را بتحریر تفصیل آن بجولان آرد
از سرشته اختصار دور می افتد - حاصل کلام بعد از کوشش تمام و
شهادت شدن و بجهنم واصل گردیدن صالح و طالح که چندین هزار سوار
و پیاده بکار آمدند و بدار البوار پیوستند و کارزارهای رستمانه و
ترددات مردانه بظهور آوردند بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد
بعده که از روی وقائع بعرض والا رسید داود خان مع همراهان بعطای
اضافه نمایان و دیگر عنایات میان همچشمان معزز گردید - در همین
سال امیرخان از تغیر مهابت خان بصوبه داری کابل مقرر گشت - و
فاضل خان مدیرامان از مستقر الخلافت رسیده شانزده لک روپیه

را جواهر و مرصع آلات و مروارید از نزد حضرت اعلیٰ آورده از نظر گذراند - از شنیدن خبر واقعه خلیل الله خان بخانه آن مغفور مرحوم تشریف برده در تسلی امیر خان و روح الله خان و زوجه و صبیحه او کوشیده بعزایت غیر مکرر معزز ساختند - هشتاد فیل فرستاده خان خانان بابت شجاع از نظر گذشت سه صد و پنجاه و پنج آهوی زنده شکار بدست آمده بود از راه ترحم در صحرا سردادند •

ذکر مهم آشام بد انجام بسرداری عمده امرای

خجسته فرجام خان خانان عرف معظم خان

ملک آشام که وضع زیست مردم آنجا و ملت و آئین آن

جماعه و آب و هوای آن دیار از غرائب روزگار توان گفت متصل

است طرف شرقی شمال بنگاله بجنبال طولانی واقع شده طول آن

در صد کوه جریبی تقریبی و عرض آن کوهستان شمالی تا جنبال

جنوبی هشت روزه راه دارد اکثر کنار ساحل دریا واقع شده

گویند وطن پیران ویمه وزیر افراسیاب است و راجه آنجا

خود را از اولاد پیران ویمه میداند که ابتدا آتش پرست

مجموعی بودند بمرور ایام از کافران بت پرست غیر مکرر هند گشتند

و تمام سکنه آنجا و رعایای آن سرزمین انسان صورتان نسناس

صفتند و آن جماعه اکثر برهنه می باشند مردم عمده آن جا

چادری از جنس ابریشمی که همانجا بهم می رسد می پوشند و

کفش و دستار دران دیار نمی دانند سمت شمالی آن دشت

خطا واقع شده فیل بسیار دران جنگل پیدا می شود و جنس عود

و مشک و طلای ریگی از جمله محصول آنجا است و نمک بمرتبۀ

کمیا ب است که بر چهره هیچ مرد و زن آنجا هم نمک نیست بلکه بصورت انسان هم نمی مانند بزشتی صورت و سیرت موصوفند و غله آن سرزمین بجز برنج گنده و ماش دیگر جنس کمتر می باشد خصوص گندم که بتحقیق و هدیه از جای دیگر دران ملک می برند حاصل زیاد آن ولایت ریگ طلاست و در آنجا مدار تجارت و مایه داد و ستد و محصول دیهات بر آنست موی آن آنچه رعایای مالگذار آنجا عوض محصول ریگ طلا مبلغهای کلی واصل می سازند جمعی که برای عمل گرد آوری طلای مذکور از طرف زمینداران عمده مقررنند بیست هزار نفر بعد از ضبط ملک خان خاندان بشمار قلم آورده بود و کسب و کار موروثی آن جماعه بر آنست که هر نفر یک توله خاک طلا در سال مقرری بشمار راجه آنجا می دهند - محرر اوراق ازان ریگ که تجارت طرف خطا در بندر سورت برای فروختن می آرند بسیار دیده - اشجار نارجیل و فوفل و فلفل و اقسام نیشکر و کیلا و انبه و انداس زیاد از اندازه قیاس منجمه داخل آنجا است اسپ کلان و دراز گوش دران ملک بهم نمیرسد و نمی ماند و اگر آنجا برند اعتبار بسیار دارد کونست که اسپ خورد و تانگن باشد و قسطاس و فرش پری از آنجا بدیار دیگر دهند بتحقیق می برند - کفار آنجا خلاف مشرکان هند از همه جانور ماکول اللحم و غیر آن می خورند و از خورده و نیم خورده مسلمانان نفرت و احتراز ندارند - و هرگاه زمیندار عمده و راجه آن سرزمین بهیرون زن و خدمه را مع مرکوب سواری و فرش و ظروف طلا و نقره و برنج و غیره غله که دران ملک در زمان حیات استعمال می نمایند و زیوری که زن

و مرد عمده آنجا می پوشند و از جنس عطریات و فواکه بقدر کفاف
چند روز ایام حیات همراه او برده در دخمه که زیر زمین بوسعت
خانه کلان تیار ساخته نگاه میدارند گرد او چیده آنرا ذخیره و توشه
آخرت او نامیده در ناامیدی پر روی او می بندند چنانچه مردم
لشکر خان خانان که باحاطه تحریر خواهد در آمد مدیغهای خطیر
از زیر زمین بر آورده متصرف شدند و چند لک روپیه و جنس
خان خانان از اموال اموات آنجا بضبط در آورده بمپاه داد حاصل
کلام چون زمیدار آن حدود که ملک کامروپ نیز بهمان ولایت پیوسته
است و باهم دیگر مواسلت داشتند از مدت بیست سال علم
سرکشی و فساد بر افراخته اکثر جاهای تعلقه صوبه بنگاله را
بسبب قرب و جوار تاخته رعایای مالگذار پادشاهی را با جمع کثیر
از مسلمانان هر سال دستگیر و مقید ساخته بدیار خود برده مضرت
مالی و جانی و خفت دینی می رساندند اسلام خان صوبه دار
بنگاله که در عهد حضرت اعلی مع سرو سامان بسیار برای تنبیه و
گوشمال آن جماعه بد سگال کمر همت بسته بود بسبب عزل که در
همان ایام او را طلب حضور نموده وزارت باو مقرر فرمودند آن مهم
بانهصرام نرسیده بعد که شجاع خود را به پناه زمیدار رخنه که
یکی از زمیداران آن حدود بود رساند و اثر از مال کار شجاع ظاهر
نگردید خان خانان بعد بندوبست جهانگیر نگر و دیگر تعلقه بنگاله
وجه همت بر مهم آن مرز و بوم شوم بسته بگرد آوری مپاه و مصالح
تسخیر آن دیار پرداخت چون راجه آشام و زمیدار کوچ بهار باسن
پنیم نراین که بسبب اتصال سرحد باهم عداوت همچشمی موروثی

داشتند از انتشار خبر عزیمت خان خانان تزلزل تمام در بنای استقلال هر دو راه یافت و هریک عریضه بخدمت خان خانان سپه سالار مشتمل بر اظهار اطاعت خود و اثبات ناهنجاری دیگری نوشته التماس امان خود و ترغیب استیصال مدعی همدیگر بمیان آوردند و ندانستند که سیلاب بلای ناگهان که بخانه و همسایه راه یافت اول از رخت هستی خودها دل باید کند خان خانان ادعای هر دو زمیندار سرکش را بحضور معروض داشت در جواب حکم قلع ریشه شجر هر دو بدگهر رسید و خان خانان با سر انجام قلعه گیری از موجود نمودن توپخانه و نواره که جنگ آن ضلع اکثر بران موقوف است و مصالح کارزار خشکی رو بآن ولایت گذاشت آنچه ترددات و محاربات و تدبیر کارزار از آن شیر بیشه شجاعت دران دیار بر روی کار آمد و بر صفحه روزگار یادگار مانده و تدبیراتی که بعد از جنگل بری و صاف نمودن راههای پر از اشجار سر بفلک کشیده که طائر خیال را مجال عبور از آنجا محال میدنبود دران کوهستان نموده و چندین هزار کافر دارالحربی را بدار البوار فرستاده و جمع کثیر از فوج پادشاهی بر تبه شهادت رسیدند آذان دین محمدی که هرگز بگوش ده نژادان آن مرزوبوم نرسیده بود در بتخانهای هر بیشه پر وحشت آنجا بلند آوازه ساخته و باعث قطع شجر حیات آن بدکیشان گردیده اگر خواهد مفصل باحاطه تحریر در آورد دفتر و جلد علحده مطلوب گردد اما سامعه مستمعان و مطالعه کنندگان را از لذت تذکار آن موعود ساخته فقره چند از تردد آن رستم زمان بر صفحه بیان می آرد گویند که اول بقصد

عالمگیر بادشاه

پیکار و تسخیر شکار نخچیر کوچ بهار ولایت بهیم نراین کمر سعی
و همت بر بست و چون لفظ نراین با اعتقاد باطل آن گروه بلامتشبیه
قائم مقام اسم اعظم معبودیست که بالاتر ازو خالق دیگر نمیدانند
و دران سرزمین بتها همه بدمونه اسم نراین تراشیده و نصب کرده
پرستش می نمایند و هر راجه که آنجا حاکم گردد لفظ نراین را
تیمنا جزو اسم خود مینمایند و سکه که درانجا میزنند صورت همان
معبود بران نقش نموده باسم نراینی رائج می سازند و راجه آنجا
دائم مست باد و غفلت بوده کار و مدار مملکت را بوزیر مستقل
خود سپرده خود در عیش و نشاط میگذارند و در کمال زشتی
صورت که حق سبحانه و تعالی خمیر گل آن زمین را موافق
نایابی بنظر آنها سرشته و همه سکنه آنجا در زشت روی
بریکدیگر فوقیت میجویند و از طرف عمارت و باغچه و فرش خوب و
حوض و مکانهای مرغوب و مطربهای محبوب که از اطراف می
آیند بدستور صاحب طبعان زندگانی می نمایند و پیکان تیر و سنان
و شمشیر آن قوم بد بوم بزهر آب میدهند زخم حربه دست نایاب
آنها بهر که میرسد همان ساعت گرم نموده جان بر نمیگرد و علاج
دفع سمیت آن از خوردن و مالیدن کسیرو که قند بیخ قسمی از
نباتات لذیذ آن سرزمین و از جمله میوههای خوش طعم بلاد هند
است و در شاه جهان آباد و نواح آن دوازده ماه در بازار می آرند
می شود القصه آن سده سالار تهور نشان وقت عزیمت این مهم
فرمود که نواره مصالح جنگ را دریا نوردان باهتمام محمد مقیم
از راه دریا بیارند و مخلص خان و احدشام خان را باجمعی از کومکیان

در اکبر نگر و جهانگیر نگر گذاشت - و از آنکه بملک نراین سه راه بود که از آن هر سه راه دو راه را بانواع تدبیر مسدود ساخته یکی راه بیشه و جنگل پر از مار و اشجار زهر دار سر بفلک کشیده داشت و عبور از آن راه طائر و هم را متعذر می نمود و بمحافظت آن از عدم فرصت و خاطر جمعی از تراکم اشجار و قلبیت راه نتوانست پرداخت خان خانان را همان راه اختیار نمودن اتفاق افتاد و بزور بازی قوت و تدبیر که تقدیر فضل الهی بآن موافق آمد مرحله پیمایی آن سمت گردید بعد رسیدن دران جنگل هوا ناگ که از هر مشمت خاک آن بوی خون بمشام مبارزان خون آشام می رسید بدستداری چندین هزار تبرداز و بیلدار بیشمار و صدمات دندان فیلان کوه رفتار آن راه دشوار گذار را طی می نمودند و با مصالح مقرری همراه خود آن سردار باوقار مصلحت پیاده شده تیر و بیل بدست گرفته بمدد دیگران می پرداخت و تبعیت آن سپه سالار چندین هزار سپاه از جوانان کار طلب بضرب شمشیر و اقسام اسلحه زور دست و بازو را دریغ نمیداشتند و مزاحمت درختان سال بسعی تردد و تدبیر داوران کهن سال از راه دور می ساختند و هرجا رود خانه دشوار گذار و آب عمیق پیش می آمد بهمان دستور بمدد همدیگر و نیروی تردد بهادران صحرا نورد کوه نبرد می گذشتند و در هر پشته کوه و قلعه های سر بفلک کشیده سر راه که آن گروه شقاوت پزوه پیش آمده سد راه مبارزان شمر شکار می گردیدند بسزا رسیده فرار اختیار می نمودند تا آنکه بمکان و قلعه حاکم نشین آن لعین بیدین رسیدند چون بهیم نراین از ملاحظه

خطر سیلاب افواج بحر امواج باطفال و عیال سر ب صحرا و کوه گذاشت بلا تردد تیر و سیف و سنان آن مکان بتصرف بهادران در آمد در ابتدا هر که هر چه یافت غارت نمود بعد ازان سید محمد صادق صدر بنگاله را فرمود که جا بجا قدغن چنان ضابطه تعیین نمایند و خود همه جا باهتمام پردازد که احدی بمال و عیال رعایا دست دراز ننماید و آنچه اموال راجه بهیم فراین یابد بضبط آن و بت شکنی و اجرای احکام اسلام پردازد و سید مذکور قدغن تمام نمود که متعرض حال او و احوال سکنه آنچه هیچ احدی نتواند گردید و سیاست برای نسق حکم قطع ید و گوش و بینی غارت پیشگان نمود و بتسلی امان جان و مال رعایا و غربا پرداخت اول سر و روی بت فراین کلان بضرب کلنگ و بازوی اسلام شکسته بعده بتهای دیگر را دست و پا از هم جدا ساخته بالای بام بتخانها بر آمده از هر طرف صدای اذان دین محمدی را بلند آوازه ساختند و تزلزل آن بگوش هوش باختگان آن مرزو بوم انداختند و مکرر منادی منع تاراج و غارت نموده صدای امن و امان را سامعه افروز مقدمان و رعایای دلباخته می ساختند و در محافظت خانه و گرد آوری مال جمعی که فرار نموده بودند بطریق امانت زیاده تاکید و احتیاط فرمودند از انتشار این خبر ترحمی که بحال و مال و عیال رعایا با وجود اثبات دار الحربی که ازان سیه سالار نیکو سیر بظهور آمد گروه گروه از هر صنف و قوم شروع بآمدن نمودند و خانهای ویران رو بآبادی گذاشت و بشن فراین پسر بهیم فراین که از پدر ذخیره ملال خاطر داشت

فرصت وقت را غنیمت دانسته آمده ملازمت خان خانان نمود و بتکلیف آن پیش رو دین متین بشرف اسلام درآمد و رهنمائی بدست آوردن پدر و وزیر او نمود و همراه آن اسفندیار بیگ و فرهاد بیگ را برای بهمرساندن بهیم نراین و کار پرداز صاحب مدار او مقرر نموده و دیگر مردم معتمد خود را برفاقت کسان آن رهبر جدید الاسلام داده تاکید نمود که اطراف دشت و جنگل و دره های کوه بخبرداری و هوشیاری تمام تفحص نمایند - و یک صد و شش توپ خورد و بزرگ و دو صد و پنجاه زنبورک و راسچنگی و دیگر مصالح توپخانه بدست آورده روانه جهانگیر نگر ساخت و اسفندیار بعد کوشش بسیار و سعی زیاد بهولا ناتبه وزیر راجه را بهمرسانده با زن و فرزندان و چند نفر از همدان او بدست آورده نزد پدیده سالار خان خانان آورد - و بهیم نراین پناه یکی از زمینداران سال خورده معمر آن حدود برده بود و متصل قلعه و معموره آن سرزبان رود خانه کم عرض عمیق بود که دوزنجیر آهن موافق عرض آن ناله ساخته هر دو زنجیر را در هر دو کنار آب بمیخ و بدیخ درخت های قوی استوار می بستند و هرگاه میخواستند بر میداشتند و مابین آن هر دو زنجیر زنجیر های خورد تعبیه نموده بالای آن زنجیر دیگر بسته بودند که بدستیاری آن مردم بآسانی بگذرند و تمام روز مترددین دست بآن زنجیر زده عبور و تردد می نمودند و شب زنجیر را کشیده میگرفتند - خان خانان آن مکان حاکم نشین را که هشتاد و نه پرگنه مشتمل بر پنج چکله بجمع ده لک روپیه بحساب نراینی رائج آنجا داشت موسوم بعالمگیر نگر ساخت و اسفندیار را که از واقف کاران آن سرزمین

بود آنجا گذاشت و دو جماعه دار عمده را با هزار و چهار صد سوار و دو هزار بندوقچی همراه او مقرر نموده قاضی تیمور را دیوانی آن ضلع فرمود و شانزده مقام برای بندوبست آنجا نموده متوجه تسخیر آشام گردید - و دلیر خان را بقراولی و آغر خان را هراول ساخته مدیر مرتضی را با توپ خانه پیش قدم نمودند و نواره را همه جا بهمقدمی فوج همراه داشته دران جنگل خونخوار پراز اشجار خار دار و راههای ناهموار داخل گردید با وجود از صعوبت راه بمرتبه تردد ازان بیدشهای وحشت افزا دشوار بود که باد را هم گذر از آنجا متعذر می نمود اما آن سپه سالار نامدار با دیگر بهادران کار طلب دامن همت بمیان جان بسته بهمان دستور اول بمدد نبرد داران و عملیات جنگل بری پرداخته بکمال احتیاط و حزم بقطع اشجار بدستگیری تیشه و انواع اسلحه کوشیده آن بیدش و جاده را وسیع بر لشکریان ساخته طی مسافت و قطع مراحل می نمود و بدفع مفسدان کوه نور آن ولایت که از اطراف یمین و یسار نمودار میگشتند می پرداختند اگرچه چندی از دد نژادان نسناس صورت آن سرزمین که بکمند قید در آمده بودند باظهار کسوخیت راه نمائی راه بی تعب می نمودند اما سردار آزموده کار اعتبار برگفته و حرف آن جماعه ناکار نموده بهمراهی نواره راه کنار دریا از دست نمی داد و هر جا فائده قلب پراز دلدل و آب زیاد پیش می آمد شاخهای درخت و پشتارهای بانمن بریده با گاه بسیار انداخته از بالای آن چون موج سبک رو فوج فوج می گذشتند بدین کساله گاه نیم گروه و گاه یک گروه راه بهمعذانی نواره طی مسافت می شد و خان خانان اکثر

پیداده شده برای تسلی و جذب قلوب سپاه بمرد همدمان اخلاص
نشان پرداخته این شعر حافظ شیراز را در زبان ساخته بود *

* بیت *

* گرچه منزل بهی خطرناک است و مقصد نا پدید *

* هیچ راهی نیست کورا نیست پایان غم مخور *

و بدان محنت و تردیدیکه گاه شام و گاه سه بهر فرود آمدن میسر
می آمد بعد رسیدن منزل چون دران سرزمین ملاحظه شبخون بسیار
بود تمام تمام شب آن شیربیشه جلالت خود بیدار و خبردار بوده محرک
تردد کوتوال و دیگر مردم آرام طلب می گردید - تا زیرکوهی رسیدند
که سر او بغلک برین کشیده بود و بر سر آن کوه دو قلعه احداث
نموده بودند که بیست هزار نفر جنگی از برقنداز و تیر انداز و دیگر
مصالح قلعه درانجا موجود می بود ازانجا تا جای حاکم نشین
یک ماه و چند روزه راه نشان میدادند و می صد و هشت کشتی
جنگی زیر قلعه بود بعد رسیدن بفاصله دو کوه ازان کوه لنگر اقامت
انداخته سپاه را فرمود که بکمال خبرداری فرود آیند و ماهتابیها
اکثر روشن می نموده باشند و نواره را حکم نمود که مقابل نواره زیر
قلعه کفار لنگر اندازند و لشکر مامور گردید که جابجا مورچال بسته
بندبیر تسخیر قلعه پردازند و برای سر راه گرفتن آشامیان که دیگر
بمردم قلعه کمک بتواند رسید و شب خون نتوانند نهود مردان
کاری مع سوار و پیادهای بسیار بر هر پشته کوه و راههای رخنه
دار دشوار گذار تعیین و مقرر نمود ازانجمله طرفی که وسواس رسیدن
کوسک زیاده بود آخر خان مامور گردید اتفاقا سه چهار هزار پیاده

و بر قنداز آن دیار را باغرخان سروکار مقاتله و پیکار افتاد و تیراندازان
 بیخطا کار اطراف مغلیه فرو گرفتند و آن شیربیشه شجاعت تردد
 بهادرانه مقابل آنها نموده بسیاری را بقتل رساند با وجودی که در آنوقت
 مردم کم باغرخان بودند و هر ساعت بر جمعیت کفار می افزود
 و چند سوار مغلان بدرجه شهادت رسیدند و زخمی گشتند و درچنان
 حالت زخم تیر زهردار بپای آغرخان رسید و همان ساعت ورم
 و وجع او ظاهر گردید باز بحمله رستمخانه آنها را از مقابل برداشت
 و چند نفر آشامی را زنده دستگیر ساخت بعد از تایید فضل
 اینک متعال هدایت آن بهادران کوه نمود و مبارزان دریا نور در دل
 آن وحشی نژادان بد نهاد چنان افتاد که اصلا بجنگ دل نداده دل
 و حوصله بخته وقت شب از هر گوشه و کنار راه فرار اختیار نمودند -
 از آنکه مدار جنگ و تردد آنها بر پیاده و جنگ دریاست و در
 خشکی صد پیاده مسلح آنها از ده سوار بی یراق میگریزد بیشتر
 از آن کوه فرو آمده بمدد نواره خود رسیده بقصد مقابله و پیکار با نواره
 پادشاهی بفکر کارزار پرداختند و کشتی بسیار که معطل و زیر آب
 غرق بود بر آورده بران کشتیها سوار شده مستعد دار و گیر گردیدند -
 روز دیگر چون زورق جهان گرد خورشید از افق بحر پر موج بر آمده
 پرتو افزای بحر و برگردید سیه دار تهور نشان اطلاع یافته با کوبه
 و دبدبه زهره شکاف بقصد مصاف آن مخدولان تیه ادبار سوار گشته
 رو بجانب حصار آورد و هرچه توانست مردم جنگی را مع مصالح
 توپخانه بنواره رساند و جوقی دیگر از سپاه بکنار دریا که بروقت
 بمدد نواره توانند رسید نگاه داشته آشوب افکن آن تخته بند ان

دریای حیرت گردید و از هر دو طرف کشتیها بحرکت آمده از ضرب گوله توپ و تفنگ و انداختن بان دریا را بجوش و خروش تلاطم آوردند و از طرف خشکی نیز بانهای آتش فشان غرش کزان آوازه مرک ناگهان بمجوش هوش و عقل دل باختگان می رساندند از آنکه از هر دو طرف مصالح جنگ مبارزان اسلام تزلزل افکن دل مخالفان آن بر و بحر گردید و صدای توپ و تفنگ هم آهنگ آوار کوه گشته در گوشها پیچید و از هجوم دود باروت که چون ابر تیره نیلگون روی دریا را فرو گرفت تا مدت غالب از مغلوب معلوم نمیگردید چون بان در کشتی کفار کم بود و هراس اقبال عالمگیر در دلهای دل باختگان آن بدکیشان راه یافت بعد از دست و پا زدن بسیار و سرو جان بباد دادن جمع بی شمار کشتیها را در دریا و هموده راه فرار اخیار نمودند و نواره پادشاهی بتعاقب پرداخته چند کشتی را از زدن بان و گولهای توپ کوه ربا غرق ساخت و بمرتبه کار و عرصه تردد بر آنها تنگ گردید که بسیاری خود را بامید شنا نموده از آب بر آمدن بدریا انداخته طعمه نهنگ و ماهی گشتند و بعضی از مصدات گولهای جان ستان کشتیها را بکنار رسانده از نواره فرود آمده رو بپناه سنگهای دامن کوه و درختهای صحرا آوردند و برخی که بوسيله شناوری جان برگردیده تا از آب بر آمدند بدست مبارزان شیر شکار گرفتار گردیدند و صد و چهل کشتی پر از مصالح توپخانه و صد و چهل توپ و آدمهای دل و جان باخته باسیری بتصرف بهادران در آمدند و فتح هر دو حصار نیز بلا تردد کارزار میسر آمد و چنان مکان قلب و قلعه آسمان شکوه پر از مردان جنگی را از اقبال

عدو مال پادشاه فو الاقبال و سعی آن سپه دار نامدار چفین بآسمانی
 بتسخیر در آوردند بالجمله خان خاندان بعد تقدیم شکر الهی و
 ملاحظه نمودن اطراف و اندرون قلعه عطاءالله نام را با مصالح جنسی
 و نغری ضروری در انجا گذاشت و بقصد تسخیر قلعه کورتهی که
 آن نیز از مکانهای قلب آشامیان خون آشام بود متوجه گردید بعد
 تصدیقات و مدمات شدائد راه چنانچه بذکر در آمده طی مراحل
 و منازل پر تعب نموده بجای رسیدند که دو قلعه هر دو طرف آب
 مقابل هم بنظر آمدند که هر یک ازان بآسمان دعوی همسری
 می نمود و نوارها پر از اقسام مصالح جنگ مابین هر دو قلعه
 در دریا نمودار گشته و مسموع گردید که قریب یک پیاپی میان
 هر دو قلعه و در کشتیها از آشامیان بد خصال موجودند اما
 از اقبال خدیو ظفر قرین نصرت مآل بهمان تدبیر و تردد رعب
 و هراس در دل آنجماعه بد اساس راه یافت و بلا تردد سیف و
 هیزان که در خشکی بمیان آید صدای دار و گیر در دریا بلند ساخته
 هر دو قلعه را خالی نموده بدستور راه فرار پیمودند و قلعهها
 مفتوح گردیدند و خان خاندان اندرون و بیرون هر دو قلعه را ملاحظه
 نموده زبان بشکرو سپاس ایزد متعال کشاده جمعی را برای حراست
 هر دو قلعه گذاشته پیشتر مرحله پیمایا گردید - بهمین دستور بدستداری
 بهادران قلعه کشا که بهرجا می رسیدند از صدمه سم اسپان مبارزان
 کوه نور شیرشکاو و پیش آهنگی فیلان کوه رفتار و ترکدازی مغلان
 جان نثار خصوصیکه بهادر میدان رزم آغرخان که همه جا پیش
 قدم دلیر خان بهادر دیو نبرد بود دلاوران دریا نور شیر نبرد نواره

جنگی و قلعه‌های آسمان شکوه آن ضلع را که مورد و مانع وارپراز مردان
شیر نبرد آن سرزمین بودند می‌ماب و در اضطرار فکر فرار اختیار
نمودن می‌انداخت و همه جاها و مکانهای قلب را که بتحریر
تفصیل آن قلم را رنجه نمی‌دارد بتصرف پادشاهی می‌آوردند -
و از آنکه بعضی سرفوجان مبارز پیشه را بر سر مکانهای تسخیر
در آمده گذاشته بودند و بسیاری برای تاخت و امور ضروری
اطراف مرخص گشته بودند و در لشکر جمعیت کم مانده بود باز
مقابل هزار سوار و بیست هزار پیاده آنها حکم رمه گوسفند داشت
که از مقابل شیر و گرگ رم خورده رو بگریز آرند اما در شب خون
نمودن و وقت شب غافل بر سر لشکر ریختن نهایت دلیر بودند و جرأت
زیاد می‌نمودند و بسبب کمال خبرداری و هوشیاری همان خانان
که خود اکثر اوقات بجای کوتوال می‌گردید و هوای آنکه اول پاس
شب که همه بیدار می‌باشند عهدا بخواب می‌رفت و در آن وقت آرام نمودن
تذیمت میدادست باقی شب خصوص دوپهر آخر شب تا سفید
صبح برفاقت جمعی مژده چشم برهم نمی‌گذاشت برخلاف دیگر سرفوجان
که اطراف تعیین گشته بودند اکثر بسبب شب خون نمودن ناگهان
و تاختن آن مفسد پیشگان نصف شب و آخر شب که دست برد
نمایان می‌نمودند بمعرض تلف در می‌آمدند و بسیاری کشته و
زخمی می‌گردیدند و فوجها مع مال و ائقال پامال شب خون
زدن و دست برد نمودن آن جماعه بد سگال می‌گردید و چشم
زخمهایی عظیم که بتحریر تفصیل آن نمی‌پردازد با فواج پادشاهی
می‌رسید - آری سده سالاری که امریست خطیر منحصراً بشجاعت

و افزونی سپاه نیست بآن همه خبرداری که خان خانان می نمود
جمع کثیر در گوشه و کنار لشکر بیدار و هشیار شب بپایان می آوردند
و روز طی مسافت می نمودند بعد نزدیک رسیدن بقلعه بهیم گد
که از اعظم قلعه های فلک پائنه آن ضلع و حاکم نشین بود روزی
قبل ازان که بمنزل رسند از وزیدن باد تند و فراهم آمدن ابر تیره
و ریختن تگرگ های کلان و ژاله های جان ستان که چند گهوی
متصل چون بلای ناگهان از آسمان نازل می شد و بر سر و روی آدم
و پشت چار پا می ریخت و هر جامی رسید مجروح و زخمی می
ساخت غریب تزلزل در لشکر انداخت و بمرتبه باعث تهلکه و
بی آرامی لشکر گردید که آدم بسیار بسبب زخمی گشتن و باد
سرد زمهریر آسا وزیدن هلاک گردیدند و چند کشتی از تلاطم دریا
غرق گشتند بهر حال آن روز و شب را بپایان رساندند چون بپای
قلعه رسیده بمسافت گوله رس فرود آمدند ازان که آن قلعه در کمال
ستواری و استحکام شهرت تمام داشت و همه سرگروهان آشام بامردم
بی شمار از ضرب شمشیر و صدمات فوج اسلام بدان قلعه پناه
آورده بودند و قریب سه الگ پیاده در آن جا فراهم آمده باهم
عهد موافقت در کارزار با لشکر خان خانان بسته انتظار افواج
پادشاهی می کشیدند و مکرر لشکر پادشاهان سلف شرقی دران پای
قلعه بحدادته تاراج رفته بود و دل سپاه نصرت انجام از اجتماع
ازدحام آن گروه و ملاحظه سر بفلک کشیدن آن کوه پر شکوه پاره
متوهم گردیده و خان خانان که بآن سرزمین رسیده فرود آمده
بدادهی همه سپاه پرداخته برای بستن مورچال و دمدمه دایر

خان و دیگر امرای کار طالب را مامور نمود سه شب و روز آشامیان
از بالای قلعه بزدن گواهِ توپ و تفنگ و انداختن سنگهای فیل
ربای کلان پرداختند و آدم و چهارپای بسیار زخمی و تاف
ساختند و فرصت دمدمه بستن و مورچال پیدش بردن ندادند و
شب چهارم شبخون عظیم آوردند که چهار طرف فوج و گرد لشکر
صدای بگیر و بزن بلند گردید و زهره شیر مردان مصاف دیده را
آب ساخت و دران شب از دلیر خان تردی که بشرح و بیان
راست نیاید بعرضه ظهور آمد و آدم بسیار ضائع و زخمی شدند و
پاره چهارپای کنار لشکر بدست آنها افتاد و از مردم آن مردودان
نیز از دست افغانان دلیر خان و راجپوتیه همراه راجه بیدر سنگه
جمع کثیر بدارالبوار پیوستند بعده بمصلحت دلیر خان و دیگر بهادر
رزم جو قرار بران یافت که آشامیان بدخصال را فرصت و مجال
سرانجام محصور گردیدن ندادند سپر فضل الهی را پناه خود ساخته
یورش نمایند و باین قصد فاتحه نیت خیرخوازدند و چند نفر
جاسوس پیشه با وقوف را برای تحقیق راه قابل یورش اطراف
قلعه تعیین نمودند درین ضمن یکی از بدبختان جدید الاسلام آشام
که مدت در لشکر قبل ازین مهم نوکر بوده و دائم دم از فدویت خود و
واقف بودن از همه مکانهای آن کوه میزد بواسطت یکی از همدان
خان خانان آمده ظاهر ساخت که چون من واقف راه و بیدراه
ملک و رویه این قوم بد راه ام و از هر وجب این سرزمین اطلاع
واقعی دارم رهبری و پیش قدمی لشکر وقت یورش بمن بفرمایند
خان خازان با همه تجربه کاری و حزم و احتیاط که داشت فریب

او خورده رانمائی فوج با او فرمود بعده که دلیر خان و دیگر
 بهادران کمر عزیمت یورش بستند آن آشامی بد انجام پیغام باهل
 قلعه فرستاد که فلان سمت که راه قلب و آب خندق عمیق دارد
 لشکر اسلام را بدم تیر و بلای دام شما می آرم و در وسط شب رهگرایی
 سمت مقصود گردیدند - چون محاذی دروازه که در وسط او دیوار چون
 کوه استوار واقع است رسیدند آن مردود میر مرتضی داروغه توپخانه
 را گفت که بزدن گوله را مچنگی و تفنگ پیهم اشقیا را طرف
 خویش مشغول سازد تا از طرفی که من برای یورش می برم غافل
 گردند و مراد آن شقی ازین گفتن این بود که مصالح توپخانه
 که همراه گرفته اند بران دیوار کوه رایگان صرف شود و میر مرتضی
 باهتمام برق افروزی توپخانه پرداخت و از بالا تگرت و ژاله اجل
 باریدن گرفت و جمع کثیر تلف و شهید گردیدند و دلیر خان را صبح
 نشده بر سر خندق برد که آب آن از هر طرف چون بحر عمان پایان
 نداشت و از بالا آشامیان باقسام حربه جان ستان آماده کارزار
 گردیدند و از اطراف گوله و حقه آتش و سنگ باریدن گرفت بهادران
 نصرت نشان باوجود مشاهده نمودن مرگ بی امان بچشم عیان دل
 از امید حیات برداشته رستمانه ثبات قدم ورزیده داد جلالت و تهوری
 میدادند خصوص دلیر خان و آغر خان در بحر بیکران خود جوشان
 و خروشان اسپ انداخته شذاکدان اختیار عذاب بحافظ حقیقی
 سپرده توکل بذات پاک او نموده آنچه نهایت شرط جانفشانی و
 طریقه پیش آهنگان جان نثار است بتقدیم رسانده از باریدن آتش
 بلا اصلا نه اندیشیده در میان آب و آتش که از سر گذشته بود فیل

میرانند هر چند بعضی افغانان دلباخته فهمانند که کار ازان گذشته که امید نجات از میان آب و آتش باشد معینا اگر از غرقاب این بحر خونخوار برآمدیم سوای سربسنگ کوفتن و جان رایگان دادن فائده نخواهد داد مقتضای رای صایب آنست که هنوز قابوی وقت باقی است به بنگاه مراجعت نموده باز بتدبیر تسخیر قلعه باید پرداخت - دلیر خان آتش زد و عار فرار بر خود هموار نموده و سعادت شهادت را سرمایه نجات دارین دانسته بر فیلبان بانگ بهیبت زده فیل پیش راند و افغانان و بهادران جانفشان دیگر مثل آغرخان و قراول خان مع معدود چند بتبعیت آن دلاور معرکه کارزار تکبیرگویان خود را بآب جانبازی زدند * بدت * نه تیغ نهنگی بر افراخته * بتیغ از نهنگان سر انداخته چنان خاست زرمی زبالا پست • فدا د یلان همچو از باد مست بهر که گولۀ اجل میرسید بآب سر فرو برده باز سربالا نمیتوانست نمود جمع کثیر بدرجۀ شهادت رسیدند دران حالت آن ملعون رهبر که در فکر فرار بود و آغریه او را بسته با خود داشتند از رسیدن گولۀ غرق بحر فدا گردید و جمعی دیگر ازان نهنگان بحر جلالت از زخم بندوق و سنگ سرخروئی ابد حاصل نمودند و سه چهار گولۀ تفنگ و سنگ بر جوشن دلیر خان رسید که که بدن او نرسیده هر گردید و کارگر نشد آخر برفاقت چند شیر دلان دریا نور آتش زد و شناکدان بیایۀ حصار که گولۀ آنجا نمی رسید رسیدند و دلیر خان بزور بازوی خود و مدد همدمان جان باز و کمند جرأت و حمله شجاعت مانند شهبازی که خود را بقصد صید زند بالایی دیوار

کوه آسمان شکوه برآمد و بعد بالا برآمدن نیز چنان داد تهوری داد که اگر رستم دستان شمه ازان داستان می شنید زبان بانصاف کشاده اسم رستمی بر خود نمی پسندید و اگر افراسیاب آن جرات و جلالت او را مشاهده می نمود انگشت حیرت بدندان میگزید بالجمله همین که آن دلاوران را بآن مشرکان دلباخته مقابله افتاد باهم آمیختند باوجود هجوم آن قوم شوم و قلت دلیران جان نثار بمجرد آنکه از ضرب شمشیر بهادران چندی بقتل رسیدند و از بیرون قلعه صدای شادیانه فتح بلند گردید فوج فوج کفار رو بفرار گذاشتند و بهادران دیگر باتفاق میر مرتضی و جمعی از مبارزان بانام و ننگ بلا فاصله فرصت بمدد جان بازان پیشقدم رسیدند و آشامیان از هر گوشه و کنار قطار قطار راه فرار اختیار نمودند و کافر بسیار در وقت هزیمت بدارالبوار پیوستند - خان خانان از وقوع و مشاهده چنان فتح نمایان و جلالت دلاوران بعد مفتوح گردیدن قلعه خود را نزد دلیرخان رسانده آفرین گویان در بغل گرفت و نسبت بحال همه همراهان تحسین نموده دو رکعت شکر ادا نمود و فرمود مذاهی نمایند که احدی دست بمال و عیال و ناموس رعایا دراز ننمایند و اطفال و عورات باسیری نگیرند - چند هزار کس آن ناکسان که بقید در آمدند آنها را مسلسل ساخته برای باروت کوبیدن و دیگر مصالح توپ خانه و بعضی کارخانجات که هر روز هزار ها درانجا بمژد کار می کردند روانه ساخت - گویند خان خانان بهمین نیت خیر فتح نصیب بود که باوجود دست تسلط یافتن بعد تسخیر و مفتوح گردیدن قلاع و مکانهای زور طلب

هرچند داز الحرب باشد اطفال خورد سال و عیال رعایای بعجز در آمده را مامون ساخته در منع دست اندازی بر آنها تقید زیاد می نمود و می گفت که عورات و اطفال بحد تکلیف نرسیده مجبور در اطاعت ظالم باشند معذورند - بعد ازان برای مسمار ساختن بتخانه و بلند ساختن صدای اذان دین محمدی و ضبط اموال و توپ خانه امر فرمود و جمعی که از رعایای بلاد پادشاهی در قید آن جماعه بودند آنها را رخت و خرچ راه داده روانه او طان آنها ساخت - خبر تسخیر چنین قلعه بچنان جرأت و جلالت بهادران که بقلعهایی اطراف دیگر آشام رسید اکثر مکانهای خود را خالی نموده و ذخیره ها را سوخته و بآب انداخته - توپها را در دریا غرق نموده بگرد آوری نواره پرداختند و قریب هشتصد کشتی جنگی مملو از مصالح توپ خانه فراهم آورده مقابل نواره پادشاهی غافل رسیده نایره قتال و آتش جدال بر افروختند و از چهار طرف نواره همریان خان خانان را در میان گرفتند ازان که دران روز قریب صد کشتی از جمله نواره پادشاهی برای امور ضروری اطراف رفته متفرق گردیده بود و زین الحسن داروغه نواره نزد خان خانان آمده بود و مردم نواره سردار کار فرمانداشتند از بسیاری نواره کفار کار بر مردم نواره پادشاهی تنگ گردید معینا استقامت ورزیده چهار پنج پهر تردد و کار زار مردانه نمودند و تا مقدور می کوشیدند چون فاصله از نواره تا خان خانان سه کروهی جریبی بود و مردم نواره را مجال و فرصت خبر رساندن بخان خانان نماند تا آنکه بعد انقضای دو پاس شب صدای توپهای هر دو طرف بگوش

خان خانان رسید و دانست که بر نواره ازطرف غنیم هنگامه روداده همان وقت محمد مومن نام را مع توپ خانه و نقاره خانه همراه خود عجاله هرچه توانستند رفاقت نموده همراه زین الحسن داده روانه ساخت و در آئین تدبیر سرداری ارشاد نمود که بقدر مقدور تاشب باقی است امپ تاز خود را برساند و بعد نزدیک رسیدن صدای نقاره و کرنا بلند سازند اگرچه محمد مومن بسبب تاخیری که در فراهم آمدن مردم رو داده هرچند جهد نمود تا باقی بودن شب خود را نزدیک نواره نتوانست رساند اما قریب بروشنی طلوع آفتاب که نزدیک بود زورق صبح حیات مردم نواره پادشاهی بشام غرقاب مبدل گردد و کشتی استقلال آنها در گرداب اضطراب افتد چنانچه از ضرب گوله چند کشتی در بحر فنا فرورفته بود و بسیاری قریب بغرق بحر عدم بودند درین ضمن باقی کشتیهایی نواره پادشاهی که اطراف پراکنده بودند رسیدند همان ساعت محمد مومن و زین الحسن نزدیک نواره رسیده اول کرناچیهایی همراه را فرمود که صدای کرنا باظهار رسیدن کومک بلند سازند بعده آوازه شاد یانه را بگوش هوش باختکن نواره پادشاهی رسانده باعث تقویت دل آنها و هیبت افزای دل مخالفان گردید و در همان حالت از صدای تفنگ و رامچنگی و غرش بان تزلزل تام در نواره آشامیان راه یافت و مردم نواره پادشاهی را تقویت تمام حاصل گردید تا آنکه لشکر کومکی نمودار گشت و سردار نواره آشامیان دست و دل باخته استقامت نتوانست ورزید و بهزیمت نهاده آری تدبیر بروقت که از سپه دار آزموده کار بعرضه ظهور آید بمراتب به از لشکر لک

سوار است که سردار مغرور نا تجربه کار داشته باشد چنانچه خان خانان بعد شنیدن خبر هزیمت نواره آشامیدان زبان بشکر کشاده چند روز برای بندوبست اطراف آن قلعه توقف ورزیده جای بدخانه مسجد عالی بنانهاده حارس قلعه نگاه داشته مرحله پیمانی سمت قلعه کهرگان که اصل مکان حاکم نشین آن بد اصلان بود و راجه آن ولایت اکثر ایام عیش آنجا بسر میدبرد گردید و راجه آنجا برهمدان چرب زبان فیلسوف با عرضه داشت مشتمل بر اقرار تقصیرات گذشته و التماس قبول اطاعت آینده و امید عفو مع تحف و هدایا بخدمت خان خانان روانه نمود و پیدهم عرائض و پیغام متضمن بر اظهار عجز و قبول پیشکش با هزاران ندامت و باز آمدن بشاه راه هدایت و ادعای پذیرفتن جرائم بامید صلح رسیدند مع هذا خان خانان از اندازه کلمه و کلام و پیغام غدر آمیز آن کافر بد انجام دانست که رجوع صلح و درخواست آنها خالی از تدبیر تدویر آمیز نیست و جواب داد که اگرچه راجه برگفته خود راسخ است و امان جان و ملک خود می خواهد آنچه درین مدت از ملک تعلقه صوبه بنگاله گرفته نقد و جنس را مع مختار خود برای پیش خدمتی پرستاران آن درگاه با پانصد فیل و مبالغ پنجاه لک روپیه پیشکش روانه حضور سازد و هر ساله پیشکش مقرر نماید التماسات او را بحضور معروض داشته التماس عفو جرائم او نموده خواهد شد - درین ضمن عریضه یکی از مسلمانان با نام و نشان که از مدت عوض مبالغ خطیر در قید آن راجه بود بطریق پنهانی رسید مشتمل برین که راجه از هدیت ولایت و بدیده صدقات فوج شهر اشوب قلعه کشایان

کوه نبرد پیغام غدر آمیز برای امان فرصت فرار بمیان آورده - درین
 مابین آنچه توانست از زر و نقد و جنس مالیت در اطراف فرستاده
 توپها را در آب غوق ساخته فیلان را سر بصحرا داده خود نیز آواره
 دشت ادبار گردید خان خاندان از شنیدن این خبر بسرعت تمام
 سوار شده خود را بدان مکان رسانده با احتیاط تمام سیر و گشت
 جاها نموده همه جا بندوبست و منع غارت فرموده بضبط اموال و
 ائقال پرداخت و قریب صد کشتی بی ملاح که در آنجا مانده بود
 داخل نواره پادشاهی ساخت و بتخانها را مسمار نموده بذای مسجد
 گذاشت جمع کثیر از محبوسان مسلمان و هندو ملک پادشاهی
 که از مدت در قید بودند از زندان بر آورده رعایت خرچ راه نموده
 بوظنهای آنها رخصت ساخت و دو صد و بیست ضرب توپ و
 سرب که در آب انداخته بودند بر آورده داخل توپ خانه سرکار
 نمود و زیاده از صد فیل کوه هیکل و سه لک روپیه را طلا و نقره
 و امتعه بسیار سوای آنچه بتاراج رفت بضبط در آمد دیگر
 از سرب و باروت و شوره و گوگرد و عود و صندل و خرمنهای غله
 آنقدر فراهم آمد که قریب هزار کشتی برای برداشتن و پر
 نمودن آن مطلوب گردید و سوای خرمنهای غله که بر روی زمین
 از سر رشته کاغذ یادتند یک صد و هفتاد و سه چاه غله و انبارهای
 مدنون بعد تفحص بهم رسید که از انجمله چند انبار که بوزن در آمد
 هر کدام از ده هزار من برنج و ماش و دیگر بعضی جنس ماکولات
 کم بر نیامد و از بر آمدن و بهم رسیدن انبارهای غله که باعث رفاه
 خلق الله و سپاه گردید خان خاندان نهایت مشغوف گشت و قدغن

نمود که صد و پنجاه اتبار با احتیاط تمام برای ایام برشکال که نزدیک رسیده بود ذخیره نگاهدارند باقی و فراخور حالت به همراهان قسمت نموده مقدمان و رعایای مالگذار اطراف را عهد بر قول امان داده طلبید و خلعت بخشیده به تسلی آنها پرداخته یکساله محصول معاف فرموده خطبه بذا نامی عالمگیر پادشاه عالمستان غازی خوانده سیم و طلا را بسکه همایون اسم عالمگیر سرخروئی بخشید و رواج نرایی را ممنوع فرموده - اگرچه خان خانان در فکر بدست آوردن راجه آن دیار بسیار پرداخت اما چون موسم برسات که پنج ماه دران ولایت متصل شب و روز می بارد و تمام روی زمین را آب میگیرد و راه تردد مسدود می گردد رسید و دیگر امور ضروری از نسق مالی و ملکی در پیش بود تعاقب نمودن راجه میسر نیامد - درین ضمن از زبان کهن سالان ظاهر گردید که زر نقد و جنس بی شمار که همراه زمینداران عمده و راجه های گذشته چنانچه بزبان خامه داده زیر خاک مدفون است باندک تردد بدست میتوان آورد مردم معتمد را مع بیلداران بسیار تعیین نمود که زرسرخ و سفید لکها مع جنس بی شمار سوای آنچه مردم تلاش نموده بر آورده ب ضبط در آمد و میر مرتضی داروغه توپ خانه را با راجه امرسنگ و جمع از تابیدان برای محافظت کهرگانون و گرد آوری آلات و ادوات توپ خانه که سرانجام عمده آن ملک است مقرر نمود و بهمان دستر دیوان و قاضی و امنا و کروری معامله فهم و متدین و آبادان کار و فوجداران کارزار دیده جابجا تعیین فرموده حقیقت بحضور معروض داشته باده دوازده کلید طلا و نقشه آن ولایت بقید خصوصیات ارسال داشت و بعد فراغ تهنانه

بندی همه جا نموده خان خانان سه ونیم گروهی کهرگانون در موضع
متهر پور که در دامن کوه وسیع بود و چندان ملاحظه رسیدن سیلاب
نداشت برای بسر بردن پنج ماه بر شکل چهارونی مقرر ساخت و
اطراف هفت هشت گروهی فوج معقول یا سرداران کارزار دیده
تجربه کار برای خبرداری و سد راه گردیدن آشامیان که شب خون
نیدارند بطریق تهنانه تعیین نمودند معینا مکرر کافران خونخوار
مردم آزار در شبهای تاریک مانده مور و ملج فراهم آمده بر سر لشکر غافل
شب خون می آوردند و اسب و آدم ضائع و شهید می ساختند
چون این تردد کفرکشی و تسخیر ملک و قلعات از عرضه داشت
خان خانان بعرض رسید و متواتر از روی وقائع معروض گردید
باعث سرور و خوشوقتی تمام خاطر پادشاه گشت و محمد امین خان
خلف الصدق خان خانان را خلعت و سرپیچ مرصع عنایت فرمودند
و عنایات دیگر که درباره خان خانان بعد ورود خبر اضافه و فرمان آفرین
و تحسین بدستخط خاص و خلعت خاصه و خنجر و شمشیر مرصع
بعمل آمد در ذکر جشن شروع سال پنجم از جلوس بتحریر می آرد *

ذکر سوانح سال پنجم مطابق سده هزار و هفتاد

دو هجری مشتمل بر خبر واقعه مراد بخش و توجه

رایت ظفر آیت طرف کشمیر بهشت نظیر

جشن آغاز سال پنجم از جلوس مبارک مطابق سده هزار و هفتاد

و دو هجری غره شوال بدستور هر سال منعقد گردید و هر یکی از
وضیع و شریف موافق قسمت و مراتب کامیاب گشت خن خانان
را در عوض حسن تردیدی که از و در تسخیر آشام بظهور آمده یک

کرور دام انعام و هزار سوار دو اسبه اضافه و دو فیل با ساز نقره
 مرحمت فرمودند بعد از فراغ جشن پادشاه را عارضه بدني
 روداد و بسبب انحراف مزاج که در یک هفته اطراف دار الخلافت
 انتشار یافت باعث اختلال حال رعایا و ماده قساد بعضی متمدنان
 مفسد پیشه گردید و باز زود بصحت مبدل گشت لهذا جشن
 غسل صحت و وزن قمری سال چهل و ششم از عمر شریف ضمیمه هم
 فرمودند جهانی کامیاب و فیض گشت - هفتم جمادی الاولی بعزم
 سیر و شکار کشمیر بهشت نظیر متوجه دار الخلافت لاهور گردیده
 دهم رجب نزدیک سواد لاهور مضرب خیم فرمودند چهارم شعبان
 داخل شهر و قلعه گردیده میر منزل را مع بیلداران و تباران برای
 صاف نمودن راه مرخص فرمودند *

اگرچه مولف عالمگیر نامه ذکر کشتن محمد مراد بخش را
 موافق مرضی قلم انداز نموده اما محرر اوراق آنچه از روی دفتر
 بتحقیق آن پرداخته و زبانی والد مرحوم که از نوکران معتمد
 روشناس مراد بخش و تا روز فراغ مقدمه دریای قلعه نشسته در
 فکر منصوبه کمند بستن و فرود آوردن آقای خود بسر برده بود و
 بفکر نوکری عالمگیر پرداخت و زبانی مردم ثقه آنوقت مسموع
 گردیده بزبان قلم میدهد بعده که محمد مراد بخش را بقلعه فرستادند
 سر سن بانی را که محبوبه محمد مراد بخش بود بحسب درخواست
 او همراه آن برگشته اختر رفیق ساختند و آنچه برای خرج آن
 گرفتار دام اجل مقرر کرده بودند نصف آنرا طعام پخته جمعی از
 مغلان که در پای حصار قلعه فقیر شده نشسته بودند و مغلانی که

مسافر وارد می شدند میخوراند تا آنکه مغلان بعد تبدیل قلعه بانواع
تدبیر یک طرف بفصیل قلعه کمند بسته بآن محبوس بند بلا باشاره
وقت و مکان معین خبر نمودند و آن ساده لوح غافل از دغل بازی
فلک غدار بعد دو پاش شب که مور و ماهی در خواب بودند
سرسن بآئی را بر اراده خود اطلاع داده اظهار رخصت باین مضمون
بمیان آورد که اگر حیات وفا و فلک مدد نمود باز بهم خواهیم رسید
و الا بخدا سپردیم سرسن بآئی از شنیدن چنین کلمات بگریه و فغان
آمده گفت مرا بکه سپرده می روید ازین گریه محصلان و نگاهبانان
حوالی خبردار گشته مهتابی و مشعلها روشن ساخته در پی جست
وجوی کمند پرداخته پیدا نمودند بعده که این خبر بعرض رسید بفکر
قلع ریشه و سواس نگاهداشتن مدعی سلطنت افتاده - برهنمائی بعضی
هواخواهان پسران علی نقی را که پدر ایشان را محمد مراد بخش
کشته بود چنانچه بذکر در آمده بدعوی خون پدر برانگیختند پسر
کلان از ولایت قبول دعوی خون پدر ابا نمود و پسر دوم اطاعت
امر نموده بدعوی خون پدر در عدالت مستغیث شد و آخر
مغضوب نظر بادشاهی گردید حکم شد بقاضی رجوع نماید بعد از آنکه
در شرع ثابت شد در ماه ربیع الثانی سنه هزار و هفتاد و
دو هجری فرمودند تا قاضی برفاقت وارث مقتول نزد محمد
مراد بخش رفته بعد اظهار اثبات خون موافق حکم شرع بقصاص
رساند چنانچه تاریخ آن یافته اند - ای وای بهر بهانه کشتند - چون
پسر کلان که از دعوی خون پدر ابا نموده بود پادشاه قدردان از فرمودن
خدمات حضور و دیگر عذایات متوجه حال او شدند - و چون پوزنمل

زمیدار جام فوت نمود پسر او باسم ستر سال بموجب حکم و بدستور زمیداران بجای پدر قائم گردید رای سنگه برادر پور نمل باغواى بد سگالان آن سرز و بوم و رهنمائی نفس شوم جمعی از مفسدان عربده جو با خود فراهم آورده گوردهن را تهور زا که جد مادری ستر سال و مدار المہام خانہ او بود مقتول ساخت و ستر سال را بدست آورده مع مادر و نوکران معتمد او مقید گردانید و سر از اطاعت و اسر پادشاه نیز پیچیده شروع بمفسدی و راه زنی نمود قطب الدین خان فوجدار آن ضلع بر طریقہ سرکشی او اطلاع یافته دو هزار سوار همراه محمد نام پسر خود داده بطریق استعجال برای تنبیه و استیصال او روانه ساخت و بعد از رسیدن مقابل ہمدیگر کار بقتال و جدال افتاد بعد ازان کہ صد و ہفتاد نفر از کفار کشتہ گردیدند و جمعی زخمی و اسیر گشتند و بعضی از مردم پادشاهی نیز شہید و زخمی شدند آن بد فرجام نیز بقتل رسید و آنولایت بتصرف مردم بادشاهی در آمد و قطب الدین خان مورد عنایات گردید *

الحال فقرہ چند از باقی ذکر مہم و مآل کار آشامیان و خان خانان بزبان قلم میدہد اگرچہ خان خانان در حق جلالت پیشگان قدردان و مہربان بود و ترددات رستمانہ و کارزارهای بہادرانہ کہ از آغرخان و ہمراہان او در رفاقت خان خانان بظہور آمد اورا بدل و جان دوست می داشت و در فکر پرداخت او بود اما از آنکہ بعضی مغلان ہمراہ آغرخان بعد تسخیر بلاد دست بغارت و تاراج مال مردم دراز می نمودند باوجود منع آغرخان ممنوع نمی گردیدند و این معنی خلاف مرضی خان خانان کہ در تاکید منع دست اندازی نہایت

تقدید مینمود بظهور می آمد متوجه حال و پرداخت آغرخان
نگردید و از توجه و امداد آنچه طریقه سرداران کار طلب در باره
همراهان می باشد در حق او بظهور نیامد لهذا آغرخان اکثر آزرده
خاطر می بود تا آنکه روزی قبل از آنکه اثر طلوع آفتاب ظاهر گردد
و وقت تلاوت قرآن و اوزاد خواندن خان خانان بود آغرخان
با مغلان همراه مستعد و مسلح گشته بدر خانه خان خانان آمد
چوبداران مجال و جرأت مانع آمدن نداشتند آغرخان بی محابا
اندرون درآمده جای که خان خانان بر سر سجاده نشسته مشغول
خواندن ادعیه بود حاضرگشت خان خانان از مشاهده آمدن آغرخان
بدان هیئت و سواس و هراس تمام بهم رساند و بزبان خوش و
دلبری تمام سبب آمدن بیوقت استفسار نمود آغرخان در جواب
گفت که درین مدت در تردد جانفشانی و تقدیم خدمات مأموره
از مایان هرگز کمی بظهور نیامده و الحمد لله به نیروی اقبال بیزوال
پادشاه عالمگیر و سعی و تردد و جلالت آن سپه سالار کفار مخدول
و پامال مکافات اعمال خود گشتند و ملک مفتوح گردید و کاری
نمانده افسوس آن داریم که هرگز آفرین باد و تحسین از زبان آن
کار فرمای قدردان درماده ما را بکارها برنیامد لهذا بودن و نبودن
خود معطل محض دانسته برای رخصت آمده ایم امید داریم که
فاتحه بدرقه راه خوانده دستک رخصت عنایت فرمایند که خود
را نزد آقای خویش رسانیم خان خانان هر چند بعدر تقصیر تغافل
ایام گذشته و تلافی ایام آینده پیش آمد فائده نداد و آغرخان
برای مرخص ساختن مبالغه از حد گذراند بعده که خان خانان

بعد از حاضر نمودن منشی برای نوشتن دستک پیش آمده خواست
 بدفعیه وقت پردازد آغرخان که دوات و پارچه کاغذ سفید عدا
 همراه برده بود پیش خان خانان گذاشت و گفت التماس آن دارم
 که نواب بدست مبارک دستک نویسند خان خانان نظر برینکه
 حق بجانب اوست و هیچ وجه دران حالت از دست آن جلالت
 دثار که بارها ازو کار دست بسته مشاهده نموده بود رهائی
 نداشت طوعا و کرها ناچار دستک رخصت نوشته و مهر نموده
 حواله نمود اما بر سر گذرها و معبرهای آب نوشتجات دواند که
 بعد رسیدن آغرخان کشتیها را بند سازند و تا مقدور نگذارند که
 از آبها عبور نماید لیکن هرجا که آن دریا نور شیر نبرد رسید و
 سلاح و کشتی موجود زیافت با همراهان خود را بدریا زده عنان
 اسپان بحافظ برو بحر سپرده شنا کنان گذشت و در بعضی دریاهای
 قلب چند نفر از مغلان و دیگر همراهان که اجل آنها دامنگیر گردید
 غرق بحر فدا گردیدند بعده که بحضور رسید چون نوشته خان خانان
 بنام محمد امین خان بخشی قبل از رسیدن آن بهادر سراپا
 غیرت مشتل بدین مضمون رسیده بود که آغرخان اگرچه از
 شجاعان عالی نسب کار طلب و سزاوار پرداخت و پیش آوردن
 است اما از آنکه جهالت ایام جوانی و غرور شجاعت را کار فرموده
 بسماجیت تمام رخصت گرفته بعد رسیدن حضور چند روز چشم
 نمائی بر طرفی منصب نموده باز بدلا ساری او پرداخته کار ازو باید
 گرفت چنانچه محمد امین خان موافق نوشته خان خانان بعمل
 آورد و ابتدا پای اعتراض پادشاهی بمیان آورده چند گاه از ملازمت

ممنوع و از منصب برطرف ساخته باز خود بخانه آخر خان رفته
نزد پادشاه آورد و شفیع جرائم گردیده تسلیم بحالی منصب فرموده
از جمله کومکدهای کابل نموده روانه ساخت چنانچه از ترددات
او که در کابل بظهور آمده بگذارش خواهد آورد القصه خان
خانان که بعد فرار راجه آشام متهم را پور را مکان چهارونی قرار
داده بود بعد رسیدن موسم باران که هرطرف فوج سحاب فیل رفتار از
هر دامن کوه سار نمودار گردید و غریدن ابرو و درخشیدن رعد زهره
شگاف که اطراف دشت پر وحشت پیچید و از ملاحظه تیر باران
آب و فرو ریختن یکه تازان فطرات ناله ها و رود خانه ها بجوش و خروش
آمده زره موج پوشیده خود حباب بر سر گذاشت و تیغ آزمایان
جو پیدار و متحرکش بندگان آبشار و سیلابهای خانه بر انداز رود خانه ها از هر
طرف به ترکتازیها در آمدند و روی زمین را آب فرو گرفت و راه
تردد سپاه و اسب ناپدید گردید بمرتبۀ سیلها اطراف لشکر
زور آورد که خیمه ها بالای پشتها حباب آسایشنا در آمدند آن تیره
بختان بد فرجام و آشامیان خون آشام که در انتظار قابوی چندین ایام
بودند از هر گوشه و کنار کوه و محکمرا بر آمده بمدد همدیگر برتهانهای
پادشاهی شبخون آورده و در بعضی جاها روزانه هجوم نموده
دست برده ها آغاز نمودند و بهادران شیر دل کوه صولت از شدت
چندان سیلاب بلا از جا در نیامده بدفع آن ملاءین کوشیدند و در هر
هفته و ماه چهار پنج شبخون میزدند و آدم و اسب ضائع و تلف
می ساختند و بمرتبۀ هنگامه و فساد پرپا نمودند که مردم بسیار
بدرجه شهادت رسیدند و چارپای بی شمار بدزدی بردند و انور بیگ

نام تهبانه دار کچهپور را باجمع کثیر از همراهان او که بعد تردد
 نمایان مغلوب گردید چنان زیر تیغ آوردند که يك نفری آنکه کشته
 و زخمی نگشته باشد سالم نماند و بر فوج سپه سالار چند بار بجرأت و
 شوخی تمام پیش آمده بعد بلند گردیدن صدای داروگیر که جمع کثیر
 از آنها مقتول و اسیر گردیدند و بسیاری از مسلمانان بدرجۀ شهادت
 رسیدند هزیمت یافتند و مکرر بر سر مورچال دلیر خان ریخته
 رستخیز عظم برپا نمودند و دران شب تار از دلیر خان که بذات
 نفس خود بدان تیره روزان مقابلۀ کارزار افتاد تردد بستمانه و
 سعی بهادرانه بظهور آمد و فرهاد خان که از دلاوران جانباز بود
 دران شبخون دو زخم تیر زهردار برداشت که همان ساعت دست
 او ورم نموده و وجع زیاده بهم رسانده بیتاب ساخت اما آن مرد کافر
 نبرد دست از کارزار و تعاقب کفار برنداشت بعده که آشامیان
 رو بفرار آوردند دلیرخان تاسه کروه میدان آب و گل بتعاقب پرداخته
 بسیاری را بقتل رسانده مراجعت نمود همچنان باستظهار تلاطم دریا
 بر سر نواره شبخون زده کشتی بسیار از تصرف مردم پادشاهی
 بر آوردند و راه رسد غله بر لشکر طغر اثر بند ساختن شوخی از حد
 گذراندند و هرگاه و هرجا آن دد نژادان بدنهاد زور می آوردند بهادران
 نصرت نشان نظر بر کثرت آن ضلالت پیدشگان و قلت همراهان نصرت
 نشان خویش نموده خود را بی محابا بران بدسرشتان میزدند و اکثر
 غالب می آمدند و میر مرتضی که حاکم کهرکون بود از اخبار انتشار آن
 کفار در خبرداری و بیداری شبها را بروزمی آورد معینا بعد مکرر شبخون
 آوردن و هزیمت یافتن يك شب بمرتبۀ تاخت و زور آوردند که دیواری

که بجای حصار از چوب باریک دران سرزمین میسازند آتش زده
 سوختند و اندرون احاطه در آمدند و دست بغارت کشادند آخر
 بمدد تایید الهی که سالاران جانباز بدفع شر آنها پرداختند مغلوب
 گردیده راه فرار اختیار نمودند - چون اسفندیار را حاکم مستقل کوچ
 بهار تعلقه بهیم نراین که اول بار مفتوح گردیده بود نموده بودند
 بسبب سر بصره گذاشتن راجه محمد صالح و دیگر مردم صاحب
 ترون ابتداء برای جستن او تعیین شده بودند بعده دیوان و کروری
 جابجا تعیین ساختند درین هنگامه چون حکام آن مکان در مقدمات
 مالی با رعایا سختی و بی اعتدالی خلاف مرضی خان خاندان بظهور
 آورده بودند رعایا ازین معنی بشورش آمده فراهم گشته خود را نزد
 راجه بهیم نراین رسانده ترغیب آمدن بر سر وطن و ملک خود
 نموده ازان کوه بر آورده چون مور و ملخ با او متفق گشته بر سر هردو
 حاکم منصوب کرده خان خاندان زور آورده اول بمحمد صالح پیغام
 نمودند که سلامتی خود در دست برداشتن ازینجا دانسته راه لشکر
 خان خاندان اختیار نماید بعده که نشنیده بتهیه کارزار افتاد بعد
 مقابله و مقاتله که روداد باجمع کثیر همراهان که کمتر کسی ازان غرقاب
 بلانجات یافت بدرجه شهادت رسید بعده باسفندیار که صاحب مدار آن
 دیار نموده بودند همان پیغام داده کلمات موخش بگوش هوش باختند
 او کشیدند اسفندیار خود را ازینجا کشیده بگهرا گهات که متصل
 سرحد جهانگیر نگر تعلقه پادهی بود رساند این خبر که بخان خاندان
 رسید ماده مزید بیدماغی و ملال خاطر آن سپه سالار گردید -
 حاصل کلام جرأت های دیگر که ازان کافران بد انجام بتقاضای ایام

بظهور آمده و تردداتی که از بهادران اسلام در دفع شر و ضرر آن جماعه بدنام بوقوع پیوسته اگر خواهد مفصل برنگار بطول کلام ملال انجام منجر میگردد اما بذکر یکی ازان ترددات که خالی از غرائب نیست می پردازد که بعد رسیدن خبر تسلط یافتن آن جماعه بر محمد بیگ و تصرف نمودن بعضی کشتیهایی نواره و بند نمودن رسد غله خان خانان فرهاد خان را باراجه سجان سنگه و قراول خان و دیگر افواج برای مدد محمد بیگ و رساندن رسد غله تعیین نمود فرهاد خان چون نزدیک کهرگانو رسید یک روز و شب آن قدر باران بشدت بلا فاصله بارید که از شورش آب و تلاطم نالهایی خون خوار هشت پهر شب و روز در یک مکان ایستاده ماندند و سواران بجز خانه زین یک و جب زمین برای پا گذاشتن نیافتند و پیاده ها سواي آن که تا کمر در آب ایستاده بودند و بعضی را شدت صدمه سیلاب غرق بحر فنا ساخت چاره کار دیگر ندانستند و چنان راه تردد بند و ناپدید گردید که هر چند خواستند طرف منزل مقصود قدم بردارند میسر نیامد تیر انداز خان که دران نواح تهبانه داری می نمود و ازان سر زمین پاره واقف گشته بود خبر یافته شتافته شناکزان خود را با جمعی از واقفان آن مکان رسانده رهبر سمت کهرگانو گردید قدری راه که بتصدیع قطع نمودند جائی رسیدند که آشامیان بد کردار کودالها و جدولهای عمیق کنده اطراف آن مورچال بسته بر پشتها بر آمده مستعد کارزار گشته در انتظار صید تیر خورده جو یای قابوی وقت بودند درین ضمن چند کشتی جنگی نیز بمدد آن دد نژادان بد نهاد رسید و شروع بانداختن گول

توپ و تفنگ و بان نمودند و جماعه که بر پشتها دام مورچال بسته در انتظار شکار بودند از طرف دیگر زور آوردند و مردم پادشاهی را در میان آب و آتش محاصره نمودند فرهاد خان و جمعی که دران گرداب اضطراب گرفتار گردیدند ندانستند چه کنند ناچار بهزار تصدیع طرف بالای آب خود را با رفقای جانباز رسانده پاوه از صدمه گوله و تیرو سنان محفوظ گشتند اما چون دو سه روز در آب بکمال تصدیع گذرانده بودند در کسالت و زیدن باد سرد زمهریر بیخور و خواب بمیان آب محصور گردیده قطع امید حیات نموده دران ورطه که هیچ زندانی بدان عذاب مبتلا مباد گرفتار گشتند باز بدفع شرعادی خود پرداختند خبر بخان خانان که رسید مضطر گشته یکه تاز خان را با محمد مومن بمدد آنها فرستاد و آن هر دو جلالت پیشه که خود را از یکه تازان کارطلب میگرفتند هر چند سعی نمودند بفرهاد خان نتوانستند رسید و مابین راه بحال خود از شدت آب و ممانعت کفار در ماندند و یک هفته آن دلاوران دران گرداب عذاب در میان گل و آب بهزار خون ناب دل که گاه از غلبه خواب ایستاده مؤثر چشم برهم گذاشته می شد بسر می بردند درین هفته در میان قلعه آب سوای غذای خون دل خوردن که باعث رفع فاقه پی در پی تواند گردید و ازان قوت صد رمق حاصل آید گوشت گاو بود که مسلمانان از گاو همراه مذبح ساخته بر آتشی که از شعله دل بوسر دست روشن می نمودند بوی آتش رسیده و نا رسیده تناول نمودن واجب می گردید و جمعی که از هنود بودند ازان نیز محروم ماندند و بسخت جانی می گذراندند و کفران از اطراف نائره قتال می افروختند و دست از

مزاحمت راه بر نمی داشتند و حملها می نمودند و فرهاد خان
 مع همراهان از ترس جان و ملاحظه آبرو در دفع شر آن جماعه می
 کوشید از آنکه دانستند که رتبه شهادت حاصل نمودن بمراتب په
 از آنست که میان آب و گل رایگان جان عزیز بیداد و دست از دل
 و جان برداشته بمدد توکل فضل الهی خود را بران تیره بختان زدند
 میان راجه سجان سنگه و آنها کار بکوته یراق بلکه مشقت و گریبان
 رسید فرهاد خان خود را بمدد رسانده آهسته بگوش راجه گفت
 که صلاح کار درین است که مصلحه کفار را بطریق هزیمت طرف
 خود کشیده از نواره جدا و دور باید نمود راجه عمدا قدم بقدم
 پس پا گردیده آشامیان را طرف خود می کشید تا آنکه پاره از
 نواره خود دور افتادند و از راه غرور غلبه که داشتند بیباکانه قدم از
 قدم بر نمی داشتند درین حالت فرهاد خان و قراول خان با جمعی
 آغریه تکبیر گویان بمدد راجه پرداخته برسر آن گروه حمله آوردند و
 از چهار طرف درمیان گرفته با نیم جانی که داشتند داد جلالت و
 تهوری دادند از آنکه کافران آن سرزمین بی استظهار نواره در جنگ
 صف مقابل شیران نبرد جواز روباه کمترند بتدبیر میارزان دین
 تقدیر موافقت نمود و در فرصت نیم ساعت نجومی که معرکه دارگیر
 گرم بود آن حماعه بد سگال مغلوب گشته علف تیغ بهادران اسلام
 گشتند و چنان بجان دادن در ماندند که یکی از آنها خود را بنواره
 نتوانست رسانید و مردم نواره نیز بمدد آنها نتوانستند پرداخت
 و دلوران اسلام گرم گیرا اشجار کیله و بانس که دران کنار بسیار
 بودند بریده در لا و گل برای پا قایم نمودن انداخته بران مردانه قدم

پیش گذاشته برق کردار بر نواره تاختند و بسیاری بزور بازوی
 شناری بکشتیها رسیدند و بضرب شمشیر و سنان دمار از دماغ
 کفار بر آوردند و قریب چهل کشتی بدست آوردند از جمله غنیمت
 میان کشتیها از جنس خوردنی خام و پخته هرچه یافتند از آنجمله
 آنچه از کیله و برنج خام بود بکار راجپوتیه در آمد باقی مسلمانان
 قسمت نموده خورده آبی بر آتش جوع چند روزه پاشیدند بعد از آن که
 بارانها رو بتخفیف گذاشت غلبه لشکر اسلام روز بروز زیاد میگردد
 و در آن سرزمینهای قلب هرگاه و هرجا شب خون می آوردند
 بیشتر از کفار طعمه تیغ آبدار مسلمانان شجاعت شعار می گردیدند
 و هرطرف از اطراف هزارها بقتل می رسیدند و بسبب قحط و
 وبا که علامه اشکرکشی و کافرکشی گردید آن قدر آشامیان بجهنم
 واصل گردیدند که کار از قیاس و شمار در گذشت بعده که کار بر
 راجه آن دیار تنگ گردید و امید جان بدر بردن از دست غازیان
 اسلام نماند یکی از نوکران عمده مدار علیه خود بطریق ایلچی زبان
 فهم باظهار خضوع و خشوع مع عریضه مشتمل بر استدعای صلح
 بدست آن سپه سالار با وقار روانه ساخت خان خانان همان جواب
 سابق مبدئی بر طلب دختر در جرگه پرستاران مع سه لک توله
 طلا و پانصد زنجیر فیل در سال حال و لک توله طلا و صد فیل هر
 سال داد از آنکه از نزد خان خانان نیز آدم زبان دان آن ملک فهمیده
 کار طلب داشته بودند و خان خانان بر خوبیهای بهوکن وزیر راجه که در
 اصلاح مقدمه باظهار خیر خواهی طرفین بسیار میکوشید و راجه
 با او بد ظن از نا همواری اطوار خود گردیده بود اطلاع یافت پورنمل

نام نوکر کاروان سخن فهم خود را نزد بهوکن وزیر فرستاده کلمات
 راست و درشت پیغام نمود و بهوکن با احترام تمام با فرستاده
 خان خاندان پیش آمده هرچه در تقدیم مقدمه و اصلاح کار کوشید
 و راجه را فهماند از نا فهمیهای راجه گفتگوی مصالحه صورت نگرفت
 و روز بروز از نامواققت آب و هوا که درهمه بلاد اواخر برشکال از ضرر
 اختلاف فصلین موثر میگردد و باکثر مزاجها نمی سازد خصوص در
 طبع مسافر دور دست زیاد انحراف مزاج راه می یابد خاصه در
 دیار کوهستان و جنگل که اشجار زهر دار بسیار می باشد و بیج
 درختها که سمیت دارند شست و شو می یابند از آن آب هر
 مسافری که بخورد اثر آن سریع الاثر می باشد و از وزیدن باد گل
 بهار آن اشجار که حکم زهر مار دارد تغیر تمام در آب و هوا بهم می
 رسد و بمسافران مزاج نگرفته اثر سمیت می بخشد چنانچه مابین
 صوبه خاندیس و بندر سورت چهار منزل این طرف بندر مذکور
 رودخانه ایست مسمی بساین یعنی مار که آب آنجا فی الواقع در
 اول فصل خریف حکم زهر مار بهم می رساند هر مسافری که در آن
 موسم از آب عبور نمود هر چند که آب آنجا از روی احتیاط نخورد
 هوای آن قطع زمین کار خود می نماید و ممکن نیست از صد
 مسافری بدون عارضه تب رهائی یابد مطلب انواع مرض
 جسمانی و تب محرق و امراض مهلکه دیگر بمرتبه شدت تمام در
 لشکر اسلام پیچید که خیمه نماید که از ده نفر یکی برای خبر گرفتن
 دوا و غذا سالم بماند و اثر تب و بانی مهلک علاوه مرضهای دیگر
 گردید و گرانی و کمپایی غله مزید عاتهای جسمانی گشت و

صد و هفتاد و سه انبار غله که بتصرف مردم پادشاهی آمده بود از آن جمله چند انبار بخرچ لشکر در آورده بجهت نگهداشتن و محافظت باقی آن انبارها برای ذخیره چندین روز تاکید نموده بودند بدیشتتر انبارها بسبب شدت باران که مردم لشکر از طریقۀ محافظت آن عاری بودند و مردم آشام وقت شب خون و یورش قابوی وقت یافته بکندن دست بدست آب در انجاها سر می دادند و هر جا غله بالا می یافتند آتش می زدند و ضائع و نا بود می ساختند بوسید و از کار خوردن آدم و چارپایان رفت و در سال حال از اختلال احوال رعایا زراعت نشد لهذا از عسرت غله کار سپاه خصوص بی بضاعتان کم قرار بهلاک رسید عرصۀ زندگانی و آرام جسمانی و روحانی بر تمام لشکر تنگ و نا گوار گردید و هر روز هزارها هر طرف افتاده جان بدشواری می دادند و گاو و اسب نماد که از گرسنگی جان برگشته باشد یا مذبح شده غذای غربا و ضعفا بگردن بلکه مردم عمده گاه گاه گوشت اسب و گاوی که کار او بمردن رسیده باشد ذبح نموده باهمه پیه او که نام روغن و چربی و نمک ناپدید بود کباب ساخته باقدری بونج شوربا دستور جوش داده بدان تنعم می نمودند و در امتداد ایام آن نیز میسر آمدن متعذر گردید و کار بجای رسید که چون مداومت لحم البقر مولد انواع مرض سودائی است علاوه اختلاف آب و هوا گشت و کفن و دفن مردها و بیماران داری مریضهای نزدیک بهلاک باعث و بال جان و حال زندها بدتر از بیمار گردید و بهین آفتهای غیر مکرر همه تهمانه داران رو بعالم بقا گذاشتند یا با نیم جان باروش در آشامی گشته خود را بلشکر رساندند و گمان

سحر و جادو دران ملک از کفر آنها زیاد شهرت دارد چنانچه بیشتر
 علاج مرض دران سرزمین از افسون و خوردن کسید و که میوه مشهور
 آنجا است و لیمو و نارنج که در آنجا بسیار است می نمایند و از
 آب نارنج که صفر اشکن اکثر امراض می گردید و بمزاج مردم لشکر
 موافق آمده بود علاج تخفیف تب و بعضی مرضها می گردید
 و مردم لشکر بمرتبه تنگ آمدند و بجان رسیده مغلوب امراض
 گردیدند که اکثر عمدها باهم اتفاق نموده هم مصلحت شده
 خواستند که از سپه سالار خان خانان جدا شوند خان خانان
 برین معنی اطلاع یافته بفکر تدبیر کار پرداخته در ظاهر فرمود که
 خیمه طرفی که راجه بود بر آزد و در سر انجام کوچ گردیده خفیه
 در لاسای همراهان کوشیده امیدوار مصلحت و مراجعت ساخت
 چون میر منزل پیش خانه طرف مسکن راجه بر آرد از انتشار
 این خبر آشامیان چون مور و ملخ جوق جوق فراهم آمده شروع
 بشوخی زیاد از حد نمودند و دلیر خان به تنبیه آنجماعه پرداخته
 هزارها ازان قوم شوم قتل و اسیر میساخت و خان خانان میفرمود
 که سرمقتولان را برگردن اسیران بسته در لشکر تشهیر نمایند
 و بتهانجات میفرستاد که تشهیر کدان بوده بقتل رسانند - دین ضمن
 بهوکن وزیر راجه نظر بر عاقبت بینی خود و اصلاح کار راجه باوجود
 ظن بد راجه که در حق او داشت بطریق فرار خود را نزد خان خانان
 رساند و راجه اطلاع یافته اطفال و عیال او را گرفته مقید ساخت
 و بعضی را سیاست نمود اما آخر کار بسعی بهوکن نظر بر اصلاح
 کار طرفین که هر دو طرف هموار نیز شده بودند قرار صلح برین

یافت که فی الحال یک لک و بیست هزار توله نقره و بیست هزار توله طلا و پنجاه زنجیر فیل مع دختر بد روی نیک اختر خود برای خدمت پادشاه و پانزده زنجیر فیل و یک دختر برای خان خانان مع نقد و جنس دیگر بدهند و برای دلیر خان که در اصلاح و تنقیح مقدمه میبایستی شده بود نیز رسمیات بجا آورند و عذر ویرانی ملک و تاراج رفتن سرمایه دولت خود را شفیع کم خدمتی و جرائم خویش ساختند از آنکه خان خانان نیز بمرض نزدیک رسیدن اجل گرفتار گشته بود و عده های لشکر برای کوچ تنگ آورده بودند مع هذا آزار خود را پنهان می نمود لهذا راضی بصلح خاطر خواه راجه گردید و نیز مقرر گشت که از جمله مکانهای مفتوحه چند قلعه و قصبه سیر حاصل که پیوسته بسرحد بنگاله است بتصرف مردم پادشاهی باشد و تا وصول پیشکش چهار نفر عده راجه بطریق یرغمال که در هندی اول گویند نزد خان خانان باشند و از طرفین عهد نامه نوشتند و بهمدیگر دادند و بندیهای هر دو طرف خلاص گردیدند و وسط جمادی الاولی سال پنجم از جلوس خان خانان سپه سالار با لشکر که اکثر مریض و بعضی مشرف بر هلاک بودند و چندی از عده ها مرحله پیمای سفر آخرت گردیدند متوجه بنگاله گردید و بقصد تادیب بهیم ترابن از راه محالاتی که منجمه محال پیشکش مقرر گشته بود کوچ مقرر فرموده باوجود شدت آزار خود و مشاهده آنکه اکثر را پا برکاب سقم دار القرار میدید نظر برینکه تا نفس واپسین در کاروی نعمت کوشد خود داری نموده مرض خود را پنهان و سبک داری نمود و شب و روز در اجرای کار مالی و ملکی و تسلی سپاه صرف

اوقات نموده همت بر تسخیر دوباره کوچ بهار و تنبیه راجه آن
گماشته از کوچ سفر دار القرار اندیشه بخاطر راه نداده کوچ بکوچ
طی مسافت می نمود تا آنکه کار از مداوا و امید حیات گذشت
و مزاج بالکل مغلوب مرض گردید و دانست که ایام موعود رسید
عسکرخان را با رشید خان و دیگر همراهان که بر آنها اعتماد فدویت
و نظر بر کار سرکار پادشاهی داشت مع نواره اواخر شعبان المعظم
برای تادیب بهیم نراین مرخص ساخت و در خلوت بطریق وصیت
کلمه چند نصیحت آمیز بر زبان آورده فاتحه وداع رخصت
خواند بعده که نزدیک انتهای سرحد کوچ بهار در منزل خضر پور
رسیدند دویم ماه رمضان المبارک شروع سال ششم از جلوس همایون
ازین منزل پر شور و شرفانی بدار السرور جاودانی انتقال نمود و این
خبر ملال اثر در لاهور بعرض خلد مکان رسید نظر بر اینکه از بندهای
عقیدت کیش کار طلب و کار فرما بود باعث کدورت خاطر عاطر
گردید سعادت نوکری که در زمان حیات او آقا از بدین مرتبه
راضی و خشنود باشد که او را بر چنان فرزند رشید تسلط بخشید
و باجود رو گران شدی پادشاه زاده در مقابل وارث ملک چنین
مهمی را بانصرام رسانده قریب دوونیم سال که هر روز و هر هفته و ماه
و آن در انواع تهلکه میگذشت صرف اوقات نموده آخر در راه
ولی نعمت جان شیرین نثار نماید *

ذکر سوانح سال ششم از جلوس مطابق سنه هزار و هفتاد
و سه هجری و حادثه که بر امیرالامرا در دکن روداد
غره شوال سنه هزار و هفتاد و سه چشن آغاز سال ششم از

جلوس در کنار آب گدگ منعقد گردید بسبب ملال خاطر از
واقعه بنده کار طلب جانفشان بعضی رسمیات جشن را موقوف
داشته پادشاه زاده محمد معظم را با اسد خان فرمودند که برای
ماتم پرسي بخانه محمد امین خان رفته او را برداشته بیدارند بعد
ملازمت از عطای خلعت و اضافه و دیگر عنایات تسلی بخش دل
غمیده او گردیدند *

دیگر از اخبار کدورت افزا که درین آوان علاوه نا ملانمی
مزاج شریف گردید این ست که از واقعه دکن خبر شبخون زدن
سیوای مردود نا بکار بر امیر الامرا اندرون محل و کشته شدن
ابو الفتح خان پسر او و زخمی شدن خود امیر الامرا بعرض رسید -
تفصیل این اجمال آنچه از والد خود که در خدمت امیر الامرا دران
سفر و مهم همراه بود مسموع گردیده مجمل می نگارد - بعده که امیر
الامرا برای تسخیر قلاع و تصرف اکثر معمورهای آباد کرده و
متصرف شده آن سگ عیار لشکر کشی و کافر کشی نمود و بضرب
شمشیر و رای صائب بیشتر قلعهها و مکانهای قلب را بتصرف
پادشاهی آورده بقصبه پونه رفته در حویلی که ساخته آن جهنمی
بود فرود آمده جابجا فوجها برای استیصال و بدست آوردن آن
بدسگال تعیین نمود دران ایام چنان نسق و بندوبست نموده بود
که هیچ احدی خصوص قوم مرهته سوای نوکر سرکار مع یراق بلکه
بی یراق بدون دستک داخل لشکر و شهر نگردد و قوم مرهته را
بر اسب نوکر نمی نمود و سیوا چنان مذکوب و مغلوب هراس گردیده
بود که میان کوههای دشوار گذار هر هفته و هر ماه جائی بسر میدبرد

روزي جمعي از مرهته که در جرکه پيادهها نوکر بودند نزد کوتوال آمده دستک دو صد نفر مرهته همراه برات کدخدائي غير معلوم حاصل نمودند و پسر امروى را بلباس و ساز کدخدائي بادهل و نقاره شادي و جمعي از مرهته اول شب بشهر در آوردند و آخر روز همان روز جمعي را بشهرت آنکه از مردم غنيم در يکي از تهاجمات دستگیر گردیده اند دستها طرف کتف آنها بسته با سرهاي برهنه که جمعي ديگر سر ريسما نهاي آنها را داشتند دشنام دهان و کتک زنان از چوکی گذرانده داخل شهر نمودند بعده همه را در محله و مکاني که مجمع خودها قرار داده بودند فراهم آمده و مسلح گشته در حالي که نوبت دوپهر شب مي نواختند جمعي خود را طرف باورچي خانه که متصل ديوار محل مرا واقع شده بود و مابين ديوار و خواص پوره دريچه خورد داشت که از گل و خشت مسدود ساخته بودند و آن جماعه ازان راه مطلع بودند رساندند چون ايام صيام ماه مبارك بود چندين نفر باورچي را که براي پختن طعام سحر و ديگدان درست نمودن برخاسته بودند بيدار و باقي را در خواب يافتند ازانکه از راهي که ميدانستند هر قسمی که توانستند غافل بر سر آنها تاختند هرکرا بيدار يافتند بخواب مروت آشنا ساختند و هر کدام را که بر بستر خوابديدند همانجا بشهادت رسانده نگذاشتند که صدا بلند شود و جلد به شگفتي دريچه طرف محل پرداختند از صدای کلدنگ و غرش نعرهاي کشتگان يکي از خواصان که حجره او عقب ديوار باورچيخانه بود خبردار گشته خود را بخدمت امير الامرا رسانده بر صدای کلدنگ و آشوب بيرون مطلع ساخت امير الامرا

در جواب از روی اعتراض گفت باورچیه پختن سحر و دیگدان درست نمودن برخاسته باشند تا آنکه سیهیلیان پیدم خبر شگافتن و درچه بهمرسیدن در دیوار آوردند امیرالامرا سراسیمه وار تیر و کمان و برچه‌ی در دست گرفته از رخت خواب برخاست درین ضمن چند مرهقه از روبرو که حوض آب حائل بود پیدا شدند. امیرالامرا تیر بر یکی از آنها انداخت مرهقه خود را رسانده شمشیر با امیرالامرا زد که انگشت نو دست امیرالامرا جدا گردید دران حالت دو مرهقه در حوض پر از آب افتادند و یک مرهقه دیگر را امیرالامرا بضرر برچه‌ی انداخت درین آشوب کنیزان فرصت یافته شایسته خان را دست بدست ازان هنگامه بر آورده جایی محفوظ برده رساندند و جمعی از مرهقه بر سر چوکی خانه رفته غافل ریخته بر بالین هر خفته و بیدار که میرسیدند زیر تیغ می گرفتند و می گفتند که چنین چوکی میدهند و چند نفر خود را بنقار خانه رسانده از زبان امیرالامرا پیغام دادند که نوبت خوب بنوازند و صدای نقار خانه چنان بلند گردید که هیچ احدی آواز دیگری را نمی شنید و شورش داروگیر نابکاران علاوه آن گشت و دروازه‌ها را مسدود ساختند درین حالت ابو الفتح خان پسر شایسته خان که جوان نوظهور شجاع بود خبر یافته خود را رسانده دوسه نفر را کشته و زخمی ساخته بدرجه شهادت رسید و یکی از جماعه داران عمده که عقب محل امیرالامرا خانه داشت از شنیدن آشوب اندرون و مسدود گشتن راه بیرون زینه گذاشته ریسمان بسته خود را از بالای دیوار انداخت چون او در عمر و ضعف بنیه پاره بشایسته خان

شبیه بود اورا امیر الامرا تصور نموده بر سر او ریخته و کشته سر اورا
 بردند و دو حرم خاص امیر الامرا را زیر تیغ آورده یکی را چنان از
 هم گذرانده بودند که در سبد انداخته بکفن و دفن او پرداختند
 و دومی را با وجود سی و چهل زخم رسیدن ازانکه اجل او کوتاهی
 نمود علاج پذیر گردید و بتاراج مال و مالیت خانه چندان نپرداخته
 جلد ازان خانه برآمدند - مبعث آن راجه جسونت که عمده کومکیان
 بود بدیدن و معذرت خواستن نزد امیر الامرا آمد آن سپه سالار
 بزرگ نژاد همین یک کلمه باو گفت که ما دانستیم که مهاراجه
 بکار پادشاهی آمد که بر ما چنین چشم زخم رسید - القصه بعد معروض
 گردیدن بر امیر الامرا و مهاراجه جسونت اعتراض فرموده صوبه داری
 دکن و مهم استیصال سیوای بد سگال پادشاه زاده محمد معظم مقرر
 نمودند و امیر الامرا طلب حضور گردید باز حکم فرمودند ملازمت
 نا نموده بصوبه بنگاله بروند و راجه جسونت را بدستور سابق داخل
 کومکیان در خدمت پادشاه زاده تعینات فرمودند - و خلد مکان کوچ
 بکوچ متوجه کشمیر گشتند - غره ذی قعدة وسط خوردان در سوا آن خطه
 دلپذیر شرف نزول فرمودند بعد سیر و تفرج گلزار و لاله زار آن مکان
 فردوس نشان حکم چراغان کنار تالاب دل و کشتیها نمودند و جوش
 و خروش رود و سرود ضمیمه زینت و آرایش آن تالاب گردید - راجه
 رگهذاته نائب وزارت گرفتار پنجه مستوفی اجل گردید و بجای او فاضل
 خان خانسانان را اصالة خلعت (زیابست) وزارت مع قلمدان مرصع
 مرحمت فرمودند بعد شانزده روز از پوشیدن خلعت و دیعت حیات
 نمود - فاضل خان که از اعیان و اجدای خراسان بود در تدین و نیک

سرشتی نظیر نداشت و در علم تنجیم بهره تمام داشت اکثر احکام که
 بخدمت اعلیٰ حضرت و عالمگیر در ایام پادشاه زادگی نوشته داده
 بود کمتر خطا در آن یافت چنانچه صدمه که بپای حضرت خلد
 مکان اواخر سن چهل جلوس در خواص پور مهم دکن رسید بر محل
 بگدارش خواهد آمد نیز نوشته داده بود - بعد بندوبست کشمیر و
 تذبذب بعضی افغانان جهالت کیش آن ضلع مشهور بافغانان زیاری
 که فدائی خان برای تادیب آنها مامور گردیده بود اواخر محرم
 الحرام متوجه لاهور گردیدند هرج و کسالة بسیار بلشکر و مردم بهیر
 روداد خصوص در منزل پیر پنجال عجب تهلکه بر سواری خادمان
 محل گذشت و آدم بسیار و چارپای بیشمار در غارها افتاده
 تلف شدند این معنی بر مزاج پادشاه عادل رحیم نا گوارا نمود
 فرمودند بدون امور ضرور ملکی آمدن پادشاهان درین سرزمین
 بقصد سیر و شکار خلاف رای صائب است - از سوانح احمد آباد
 بعرض رسید که شخصی مجهول النسب معذور العقل خود را داراشکوه
 نامیده جمعی از صحرا نشینان ضلالت کیش باخویش فراهم آورده
 بخيال باطل ماده فساد و شورش گردیده بود بجوهر شمشیر و سفي
 مهابت خان صوبه دار جمعی از همراهان آن تبه کار بدار البوار پیوستند
 و خود آواره دشت نا کامی گردید - درین سال اسلام خان صوبه دار
 و کفایت خان دیوان اکبر آباد و دیعت حیات نمودند صفی خان
 پسر اسلام خان را صوبه دار مستقر الخلافت مقرر کردند و جعفر خان را
 برای وزارت طلب حضور فرمودند و نجابت خان را بجای جعفر خان
 بصوبه مالوا منصوب نمودند - تربیت خان را مع نامه و جواهر و

تحت دیگر هندوستان قریب شش لک روپیہ نزدشاه عباس روانہ ایران
 ساخته از اصل و اضافه چهار ہزاری چهار ہزار سوار نمودند - امیرالامرا
 کہ بعد مغضوب و تغیر گردیدن از دکن مامور برفتن ملک شرقی
 گشتہ بود از همانجا خود را بصوبہ داری بنگالہ برساند - در منزل
 پانی پت جعفرخان ملازمت نمودہ بعطای خلعت وزارت و قلمدان
 مرصع سرافرازی یافت - ملایحیی برادر ملا احمد نوآئیہ وزیر عادل
 خان بیجا پوری بحضور رسید و بمنصب دو ہزاری ہزار سوار
 سرافرازی بخشیدند - سلخ ماہ ربیع الثانی داخل دارالخلافہ شدند
 و عاقل خان خافی را داروغہ غسلخانہ از تغیر الہ یار خان نمودہ
 بعطای خلعت و اضافه معزز ساختند *

ذکر سوانح سال ہفتم جلوس مطابق

سنہ ہزار و ہفتاد و چہار ہجری

از عرضہ داشت سلطان محمد معظم برخبر و مژدہ تولد فرزند
 مبشر گردیدہ بسطان معزالدین موسوم ساختند - از واقعہ دکن بعرض
 رسید کہ سیوای نابکار علم طغیان زیادہ از حد برافراختہ و روز بروز
 ریشہ فساد او از تاخت محلات پادشاہی و تاراج نمودن قافلہا
 دران سرزمین استحکام می پذیرد و بندر جیول و پابل و غیرہ کہ
 کنار دریا سائل بندر سورت است بتصرف خود آوردہ کشتیہای
 راہ کعبہ را در دریا تاخت می نماید و چند قلعہ در دریا احداث
 نمودہ باستظہار آن خلل عظیم در بحر و بر انداختہ و در قلعہ
 راج گذہہ سکہ پول سیاہ و ہون می زند ہرچند کہ راجہ مہاراجہ -
 جسونت در استیصال او سعی نمود فائدہ نبخشید بعد عرض راجہ

جی سنگه را با دلیر خان و داؤد خان و راجه رای سنگه سودیه و
 احتشام خان و راجه سجان سنگه بندیله و پورنمل و زبردست
 خان و برقنداز خان و دیگر مبارز پیشهای کار طلب برای تنبیه
 و گوشمال آن بد خصال مرخص و روانه ساختند و راجه جی سنگه
 را خلعت مع صد اسپ و دو فیل مع ساز طلا و نقره و پدم مرصع
 وقت رخصت عنایت فرمودند و بدلیز خان و دیگر همراهان فراخور
 پایه و حالت عنایات مبدول گردید و حاجی شفیع خان را دیوان
 دکن نمودند - درینولا بعرض رسید که نجابت خان صوبه دار اُجین
 ازین جهان فانی انتقال نمود بجای او و زیر خان صوبه دار برهان
 پور را مقرر فرمودند و داؤد خان را صوبه دار برهان پور مقرر کرده
 حکم نمودند که نائب در برهان پور گذاشته خود همراه راجه
 جی سنگه بهم سیدوا رفاقت نماید *

ذکر سوانح سال هشتم از جلوس

مطابق سنه هزار و هفتاد و پنج هجری

راجه جی سنگه که برای استیصال سیدوای خسران مآل مرخص
 شده بود اوائل شعبان داخل خجسته بنیاد اورنگ آباد گردیده شرف
 اندوز ملازمت پادشاهزاده محمد معظم گشته روانه پونه گردید بعد رسیدن
 آنجا بنسق و بندوبست آن ضلع که تفصیل آن خالی از طول کلام نیست
 پرداخته همه کومکین را جابجا برای تاخت ملک و تسخیر قلعات
 مرخص نمود و خود برای مفتوح ساختن قلعه پوندهر و رود مال (4)

که از قلعه مشهور نظام الملک و حاکم نشین آن سرز و بوم بود و هر دو قلعه متصل هم بودند روانه گشت و دلیر خان را مقدمهٔ اچیش ساخت و دلیر خان همه جا با فوج همه مدبران که از اطراف نمودار شدند جنگ کنان می رفت و آدم و مال و عیال بسیار کفار کشته و دستگیرد غازیان می گردید تا آنکه نزدیک و مابین هر دو قلعه بتفاوت گوله رس دلیر خان فرود آمد و بتدریج قلعه گیری پرداخت و قلعه نشینان هر دو کوه محصور گشته شرط قلعه داری از زدن توپ و بان و دیگر آلات آتشبازی بتقدیم می رساندند بعد محاصره چند روز قبل از رسیدن راجه افغانان به یورش ناگه تا کمرگاه قلعه رسیده بآری پادین هر دو کوه را آتش زدند و تاخت و تاراج نمودند و مفسدان در تروند بر آمدن از قلعه و بر مورچال ریختن و از بالای کوه در زدن توپ و انداختن سنگ و اقسام آتشبازی کمی نه نمودند راجه جی سنگه نیز خود را مع کدسر سنگه پسر خود رسانده از طرف محاصره یورشهای پی در پی و تاخت و تاراج اطراف که اگر بتفصیل برنگار از سر رشته اختصار می ماند عرصه بر محصوران تنگ آورده هر روز مقابل بآردن تگرگ گوله توپ و تفنگ و حقه آتشبار مورچال پیش می بردند بعده که برج یک طرف را از باروت پراندند تزلزل تمام در بنای کوه و قلعه نشینان افتاد و بهادران قلعه کشا یورش نموده بر فراز کوه برآمدند محصوران پیام امان جان بمیدان آوردند بعد از آنکه راجه و دلیر خان عهد عدم ضرر جانی بآنها دادند قلعه داران هر دو قلعه بر آمده با دلیر خان ملاقی گشته مخلع شدند بعده که دلیر خان هر دو

قلعه دار را نزد راجه فرستاد راجه همه را گرفته قلعهها را
 بتصرف پادشاهی در آورد و دران تردد و یورش هشتاد سوار با جمعی
 از پیادهها و عملی قلعه گیری بکار آمدند و از صد نفر زیاده زخمی
 گردیدند بعد تسخیر هردو قلعه هفت هزار سوار بسرداری
 داد خان و راجه رای سنگه و غیره برای تاخت و تاراج
 معمورهایی ولایت سیوا که بغصب و طغیان بتصرف خود
 در آورده بود روانه ساخت و کوشش بسیار از هردو طرف بمیان آمد
 و تا پنج ماه فوج پادشاهی از مقابله و محاربه و کفرکشی نیاورد
 که تا سیوا پور که آباد کرده آن مردود بود و قلعه کندانه و کنواری گده
 نشان آبادی نگذاشتند و مواشی بی شمار بدست آوردند و
 بسبب تاختهای ناگهان کفار و دست برد های نمایان آن گروه
 بد کردار و شبخونهایی شبهای تار و گرفتن سر راه و درهای
 دشوار گذار و آتش دادن جنگلهای پراز اشجار راه تردد بر لشکر
 اسلام تنگ ساختند آدم و چارپای بسیار لشکر پادشاهی تلف شدند
 آخر کار که کفار زیاده از شمار بدار البوار پیوستند راه فرار اختیار
 نمودند و قلعههای نامی سر بفلک کشیده متعدد مفتوح گردیدند
 بعده که کار بمحاربه و محاصره قلعه راج گده که حاکم نشین آن
 بد اصل بود و کندانه که قبيله و خویشان مادری او درانجا بودند
 کشید کوتاهی سخن کار بر محصوران از سعی بهادران قلعه کشا
 تنگ گردید و راه فرار از اطراف چنان مهود ساختند که هرچند
 آن محیل خواست قبائل را از انجا بدر برده بمکن دشوار گذار دیگر
 رسانده لشکر را برای تعاقب آنها سرگردان سازد نتوانست و دانست

که بعد مفتوح گردیدن آن ملجا و ما وای مستقر الریاست آن واجب
السیاست تمام مال و قبیلہ و عیال آن بدسگال پامال مکافات کردار
او خواهد گردید لهذا چند نفر زبان فهم نزد راجہ برای التماس
عفو تقصیرات و سپردن بعضی قلعبجات باقی مانده و ارادہ دیدن
راجہ فرستاد راجہ نظر بر عیاری و مکاری او اغماض نموده برای
یورش زیادہ از سابق تاکید فرمودہ تا آنکہ خبر رسید کہ سیوا جریدہ
از قلعه فرود آمد و برہمندان معتمد او رسیدہ قسمہای شدید بعجز
و زاری تمام بمیان آوردند راجہ عہد امان جان و آبرو دادہ بشرط
رفتن حضور و اختیار نمودن اطاعت نوکری درگاہ فلک بارگاہ بوعدہ
عطای منصب عمدہ قبول مصالحہ نمودہ برای آمدن و ملاقات
نمودن مانون ہاخت بعدہ کہ نزدیک رسیدن سیوا بکمال عجز ظاہر
گردید راجہ منشی خود را باستقبال فرستادہ راجپوتان مسلح
ہمراہ دادہ تاکید نمود کہ از غدر آن مکار خبردار باشند و با او
پیغام نمود کہ اگر بصدق دل حلقہ اطاعت بگوش و ردای فدویت
بردش انداختہ آمدہ در سپردن قلاع و قبول احکام حضور سرافکندگی
خواہد نمود التماس او قبول بارگاہ خطا بخش عذر پذیر پذیرا
خواہد گردید و الا الحال ہم مانون است کہ برگشتہ بمکان خود رفتہ
بسر انجام جنگ با مہلت خاطر خواہ پردازد و خود را درین باب مختار
داند بعد رسیدن پیغام آن سیدہ نامہ بدنام بزبان انکسار و نیاز گفت
کہ میدانم در اطاعت و عبودیت جان بخشی و امان عرض و ناموس
من است باز راجہ مردم عمدہ دیگر را فرستادہ باعزاز نزد خود طلبید
بعد رسیدن او راجہ برخاستہ معانقہ نمودہ نزد خود جاداد و آن

تبه کار بهزاران اظهار سرافکندگی و خجالت دست بسته گفت
 بطریق بند های ذایل مجرم رو بدین درگاه آورده ام خواهی ببخش
 و خزاهی بخش رای رای تست و التماس نمود قلعهای کلان فامی
 را با ولایت کوکن حواله بندهای پادشاهی می نمایم و پسر خود را
 در جرکه بند های جان نثار که در حضور خدمت نماید می سپارم
 و خود امید وارم که به مهلت یکسال بعد حصول سعادت آستان بوس
 و دریافت ملازمت بدستور بند های مطلق العنان که در اقطاع
 خود و صوبجات خدمت می نمایند با قبیله و عیال در یک دو
 قلعه خورد بگذرانم هرگاه و هرجا برای کار عمده پادشاهی امر
 فرمایند بجان و مال حاضر گردیده طریقه جانفشانی بتقدیم خواهم
 رساند راجه در تسلی او کرشیده نزد دلیر خان فرستاد و پروانگی
 برخاستن مبارزان قلعه گشا از محاصره داد و هفت هزار از مرد
 زن و اطفال که از قلعه مامون گشته برآمده بودند بشمار قلم در
 آمدند و توپ خانه مع ذخیره و اسلحه و آنچه مردم قلعه نتوانستند
 برد بضبط سرکار در آمد و بند های پادشاهی بقلعه در آمدند بعد
 ازان دلیر خان سیوا را که تا آنوقت کمروا بود شمشیر و جمدهر
 مرصع و دو اسپ عربی مع ساز طلا از طرف خود تواضع نمود و
 نزد راجه آورده دست او را گرفته بر راجه سپرد و راجه نیز خلعت
 و اسپ و جیغ و فیل بخشیده از سرنو عهد امان جان و آبرو داده
 مطمئن خاطر ساخت و سیوا از راه پخته کاری ساعتی شمشیر بسته
 بنزوا کرده گفت از جمله کمر بستگان بی یراق خدمت خواهم نمود
 چون از مدت مذکور گرویدن و رجوع آوردن سیوا در میان بود راجه

بمحضور نوشته برای او فرمان عفو تقصیرات و خلعت طلبیده انتظار
ورود فرمان می کشید از اتفاقات همان روز گزر بردار مع فرمان
و خلعت از محضور رسید راجه میورا را طریقه آداب استقبال و
تسلیمات بجا آوردن ارشاد نمود میورا مطابق آن بعمل آورده سه
گروه پیاده پا باستقبال شتافته بتقدیم آداب کوشیده از گرفتن فرمان
جان بخشی و خلعت خطا پوشی سر فخر بر آسمان رسانید و از
سرور فضل و عنایات پادشاهی درجامه نگنجید و برای سپردن قلعبات
بعد قیل و قال عذر آمیز چنان مقرر شد که از جمله سی و پنج
قلعه که در تصرف خود داشت کلید بیست و سه قلعه مفتوح گشته
سابق و حال بجمع محصول ده لک هون که چهل لک روپیه باشد
به بند های پادشاهی بسپارد و دوازده قلعه خورد کم حاصل در
تصرف مردم او باشد و سندها پسر هشت ساله او که بنام آن منصب
پنج هزاری از محصور به تجویز راجه عطا شده بود بافواج شایسته تا
روانه شدن محصور همراه راجه خدمت نماید و خود با عیال خویش
دران جبال بآبادی ملک پامال گشته خود پردازد و هرگاه برای
کار پادشاهی بطلبند حاضر گردد و وقت رخصت باز خلعت و امنپ
و جزیغه و شمشیر و قیل داده تکلیف یرو بستن نمودند و پسر او را
تسلیمات منصب پنج هزاری فرمودند - درینولا ملا احمد نواتیه از
مقربان صاحب مدار عادل شاه که بحسب ظاهر بطریق سفارت
برای عفو تقصیر تاخیر باقی پیشکش کرور روپیه و دیگر کدورات
از بیجاپور آمده بود و باطنا قصد و اراده بزدگی درگاه آسمان
جاء داشت - مع ملا یحیی که بمحضور رفته بمنصب سرافرازی یافته

تعیذات راجه شده بود نزد راجه مع قدری جواهر و دیگر تحف
آمده ملاقات نمود و راجه دو اسب با ساز طلا و فیل و دو تفوز پارچه
تواضع نمود بعده که خبر آمدن میدوا نزد راجه و مفتوح گردیدن
قلعجات بعرض رسید باعث تفریح طبع پادشاه گردید و حکم بلند
آوازه ساختن شادیانه فرمودند و راجه را باضافه دوهزار سوار در اسبه
و سه اسبه و عطای خلعت و شمشیر با ساز میدنا و یک زنجیر فیل مفتخر
ساختند پسر راجه کنور رام سنگه که در حضور بود مورد عنایات گردید
و بدلیرخان و همه همراهان او اضافهای نمایان عطا فرمودند - بعد از
استیصال خان جهان لودی که افاعنه را مغضوب گردانده احدی را
بدایه پنج هزاری پنج هزار سوار نرسانده بودند دلیر خان را
بدین مرتب سرافرازی بخشیدند و باعث فخر قوم خویش گردید -
بنام راجه جی سنگه حکم صادر فرمودند که ملک بیجاپور تعافه عادل
شاه را در مکافات تقصیر عدم وصول پیشکش سابق و حال تاخته
تا پای قلعه بیجاپور ویران و خراب سازد - درینولا عرضه داشت راجه
جی سنگه و واقعه دکن بعرض رسید که ملا احمد نواتیه که اصل از
شرفای نوآمد عربستان اندازان سبب نواتیه گویند و بیشتر شافعی
مذهب و فاضل می باشد بخصوص موسی الیه که بکمال
استعداد و فضیلت آراسته است و بحسب ظاهر برای حجابت
از نزد عادل شاه آمده و اراده بندگی درگاه آسمان جاه دارد امیدوار
نوازش و فضل و کرم است بعد عرض بمنصب شش هزاری
شش هزار سوار سرافرازی نموده فرمان خلعت و شمشیر مرصع
و جیغه و فیل فرستاده طلب حضور نمودند و خفیه بر راجه نوشتند

که بعد رسیدن حضور بخطاب سعد الله خان و فراخور استعداد
 بخدمت عمده سرافرازی خواهد یافت اما چون نمک ولی نعمت
 قدیم خود را منظور نداشته روگردان گردیده بود از دولت این
 درگاه نیز کامیاب نگردیده بحضور نارسیده و دیعت حیات نمود *
 چون مرزبان تبت که ولایت علیحدہ متصل بسرحد کشمیر واقع
 شده در زمره سرکشان جهالت کیش بود و بصوبه دار کشمیر رجوع
 نمی آورد و سکه و خطبه بادشاه اسلام جاری نمی ساخت بنام ضعیف
 خان صوبه دار کشمیر حکم صادر شد که مصحوب یکی از معتمد
 فهمیده کار بدان بد کردار از پیغام نصیحت آمیز درباب بازگشت
 از راه ضلالت و قبول اطاعت و اجرای خطبه و سکه و بنای مسجد
 اسلام نماید که از کفر باز آمده قدم بشاه راه هدایت گذارد و امیدوار
 عذایات پادشاهی سازد و الا برو مهم فرموده ملک اورا پامال سم
 موکب افواج قاهره سازد و بدین مضمون فرمان و عدو و عید آمیز بنام
 آن زمیندار نیز صادر فرمودند سیف خان بعد رسیدن حکم و فرمان
 شد شفیع نام بندوق پادشاهی را همراه فرمان روانه تبت ساخت
 بان از شنیدن این خبر اول بفکرهای فاسد افتاده آخر بهبود
 کار خود در اطاعت حکم پادشاه ^{است} در همان جمعه
 اول سکنه شهر را بیرون سواد تبت جمع ساخته خطبه بنام نامی
 پادشاه حق پرست محی الدین محمد اورنگ زیب عالم گد
 غازی خواند و سرخطیب را از افشاندن گیل طار
 خلعت فاخره بر آوج برین رساند و مسجد بنا کرده نقشه آنرا
 هزار اشرفی و نه هزار روپیه تازه سکه اسم عالم گیر و تحف دیگر

آن ولایت روانه حضور ساخت و عرضه داشت مع نذر در جواب فرمان باظهار کمال رسوخیت و عبودیت حواله محمد شفیع نمود و خدمتگاری محمد شفیع و همراهان بآئین شایسته بجا آورد *

سرزمین تبت اگرچه اکثر ویرانه و دشت لاحاصل دارد که قابل کشت کار و محصول برداشتن نیست اما در طول بعد از صوبه بیجاپور که چهار پنج ماهه راه فاصله واقع شده هیچ صوبه بدو نمیرسد و در عرض بعضی جا یک ماهه و برخی یک و نیم ماهه و دو ماهه راه واقع شده و بوسعت آن در قلمرو هندوستان صوبه دیگر نیست لیکن بکمی محصول آنجا که برابر مداخل یک پرگنه سیر حاصل کلان دیگر صوبجات توان گفت صوبه دیگر نیست و هیچ مکان لایذفع مقابل آن صوبه دیگر نخواهد بود بهمین سبب پادشاهان دیگر که خرچ آنجا را داخل احاطه نخواهد نمود در فکر اجرای سکه و خطبه آنجا نیدفتادند - چون بعرض رسید که ملا احمد بیجاپوری قبل از ورود فرمان و خلعت مرحله پیمای سفر آخرت گردید احمد الله پسر او را طلب حضور نمودند - درینولا بعرض رسید پادشاه زاده محمد معظم بموجب حکم از دکن بعرض رسید و مقرب را برای استیانت رساندند بعد ملازمت و گذراندن سه چارک روپیه نقد و جواهر مورد عنایات گشت *

پس اوان معروض گردید که تغیر تمام بحال صاحب قران و کار نزدیک بانتهال روضه جاودانی کشیده همان روز پادشاه زاده محمد معظم را بطریق ایلغار و استعجال برای عیادت و دریافت احوال مرخص فرمودند هنوز پادشاه زاده در

راه بود که خبر رحلت آن پادشاه نیکو میر ازین زندان سرای
بی اعتبار فانی بدارالقرار جاودانی که اواخر رجب المرجب سنه
هزار و هفتاد و شش مطابق سال هشتم جلوس جهان را پدرود
نمود بعرض رسید از شنیدن این خبر ملالت اثر کوه کوه غم و الم
دنیا و آخرت در دل آن پادشاه حق آگاه راه یافت سی و یک
سال بهتر از پادشاهان سلف در فرمانروائی و جهان بانی
عمر عزیز صرف نمود و قریب هشت سال منزوی و مجبور بود

* بیت *

دنیا بمثال کوزه زرین است * که آب درو تلخ کهی شیرین است
پیوسته سمند اجل زیر زمین است * تو غمره مشو که عمر من چندین است
(شاه جهان گرد وفات) تاریخ فوت آن شاه والا صفات یافته اند *

شمه از رعیت پروری و عدالت گستری و آئین جهانداری
خاصه در آبادی ملک و نیکدامی دوجهان کوشیدن از جمله سوانح
آخر سال سلطنت در مقدمه متصدی معزول بنادر هورت بگذارش
مختص گویند هرگاه یکی از ترکان نو آمده های ایران و توران
مرز است حض الامم نموده بمنصب سرانرازی می یانست بدیوانیان
مال فرمودند که چون ترکان تا مزاج

زعمای اطلاع نداشتند و قدر رعیت پروری و آباد کاری ملک
داند عوض جاگیر نقد بآنها رسانند - القصه پادشاه نیز بعد از شنیدن
خبر ملال اثر متوجه اکبر آباد گردیدند بعد رسیدن به نقره و دادن
بر قبر پدر بزرگوار رسیده بدیده اشک آلود گهاریار گشته با
آمرزش خواندند و نزد بیگم صاحبه برای پره تشریف برده همه

مقربان حضور را مامور ساختند که بدر حرم مرا رفته بخند دست
حضرت بیگم تسلیم آداب پرسیه بجا آرند - و نقل نمایند که در حالت
نزاع اعلیٰ حضرت بیگم صاحبہ سے بار برای عفو تقصیرات پادشاه
التماس نمود و دو دفعه ادعای بیگم صاحبہ بدرجہ اجابت ایام
کرت سیوم کہ بسیار بقبول آن بمنیت عرض نمودند طوعاً و کرہاً قبول
فرمودند چند گاہ در اکبر آباد توقف نموده حکم بداروغہ تخت
صادر فرمودند کہ تخت مرصع را بابعضی خدمت محل همراه
گرفته برای جشن از دارالخلافت بمستقر الخلافت بدارد *

دیگر از سوانح و فتوحات این سال تسخیر قلعہای طرف رخنگ
تعلقہ بنگالہ است کہ سر زبان سنگرام نگر و چاٹگام سراز اطاعت پادشاهان
گذشتہ پیچیدہ بصوبہ داران آن ولایت رجوع نمی آورد و در تاخت
و خرابی اطراف می کوشید درینولا بسعی تعیین کردهای بزرگ
امید خان پسر امیر الامرا شایستہ خان کہ از طرف خشکی و مدد
نوارہ تردد نمایان بکار بردند و بتفصیل آن قلم را رنجہ نمی دارد
کہ بعد محاربتہ چہار پنج ماہ مفتوح گردید و زمینداران آنجا با سید
و پنجاہ نفر دستگیر گردیدند و جمع کثیر از ہنر فکشتہ
شہید گشتند و یک ... و دو کشتی و ہزار و بیست توپ خورد
و کلان و بدین قیاس دیگر مصالح توپخانہ مع فیلان بضبط سرکار
در آمد و سنگرام نگر را موم بعالمگیر نگر و چاٹگام را باسلام آباد
ساختند و سرزمینی کہ ہرگز آفتاب نور محمدی بران نداشتہ بود
از آواز روح پرور اذان برخود بالید و بزرگ امید خان فتح نامہ
با ہر مقتولان و امیران بسیار بحضور فرستادہ مورد عنایات گردید -


امد الله پسر ملا احمد بیجاپوری بحضور رسیده بعد ملازمت
بمنصب هزار و پانصدی و خطاب اکرام خان سرافرازی یافت -
یک صد و بیست فیل فرستاده امیرالامرا مع تحف دیگر از نذر
گذشت و پسند افتاد •


ذکر سوانح سال نهم از جلوس مطابق سنه هزار

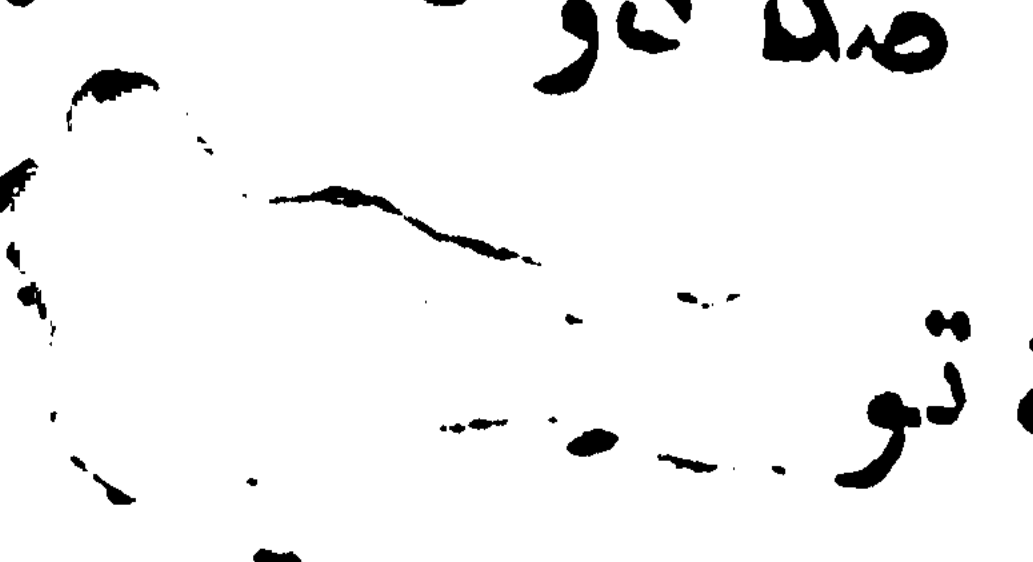
و هفتاد و شش هجری و رسیدن سیدوا بحضور


در شروع جشن بنواب قدسیه بیگم صاحبده که دوازده لک روپیه
سالیانه نموده بودند سه لک روپیه اضافه نمودند و یک لک روپیه و
ده هزار اشرفی که در آنوقت هفده روپیه اشرفی بود نقد مرحمت
فرمودند و اضافه دو هزار سوار مع دواک روپیه نقد پادشاه زاده محمد
معظم و بهمین دستور بدیگر پادشاهزاده ها و بیگمها اضافه و نقد عنایت
نمودند - چون راجه جی سنگه بعد تاخت و محاربات بیجاپور که
عنقریب باحاطه تحریر می آرد باتفاق سیدوا ترددات نمایان بظهور
آورد سیدوا ضلالت کیش را بانواع تسلی امیدوار عنایات بادشاهی
ساخته خود کفیل الطاف خطا بخششی و جرم پوشی از طرف پادشاه
در آسمان حاکم ساخته بود درین جشن عالم اغرور غبور
رسیدن آن روز نزدیک اکبر آباد بسر
رام سنگه پسر راجه جی سنگه و مخلص شاه با استقبال رفته آن
وحشی خصال بد سگال را بحضور آورده ملازمت بفرمایند - چون سابق
بتقاضای مصلحت ملکی خزانه از قلعه مستقر الخلافت بقلعه
دار الخلافت طلبیده بودند درینولا باز همراه نامدار خان بقلعه اکبر آباد
طلبداشتند - و در همین روز ها هزار و چهار صد ارباب هشت گاری

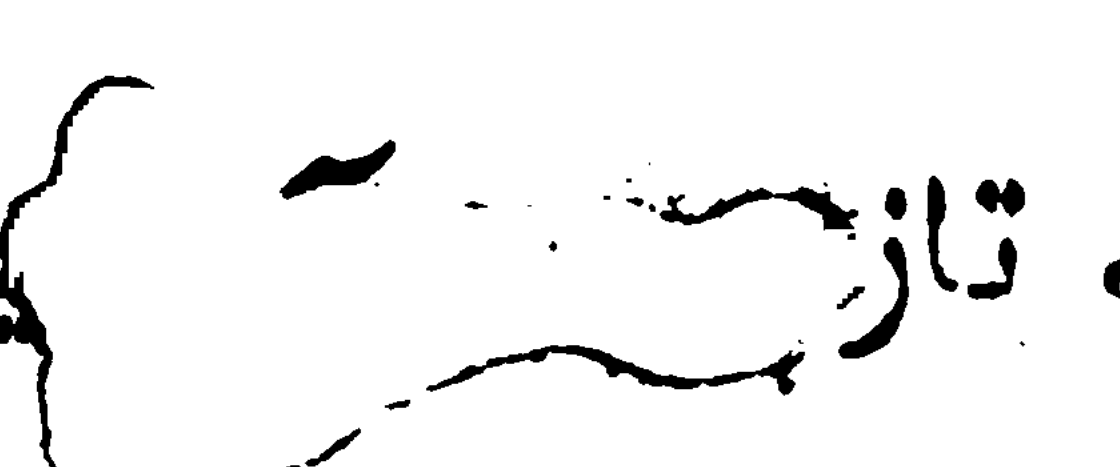
رسانده ملحق و شریک کار بل رهنمائی استیصال ملک و جان و مال
 سکنه و فرمان روای آن ولایت گردید و راجه در همه باب رعایت
 دربار او بعمل آورده تجویز منصب پنج هزاره چار هزار سوار برای
 او نموده بحضور معروض داشت و درجه پذیرائی یافت - کوتاهی
 سخن هرجا قلعه تعلقه بیجاپور بنظر می آمد بسعی بهادران قلعه
 گشا سرسواری یا در محاصره ایام معدود مفتوح میگرددید خصوص
 سیدوا و ندهوجی که با دوهزار سوار و هشت نه هزار پیاده رفیق گردیده
 بودند و در فن قلعه گیری شهرت تمام داشتند و استاد تجربه کار
 کامل عیار گفته می شدند در فرصت سه چهار هفته سه قلعه منگل
 پهره و غیره از قلعه های سرحدی قلب مفتوح ساختند و مردم
 قلعه را مأمون ساخته هوای غله ذخیره و مصالح و توپخانه و اسلحه
 یانها را گذاشتند تا آنکه فوجهای بیجاپور از یمین و یسار زیاده از
 شمار نمودار گردیدند و هر روز جنگ گوله و بان بهم نبردی قراولان
 بمیدان می آمد آخر غلبه دکنیان بجائی رسید که اکثر شبها دلیر خان
 با تمام سپاه بر پشت فیلان و اسبان بروز می آوردند و جمع کثیر از هر دو
 طرف کشته و زخمی می گردیدند و شب و روز خونریزی می نمود
 طلبی بر لشکر داشتند و مردم می گردید و شوخی زیاد از حد نموده
 گهی اصلان می گذاشتند که به لشکر برسد هشت نه منزل که بدین دستور
 طی نمودند خبر رسید که شرزه خان مهدوی با جمعی از سرداران
 نامی و ده دوازده هزار سوار و پیاده کرناٹکی بدشمار که در شبهای
 تار بر صدای مرغ حکم اندازی می نمایند رسیده بمدد فوج سابق
 بیجاپور پیوست و اطراف فوج هراول فرو گرفتند و جلو ریز ماندند

سیلاب کوه را خود را بر فوج پادشاهی زدند و دایر خان شیرنبرد در مقابل آنها استقامت ورزیده بحملهای پیاپی رستمخانه شرزه خان را هزیمت داد و سوار و پیاده بسیار از هر دو طرف بمعرض تلف درآمدند و بعد هزیمت دادن بتفاوت سه چهار ساعت نجومی فوجهای دکنی چهار فوج شده باستظهار سرداران نامی از چهار طرف حمله آور گردیده هنگامه دار و گیر بمرتبه بلند ساختند که سیلابهای خون روان گشت و از هر دو طرف مردم نامی از پا در آمدند و از لشکر بیجاپور یاقوت نام حبشی که از سرفوجان مشهور بود با جمعی از حبشیان و دکنیان کشته گردید آخر مقابل حمله دایر خان تاب مقاومت نیاورده فرار ورزیدند و اسب و سادیان و چهرتری و علم بسیار بدست افغانان افتاد باز وقت شب آمده چهار طرف محاصره نمودند و دو روز و سه روز  زمین از پشت اسبان و سواران از بالای زمین جدا نگردیدند روز سیوم بر چنداول که سیدوا و نتهوجی سر فوج بودند زور آوردند فتح جنگ خان باجمعی از فوج راجه بمدد رسید و کارزار نمایان نمودند و مردم بسیار از همراهران بکار آمدند و از تردد سیوا جادو رای نامی دکنی باهمراهان بانام و نشان دیگر کشته گردید و دکنیان رو بفرار آوردند و هر روز بهمین دستور هنگامه نائره قتال گم بود و از دایر خان نبرد های رستمخانه بظهور می آمد درین ضمن از نوشته قلعه دار منگل بیمه (۵) که از قلعه های مفتوحه سرحدی بود ظاهر گردید که فوج

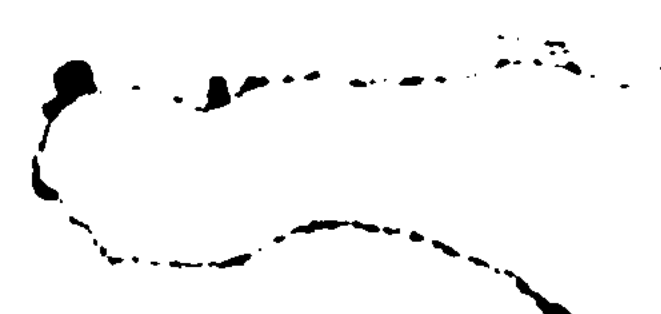
بیجاپور قریب بیست هزار سواریکه تاز تادروازة قلعه رسیده از دم گولہ
 توپ و تفنگ نہ اندیشیده مورچال قائم نموده اند هر روز فوج دیگر
 بمدد آنها می رسد اگر کوسک زود نرسد قلعه از دست خواهد
 رفت - سرافراز خان بمدد آن قلعه دار تعیین شد بعد رسیدن کوسک که
 قلعه دار نیز از قلعه برآمده باتفاق بدفع دکنیان پرداختند و زخمها
 برداشته جمعی را بکشتن دادند فوج رو بروی قلعه برداشتند همچنان
 بیست روزه راه را در دو صاع جنگ کزان به پنج گروهی بیجاپور
 رسیدند و دویم رجب سنه مذکور بمحاصره پرداختند عادل شاه محصور
 گردیده سرداران فوج خود را تعیین نمود که داخل ملک پادشاهی
 شده تاخت و تاراج نمایند و چند امرای او برای مقابله فوج
 راجه و زدن کھی مقرر گردیدند و بند تالاب را شکسته خالی نمودند
 و در چاهها و  و آدم و جانور مرده انداخته پرنمودند
 و اشجار ثمردار و سایه دار و عمارت های عالی متصل قلعه را
 بریدند و مسمار نمودند و بمرتبه باغات و عمارات را خراب از هر دو
 طرف ساختند که دران سال باز نام آبادی بران شهر گذاشته نشد
 و عادل شاهیه تا روز استیصال سلطنت که انشاء الله تعالی " بسر
 خواهد در آمد منزہ زندگانی نیافتند - درین ضمن نیکدام خان
 خواجه سرا که از جمله نوکران عمده صاحب اختیار حیدرآباد
 گفته می شد که در اصل از امرای ایران بوده و بسبب حادثه
 بخشیدن یکی از پرستاران خاص که شاه عباس در عالم بیک خودی
 نشاء شراب بخانہ او فرستاده بود و او برای خلاصی جان خود از
 غضب شاه ایران که اگر خود را خصی نمی ساخت جانبر نمی


گردید بدست خویش خود را معیوب ساخته مامون از غلبه ظن
 بدگشته آخر کار رو بدکن آورده از امرای مقرب قطب الملک
 گردیده بود با شش هزار سوار و بیست و پنج هزار پیاده بمدد عادل
 شاه رسیده بغوج شرزه خان ملحق گردید و هر روز هنگام کارزار
 گرم بود و فوج و چارپای که برای کوهی میرفت کمتر بلا آفت
 بر میگرددید و هرطرف که بر فوج پادشاهی غلبه دکنیان ظاهر
 میشد شیر میشد و غنا دلیر خان خود را چون فیل دمان می رساند
 اگر بتعداد و تفصیل محاربات فوج پادشاهی و بیجاپوری پردازد
 باعث ملال مطالعه کنندگان خواهد گردید چه مرهای مران که
 دران صحرا غلطان نگردید و چه تنهایی صفدران که دران رزمگاه طعمه
 زاغ و زغن نگشت هیچ روزی نبود که صد و صد نفر بانام و نشان
 هر دو طرف زیر تیغ و هدف تیر و گلوله تو  گردیدند و سیوا را
 همراه نتهوجی و چند هزار سوار پادشاهی برای تسخیر قلعه پرناله
 فرستاده بودند بعد ترددات نمایان کاری ساخته از انجا برخاسته
 طرف قلعه کهیلنا تعلقه خویش خود را رساند و نتهوجی راسداران
 بیجاپور اغوا نموده از سیوا جدا ساخته طرف خود بردند باز راجه
 بتدبیر بسیار استمالت نموده نزد خود طلبید آخر بتدرک و منصوبه
 بازیهای سیوا چند قلعه بتصرف مردم پادشاهی در آمد - درین
 ضمن بهوجب وعده و خواهش سیوا و رسیدن احکام حضور سیوا را
 استمالت نموده مخ پسر او اواخر رمضان المبارک جریده روانه
 درگاه آسمان جاه نمودند چنانچه حقیقت رسیدن و ملازمت
 نمودن او بگزارش آمده و نتهوجی با اکثر توابعان شریک محاصره

بیجاپور ماند بعد روانه شدن میدوا که همان عقل حل عقدهای
 فوج پادشاهی گشته بود در و نیم ماه دیگر در محاصره گذشت
 محاربات عظیم و کوشش و کشش بسیار بمیان آمد خصوص از جمله
 ده دوازده جنگ که از بهادران هر دو طرف در عالمگیر نامه بطریق
 کارنامه بزبان قلم داده اختتام کلام بر ذکر یک مقابله و مقاتله قابل
 تحریر می نماید که اوائل ذی قعدة که ایام محاصره به پنج ماه
 کشید روزی تمام دکنیان اطراف فوج پادشاهی در حالتی که
 در مکان قلب عرصه بر لشکر راجه تنگ گردیده بود فرو گرفتند و
 بیست و پنجهزار سوار و پنجاه هزار پیاده بمدد زدن و باریدن گول
 توپ و تفنگ و بان و اقسام آتشبازی و سنگهای فیل ربا که از بالای
 قلعه متصل تا سه روز و شب می آمد برکارزار چنان چهار طرف
 فوج را داشتند  سرخاریدن و چشم و انمودن نمی دادند و
 هر طرف که حمله می آوردند داد تهوری میدادند خصوصاً ابوالعلا (6)
 ندیمه بهلول خان که برادر ابوالمحمد خان بلشکر پادشاهی پیوسته
 دلاوریها بکار می برد هر دو بهادر شیر نبرد را علی رغم همچشمی
 مقابله با همدیگر افتاده بود و هر یکی می خواست حق نمک
 قدیم و جدید بعرصه ظهور آرد و از جانب دیگر شرزه خان و موسی
 خان حملهای صف ربا نموده شورش عظیم در لشکر راجه انداختند
 و هیچ نمانده بود که راجه با عدهای خود کشته و دستگیر گردد
 درین حالت دلیر خان شیر صولت که از راجه دور واقع شده بود و

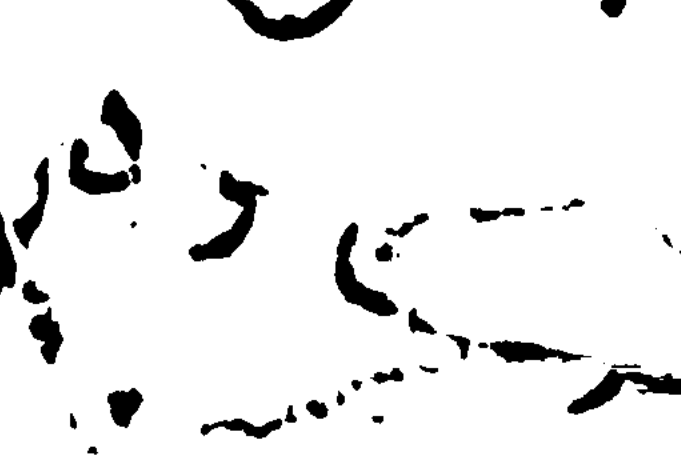
هشت و نه هزار سوار با سرداران ناسی دکن او را نیز در میان گرفته
 راه کوسک بر افواج پادشاهی مسدود ساخته بودند خصم مقابل خود
 را بحمله رستمانه مغلوب ساخته خود را بسرداران محصور و مغلوب
 راجه رساند و کارزاری که بتحریر و تقریر راست نیاید ازان بهادر شیر
 زبرد صف شکن باتفاق ابوالمحمد خان دران نبرد گاه بظهور آمد و سوار
 و پیاده بی شمار بیجاپور علف تیغ افغانان و راجپوتان گردیدند و موسی
 خان که رستم داستان فوج خصم گفت میشد با بسیاری از همراهان
 خویش کشته و پامال هم اسپان دلاوران همراه دلیر خان گشت و شکست
 عظیم بر فوج دکنیان افتاد و فیل و اسب و پالکی و جهتری و علم
 زیاده از شمار بدست مردم لشکر پادشاهی آمد و تا هفت کروه تعاقب
 نمودند و آدم زخمی و سالم قریب هزار نفر دستگیر گردید که ازان
 جمله زیاده از صد سوار از راوتان یک تار  تار بودند که هر
 کدام مبلغ داده خلاص شدند و پانصد نفر همراه لاش موسی خان
 مقتول که نتوانستند برد با هزار کس زخمی بشمار آمدند و از لشکر
 راجه و دلیر خان یکصد و سی نفر که قابل شمار بودند نقد جان در
 باختند و دو صد نفر زخمی بتعداد در آمدند و چون از ابتدای
 ماه جمادی الاولی لغایت اواخر ذی قعدة ماه سوار و اسب
 و پیاده از تردد نیا سود و تا چهل پنجاه کروه نواح بیجاپور نام و نشان
 گاه و علف نمانده بود و از نرسیدن رسد کار و عرصه بر هر دو لشکر
 تنگ گردید راجه و دلیر خان مصلحت دران دانستند که چند روز
 برای تداوی زخمیها و فراهم آوردن سرب و باروت و آرام گرفتن
 لشکر متصل قصبه دهارور که امید بوی گاه و دانه بهم رسیدن دران

مکان بود فرود آمده حقیقت بحضور عرضه داشت نمایند درین ضمن
دکنیان نیز بسبب آخر رسیدن مصالح اندرون قلعه و تمام شدن
آذوقه و از کار رفتن کمانها و ریختن پرهایی تیر و کزدن گشتن دم
شمشیرها بجان رسیده بودند سرداران هر دو طرف برای مصالحه
بهانه طلب گردیدند و بیجاپوریان باظهار المفاس فی امان الله
زبان بعجز و امان کشادند و از آنکه فی الواقع در خزانه و کارخانجات
عادل شاه و راوتان صاحب مخ و کذاب سوای هیفهای دم
باخته و بی غلاف اسپان پوست و استخوان مانده چیزی نمانده
بود و ملک پایمال گردید بعده که حقیقت بعرض رسید حکم صادر
گشت که دست از محاصره و مزاحمت حال عادل شاه برداشته راجه
خود را به خجسته بنیاد رساند و دلیرخان را روانه حضور سازد *


الحال عذار  تیز رفتار را از معرکه کارزار صغوف پای
قلعه بیجاپور بتحریر سوانح حضور معطوف می سازد که بعده که هیوای
غدار از مجرا ممنوع و مغضوب گشته خانه نشین گردید بکوتهال
حکم فرمودند که اطراف خانه آن بد خصال چوکی نشانند آن
بدکیش ضلالت اندیش نظر بر افعال سابق و حال خویش نموده
هراسیده کاروبار خود گردید سوای آنکه خود را بهر حيله و تدبیر که
داند ازین مکان پر بیم بر آرد فکر دیگر بخاطر او نرسید و منصوبه
تازه که در دل شیطان تصور آن محال می نمود بخاطر آن شقی
پرتدویر رسید ابتدا در ظاهر با امرا و کنوز رام سنگه طریق
رفق و مدارا بمیان آورده از فرستادن تحف و هدایای دکن رابطه
التیام را استحکام داده شفیع جرائم خود ساخته باظهار عجز و ندامت

از کردار خجالت اثر پرداخته آخر خود را بتمارض بیمار ساخت و
 بوا نمودن آه و ناله پرخاست و از وجع جگر و سپرز بی تابي زیاده
 نموده صاحب فرارش گردید و باز باظهار منجرگشتن بمرض دق رسل
 بمداوا و علاج اطبایی هندی کوشید چند گاه بدین حیل زار و نزار
 بسربرد بعدة بشهرت شفا غسل نموده شروع ببخشیدن انعام حکما و
 ارباب طرب و رفقا و خور اذن طعام ببرهمندان و تصدق غله خام و
 نقد بمستحقان مسلمین و هندو کره پتارهای کلان را بکافد گرفته
 پر از اقسام شیرینی نموده بخانههای امرا و خائنه فقرای می نرستاد
 تا آنکه دوسه اعلا راهوار باد رفتار بشهرت بخشیدن برهمندان چهارده
 گروهی شهر جای مناسب مصحوب همرازان که همدم محرم و رفیق
 خود قرار داده بود نرستاده موجود ساخته عوض خود یکی از همراهان
 جان نثار که پاره بشکل و شمائل او می  مدت در عالم
 عاقبت بیدنی برای چندین روز بهم رسانده با خود داشت بالای
 پلنگ خویش خوابانده حلقه مرصع طلا که در دست خود می پوشید
 با پوشانده بدو تعلیم نمود که بعد از روانه شدن او یکلائی پارچه باریک
 بر سر خود کشیده کره دست را نمودار زیر پارچه ساخته بحضور
 متددین اندرون و بیرون خود را بخواب و نماید و خود با پسر در
 دو سبد نشسته باشد چهار فرستادن شیرینی برای برهمندان و فقیران متهمرا
 آخر روز او آخر ماه صفر سنة مذکور از مستقر الخلافت اکبر آباد برآمده
 خود را با سپان رساند و از انجا پتفاوت دوپهر بقصبه متهمرا رسیده در انجا
 ریش و بیروت تراشیده خاکستر بر روی خود و پسر مالیده مع قدری
 جواهر و اشرفی که با خود گرفته بود با چند فقیر که با او همداستان

شدہ بودند از آب معبر غیر مشہور جمنا گذشتہ راہ بذارس اختیار
 نمود و باتفاق ہرکارہای تیز رفتار دکن کہ بتغیر لباس و
 صورت مختلف راہ رفتن کسب و پیشہ آنها است در شبہای تار
 طی مسافت می نمود و نقل نمایند کہ اشرفی و ہون و خواہر
 بقدر مقدور میان چوب دستیہای خالی نمودہ ازان پر کردہ با خود
 برداشتہ بود گویند روز دیگر بتفاوت پنج پھر ہرکارہ دکن کہ
 بخدشت جاسوسی و رساندن خبر مامور می باشند بعرض رساند کہ
 سیدوا گریختہ مرحلہ پیمای دشت ادبار گردید و از کوتوال کہ
 حقیقت استفہار فرمودند بعرض رساند کہ چوکی اطراف خانہ او
 نشستہ باز ہرکارہ کہ بمبالغہ رفتن آن غدار را عرض نمود آدمیہای
 کوتوال رفتہ ملاحظہ نمودند سیدوا خوابیدہ و کمرہ دست اواز زیر پارچہ
 یکلائی باریک  کوتوال بعرض رسانید کرت سیوم ہرکارہ
 التماس نمود کہ اگر سیدوا تا حال چہل بلکہ پنجاہ کمرہ راہ طی فہمودہ
 باشد مرا داخل کشتنیہا ندایند آخر بعد تجسس و تحقیق کہ فرار
 نمودن آن مکار بذبوت پیوست برام سنگہ و کوتوال اعتراض فرمودہ
 بگمان و شہرت آنکہ بساخت کندور رام سنگہ برپن جرأت اقدام نمودہ
 اورا بی منصب و از مہجرا ممنوع ساختند و حکم نمودند کہ گرز
 برداران اطراف دکن و جانب شرقی و شمالی مع احکام بدنام صوبہ داران
 و فوجداران بروند کہ ہرجا ازان بدنام گریز پا اطلاع یابند مقید
 ساختہ روانہ حضور سازند و راجہ جیسنگہ کہ درہمان ایام از مہم
 بیجاپور فراغ حاصل نمودہ بخصیستہ بذیاد رسیدہ بود فرمان رفت
 کہ قبل از انتشار خبر فرار آن تہ کار نتیجہ خوبی خوشش اورا مفید

ساخته روانه حضور سازد بعده بجست و جوي آن مرغ از قفس
جسته پردازد و نگذارد که او جائی قرار و جمعیت تواند گرفت چون
گمان فرار او طرف دکن براه احمد آباد و برار زیاده بود ابتدا
بتأکید تمام گرز برداران همان طرف مرخص گردیدند بعده بهمه
صوبجات تعیین فرمودند لهذا گرز برداران سمت بنارس که آن غدار
مرحله پیمای گشته بود بتفاوت چهار پنجروز بلکه بعد انقضای هفته
رخصت گردیدند گویند اگرچه سیوا در راه رفتن چنان استعجال ورزیده
بود که هیچ شاطر و هرکاره سریع السیر باو نمی توانست رسید اما
چون مذنبها پسر او در صغرسن با او همراه بود و بتصدیع تمام او را
تا بیکى از معمورهای اله آباد رساند بعده چون در پسر طاقت
راه رفتن نیافت در خانه یکی از برهمنان کبکلس نام که از جمله
زنار داران مشهور آن مکان بود و خویشان  سیوا رابطه
یکجهتی داشتند نگاه داشته قدری اشرافی و هون باو داده سفارش
نمود که تا خط دست خودم بتو نرسد از خود جدا نسازی و در صورتیکه
خبر آمدن و کشته شدن من بتو تحقیق رسد مختاری و از انجا
سمت بنارس روانه گردید باقی ذکر او انشاء الله تعالی بر محل
بگزارش خواهد آمد *

درینولا چون خبرهای ناخوش از طرف شاه ایران بسبب
ناموانقت با تربیت خان ایلچی و روانه شدن ایلچی بخفت
و ناخوشی و نزدیک رسیدن او با خبر حرکت شاه برالسند عوام
از نوشته تجار و زبان منهدیان انتشار یافت و خلد مکان بتقاضای
مصلحت از مستقر الخلافت بدار الخلافت متوجه شدند همیکه داخل

قلعہ شاہ جہان آباد گردیدند خبر رسیدن تربیت خان بلاہور بعرض
رسید اگرچہ آنچه میان شاہ عباس و تربیت خان گذشتہ باختلاف
قول مسموع گردیدہ قابل تحریر نیست اما حاصل کلام و نجش انجام
ہرچہ بدبوت پیوستہ خلاف ایلچیان قاعدہ دان دیگر خصوص خان
عالم کہ در عالم کردانی و رعایت مزاج طرفین و تقاضای صلاح
دولت چنانچہ بگزارش آمدہ چنان بتقدیم خدمت مامور پرداختہ
بود کہ شاہ ایران اورا مخاطب بہ جان عالم ساختہ دوبار بخانہ او
آمدہ نسبت بہمہ ایلچیان زیادہ باعزاز او کوشیدہ با تحف و ہدایای
لائق مرخص ساخت تربیت خان بمرتبہ پا از دائرہ سلوک بیرون
گذاشت کہ باعث نہایت بیدماغی شاہ و خفت خود گردید
محبت و الفت موروثی طرفین را چنان بکلفت مبدل ساخت
کہ کار بلشکر  طرف کشید بعدہ کہ بحضور رسید پای
اعتراض آمد و بکمی منصب معاطب و از مجرا ممنوع ساختند - در
ہمین آں خبر حرکت شاہ عباس از عراق بلشکر گران و توپخانہ
سنگین طرف خراسان رسید و موجب مزید ملال خاطر عاطر پادشاہ
گردید و بفکر مہم و استیصال آن مایہ فساد افتاد عجلت پادشاہ
زادہ محمد معظم را با مہاراجہ جسونت و دیگر امیران مع بیست
ہزار سوار و توپخانہ رعد آثار و پیادہ بیشمار مرخص ساختند پنج لک
روپیہ نقد و سہ لک و ہفتاد ہزار روپیہ جواہر آلات سوای انعامات
دیگر وقت رخصت پادشاہ زادہ و راجہ و ہمراہان عطا فرمودند
وسط ماہ ربیع الاول سال مذکور پادشاہ زادہ برآمد و خون نیز
بتہیئہ سرانجام سفر مہم پرداختہ حکم طلب امرای موہجات و

تیداری کار خانجات فرموده جابجا گرز بردار تعیین نمودند *

درین اوان غریب سوانح از کشته شدن اعتماد خان عرف
 عبد القوی رو داد تفصیل این اجمال آنکه شیخ عبد القوی که از
 فضایی مشهور استاد پادشاه بود بعد جلوس در کمال قرب بمراتب
 پنج هزار رسیده مخاطب با اعتماد خان ساخته در خلوت حکم
 نشستن فرموده بودند اگرچه بکمال تدبیر و راستی و صلاح و تقوی
 موصوف بود گفته و التماس او نزد پادشاه نسبت بهمه ارکان
 سلطنت زیاده اعتبار داشت اما در کلمه خیر گفتن و فیضرسانی
 اصلاً زبان نزد پادشاه آشنانمی ساخت و دیگر از سختی سلوک مطعون
 عالمی بود و در همان ایام فقیری قلندر وضع که از پهلوانان عیار پیشه
 ایران گفته میشد و آن گروه که در تهوری و شجاعت و سر کلمه زدن
 بامیران نامی آن ولایت و بزور از آنها زندگی و در بزم و عیاشی
 صرف نمودن شهرت تمام دارند و در بندر سورت و برهانپور ازو
 کارهای نمایان بظهور آمده بود سیر کزان وارد دارالخلافه گردید
 و امرای ایران هر که بروضع او اطلاع داشت رعایت بحال او می
 نمود و قلندران بسیار با خود فراهم آورده هر روز در باغی با رود
 و سرود مبلغها صرف می آورد هرگاه حقیقت او بعرض
 رساندند و ظاهر ساختند که سایه مداخل او که بحال فقیری چنان
 اوقات بسر می برد در ظاهر معلوم نیست و بکیمیا گری و پیشه
 دزدی زبان زد ساختند و نیز ظاهر شد که در تهوری و شجاعت
 آنقدر شهرت دارد که زنده بدست آمدن متعذر میدانید حضرت
 خلد مکان بنو گمان جاسوس شاه ایران برده بگوتوال فرمودند که او را

غافل ساخته در هنگام خواب زنده بدست آزند کوتاهی سخن
 بشعی بسیار او را دستگیر ساخته طوق در گردن و زنجیر در پا انداخته
 هردو دست او را در چوب گرفته سرپا مسلسل آورده روز دیوان
 استاده نمودند پادشاه نظر برینکه برای تحقیق حال او بهتر از
 اعتماد خان دیگر را ندانستند باو حکم فرمودند که بخانه خود برده
 در خلوت ازو بوعده و وعید حقیقت و نفی الامر ازو استفسار نمایند
 اعتماد خان بخانه آورده در خلوت او را نزد خود طلبیده گفت اگر
 جان خویش را عزیز میداری بر راستی حقیقت بمعرض اظهار بیدار
 او در جواب گفت فقیر سیاح گدا پیشه ام فائده نه بخشید و اعتماد
 خان زبان بتهدید کشاکش آن گرفتار پنجه اجل چون دانست که
 به هیچ وجه رهائی نیست و راستی مقرون بقبول نمی افتد التماس
 نمود که اگر جان بخش نمایند در گوش نواب حقیقت واقعی ظاهر
 می سازم هر چند که دماغ اعتماد خان پر داشت آن نداشت که در
 گوش او آن اسیر بلا حرف زند اما بعد سماجت بسیار ماذون
 ساخت سوزنی که زیر پای اعتماد خان ته کرده بطول و عرض
 نیم درعه یکسر می انداختند و بالای آن نیمچه شمشیری گذاشته
 بود باوجود هردو دست او چنان در بند گرفته بود که هیچ عضو او
 سوای انگشتان پنجه قادر بر حرکت نبود وقت خم شدن و خود
 را نزد گوش او رساندن بجلدی و چابکی تمام بهر انگشتان شمشیر
 از بالای مسند اعتماد خان برداشته چنان ضرب مع غلاف بر سر
 او رساند که مجال آه کشیدن نیافت و آن قاتل بد فرجام را نیز
 پاره پاره ساختند و ذکر سبب مقید گردیدن آن قلندر مشرب

بروایت دیگر نیز مسموم گردیده اما آنچه محرر اوراق از رفقای او شنیده بود بقید قلم آورد - بهر حال پادشاه ذوالاقبال در تهیه و فکر بر آمدن بود که از واقعه ملتان و قذرها خبر واقعه شاه عباس بعرض رسید فسخ عزیمت آن مهم نمودند *

باز بتذکار احوال راجه جی سنگه می پردازد که بموجب حکم دامت از تاخت و محاصره ملک و قلعه بیجاپور کوتاه نموده چون دانست که بعد از مراجعت او قلعه‌های مفتوحه از هجوم دکنیان و عدم ذخیره بدست قلعه‌داران ماندن متعذر است مصلحت دران دانست که قلعه‌ها را خالی نموده هرچه از مصالح توپخانه قابل همراه گرفتن بود با خود گرفته باقی را بتاراج سپاه داده و آتش زده برج و بارهای که لائق مسمار نمودن بود از پا در آورده از آنجا کوچ نموده خود را بخجسته بنیاد رساند - درین ضمن از حضور تواتر حکم مشتمل بر فرار نمودن سیوا و مقید ساختن روانه نمودن نتهوجی رسید و راجه نتهوجی را مع پسر او مقید ساخته روانه حضور نمود - دلیر خان که قبل از رسیدن به خجسته بنیاد بموجب حکم با جمعی از کومکیان روانه حضور گردیده بود بعد از عبور آب سردا حکم مهم و گوشمال دادن زمیدار چانده بدو رسید بعد ورود حکم با زندوله خان و راجه سجان سنگه و راو بهار و قادر داد خان و زبردست خان و آتش خان و برقنداز خان روانه سمت برار و ملک چانده گردید - و ایرج خان صوبه‌دار برار مع فوجداران نواح نیز رفاقت نمود چون نزدیک سرحد چانده رسیدند مردمان آن بوم متزلزل خاطر گردیده معتمدان خود را نزد دلیر خان فرستاده التماس عفو جرائم گذشته

و قبول پیشکش لائق حال و طلب عهد و امان بهمیان آورد - دلیرخان
فرستاد های او را استمالت نموده موافق ادعای او بشرط ملازمت و
قبول پیشکش خلعت داده مرخص ساخت - کوتاهی سخن زمیدار
مذکور کمربند مذمت و احسان و امان جان بگردن عجز انداخته چون
مجرمان عذرخواه آمده با هفت هزار اشرفی و پنج لک روپیه بطریق
شکرانۀ عفو تقصیرات برای پادشاه و هزار اشرفی و دو هزار روپیه
نذر و ضیافت دلیرخان ملاقات نمود - دلیرخان جهت مقرر نمودن
پیشکش حال و هر سال و باز آمدن از افعال نکوهیده و اطاعت
نصائح زجر و توبیخ آمیز نموده بعد گفتگوی بسیار قرار یافت که
یک کردار روپیه جرمانۀ سابق و شکرانۀ حال از نقد و جنس در فرصت
دومادۀ سرانجام دهد و هر سال دو لک روپیه مقرری در سرکار عائد می ساخته
باشد و پنج لک روپیه به دلیرخان تواضع نماید و چار دیواری که
بطریق حصار ساخته مسمار سازد و نام مکان بودن خود را بقلعۀ ارک
زبان زند سازد - و محمد لطیف نام دیوان لشکر را برای وصول زر پیشکش
حال و مسمار نمودن حصار شهر پناه و برج و باره و عمارت حاکم نشین
زمیدار تعیین نمود و مقرر ساخت که تا وصول زر پیشکش ملهاری
نام دیوان او در لشکر باشد و در مدت دو ماه از نقد و جنس مبلغ
هفتاد و هفت لک روپیه بوصول آورده مصحوب زین العابدین دیوان
برهان پور که از بند های روشناس والا شاهی بود روانه حضور
ساخت - و فرمان عنایت آمیز مع خلعت و جیغۀ و شمشیر مرصع
و فیل برای زمیدار از حضور رسید و برای وصول باقی تعهد و ضامن
معتبر گرفته ملهاری را خلعت داده مرخص ساخت و در سه ماه فراغ

حاصل نموده متوجه تادیب زمیندار دیوگده که بسرحد چانده متصل
است گردید و در اندک فرصت مبلغ پانزده لک روپیه بمر مقرر ساخته
و دو لک روپیه پیشکش سال بسال نیز قرار داده قریب بنصف
پیشکش حال بوصول آورده بود - درین ضمن خبر بیماری راجه جی سنگه
مشرف بر هلاک که متصل خبر فوت او و برهم خوردن نسق
بالاگهات انتشار یافت رسید - و در همان روز احکام حضور مشتمل بر
فرمودن مهم بیجاپور مجدداً مع فرمان صوبه داری دکن بنام دلیر خان
رسید و برای وصول باقی پیشکش هر دو زمیندار قادردان خان را گذاشته
روانۀ خجسته بنیاد بقصد تسخیر بیجاپور گردید بعده که نتهوجی
خویش سیوا همراه گرز بردار و کسان راجه جی سنگه بحضور رسید
حکم شد که با احتیاط مسلسل نگاهدارند نتهوجی خلاصی خود را در قبول
اسلام بنفاق دانسته بوساطت مقریان حضری عرض رساند حضرت
خلد مکان بر غبت تمام التماس اورا مقرون باجابت نموده تلقین
کلمه فرموده سه هزار و دو هزار سوار بخطاب محمد قلی خان
منصب اورا بحال داشتند بعد چندگاه که با تعینات دلیر خان شده
بدکن رفت بار دیگر مرتد شده قابو یافته خود را نزد سیوای مردود
چنانچه بزبان قلم خواهد داد رساند و فسادها از بظهور آمد که
تا حال در صوبجات دکن روز افزون است *

ذکر سوانح سال دهم از جلوس مطابق

سنه هزار و هفتاد و هفت هجری

در شروع سال دهم از جلوس پادشاهزاده محمد معظم را بدستور

سابق صوبه دار دکن نموده پنج هزار سوار اضافه و پنج لک روپیه نقد

مرحمت فرموده از اصل و اضافه بیست هزارى دوازده هزار سوار
که بر آوردی پانزده هزار سوار باشد سرافراز ساخته مع کومکیان
مرخص ساختند - درین ضمن بعرض رسید که راجه جی مذکوره باجل
طبعی درگذشت *

چون حقیقت مرکشی و فساد افغانان یوسف زئی معروض
گردید فرمان تنبیه آن جماعه بدنام بدنام میرخان صوبه دار کابل
و کامل خان فوجدار اٹک و دیگر فوجداران نواح که همه باتفاق
در استیصال آن جماعه بد سگال پردازند صادر گردید - کامل خان انتظار
کمال صوبه دار نکشیده با جمعیت خود برای تنبیه آن مفسدان
بدنام کوشیده فوجداران نواح را با خود رفیق ساخته بمدد تدبیرات
رای صائب محاربات عظیم و ترددات نمایان که بتحریر تفصیل آن
نمی پردازد بکار برده کارزارهای صعب که چندین هزار افغانان
کشته گردیدند و جمع کثیر از سوار و پیاده پادشاهی بکار آمدند
رواد - باوجود فراهم آمدن چهل پنجاه هزار سوار و پیاده افغانان که
مکرر فوج کشی بمیان آمد و شمشیر خان از همراهان میرخان
که با چهار پنج هزار سوار بروقت بمدد رسید و از و نیز برفاقت
کامل خان تردد رستمده بظهور آمد و افغانان را گوشمال واقعی
دادند از جمله افغانان مقتول کله دوهزار و چهار صد افغان
بحضور رسید و کله میذار فرمودند - معینا افغانان جهالت کیش از
طریقه مفسدی خویش باز نیامده در راه زنی و مفسدی و مردم آزاری
زیاده از سابق می کوشیدند و فریاد شورش آنها می رسید بنابراین
محمد امین خان بخشی را که صوبه داری لاهور ضمیمه بخش دیگری

حضور نیز داشت و مظانی قعدۀ سنه مذکور صوبه دار کابل نمودۀ برای
 تذبذبه آن گروه شقاوت پزوه مرخص فرمودند سه هزار سوار بیادشاهزاده
 محمد اعظم اضافه داده از اصل و اضافه پانزده هزار هشت هزار سوار
 نمودند - پادشاهزاده محمد اکبر را که لغایت حال منصب نیافته
 بود منصب هفت هزاری سه هزار سوار و علم و نقاره مرحمت
 فرمودند - از پادشاهزادها که بدون خدمت در صغرسن منصب
 یافته باشد همین پادشاهزاده محمد اکبر است - راجه رام سنگه را
 که بسبب فرار سیوا بی منصب ساخته پیاپی اعتراض آورده بودند
 بعطای خلعت ماتمی پدر و بحالی منصب چهار هزار چهار
 هزار سوار و دیگر انعامات سرافرازی دادند - عنایت خان را دیوانی
 خالصه از تغیر رای اعلیٰ چند مقرر فرمودند - چون محمد تقی خان
 بخشی دکن و دیعت حیات نمود غیاث الدیم خان پسر اسلام خان
 که متصدی بندر سورت بود بخدمت بخشیدگری دکن مامور گردید
 و زین العابدین دیوان برهانپور که با خزانه پیشکش چانده بحضور
 رسیده بود بخطاب خانی سرافرازی بخشیده متصدی بندر سورت
 نمودۀ مرخص فرمودند *

از عرضداشت زمیندار تبت بعرض رسید که عبد الله خان
 والی کاشغر که از تعدی و تسلط پسر بقصد زیارت بیت الله
 و شرف اندوزی ملازمت بکمال بی سروسازی بآن حدود
 رسیده و معدودی چند از اهل و عیال همراه دارد خواجه محمد
 اسحاق نام را مهماند ر مقرر نموده با بعضی سرانجام ضروری باستقبال
 او روانه ساختند و از عقب آن یکصد و نه اسپ با ساز میدا

و طلا و سادۀ و دو زنجیر فیل با ساز نقره و خنجر و شمشیر مرصع
 و از ظروف طلا و نقره و اقسام اقمشه و فرش و پنجاه هزار روپیۀ
 نقد بر خزانۀ کشمیر تذخوۀ نموده روانه فرمودند - بعد ازان بمحمد
 امین خان که بلاهور تعلقه صوبۀ خود رفته بود حکم رفت که
 تا رسیدن عبداللہ خان توقف ورزیدہ در تقدیم ضیافت او کوشیدہ
 پنجاه هزار روپیہ از خزانۀ لاهور رساند و در ہمہ باب بمہمانداری
 او پردازد - و جابجا بحکام و فوجداران احکام سرانجام دادن
 مایحتاج ضروری او و دیگر مہمان نوازی و مسافر پروری صادر
 گردید - بعدہ کہ نزدیک دار الخلافت رسید جعفر خان را با اسد
 خان باستقبال مامور نمودند و باعزاز تمام در عبادت خانہ طلبیدہ
 ملاقات نمودہ نزد خود نشاندہ کلمات فرحت افزا بمیان آوردہ در
 تسلی او کوشیدہ - رای رستم خان را برای ماندن او مقرر کردہ
 تمام سرانجام ضروری موجود نمودہ فرود آوردند - و تا ہشت ماہ
 نگاہ داشتہ طریقہ مہمان نوازی را کار فرمودہ بموجب خواہش
 مہمان سرانجام راہ کعبۃ اللہ خاطر خواہ مہیا ساختہ مہمان
 دار ہمراہ دادہ روانہ بندرسورت ساختند و بحاکم بندر نیز در تقدیم
 خدمتگاری و مہمانداری احکام صادر نمودند - از ابتدای ورود لغایت
 رخصت دہ لک روپیہ رعایت و صرف مہمان پروری بعمل آمد *
 بر زمینز مدیر مطالعہ کنندگان ظاہر باد کہ لغایت سال دہم
 جلوس احوال پادشاہ خلد آرامگاہ عالمگیر از روی تاریخ تالیف غفران
 پناہ محمد کاظم منشی پسر میرزا محمد امین مشہور بہرزا امینا کہ
 از مستعدان موروثی ایران بود و دیگر مولفان کہ قریب ہفدہ

هزار بیت کتابت میشد انتخاب نموده که جمله بسه هزار
بیت نمیرسد معینا اگر باعث ملال طبع مطالعه کنندگان از روی
اظناب و نامربوطی کلام گردد و بعضی سوانح خلاف نسخه دیگر
مقدم و موخر سال باشد از عیب جوئی آن چشم پوشی نموده
معاف دارند *

ذکر سلطنت سال یازدهم خلد مکان لغایت سنه

بیست و یکم که دران ضمنا قد سال نیز نوشته شده

چون بعد انقضای ده سال مورخان ممنوع از تسطیر احوال آن
پادشاه عدالت گستر دین پرور گشتند مگر بعضی مستعدان خصوص
مستعد خان بطریق خفیه برخی از احوال مهم دکن را مجملا بلا
تذکار مکروهات که همان ذکر فتوحات بلاد و قلاع را بزبان قلم داده
و بندر ابن احوال چند سال عشر ثانی و الهی را مجمل نوشته
تاریخی که احوال چهل سال باقی مجمل و مفصل دران درج باشد
دیده و یافته نشد لهذا از سنه یازده هجری لغایت سنه بیست و یک
جلوس که بضبط تاریخ سال و ماه بتذکار سوانح حکم زانی عشر ثانی
حضرت خلد مکانی تواند پرداخت سر رشته بدست نتواند آورد
اما بعده که بسعی و تفحص تمام هر آنچه توانست مقدمات عمده
لائق تحریر از روی دفتر وقائع و زبانی راویان ثقه و بعضی محرمات و
مقربان قدیم بارگاه آن خلد آرامگاه و خواجه سرایان کهن سال مجملی
بتحقیق در آورد و آنچه خود بعد حد تمیز رسیدن در مدت سی
چهل سال برای العین مشاهده نموده بصندوق حافظه سپرده بود بقید
قلم در آورد - چون مسموع گردید که بندر ابن داس بهادر شاهی که

مدت در ایام پادشاهزادگی متصدی حضرت شاه عالم بود تاریخی
تالیف نموده در آن سوانح سی و چند سال را باحاطه بیان درآورده است
از استماع آن بغایت مشغوف گشته در بهمرسانیدن آن تاریخ
نهایت تعصب بکار برد - بعده که بسعی بسیار آن نسخه را بدست
آورده هامید آنکه از خرمین اندوخته او خوشه چینی نماید از روی
غور من اوله الی آخره بمطالعه در آورد - نصف آنچه راقم حروف
جمع ساخته درین اوراق باحاطه بیان در آورده بنظر نیامد - بهرحال
در خدمت ارباب دانش و سخن سنجان گنج معانی التماس
دارد که اگر در وقت مطالعه در ذکر سوانحی قصور بنظر آید یا بر
اختلاف روایت یا بر مقدم و موخر بودن سال از روی تاریخ و
راوی دیگر اطلاع یابند تا مقدور در اصلاح آن کوشند و الا از روی
عیب پوشی معذور شماسند *

بهرحال مجمل از احوال آن پادشاه خجسته خصال بزبان
خامه صدق مقال میدهد روز بروز در اجرای امور شرعی و پاس
اوامرومذاهبی الهی بمرتبه تقید می نمود که متصل هم احکام
برای منع اخذ راه داری و پاندوی و غیره که لکها حاصل آن
هر سال در سرکار واصل میگردد و برانداختن رواج مسکرات
و خرابات خانها و اجتماع جاتره که هر سال در روز و تاریخ معین
در معبد خانهای هندو زن و مرد زیاده از اندازه شمار هر قوم
فراهم می آمدند و لکها مال بخیرد و فروخت میرسید و مبلغ کلی
محصول آن در هر صوبه داخل خزانه می شد صادر میفرمودند -
و کلانوتان و قوالان بانام و نشان که در سرکار نوکر بودند آنها را از سرود

خوانی توبه داده بر مراتب منصب آنها افزودند - و حکم مژادی منع سرود و رقاصی نمودند - گویند روزی جمعی از کلانوتان و قوالان بازوحام و غوغای تمام فراهم آمده جنازه با شان تمام ترتیت داده پیش و پس جنازه نوحه کنان از پای جهروکه درس گذشتند بعد عرض که از کیفیت جنازه استفسار فرمودند کلانوتان التماس نمودند که راگ مرده می بریم که مدفون سازیم فرمودند که چنان بخاک بسپارند که باز صدا زدا ازو برنیاید •

در زمان پادشاهان سلف لغایت آن سال جهروکه درس مقرر بود که پادشاهان باوجود عارضه بدنی برای انتشار خبر سلامتی روز یک دفعه و گاه دو دفعه در وقت معین دران جهروکه که مشرف بر دریای حمدای اکبر آباد و شاه جهان آباد ساخته بودند سر از جهروکه بر می آوردند سوای اهل مجرائی آنوقت چندین لک آدم از زن و مرد همه قوم پای جهروکه فراهم آمده دعا و ثنا بجا می آوردند و بسیاری از قوم هذود بودند بدزسندی مشهور یعنی تا صورت پادشاه را در پای جهروکه درس نمی دیدند هیچ چیز از ماکولات در دهن نمی انداختند آن خسرو دین پرور آنرا نیز از جمله ممنوعات و نامشروع دانسته در پای جهروکه نشستن موقوف نموده حکم منع فراهم آمدن آن ازوحام فرمودند • در آغاز سال دوازدهم از سوانح دار السورور برهان پور بعرض رسید که در ایام عاشورا جمعی از مردم محله احدی پوره و کهرکی پوره از قدیم میان هم عداوت همچشمی داشتند و مردم احدی پوره هر سال وقت بر آوردن تابوت برای گشت بر مردم کهرکی پوره بلکه اکثر

بر مردم محله دیگر غالب بودند و زیاده از دو صد سوار زره پوش و بندوقچی بسیار همراه تابوت وقت گشت بر می آمدند شبی در وقت گشت با تابوت مردم کهزکی پوره اتفاق مقابل آمدن افتاد هر چند که مردم کهزکی پوره راه را گردانده خواستند خود را از آفت مقابل شدن تابوت احدی پوره محفوظ دارند مردم احدی پوره از غرور جهالت و بسیاری جمعیت مکرر سر راه تابوت کهزکی پوره گرفتند و نزدیک جامع مسجد جنگ واقع شد و چنان جنگ عظیم در پیوست که تماشائیان بسیار فراهم آمده رفاقت مردم کهزکی پوره نمودند و آنقدر مردم برای مدد طرف کهزکی پوره بر درو بام دکانها سوار شدند که یک سغال برخانه هیچ احدی از دکان دار نماند و زیاده از پنجاه نفر احدی پوره کشته شدند و قریب صد نفر زخمی گردیدند و چهل پنجاه هزار آیه را مروارید و دیگر اقمشه تابوت و شد های احدی پوره بتاراج رفت - بعد عرض فرمودند که احکام منع ساختن تابوت در ایام عاشورا و بگشت بر آوردن در همه صوبجات بر نگارند *

در زمان پادشاهان سابق خصوص در عهد صاحب قران ثانی شاعران و منجمان اعتبار زیاد داشتند و در هر عهد یکی از شعرا بخطاب ملک الشعرا سرافرازی یافته بر دیگر شعرا امتیاز بهم رسانده در رکاب و پای تخت حاضر می بود و منجمین را جر و مصالح رکاب و دفتر دیوانی دانسته داخل بند های پادشاهی روشناس نوکو می نمودند و برای تحقیق فصول اربعه و سر رشته حساب ماهای شمسی و تذخواه تیول جاگیرداران و نقدی احدیان و توپخانه و اختیار نمودن ساعت که بر نگاهداشتن تقویم موقوف

بود همه را موقوف فرمودند و رواج شعر گفتن و شنیدن و اختیار ساعت از روی تقویم نمودن و تقویم در دفتر نگاهداشتن برانداختند اهل دفتر بعرض رساندند که حساب تاریخ ماه شمسی که محرران از روی تقویم نگاه میداشتند ممنوع گردید و بدون تقویم حساب طلب تذخواه جاری نمی تواند نمود فرمودند از روی *

* بیت *

لا ولا لب لا ولا لاشش مه است * کل کط و کط لل شهر کوته است سر رشته ماههای شمسی نگاه دارند اگرچه از آن سال محرران دفاتر از روی لا و لب جنتری نموده حساب نگاه میدارند اما اینکه موافق تقویم حساب تحویل آفتاب راست آید و در غره شمسی تفاوت راه نیابد محال است چرا که موافق قاعده منجمان اگر لحظه قبل از وقت زوال تحویل شود آن روز را غره حساب می نمایند و در صورت آن اگر عشر عشر ساعت زمانی از وقت زوال گذشته تحویل آفتاب اتفاق افتد داخل سلخ میگیرند و این باریکی حساب بدون استخراج منجمان که در تقاویم ثبت می گردد دریافتن متعذر بلکه سخن در تقویمهای این عهد نیز میگردد لهذا آنچه محرران اوراق از روی دفاتر دیوانی صوبه دکن و دار الخلافت و امرای صاحب اقتدار تحقیق نموده همه جا باختلاف تفاوت دوسه روز تا نه و ده روز از روی استخراج منجمان بنظر آمد که بمرور ایام تفاوت راه یابند اگر محاسبان نکته سنج که از سال و ماه شمسی و قمری اطلاع دارند آن تفاوت را از روی غور حساب نمایند برای ارباب طلب منصبداران که بعد سرگردانی سالها تذخواه می یابند مبلغ کلی علاوه نقصان ایام گذشته می شود - و قضات را در

امور ملکی و مقدمات جزئی و کلی چنان مستقل ساختند که باعث رشک و حسد امیران عمده صاحب مدار سلطنت گردید چنانچه قاضی عبد الوهاب احمد آبادی که قاضی القضاات حضور بود آن قدر استقلال و اعتبار بهمرساند که همه اموای با نام و نشان از و ملاحظه حفظ آبروی خود داشتند و مهابت خان ثانی که در زیاده سرب و گستاخی در خدمت پادشاه سرآمد روزگار خود را میگریفت همیشه در فکر خفت رساندن بقاضی بود چنانچه از راوی ثقه و محرمان خاندان قاضی مسموع گردید که در ایامی که مهابت خان بهم دکن مامور گردیده از حضور مرخص گشته برآمد بیرونها مدت مقام نموده التماس درخواست مساعدت زیاده از مرضی پادشاه بمیان آورده بود درین ضمن خبر باورسانند که سه چهار لک روپیه جواهر و اسباب کشمیر و اکبر آباد مال قاضی همراه مال تجارت بیوپاریان احمد آباد برآمده داخل قافله شده بعد تحقیق فرمودن همه را کشیده آوردند و همان روز بسپاه تقسیم نموده داد بعده که بعرض پادشاه رسید و پای تحقیقات بمیان آمد مهابت خان پیغام نمود که مال سوداگر از راه اغطرار بطریق قرض گرفته ام که با منافع آن بتجویز قاضی ادا سازم و قاضی درین باب سوای اغماض مصلحت کار ندانسته کاوش بمیان نیاورد - روزی از نوشته اخبار نویسان دکن شوخی و فساد زیاد سیوای مردود بعرض پادشاه رسید و تجویز رخصت مهابت خان درمیان بود پادشاه رو بجعفر خان و مهابت خان نموده فرمودند که این کافر بچه بسیار پا از حد بیرون گذاشته فکر استیصال این نمودن ضرور است مهابت خان

در جواب التماس نمود که حاجت فوج و تعیین لشکر نیست اعلام
قاضی کفایت می نماید - پادشاه بیدماغ گشته در خلوت بجعفر
خان فرمودند که مهابت خان را بفهمانند که چندین کلمات لغو
سردیوان بعرض نمی رسانده باشد *

الحال چند کلمه از احوال سیوای خسران مآل که بعد فرار از
حضور کار آن بد سگال بکجا رسید بزبان قلم میدهد که بعده که آن
کافر محیل از متهدرا تغیر لباس نمود و ریش و بروت تراشیده همراه
سندبها پسر خور و سال و قریب چهل و پنجاه نفر از هرکارها و دیگر
وابستهها که همه خاکستر به رو مالیده خودها را بصورت فقیران هندو
ساخته آنچه از جنس جواهر بیش قیمت داشت و قدری از
اشرفی و هون که توانست برداشته در چوب دستیها که محجوف
ساخته بود انداخته سر آنها قائم کرده و قدی زیر کفشهای کهنه
دوخته سه فرقه مختلف الوضع بیدراگی و گسائین و اداسی
شده راه اله آباد و بنارس پیش گرفته مرحله پیمای گردیدند
و یکدانه الماس بیش قیمت با چند دانه یاقوت در موم گرفته
در رخت پوشش هرکارها دوخته و در دهن بعضی همراهان داده
طی مسافت می نمود تا بمکانی رسید که بعلي قلی نام فوجدار
آنجا از نوشته وکیل قبل از رسیدن گرز برداران مع احکام خبر فرار
سیوا و تعیین فرمودن گرز برداران رسیده بود فوجدار از شنیدن
خبر فرار سیوا و رسیدن هرسه گروه فقیران فرمود که همه را مقید
سازند و پای تفتیش درمیان آورد و یک روز و یک شب همه
آن فرقه با جمعی دیگر از مسافران در قید بودند شب دوم

دوپاس از شب گذشته سیوا خود را تنها در خلوت نزد فوجدار رسانده اقرار نمود که من سیوا ام و دو دانه الماس و یاقوت بیدش قیمت که از لك روپیه زیاده ارزش دارد با خود دارم اگر میدانی که در صورت آنکه مرا زنده دستگیر نموده بفرستی یا سرمرا بریده ارسال داری او این هردو سنگ بی بها برای تو نماید اینک من و این سرمن و الا دست از ما سرگشتگان وادی ضلالت بردار -

علی قلی سودای نقد را برامید نسیه مچرا که آخر چه نقش بر روی کار آید اختیار نموده آن هردو سنگ بیدها را ازو گرفته صبح آن بعد تفتیش تهدید آمیز دست از همه فقیران و مسافریں برداشت و سیوا خلاصی خود را عمر دوباره یافتن دانسته چون مرغی که بقفس آمده نجات یابد از دام فوجدار جسته مرحله پیمای سمت بنارس گردید - بعد که باله آبان رسید اگرچه خود در جلد روی و پیاده رفتن گرو از شاطران می بود اما سنبها که پسر خور سال همراه آمده بود آبله در پای او افتاد و زنجیر پای او گردید لهذا کدکلس نام برهمن که پروخت موروثی جد و آبای او که وقتی به بنارس آمده بودند گفته می شد و ضابطه است که هنوز صاحب اسم و رسم بهر مکانی که رسیدند خط بمهر خود به برهمن که خدمت مینماید نوشته میدهند او را پیدا نموده پسر خود را با قدری جواهر و اشرفی حواله نموده سفارش نمود که اگر حیات من وفا نمود و بمکان خود رسیدم و بخط خود بتو بنویسم سنبها را با خود گرفته براهی و قسمی که بنویسم خود را بمن خواهی رساند والا ترا و پسر را بخدا سپردم اما با اختیار و خواهش پسر و نوشته مادر او زنهار حرکت از جای خود

خود را که بسبب او کبکلس را
 نذمائی و برهمن معتمد قدیمی
 بهمرسانده بود با خرج چندساله همراه سندیها گذاشته راه بنارس اختیار
 نمود قضارا روزی که داخل بنارس شد و صبح آن برای غسل و
 لوازمی که هنوز بجامی آرند دوگه‌ری شب مانده بکنار دریا رفت هنوز
 از ریش تراشی و شست و شوی بدن فارغ نشده بود و اثر تاریکی بود
 که شور و غوغای خبر گریختن سیوا از حضور و رسیدن گوز برداران و
 صدای گرفت و گیر بلند گردید •

در ایامی که مقرر سوانح در بندر سورت بود بانها نام زناردار
 طبیب پیشه نقل می نمود که چون در قوم ما ضابطه است که
 برای تحصیل علم نجوم و طبابت و شاستر برهمنان بی سز و مایه
 از دور و نزدیک ببنارس رفته یکی از برهمنان آنجا را استاد
 خود قرار میدهند و نزد او درس میخوانند و کعبه و شام از طرف
 استاد خود کنار آب گنگ رفته موافق دابی که مقرر است
 مردمی را که برای غسل می آیند بدستور و آئین مقرری
 خدمت می نمایند و هرچه ازان بهمرسد بلا تصرف و خیانت
 نزد استاد خود می برند و خرج خوراک و پوشاک شاگردان بر دنده
 استاد است که بقدر کفاف ضرور خبر می گیرند من به بنارس رفته
 مدت سه چهار سال خدمت یکی از برهمنان می نمودم و هرچه
 کنار دریا بدستور دیگران بهم میرساندم در خدمت استاد میبردند و او
 بسیار به تنگی و سختی خبر قوت من میگرفت تا آنکه روزی که هنوز
 اثر تاریکی بود کنار آب بدستور هر روز رفتم شخصی دست مرا
 گرفته مشتی پراز جواهر و اشرفی و هون بدست من داده

گفت مشیت را واکم و مرا زود از لوازم غسل فارغ کن من از خوشوقتی در جامه نگنجیده نظر مجمل بران انداختم سوای جواهر و اشرفی بنظر نیامد و جلد بتراشیدن ریش و غسل دادن او پرداختم هنوز فارغ از خدمت او نشده بودم که غوغای گرفت و گیر و رسیدن گرز برداران برای سیوا بلند گردید تا خبردار شدم شخصی که خدمت او می نمودم در طرفه العین از پیش رو و نظرم غائب شد و دانستم که همان سیوا بود و باز نظر بمرکبیت مبلغ انداختم نه جنس جواهر و نه اشرفی و نه هون بشمار آمد و مصلحت درین دانستم که دیگر صورت استناد ندیده راه وطن اختیار نمایم و خود را به بندر سورت رساندم حویلی ملکی که دارم از همان زراست *

القصه سیوا از بنارس براه بهار پتنه و چانده که پرازتراکم اشجار دشوار گذار است و از سرحد زمینداران سوای بیوپاری قوی و قاصدان تردد دشوار است بتغییر وضع هرجا که میرسید خود را و همراهان را بصورت دیگر ساخته طی منازل می نمود تا خفیه نزد عبد الله قطب الملک بحیدر آباد رسید و بافسانه و افسونهای مکر انگیز و ابله فریب چندان باغ سبز نمود که عبد الله شاه فریفته حرفهای او گشته از آنکه چند قلعه سرحدی قطب شاهیه بتصرف عادل شاهیه رفته بود و سیوا در فن قلعه گیری شهرت تمام داشت با عبد الله شاه بکفالت قسم و عهد و پیمان قرار داد که اگر همراه من فوج و مصالح قلعه گیری بدهند قلعهها که بتصرف بیجاپوری رفته در اندک فرصت بتسخیر آورده حواله منصوبان شما که همراه من باشند خواهم نمود و سوای قلعههای شما چند قلعه من

که بتصرف منسوبان عالمگیر بادشاه رفته هرچه بمدد و کومک مصالح شما باز بتصرف خود آرم در ادای حق احسان شما خود را معاف نخواهم داشت و باقی عمر خود را از جمله بند های دستگرفته و غلام زر خریدۀ آن جناب خواهم دانست عبد الله شاه نظر بر عاقبت بینی و افعال آن عیار پیشۀ بدسگال نموده جمعیت شایسته با مصالح قلعه گیری و چند نفر قابل قلعه داری را سرفوج قرار داده سفارش اطاعت و رفاقت سیوا نمود و سیوا آن فوج را همراه گرفته بپای هر قلعه که میرسید بانواع حیل و تدبیر که در فن قلعه گیری ید بیضا داشت در محاصره ایام معدود به تسخیر و تصرف در می آورد و منصوبان عبد الله شاه را که برای قلعه سپردن و قلعه دار ساختن همراه گرفته بود باقسام چرب زبانی که فی الحال شما بازوی مدید به ازین قلعه دیگر بشما خواهم سپرد امیدوار ساخته بر عایت نقد و جنس که از ان قلاع بدست می آمد فریفته بر سر قلعه دیگر می برد تا آنکه ستاره و پر ناله و غیره ده دوازده قلعه نامی مشهور بیجاپوری را که سالها بخرج لکها نتوان گرفت در اندک فرصت بتصرف خود آورد و به تسخیر قلعه راجگده و غیره که از سعی راجه جیسنگه و دلیر خان و دیگر بند های پادشاهی که خود کلید های آنها را سپرده بود بر همه دست یافته یک در قلعه حوالۀ نوکران عبد الله شاه نموده مرخص ساخت - و بقول مشهور و روایت زبانی مردم حیدر آباد در سنه اول یا دوم فرمان دوائی ابو الحسن سیوا بحیدر آباد آمده با ابو الحسن در خورده با او نزد ابله قریبی باخت - القصه بعد فراغ قلعه گیری بدستور سابق در قلعه راجگده مستقل

گردید و از سرنو علم طغیان بر افراخته در ایامی که هنوز حصار شهر
 پناه بندر سورت بنا گذاشته نشده بود در بندر مذکور تاخت آورده
 آن قدر زر نقد و طلا و نقره غیر مسکوک و قماش کشمیر و احمد آباد
 و دیگر بلاد با چند هزار زن و مرد هندی با نام و نشان و مسلمین
 آبرو طلب دستگیر نموده بود که در درها نقد و جنس مجموع بدست
 آن کافر بد سرشت آمد بعده که بعرض پادشاه رسید حکم فرمودند
 که قلعه شهر پناه اطراف بندر سورت بسازند و دلیر خان و خان جهان
 بهادر برای تنبیه آن بد مثال با فوج و سرداران کار طلب مبارز پیشه دیگر
 تعیین گردیدند - گویند سیوا ده دوازده هزار اسپ کچی و عربی فراهم
 آورده بود که هرجا فوج تعیین می نمود بیشتر سواران بارگیری
 خود او بودند و از سرنو قلعهها که سابق در دریا احداث نموده بود
 بتعمیر آن پرداخته کشتیهایی جنگی ساخته دریای قلعهها نگاهداشته
 شروع بزدن و تاراج نمودن جهازات راه ولایت و کعبه الله نمود - بعده
 خاطر از بند و بست اطراف قلعه راجگده که ملجای قدیم او بود جمع
 ساخته بدین فکر افتاد که مکان و کوه قلب تر از راجگده برای
 ماندن خود بهمرساند بعد تفتیش و تجسس بسیار کوه راهیری
 که در رفعت با آسمان همسری می نمود و از پای دامن کوه تا سر
 قلعه آن که تیغه آن بناف چرچ زمردی فام رسیده بود سه کوه
 ارتفاع داشت و بیست و چهار کوه از آنجا دریای شور واقع شده و
 شعبه دریا از پای دامن کوه هفت کوه می شمردند و اطراف آن طرف
 راه بندر سورت که ده دوازده کوه راه منزل براه خشکی واقع شده و
 راجگده از آنجا چهار پنج منزل است و کوههای سر بفلک کشیده و شوارگذار

بسیار قلب در راه دارد پنجمه متصل باران دران سر زمین میباشد
و تعلق بکوکن نظام الملکی دارد اختیار نموده بتعمیر و عمارت آن قلعه
پرداخت و دروازه و برج و باره در کمال قلبی قرار داده ترک ماندن
راجده نموده قلعه راهیری را ملجا و جای ماندن خود مقرر ساخت
از بعد تیار شدن قلعه و نصب نمودن توپها و مسدود ساختن راه ترو
اطراف که همان یک راه قلب گذاشت روزی مجمعی ساخته خریطه
زر و کوه طلای صدهون در میدان گذاشته فرمود که منادی نمایند که
هر که سوای راهی که مقرر نموده شد براهی دیگر بالای قلعه بلا مدد
زین و کمند مع نشان رود بدو آن زر و کوه طلا بخشیده شود یکی از قوم
دهیر آمده التماس نمود که اگر حکم راجه باشد من بالای کوه مع
نشان رفته نشان نصب نموده بپیام بده که آن دهیر بان نشان بالای
قلعه آن کوه رفته نشان نصب نموده بجلد فرود آمده آداب دعا
و ثنا بجا آورد سیوا فرمود که آن خریطه زر مع کوه طلا باو بدهند
و پای او را از بند قطع نمایند و حکم نمود از راهی که آن دهیر بالا
رفته بود آنرا بند سازند چون راهیری ابتداء اطراف آن تعلق بکوکن
نظام الملکی داشت بعد که ملک او را و بعضی تعلق بیجاپوری را
صاحب قران ثانی متصرف شده باز که بر عادل شاه مهربان شدند
عوض ملک تازه بتصرف آمده بیجاپور را به کوکن نظام الملک
عوض نموده به عادل شاه مرحمت فرمودند و فتح خان نام افغان
از طرف عادل شاه دران ضلع کوکن حاکم بود - و قلعه دندا راجپوری
که نصف در دریای شور واقع شده و نصف در خشکی است حاکم
فشین او بود و باز قلعه جزیره که برآپوی جزیره اندرون دریای

شور بتفاوت گوله رس از دندا راجپوری در کمال استحکام واقع شده بود که هرگاه غلبه غنیم دران نواح رو میداد فوجدار آنجا پناه بدانجا می برد بعد که سیدوا راهیری را که از دندا راجپوری بیست کوه مسافت داشت حاکم نشین و جای ماندن خود مقرر نموده هفت قلعه خورد و کلان دیگر که دران نواح بود باندک فرصت بتصرف خود آورد همت بتسخیر دندا راجپوری گماشت - فتح خان از ملاحظه غلبه سیدوا که همه قلاع بتصرف او در آمد حوصله باخته دندا راجپوری را گذاشته پناه بقلعه جزیره اندرون آب برد و سیدوا بقصد تسخیر جزیره نیز عرصه برفتخ خان تنگ آورد و فتح خان باین فکر افتاد جزیره را نیز بعد گرفتن قول امان بغنیم بسپارد و خود جان بسلامت بدر بردن غنیمت داند سیدی سنبیل و سیدی یاقوت و سیدی خیریت نام سه غلام حبشی فتح خان داشت که باز همراه هر کدام ده ده غلام حبشی سپاهی تربیت کرده آنها بودند و اختیار بندوبست جزیره و اکثر کاروبار خانه بدست همان حبشیها بود هر سه غلام حبشی بر غلبه غنیم و اراده فتح خان که می خواهد قلعه جزیره را حواله سیدوا نماید اطلاع یافته باهم مصلحت نمودند که در صورت رفتن قلعه جزیره بتصرف کافران خدا داند بر سرمایان چه آرند بهتر آنست که فتح خان را دستگیر نموده مقید سازیم و سیدی سنبیل را بسرداری و حکومت آن ضلع برداریم چنانچه در سنه چهارده جلوس حبشیها فتح خان را غافل کرده زنجیر دریا انداخته حقیقت بعال شاه بیجاپوری معروض داشتند و بخدمت خان جهان بهادر صوبه دار دکن نیز عرضه داشت نموده استدعای

بندگی درگاه پادشاه و طلب کومک از راه بندر سورت و دریا
 بمیان آوراند. از نزد خان جهان بهادر جواب عنایت آمیز با تجویز
 منصب چهار صدی دوصد سوار برای سیدی سنبل و سه صدی صد
 سوار برای سیدی یاقوت و دوصد صد سوار برای سیدی خیریت
 مع خلعت و پنج هزار روپیه نقد مدد خرج و عطای جاگیر سیر
 حاصل نواح بندر سورت رسید و سیدی سنبل از رسیدن منصب
 و خلعت و زر نقد مستظهر و مفتخر گشته کمر همت بردفع شر
 سیوای مردود بسته کشتیهای پای قلعه که تعمیر طلب شده بودند
 شروع بمرومت نمودن آن ساختند و فراهم آوردن کشتیهای جنگی
 دیگر بقصد دریا نوردی نمودند و شبی تاخت بر کشتیهای قلعه
 دندا راجپوری آورده با دوصد نفر خلاصیه و پیادهای جنگی که
 مصالح کشتی و تردد روی دریا بودند بدست آورد از انجمله صد
 نفر که از قوم مرهته و تازه منصوب کرده سیوا بودند سنگ بر پای
 آنها بسته غرق بحر فنا ساختند و ازان روز عداوت شدید میان
 حبشیها و سیوا بهمرسید و سیوا چهل پنجاه کشتی جنگی ترتیب
 باستحکام قلعه و قلابه و گندیری که از جمله قلعههای نواحداث آن
 مردود بر روی دریا بود پرداخته در فکر تسخیر قلعه جزیره و دستگیر
 ساختن حبشیها افتاد و گاه گاه میان فریقین بر روی دریا جنگ
 واقع می شد و اکثر حبشیها غالب می آمدند تا آنکه سیدی
 سنبل بپایه نهصدی رسیده و دیعت حیات نمود و وقت مردن
 سیدی یاقوت را قائم مقام خود ساخته دیگر حبشیها را برای
 اطاعت و رفاقت بلا نفاق او سفارش و وصیت نمود و سیدی یاقوت

که در جوهر شجاعت و رعیت پروری و آباد کاری و منصوبه بازی
 میان قوم خود ممتاز بود زیاده از سابق در فراهم آوردن کشتیهایی
 بر از مصالح جنگی و تعمیر برج و باره قلعه و تردد دریا نوردی
 پرداخته شب و روز مسلح و مکمل بود سیوای وقت رفتن بجای
 ضرور و مقاربت با نسا کمر و نمی نمود - مکرر کشتیهایی غنیم را
 بر روی دریا گرفته سر مرهته بسیار بریده به بندر سورت فرستاده
 حقیقت بخان جهان بهادر علیه آشت می نمود و اضافهای نمایان پدید
 برای او بتجویز خان جهان بهادر میرسید و همیشه درین فکر و منصوبه
 بود که قلعه دندا راجپوری را از تصرف آن ملعون بر آورد و
 توپهای هوایی بهمرسانده بردارختها بسته وقت شب طرف
 دندا راجپوری آتش میداد و بهمین دستور سیوای بدسگل بانواع
 تدبیر برای تسخیر قلعه جزیره می کوشید و بسرداران همراه که در فن
 قلعه کشائی ممتاز بودند یک من طلا با دیگر لوازم انعام وعده
 می نمود تا آنکه در ایام هولی که سیوا در مکانی که بفاصله سه کوره
 از قلعه راهبری جای بودن خود مقرر نموده در منصوبه دست
 یافتن بر قلعه جزیره شب بصبح میرساند شبی که کفار اندرون حصار
 دندا راجپوری هولی بازی نموده و مست و لایعقل گشته بودند
 سیدی یاقوت چهار صد پانصد نفر با مصالح قلعه گیری و آینه
 و کمند همراه سیدی خیریت داده از طرف خشکی تعیین نمود
 و خود با سی و چهل کشتی پر از مصالح یورش از طرف دریا
 خود را بدای حصار رسانده باشاره مقرری که سیدی یاقوت و سید
 خیریت میان هم قرار داده بودند و مردم قلعه را غافل و سرمست

یادۀ ناب یافتند همین که ابتداء سیدی خیریت از طرف خشکی
صدای یورش بلند ساخت و کفار خبر یافته بهیئت مجموعی
بدفع آن طرف پرداختند سیدی یاقوت با جمعی از جانبازان تهور
پیشۀ و پر دلان جان نثار بمدد کمند همت و زینهای آسمان رفعت
که از کشتیها بپای حصار رسانده بودند بجلدی و چابکی تمام
که درین ضمن جمعی که اجل آنها رسیده بود غرق بحر فنا گردیدند
وبعضی از دست کفار شربت شهادت چشیدند خود را اندرون حصار
رسانده صدای بگیر و بکش بلند ساختند و در همین حال چند نفری
که با سردار برای وا نمودن کوته باروت خانه و بر آوردن باروت و
تقسیم نمودن آن آمده بودند از دست آنها آتش در باروت افتاد
و جمعی که پروانه وار فراهم آمده بودند مع سردار و سقف آن
خانه پریدند و ده دوازده نفر همراه سیدی یاقوت در جرگۀ جانبازان
داخل شهیدان گردیدند و سیدی یاقوت که لفظ خسو خسو تکیه کلام او
بود از مشاهده آن هنگامه که از پیچیدن دود و بر خاستن فریاد هر
طرف صورت دوست و بیگانه ظاهر نمیشد بفریاد میگفت خسو
خسو بهادران خاطر جمع دارند من زنده و ملامتم و دست و بازو
بر کشتن و بستن کفار بقیة النار کشانند درین حالت سیدی
خیریت نیز با بسیاری از بهادران جانباز خود را بمدد زینه و کمند
رسانده قلعه را مفتوح ساختند - محروم سوانح که مدت دران ضلع
بود مکرر از زبان مردم آنجا و زبانی یاقوت خان شنیده که وقتی که
سقف باروت خانه باعمله و فعله آن پرید سبوا باوجود مسافت
بیهمت گروه از خواب جسته برفقا و همدان خود گفت که بقاعه

دندا راجپوری آفت رسید و جاسوسها و هرکارهای تیز رو برای آوردن خبر تعیین نمود - ازانکه دران ایام لشکر سیوا و فوج خانگی آن جهنمی برای تاخت اطراف بندر سورت رفته بود و شش هفت قلعه نظام الملکی که چهار پنج گروهی دندا راجپوری واقع شده اند همه بتصرف سیوا در آمده بودند درین وقت خود را بامداد قلعه داران دیگر نتوانست رساند و سیدی یاقوت فرصت وقت را غنیمت دانسته بران قلعه تاخت آورد چون آوازه تسلط حبشیها دران ضلع زبان زد گردیده بود قلعه داران شش قلعه در تردد دوسه روز امان خواسته قلعهها را سپرده مامون گردیدند و قلعه دار یک قلعه که بامید رسیدن کومک سیوا تا هفته جنگ نمود و بمورچال حبشیها نزدیک رسید از زدن توپهای هوایی و دیگر فراهم آوردن مصالح قلعه گیری عرصه بر تنگ آوردند امان طلبیده قلعه را سپرد سیدی یاقوت باوجود دادن امان هفتصد نفر که از قلعه بر آمدند ازان جمله آنچه خورد سال و زنهای صاحب جمال بودند بعددیت خود وبشرف اسلام در آورد و زنهای پیرو بد هیئت را آزاد نمود و باقی مردم را بقتل رساند ازان روز چنان هیبت و تزلزل در دل سیوا و کفار دیگر راه یافت که نگاهداشتن قلعه راهبری را غنیمت دانسته بفکر قلعه دیگر نیفتاد بعده سیدی یاقوت حقیقت تسخیر دندا راجپوری و دیگر قلاع بخدمت پادشاه زاده محمد معظم صوبه دار دکن و خان جهان بهادر عرضه داشت نمود اضافه و خلعت و خطاب خانی برای سیدی یاقوت و سیدی خیریت صادر گردید - باقی ذکر توداتی که از حبشیها بظهور آمده بر محل بگزارش خواهد آمد •

الحال کلمه چند از طلبیدن سنبها که سیوا در آله آباد نزد کبکلس
 زنار دار گذاشته آمده بود بزبان خامه میدهد - سیوا خطی
 از زبان کبکلس مشتمل بر خبر مردن سنبها نوشته شهرت فوت
 پسر داده بماتم او نشست و زمیداران اطراف و بعضی امرا و
 راجپوتان متعینند کن که با سیوا خفیه رسل و رسائل داشتند
 پرسه باو نوشتند و زن سنبها که بحد بلوغ رسیده بود خواست
 که ستنی شود بمذمت و الحاح مانع آمد و همه لوازم رسمی که
 برای میت می باشد بجا آورد چنانچه از نوشته واقعه نگاران و
 اخبار نویسان بذکر سورت و اطراف که بعرض رسید فرمودند (خس
 کم جهان پاک) چهار پنج ماه برین نگذشته بود که سنبها با کبکلس
 از آله آباد رسید و صدای شادیانند رسیدن پسر بلند ساخت
 بعده که زن سیوا و همدمان او از سبب آن خبر بد که شهرت داده
 بود استفسار نمودند گفت اگر بدان شهرت پادشاه را غافل و از
 تجسس پسر مظمین خاطر نمی ساختم رسیدن پسر از مسافت
 دو ماه بملاحظه گرفت و گیر راه مشکل بود *

الحال ذکر باقی آن کافر جهنمی و تردد حبشیها را که در
 ضرب المثل است موقوف بر محل داشته بتحریر سوانح
 کوکن حضور می پردازد حکم معافی محصول مال تجارت مسلمانان
 یک قلم از قلمرو هندوستان فرمودند بعد چند روز بتجویز دیوانیان
 و روایت فضلا و فقها امر نمودند که هر جنسی که قیمت آن
 از حد نصاب تجاوز نکرده باشد بمسلمانان محصول آن معاف
 شناخته زیاده ازان اگر مایه تاجر پابند محصول آن باز یافت

نمایند و مال مضاربت را اصلاً بعثت محصول مزاحم نشوند باز که دیوانیان کفایت انجام بعرض رسانند که مسلمانان مال تجارت خود برای معافی محصول بدفعات آورده میفروشند و مال هزود را بذاخ خود می نویسند و زکوة که حق کافه اقام موافق شریعت ست تلف می شود حکم فرمودند که بدستور سابق و موافق شریعت غرافه صد دو و نیم روپیه از مسلمانان و پنج روپیه از هزود می گرفته باشند

چون حقیقت فساد و غلبه افغانان یوسف زئی سمت کابل در عمل صوبه داری سید میرخان چنانچه بزبان خامه داده متواتر بعرض میرسید و آغرخان را که بعد رسیدن از نزد خان خانان میر جمله بی حصول رضای او بیای اعتراض آمده بود باز نظر بر شجاعت و کار طاقت او مورد عنایات ساخته بطریق کومکی تعینات صوبه کابل نموده بودند و آغرخان بعد رسیدن به پیدشاور آنقدر شمشیر زن و افغان کشی نمود که از سرهای مفسدان آن ضلع و افغانان شقاوت پزوه کله میدارها اطراف کابل و پیدشاور ساختند - بعد از آنکه مهابت خان صوبه دار کابل شد همراه او نیز از آغرخان ترددات نمایان بظهور آمد باز از تغیر مهابت خان که محمد امین خان پسر میر جمله بصوبه داری کابل مقرر گردید دران ایام چنانچه بگزارش آمده غلبه فساد سیوای بد نژاد طرف دکن پیهم بعرض می رسید مهابت خان را مع آغرخان بحضور طلبیده برای تنبیه غنیم دکن بطریق کومکی سردار مستقل ساخته روانه فرمودند و از مهابت خان کافر کشی زیاد در دکن بر عرصه ظهور رسید خصوص

آغرخان آنچه در تسخیر و جنگ قلعه پهل پنده جلالت و تهوری
بکار برده و تردیدی که ابتداء همراه خان جهان بهادر کوکلتاش باز
در قراولی و هراولی دلیر خان شیردل نموده اگر مفصل برنگارد
محمول باغراق میگردد - مجمل از جمله ترددات بگزارش می آید که
در یکی از محاربات که دلیر خان را با فوج مرهته اتفاق مقابله افتاد
چون ضابطه قوم مرهته است که ابتدا با فوج کم نمودار شده بعد
طرف جنگل و آب کنه های دشوار گذر پا کشیده از هر طرف هزارها
تاخته اطراف فرو گرفته عرصه تنگ می نمایند در آغاز مقابله
چهار صد و پانصد سوار نمودار گشتند همراه آغرخان هراول با وجود
دران روز فوج بسیار کم بشمار معدود بود مقابل آنها تاخته در
حمله اول آن گروه شقاوت پیروزه را از پیش رو برداشته هزیمت داد
و آن بهادر شیر زبرد دست از تعاقب بر نداشتند همین که مرهته فوج
مغلیه را از لشکر سه چهار گروه طرف خود کشیدند قریب هفت
هشت هزار سوار غنیمت لایم از اطراف رسیده هجوم آورد دست
بکارزار کشادند آغرخان از بسیاری کفار نیندیشیده مستانه خود
را بران انبوه زده مانند شیری که برگله گوسفند تاز هر طرف که
رومی آورد بآب شمشیر صاعقه کردار گرد ادبار آن تیره بختان را
شست و شو میداد و حملهای رستمانه می آورد بعد که عرصه بر
مرهته تنگ گردید و دوسه سردار نامی مرهته که از راوتهای مشهور
بودند و در فن شمشیر بازی و تهوری از یک بهادران خود را میگرفتند
مقابل خود آغرخان و برادر او استقامت ورزیده داد مردانگی
دادند آخر از ضرب شمشیر آغریه بدار البوار پیوستند باقی رو

بهزیمت آورد شکست عظیم بر فوج غنیم افتاد - درین ضمن دلیر
خان که از بسیاری غنیم خبر یافته بود خود را با مردم خاص رسانده
آفرین گفت چنانچه در آخر نامه بنظم آورده * بیت *

بهر یلک از ایشان هزاران غنیم * مقابل شدند و شدند در جحیم
چنان کشته شد از عدو بی حساب * ندیدی زمین پرتو آفتاب
چو دشمن بگردید عاجز جنگ * براه گریز آمده بید رنگ
دلیر خان رسید از قفا آن زمان * بگرد آفرین بر جهان پهلوان
في الجملة دو نشان و چهرتری بسیار بدست آمد و تا پونه که
مکان و ملجای اصل سیوای بد اصل است تاخته تعاقب نموده
غنیمت بیدشمار که از گرد آوری آن عاجز آمدند بتصرف آوردند
چنانچه تا حال نشانهای مرهته که آخر خان از سرداران سیوا گرفته
آخر خان ثانی خلف الصدق آن آخر خان بطریق نشان فتح نمایان
پدر با خود نگاه میدارد *

القصه چون بعرض رسید که مابین پیشاور و کابل در منزل
غریب خانه محمد امین خان صوبه دار کابل را با ایمل خان
و دیگر سردان افغانان که از مور و ملخ زیاد فراهم آمده اتفاق نموده
بودند جنگ عظیم روداد - بعد محاربه صعب و کوشش بسیار
که از محمد امین خان بظهور آمد و پسر و داماد و نوکران عمده
محمد امین خان با بسیاری از مردم پادشاهی بکار آمدند و بسیار
افغانان نیز بقتل رسیدند بهزیمت بر فوج محمد امین خان افتاد
و کار بجائی رسید که تمام بهیر و خزانه و فیلان و دیگر اسباب بتاراج رفت
و قبائل و ناموس سرداران و همراهان دستگیر افغانان گردیدند و

بہزار سعی محمد امین خان با جمعی زنده ازان تہلکہ برآمد و بعد گرفتن مبلغ خطیر دیگر صبیحہ خورد سال محمد امین خان را با بعضی عورات مرخص ساختند - گویند بعد از صلح والدہ محمد امین خان با صبیحہ خورد سال نزد محمد امین خان آمدند - اما زن از راہ غیرت و خجالت نزد شوہر آمدن قبول نہ نمودہ همانجا لباس سادہ و کرتہ پوشیدہ بعبادت معبود پرداخت و خیرفسا کہ ایمل خان بد نہاد بمرتبہ انتشار یافت کہ آن مردود ددنژاد سکہ دران کوهستان بنام خود زدہ بایمل شاہ خود را زبان زد ساخت - بعد عرض غبار ملال زیاد بر خاطر پادشاہ راہ یافت و خود درسندہ اواخر شانزدہ جلوس رایت توجہ طرف کابل برافراشتند و از روی لطف فرمان طلب آخر خان از دکن بطریق ایلغار صادر فرمودند و صوبہ کابل بفدائی خان کوکہ مقرر نمودند *

درین ایام آمدن اسلام خان رومی (۷) حاکم بصرہ کہ باصطلاح آنجا پاشہ خوانند بہندوستان اتفاق افتاد - سبب آن مجمل می نگارد کہ بسبب نزاع خویشان و ہمچشمان بمرتبہ اختلال در حکومت ارثی او راہ یافت و فساد و نزاع و تعصب بجائی رسید کہ چند محلہ شہر و قریات را آتش زدہ و خانہ بی شمار شرفا و اکابر را سوختہ از راہ بندر سورت خود را بحضور رساند - مورد عذایات

(۷) صاحب تذکرۃ السلاطین در ضمن سال دوازدهم مطابق سنہ ۱۰۷۹ نوشتہ کہ حسین پاشا بتاریخ پانزدہم صفر سنہ ۱۰۸۰ در آغرا آبک بملازمت رسیدہ خطاب اسلام خانی یافت *

ساخته پنجهزاری چهار هزار سوار نموده نقاره و دیگر لوازم امارت هندوستان عطا فرموده برای مهم دکن بطریق کومکي همراه خان جهان بهادر و دلیر خان که در آن سال با بهلول خان بیجاپوری محاربه و کارزار عظیم بمیان آمده بود چنانچه مجمل از اختتام آن مهم در ذکر سلطنت عادل شاه بیجاپوری بزبان خامه خواهد داد مرخص فرمودند *

درین سال (۸) جعفر خان وزیر ودیعت حیات نمود - در امرای متاخرین مثل او در خوش وضعی و میرزا منشی که ممیز بتشخص شامه و ذائقه باشد امیر دیگر ندیده و شنیده نشد - گویند روزی هندوانه کوکن که در تمام هندوستان به ازانجا هندوانه نمی باشد برای جعفر خان آوردند بعد که ازان بریده بحضار مجلس تفریق نموده قدری نمود میل نمود همه زبان بتعریف آن کشادند جعفر خان گفت آری در شیرینی و شادابی و سگندگی و بیجرمی و کلانی به ازیر، دیده نشد اما همین عیب دارد که بوی ماهی ازو وقت خوردن می آید از آنکه در کوکن فالیزی که می کارند گرد آن ریزه ماهی که در خاک آغشته کرده گندیده می نمایند میدهند و بقوت همان ماهی فالیز بمیرد حضار بعد از شنیدن و اطلاع آن زبان بآفرین کشادند *

قاصی ابو الفتح نام قاضی دهار صوبه مالوا که از مستعدان

(۸) صاحب تذکره السلاطین وفات جعفر خان در سال سیزدهم

جلوس اواخر سنه ۱۰۸۰ نوشته *

وصاحب کمالان نیک نام و متدین واقعی آن عهد بود از زبان او مسود اوراق شنیده که مرا بخدمت جعفر خان رفتن ضرور اتفاق افتاد از آنکه شنیده بودم که او را پیارچه سفید بیش قیمت رغبت تمام است از جنس سوت و نخ بسیار باریک فرمایشی بسعی تمام بهم رسانده ببافندها داده جامه وار بهیرون که دران سرزمین خوب می یافتند و برای امرا به تحفگی تیار می نمودند نه طاقه بتقدید تمام باتمام رسانده و شسته همراه بردم و بعد رسیدن حضور جامه وار سفید ساده قیمت چهل روپیه تاپنججاه روپیه از بزازان حضور بهمرسانده باو مقابله نمودم بقماش او نرسیدند از تحفگی او خاطر جمع نموده بطریق نذر بردم وقت ملازمت که برفرد حقیقت نذر نه طاقه پیارچه سفید نوشته بودند یک طاقه آن را در دست گرفته روبرو رفتم از مشاهده پیارچه سفید از راه رغبتی که بمشاک سفید داشت مرا پیش طلبیده از انگشت کوچک یک لای آن برداشته قماش آن را ملاحظه نموده بچین آبرو گفت قاضی این پیارچه گنده بنظر می آید کجا صرف میتوان نمود در جواب آن بزبان من جاری گردید پیارچه سفید عریض باب چاندنی دانسته جرأت نموده آورده ام از شنیدن آن بسیار مشغوف شده پسند نموده فرمود که همانوقت چاندنی قطع نمایند *

اسد خان را خلعت وزارت عنایت فرمودند اما در همه امور وزارت خود را می رسیدند - درین ایام خبر ودیعت حیات عهد الله قطب شاه وقائم مقام او گردیدن ابو الحسن داماد قطب الملک با عدم وراثت که شرح آن بر محل بزبان قلم خواهد داد

بعرض رسید - چون خلد مکان اراده تنبیه افغانان کابل داشتند
 پادشاه زاده محمد سلطان را مطلق العنان ساخته تسایم بحالی
 منصب و دیگر عنایات فرمودند - و کفایت خان را دیوان و محمد
 رفیع برادرزاده وزیر خان را بخشی سرکار پادشاه زاده نمودند - و در
 سنه شانزده جلوس مطابق هزار و هشتاد و سه خان جهان بهادر
 را بهراولی دلیر خان و رفاقت اسلام خان آن طرف آب بهمیره نزدیک
 سوادتصبه ملکه میر که بچهار منزل بیجاپور واقع شده با فوج بهلول
 بیجاپوری مقابله گارزار صعب روداد و درحالتی که اسلام خان رومی
 تردد نمایان می نمود و غلبه فوج خصم از حد زیاد بود و چهارطرف
 افواج پادشاهی را پرگار وار فرو گرفته بودند هنگام قسمت نمودن باروت
 نزدیک فیل سواری اسلام خان آتش در باروت افتاد و از صدمه شعله
 آتش که بغیل و فیل ، اسلام خان رسید و فیل از اختیار فیلبان که
 او نیز باختیار خود نموده بود بیرون رفت و اسلام خان را بلشکر
 بیجاپور برد اطراف فیل او فرو گرفته از فیل فرود آورده بقتل رساندند -
 و دران جنگ کار خانجات بسیار پادشاهی بتاراج رفت جمعی
 از فوج دلیر خان و خان جهان بهادر بکار آمدند و بمرتب آتش پیکار
 شعله ور گردید که تا چند کروه خرطوم فیل و سر آدم گوی و چوگان
 دلاوران گردیده بود *

فکنده همه دشت خرطوم فیل * فتاده تن کشتگان چند میل
 زخرطوم فیل و سر جنگ جوی * همه دشت پاشیده چوگان و گوی
 آخر الامر کار بر فوج پادشاهی بمرتب تنگ گردید که اگرچه باوجود
 کمال غلبه دکنیان خیره سر در استقامت سرداران خلیل راه نیافت

اما راهی که جنگ کنان در چهار پنج روز بالای پشت فیلان و اسپان
در تعاقب دکنیان طی نموده بودند باز همچنان قدم بقدم عقب
برگشته در سه هفته قطع نمودن ضرور گردید - فی الجمله بعد که
از روی وقائع دکن خبر هزیمت دلیر خان و کشته شدن اسلام خان
بعرض رسید چون خلد مکان در همان ایام متوجه تادیب افغانان
گشته اوائل سده هفده جلوس طرف حسن ابدال زایت ظفر آیت
برافراشته بودند تلافی تنبیه دکنیان به وقت دیگر موقوف داشتند -
آغر خان که بعد از رسیدن حکم طلب اطاعت امر کرده در دکن
امداد زیادی را گذاشته با قبیل و همراهان جانباز جریده گشته
مع اسباب ضروری سفر بطریق ایلغار طی مسافت بعیده که عقل
در قبول آن تردد دارد نموده سه چهار ماهه راه را در فرصت چهل
روز که پادشاه در راه حسن ابدال بمنزل سرا - خربوزه رسیده بودند
خود را برکاب رسانده مورد آفرین و عنایات بی پایان گردید - بعد
رسیدن حسن ابدال چند بنده کارزار دیده دیگر با چهار پنج هزار
سوار همراه آغر خان مقرر نموده مبلغ دو لک روپیه نقد عطا نموده
و بنوارشاهی دیگر مفتخر ساخته برای تنبیه افغانان مرخص فرمودند -
بعد که آغر خان به پیشاور رسید آن جماعه که از سابق مغلوب
شمشیر او بودند چند صاحب الوس میمند و غیره باهم اتفاق نموده
بطریق شب خون بر آغر خان تاخت آوردند آن دلاور شیر نبرد خبر
یافته بمقابله پرداخته چنان تردد رستمانه بکار برد که بعد کشته و
زخمی گردیدن جمع کثیر آن سیه بختان راه فرار اختیار نمودند -
و آن شه سوار معرکه شجاعت تعاقب آن جماعه نمود و مغلان جلالت

پیشہ بہر کہ میرسیدند سر از تن جدا و زین از سوار خالی می نمودند تا آنکہ تعاقب کندان ہزیمت خوردگان را بمکان اصلی آنها رساندہ قریب ۳۵۰۰ سوار آن جماعہ بد عاقبت را علف تیغ و هدف تیر و سنان ساختند و نزدیک دو ہزار زن و مرد آنها اسیر نمودند و مال و مواشی بسیار بدست آوردند و بفتح و نصرت بہ پیشاور مراجعت نمودند - بعدہ افغانان برای خلاص نمودن امیران رجوع آوردہ مبلغ خطیر دادہ بند یہا را بردند - خبر این فتح کہ بعرض رسید خلعت و اضافہ مرحمت فرمودند و حکم کردند کہ بخیر در آمدہ بقتل و استیصال آن گروہ بد خصال پردازد - فدائی خان صوبہ دار را با دیگر متعینہ پیشاور نیز مامور فرمودند کہ بہر ادلی آغر خان در تنبیدہ و گوشمال آن جماعہ بدسگال کوشند و ہر طرف کہ آغر خان رو می آورد از کشتہای آن برگشتہ روزان پشتہا می ساخت تا آنکہ باز چہل ہزار افغانان خیبری و غیرہ فراہم آمدہ نزدیک منزل علی مسجد تاخت شبخون بر آغر خان آوردند - و مغلان خبر دار گشتہ بمقابلہ آنها پرداختند و جنگ عظیم رو داد و رستخیز غریب و زد و خورد عجیب برپا گردید و استقامت فوج طرفین باستداد کشید - و جمعی از ہردو طرف کشتہ و زخمی گردیدند و آغر خان زخم کاری برداشت آخر بمدد اقبال عالمگیری و جلالت مغلان کہ آغر خان باوجود زخم برداشتن حملہای بہادرانہ کہ بران بدعاقبتان آورد ہزیمت در انواع افغانان افتاد و از ہر طرف صدای بکش بکش بلند گردید و ہر مغلی جمعی از افغانان را چون گلہ رم خوردہ گومغند پیش انداختہ

و اسلحه مقتولان گرفته بر سر افغانان اسیر گذاشته بر سر آنها دست
آنها بسته پیش امپ انداخته میدواند و بشمار هزارها افغانان
اسیر و علف تیغ و هدف تیرو سنان مغلان گشته بقیة السیف
رو بگوها و درها گذاشتند - از اشعار ناموزون که در آخر نامه درج
است نظر بر صحت کلام برای شادابی سخن نوشته می شود

* بیت *

چو افغان نیاورد طاقت بجنگ * شدند آنزمان منهدم بیدرنگ
بهر کوه و هر سو پریشان شدند * چو شانه زده سو پریشان شدند
و آخر خان عرضداشت فتح با سرهای بیشمار و اسارای بسیار
بحضور ارسال داشت بعد عرض مورد آفرین گردید و خلعت مع
اضافه و موصیائی و تعویذ بخط مبارک عنایت فرمودند و این معنی
باعت رشک و حسد همچو شمان گردید خصوص هندی نژادان
همراه زیاده بر آتش حسد سوختند

* بیت *

گروهی که بودند همراه او * بگشتند از رشک او را عدو
زور و حسد آن رفیقان او * شده دشمن اندر پی جان او
که تا نام او باشد اندر میان * فراند کشی نام ما بر زبان
با وجود چنان تردد و جانفشانی آخر خان و دیگر بندهای بادشاهی
بسبب هجوم افغانان که با آن همه مغلوب گردیدن باز چون مورد
صلح فراهم می آمدند و درهای قلب را سلجا و پناه خود ساخته
مد راه تردد مسافران و عبور فوج پادشاهی میگردیدند و حسد
و نفاق همراهان علاوه مزید فساد آن گروه میگردید - عبور فدائی
خان صوبه دار از خیبر متعذر گشت و آخر خان بموجب حکم

هراول فدائی خان گشته براه بازارک و سه چوبه همه جا جنگ
 کزان و سرافگزان صوبه دار را از پیدشاور بجلال آباد رساند بعد ازان
 فدائی خان آغرخان را برفاقت سلطان مراد قلی و سلطان لشکری
 که از سلاطین زادهای که هرگز گفته می شدند و جمعی از راجپوتیه
 و افغانه که جمله پنج هزار سوار همراه آن عالی نژاد شیرنبرد
 تعینات بودند برای بندوبست شاه راه و ضبط ملک نیک بهار
 که در تصرف افغانان بدکردار در آمده بود گذاشته خود بکابل
 رفت و دران ضلع نیز ازان ترک عالی نژاد در تنبیه افغانان
 بدنهاد غلنژی که در غلاظت وضع و بدی افعال شهرت تام دارند
 تردد نمایان و کارزار رستمانه بظهور آمد و مکرر محاربات صعب
 روداد - همچنان افغانان نیک بهار از ضرب شمشیر او بنزهار در آمدند
 و راه چلگ که بسبب فساد آن بدنهادان مسدود بود جاری نمود
 و در تهنه گندمک رفت استقامت ورزید - و باز افغانه ددنژاد که
 در خواب طاقت مقابله و جنگ صف یان صغیر ندیدند
 سی چهل هزار پیاده و سوار افغانان جمع شده غافل بد ^{شبه خون}
 بر آغرخان تاخت آوردند و مغلان خبر یافته دل و دست سباخته
 بدفع شر و مقابله آن گروه شقاوت پزوه پرداختند بعد زد و خوردی
 که بمیان آمد تا سه پهر روز نائره قتال شعله ور بود و افغانان زیاده
 از شمار کشته و زخمی گردیدند بقیة السیف رو بفرار آوردند - بعد
 ازان که فدائی خان خواست که از کابل به پیدشاور مراجعت نماید
 افغانه بدنهاد زیاده از شمار فراهم آمده سد راه گردیدند و محاربه عظیم
 روداد ازانکه فدائی خان براه نمائی حاسدان و همپشمان آغرخان

که محتاج بکومک و هراولې مغلان فکریده یکی از روس الوس
عرب را که از تهور پیدشگان مشهور گفته می شد هراول ساخته بود و
او بعد تردد نمایان گشته گردید و چنان هزیمت بر فوج هراول افتاد
که تمام فیلان و توپخانه و بهیر و ناموس و مال مردم بتاراج رفت
و بتصرف افغانان در آمد و بعد از تردد تمام فوج قول محفوظ
ماند و ناچار قاصدان سریع السیر نزد آغرخان فرستاده اشاره بر
طلب او نمود و آغرخان شهباز و ارجاچند هزار سوار ایلغار نموده
خود را رساند و بر سر کتل چلک که درهائی قلب دشوار گذار مشهور
دارد محاربه صعب روداد آنقدر تیر و گول و بندوق و سنگهای فیل
و با از بالای کوه می آمد که کار بر افواج پادشاهی تنگ گردید

* بیت *

افغانین ز بالا و ایشان زیر * زدند و ستم بندوق و سنگ و تیر
چو باران ز بالای آن کوهسار * فرود آمدی سنگ و ناوک هزار
آخر از تردد رستگاه آن رستم زمان افغانه هزیمت یافتند و فدائی
خان بجلا ~~آباد رسید~~ - و بموجب حکم در تهید نشانیدن تهبانجات
واحد آت قلعتات مابین راه گردید - درین ضمن پادشاه عدو مال بعد
انقضای سه سال او اخر سنه هیجده یانوزده جلوس از حسن ابدال متوجه
دارالخلافت گشته امیر خان پسر خلیل الله خان را از تغیر فدائی
خان صوبه دار کابل نموده پادشاه زاده محمد معظم را فرمودند که
تا بندوبست امیر خان در کابل توقف ورزیده بامداد و معاونت او
کوشد و آغرخان را مع مهاراجه جسونت منجمله کومکی بسرداری
چند امیر مبارز پیشه دیگر همراه امیر خان مقرر نمودند و امیر خان

بهراولی آغرخان به پیشاور آمده به تذبذبه افغانان پرداخت و پادشاه زاده بعد چند گاه به موجب احکام حضور متوجه لاهور گردید و آغرخان در نیک بهار باحداث قلعه آغرخ آباد و غیره مشغول گشت و بگرد آوری مصالح و تیاری قلعه پرداخته در اندک فرصت بنای آن باتمام رساند * بیت *

حصاری دران عرصه بنیاد کرد * باندک توجه قلعه آباد کرد
چو آن قلعه گردید آنجا تیمام * شدش زان سبب آغرخ آباد نام
چون خبر احدات قلعه در افغانه انتشار یافت دانستند که دربنای فساد آنها خلل خواهد پذیرفت * بیت *

ازین وجه دل تنگ وحیران شدند * سراسیمه حال و پریشان شدند
افغانین زهر سو برانگیخت سر * همه بسته بر خون آغرخا
زحد اتک تا حه قندهار * پدید آمده اشکر بی شمار
همه جمع گشتند بهر مصاف * تولاشر مگو بلکه یک کوه قاف
مسلم همه گشته از بهر کین * رسیدند برحد لمغان زمین
درین حالت خبر فراهم آمدن افغانان بامیر خان رسید محمد رضا
نام داروغه توپخانه خود را باقریب هزار سوار و توپخانه پادشاهی
بکومک آغرخان روانه ساخت و آغرخان نیز خبر یافته بترتیب
فوج پرداخت و محمد رضا را با توپخانه و یکی از برادران کارزار
دیده خود و جمعی از مغلان رزم جوهر اول نمود یک طرف تنگری
وردی خان برادر حقیقی خود را بابسیاری از مبارز پیشگان
نبرد ازما مقرر ساخته جانب دیگر راجپوتان و افغانان جلالت کیش
بسررداری سلطان زادهای که هر تعیین نموده مقابل فوج جهان

آشوب آن گروه بدستال معرکه کارزار بیدار است و ازان طرف ایمل
 خان بدنهاد باچندی از سرداران لمغان و تومن داران بانام و نشان
 که با هر یک پیداه جنگی بيشمار و سواران خونخوار مردم آزار
 فراهم آمده بودند بمقابله فوج پادشاهی پرداخت و محاربه
 صعب و زد و خورد عظیم رو داد و صدای دار و گیر دران دشت و
 کوه پر وحشت پیچید و هر طرف مرهائی سران چون گوی غلطان
 در خاک و خون آغشته گردید و از هر جانب که معلان رزم جو
 بر افغانان بلند بخوبی آوازی صدای کوس و کرنای رزم حمله
 می آوردند هر از تن و سلاح از کمر آن طائفه ضال بدستال می
 ربودند و افغانان بدستعاش باستظهار پناه کوه دشوار گذار و بسیاری
 لشکر حملهای صف ربا بر افواج پادشاهی آورده عرصه تردد بر
 مغلان تنگ می آوردند و هیچ نمانده بود که صدقه عظیم بلشکر
 آغز خان رسد اما از استقامت ورزیدن آن سرک والا نژاد که باپسر
 و برادر و دیگر دلبران هر طرف که می تاخت از کشته پشته می
 ساخت و خدین سردار نامی آن تیره بختان را با دیگر افغانان
 بشمار الف علف تیغ و هدف تیر و سنان گردانیده تنزل تمام
 در لشکر آن بدنهادان انداخت چنانچه از جمله ابیات آغز نامه که
 درین جنگ لمغان بنظر آمده چند بیت نوشته می شود

* بیت *

رسانید جاسوس قوم مغل • خبر را بخان از ره جزو کل
 همان لحظه خان شجاعت شعار • سراپا بگرد اسلحه استوار
 بیاویخت شمشیر مثل هلال • به پهلوی خود خان گردون خصال

طلا دوز ترکش به پهلوی خویش * حمائل بگرد آن یل رزم کیش
 دلیران دیگر بدستور او * همه گشته در بحر آهن فرو
 چو کردند اسباب جوان درست * سواری نمودند چاک و چمت
 رسیدند در عرصه جنگ گاه * که استاده افغان چو ابر سیاه
 بقلب سپاه خود استاده شد * ز هر دو طرف فوج آماده شد
 ز هر جانبی صف بپاراستند * دلیران پی جنگ برخاستند
 صداها برون آمد از طبل جنگ * درنگا درنگ و درنگا درنگ
 بغرید طبل و فغان کرد نای * تو گوئی بجنبید کوها زجایی
 صدای نفیر آنچنان شد بلند * که بر ترک گردون رسیدی گزند
 چنان سنج زرین فغانها بگرد * که بر جان اعدا به پیچید درد
 چنان نعره زد از جگر کرنا * که شد بند بند خودش هم جدا
 دلیران گردان زرو ، غضب * بدنشان غیرت گزیدند لب
 بشمشیر و خنجر به تیر کمان * زهم یکدگر می ربودند جان
 بگیر و بدار یلان در مصاف * تزلزل بیفکنده در کوه قاف
 صدای ترقا تراق و تراق * زلمغان رسیدی ملک عراق
 کمانها ز غیرت به بسته میان * که آرند تیری در آغوش جان
 چنان گشته هر یک ز اسباب جنگ * بجنگ عدو مستقل بیدرنگ
 یلان دلیران هر دو سپاه * بهم در زده حمله چون باد و گاه
 چنان گرم گردید بازار جنگ * که می سوخت پرهایی تیر خدنگ
 غریو و فغان سرزد از هر دو صف * که زهره بملک بدن شدن تلف
 فغانها به پیچید باهم روان * بلرزه در آمد زمین و زمان
 به پیچیده باهم دلیران رزم * که باشد قیامت بمیدان رزم

زده دست اندر گریبان هم * رساندند چاکش بدامان هم
 یکی تیغ میزد بفرق یکی * اجل در میان کرد پوی و تگی
 بهم کرده زان گونه جنگ وجدل * که دریای لمغان بخون شدیدل
 زده نعرها همچو رعد بهار * در افتاده باهم چو ابرو شرار
 کشیده همه تیغ کین از غلاف * پی قتل افغان و اهل خلاف
 گویند یار دیگر از غلبه افغانان نزدیک بود که چشم زخم عظیم بلشکر
 آن چشم و چراغ مغلان رسد درین ضمن آن شیر نبرد صف
 شکن خود از قلب لشکر امپ برانگیخته بران انبوه زده چنان
 رستمانه کوشید که بعد سرنگون گشتن چند سوار نامی از خانگه
 زین به زمین باقی فوج رو بفرار آورد * بیت *

چو آخر بغرید مانند شیر * فرس راند در صحن میدان دلیر
 باعدا در افتاد بهر قتال * چو شیرینی که افتد بجنگ غزال
 نموده بگردان اعدا نبرد * عدورا سحر سو پراگنده کرد
 نقل نمایند که بعد هزیمت تمام افغانان خیبر و لمغان ایمل خان
 باظهار تهور حاجبای خود استقامت ورزیده بود آخر خان مرد
 افغانان خود را بدو رساند و کار بمشت و گریبان رسید و هیچ نمانده
 بود که آن سرگروه بد نژاد جون صید تیر خورده بخم کمان آن رستم
 زمان در آید و او نیز مستعد گشته گردیدن گشت دران حالت
 جمعی از افغانان که باو مانده بودند بلاگردان جان او گشته چندی
 خود را بکشتن دادند و بعضی او را عذاب کشان از رزمگاه بدر بردند
 و از غارت و تاختی که بربقیة السیف آن گروه گذشته اگر مفصل
 بر زبان قلم دهد محمول باغراق میگردد * بیت *

هرانکو نشد کشته از تیغ و تیر * به بردند غارت گرانش اسیر
زن و بچه و خان و صان هرچه بود * گرفتند و تاراج کردند زود
از راویان راست گفتار که دران عرصه کارزار بودند مسموع گشته که
افغانان بمرتبه مغلوب هراس گشته ازان معرکه رو بدرها و جوف
کوهها گذاشتند که جمعی که از ملاحظه تعاقب مغلان دشت پیدهای
فرار گشته خود را اندرون غارها و خانهای وحوش که در کمرگاه
کوه و آبکنها می سازند میسرماندند دران مغاکها چندان نقش خاک
و قالب بی جان گشته بودند که بعده که مغلان به نشان نقش پا و
گوشه دامن و ردای بر سر آن جان باختگان رسیده ازان سوراخها کشیده
بر می آوردند سواي صورت مرده اثر از جان در آنها نمی یافتند *

القصة آخر خان بعد فتح نمایان یک هزار و هفتصد و هشتاد و نه
و اسیران بسیار مع عده داشت بحضور ارسال داشت و مورد عنایات
بی پایان گردید و ارس و اضافه چهار هزار و سه هزار سوار
نموده بعظای نقاره بلند آوازه ساختند و بتذکری وردی خان برابر
و دیگر همراهان آخر خان بهریک فراخور پایه اضحی مرحمت
فرمودند و آوازه شمشیر و افغان کشی آخر خان بمرتبه دران سر
زمین زبان زد خاص و عام گردید که طفلهای افغانان را برای
خواباندن و ازگریه باز داشتن بنام آن و الاثراد شیرنبرد می ترساندند
و بعد بندوبست بنام پادشاهزاده محمد معظم حکم صادر شد که
آخر خان را و راجه جسونت را بکومکي امیر خان در کابل گذاشته
خود را بلاهور رساند و حضرت خلد مکان بدولت و اقبال اواخر سده
شانزده جلوس بدار الخلافت رسیدند - پادشاهزاده محمد سلطان را

صوبه تهنه مقرر فرموده حکم نمودند که کفایت خان را فائز
خود مقرر نموده روانه سازد - در همین ایام پادشاهزاده باجل طبعی
و دبعت حیات نمود - چون قاضی عبدالوهاب غفرالله له در سفر
مراجعت از حسن ابدال ازین جهان فانی بروضه جاودان انتقال
نمود و از چهار پسر ماندند از انجمله پسر کلان شیخ الاسلام که بحلیه
صلاح و فلاح آراسته بود و از علم با عمل و دیانت و نیک نفسی
ذخیره عاقبت بخیری اندوخته اسم بامسمی گفته میشد وفی الواقع
مثل او نیک سرشت در جرگه قضات کم بعرضه روزگار آمده چنانچه
از صفات نیک عاقبتی او در محل بذکر خواهد در آمد از جمله
متروکه پدر خود که دواک اشرفی و پنج لک روپیه نقد سوی
جواهر و دیگر جنس وافر که مانده بود آنچه بحصه او رسید دام
و درمی از انجمله خود اصلاً نگرفته بسیاری انبار بقصد تخفیف
عذاب پدر بمستحقان و محتاجان رسانده بسی به برادران و دیگر
ورثه قسمت نمود هر چند که از قبول تعلقه قضا ابا کرد خلد ممکن
بتکلیف و تخیل تمام بنام آن نیکنام مقرر فرمودند - دلیر خان را
از تغیر فلان جهان بهادر صوبه دار دکن نمودند - چون سید نورعلی
را که از شجاعان نامی گفته میشد قلعه دار سالیر که از قلعه‌های
آسمان شکوه سر بفلک کشیده مشهور شش گروهی قلعه ملهیر
بملازمه امت مقرر نموده بودند از اتفاقات ناموافقیت ایام در سده هفده
جلوس عمل صوبه داری خان جهان بهادر قبیله و وابستگان قلعه دار که
از خجسته بنیان می آمدند و غنیمت لایم در نواح آن آوارگی داشت
غافل بر سر ناموس قلعه دار رسید بعده که چند نفر باغیرت همراه

مستورات بدرجۀ شهادت رسیدند قبائل را تاراج نموده دستگیر ساختند و ناموس قلعه دار را بافوج سنگین پدای قلعه آورده پیغام دادند که قلعه را زود خالی نماید و الا فسیحت و بی ناموسی تمام بر سر ناموس شما می آریم قلعه دار هر چند که سعی نمود و جهد بکار برد که بتند بیدر و دادن مبلغ در خلاص نمودن عیال و فرزندان از دست آن ظالمان گوشه فائده نداد آخر کار قلعه دار دید که در صورت بر آمدن از قلعه و خود را بهم شمشیر و سنان دادن و کشته شدن قلعه از دست می رود و بی ناموسی زیاد تمام بر سر عیال گرفتار دام بلامی آید و امید خلاص متعذر بود چار ناچار بحال ماندن آبروی ناموس را بر بحال نماندن منصب و اعتراض پادشاه مقدم داشته امان خواسته قلعه را خالی کرده بدان مفسدان سپرد - چنان قلعه سر بآسمان کشیده مشهور صوبۀ خاندیس بلا تردد تیغ و سنان بتصرف مرهتۀ نابکار رفت و فی الحقیقت از بندر صورت تا خجسته بنیاد و دارالسرور برهانپو باحاطۀ قزاقی و تاخت آن سگان نابکار در آمد و راه تردد قافله مسدود گشت و باستظهار آن قدر در سه قلعه دیگر باسم ناهیده و غیره تعلقۀ سرکار بکلانہ به تسخیر کفار در امت بعد عرض قلعه دار را مغضوب و بی منصب ساخته طلب حضور نمودند درینولا فرمان مع گرز برادر بنام دلیرخان صادر گردید که خود را پدای قلعه سالیر رسانده از تصرف غنیم لیثم بر آرد و دلیرخان مع توپخانه سنگین و دیگر کوسکیان کارزار دیده پدای قلعه آمده بمحاصره پرداخته آنچه شرط سعی و تردد و جلالت بود بجا آورد و در یورشهای بهادرانه افغان بسیار و جمعی از نوکران نامی پادشاه

بدرجه شهادت رسیدند و ایام محاصره بامتداد کشید فائده بزی
کار نیامد بعده که حقیقت ضائع شدن مردم که ناموافقیت آب و
هوای آن ضلع علاوه آن گردیده بود بعرض رسید حکم برخاستن
دلیر خان شرف ورود یافت *

درین سال از راه حق پرستی و عدالت گستری حکم فرمودند
که در حضور و شهرها مذاذنی نمایند که هرکه بفرمان پادشاه طلب
و دعوی شرعی داشته باشد حاضر گشته بوکیل پادشاهی دهی
رجوع نماید بعد اثبات حق خود را بستاند و فرمودند وکیل شرعی
از طرف آن پادشاه دادگر برای جواب خلق الله که دست رس
برسیدن حضور نداشته باشد در حضور و بلاد دور و نزدیک مقرر
نمایند و در همه صوبجات وکیل شرعی تعیین گردیدند - دیگر در
همان ایام حکم صادر گردید که مسلمانان که - اهم ملاقات نمایند
بسلام شرعی سلام علیک اکتفا نموده بدستور کفره دست
برسر نگذارند و حکام نیز باطائفه انام و مردم خاص و عام همین
سلوک مراعات دارند - و نیز فرمان بنام صوبه داران و حکام صوبجات
صادر فرمودند که صوبه داران و تعلقه داران پیشکاران و دیوانیان
هنود را برطرف نموده مسلمانان مقرر نمایند و دیوانیان امر فرمودند
که کمروری محالات خالصه مسلمان می نموده باشند - بعده که این
خبر از حضور انتشار یافت از اتفاقات دران روزها محمد حسن
نام پسر حاجی زاهد ملک التجار بندر سورت و پسر پیرجی بهوره
که او نیز از عمده تجار بندر مذکور بود و از تعدی غیاث الدین خان
متصدی بندر مبارک مذکور بطریق استغاثه بحضور رسیده بودند

از آنکه در ایام شورش حبس البول صاحب قران ثانی محمد مراد
بخش در احمد آباد سکه و خطبه بنام خود خوانده بود چنانچه بگزارش
آمد خواجه شهباز را برای تسخیر قلعه بندر سورت تعیین نموده بود
و خواجه شهباز بعد تسخیر قلعه تجار بندر سورت را جمع ساخته
ده لک روپیه بطریق قرض طلب می نمود حاجی زاهد و پیرجی بهوره
عوض همه تجار بندر سورت پنج لک روپیه بطریق قرض داده
تمسک بمهر محمد مراد بخش حاصل کرده بودند و خواجه شهباز
آن مبلغ را بخرج نیاورده همچنان اشرافی نقد در سرکار داخل
ساخته بود و متصدیان محمد مراد بخش اشرافیهای بابت بندر
سورت را در صندوقها سر بمهر موجود داشتند تا محمد مراد بخش
دستگیر گردید و از جمله خزانه او صندوقهای مذکور که بالای آن
بابت تجار بندر سورت نوشته بودند چنان سر بسته بجنس داخل
خزانه شرکار گردیده بود و دینولا محمد حسن بعد شنیدن حکم
عدالت پوری پادشاه اصالة و وکالة از طرف پسر پیرجی بهوره معرفت
محمد علی خان خانسانمان که در خدمت خلد مکان ب و اعتبار
تمام داشت التماس نوشته داد که چون از راه فضل و عدل چدین حکم
صادر شده و مبلغ کذا حق مایان در سرکار واجب الاداست لهذا
عرض رساندن آن واجب گردید - فرمودند که باثبات رسانده بستانند -
محمد علی خان که مربی او بود عرض نمود که التماس دارد
موافق ضابطه دیوانی بثبوت رساند یا شرعا اثبات نماید حکم شد
در هر دو صورت که بثبوت رسد حق او عطا خواهم نمود بعد از آن
محمد حسن به پشت گرمی و مدد توجه محمد علی خان روایت

از روی فتاوی عالمگیری که در همان ایام بموجب حکم از مدت هفت هشت سال فضلا و علمای لاهور و دار الخلافت در تالیف آن جهد فراوان بکار برده بنام نامی باتمام رسانده مسمی بفتاوی عالمگیری ساخته بودند روایت مفتی به نوشته آورده بدین مضمون گذراند که در صورتیکه متروکه میت را یکی از وارثان او متصرف شده باشد ادای وجه دین میت بر واجب و لازم است و فرد دیگر بموجب داخله خزانه بمهر ارباب المال و ارباب التکاویل بتفصیل آنکه پنج لک روپیه را اشرافی منجمه زرا صندوقهای اموال محمد مراد بخش بقید بابت قرض حاجی زاهد و پیرجی تجار بنذر سورت بضبط در آمده از نظر گذشت - بعد مطالعه و قائل قبل از آنکه جواب باصواب وحی بیان بدین باب بزبان مبارک جاری گردد محمد محسن هر دو دست برداشته عرض نمود که مطلب فدوی آن بود که بعد از موافق التماس که نمودیم بران حضرت ظاهر گردد این مبلغ را نثار آن پادشاه دین پرور عدالت خاستر نمودیم آن خسرو معدلت اساس رو بمحمد علی قان نموده فرمودند محمد محسن زر حق بما بخشید یک اسب و فیل و خلعت بدو مرحمت شد و غیاث الدین خان را از بنذر صورت تغیر ساخته طلب حضور فرمودند - اما محمد علی خان ازین فضولی محمد محسن که می بایست بصلاح مربی نثار نمودن پنج لک روپیه بعد اثبات بعرض میرساند بیدماغ گشته در خانه از روی زجر بدو گفت که چنین مقدمه را که بچنان تلاش نزد پادشاه بر کمر می نشاند باشم بدین اضطراب که ازمن مصلحت

نپرسیدی که عوض آن برای تو کاری از معافی عشور و غیر ذلک
 میساختم که ازان آبروی دائمی تو و اولاد تو حاصل میشد عرض نمودن
 خلاف رای صائب بود - اگرچه سوای آن بپادشاهان دعوی حق
 خود نمودن و بایذبات رساندن و گرفتن زر معلوم - اما ازان سال وکیل
 شزعی از طرف پادشاه عالمگیر در هر شهر و صوبه و اطراف مقرر
 شد که در محکمه همراه قاضی می نشستند باشد و این بدعت استمرار
 یافت - و بر طرف نمودن هندو از پیشکاری حکام نیز بسبب عدم
 سیامت پیش نرفت مگر از بعضی بلاد چندگاه کردی هندو
 بر طرف شدند و بجای آنها مسلمانان مقرر گشتند بعد از چنان قرار
 یافت که از جمله پیشکاران دفتر دیوانی و بخشیان سرکار یک پیشکار
 مسلمان و یک هندو مقرر می نموده باشند *

دیگر از سوانحی که دران سال رواد بخی ورزیدن و فساد فرقه
 فقیران متنامی است میل این اجمال آنکه گروهی از فقیران
 هندو مشهور بستنامی که مندیبه نیز زبان زد بودند و قریب چهار پنج
 هزار خانه دار اطراف پراگنده نازنول و میوات میداشتند آن مندیبهها
 اگرچه بلباس فقیران زیست مینمایند اما بدیشتتر کسب و پیسه آنها
 زراعت و تجارت پدستور تجارت پیشکان کم مایه است و در طریقه
 صلت خود می خواهند بمرتبه نیک نام که ترجمه لفظ ستنام
 باشد زیست نمایند که در اخذ مال حرام سوای کسب حلال
 اقدام نمی نمایند اما اگر کسی خواهد بر آنها تعدی و ظلم بدعوی
 شجاعت و حکومت نماید متحمل آن نیستند و اکثر با یراق
 و اسلحه میدباشند در ایامی که پادشاه از حسن ابدال مراجعت

نموده بودند روزی یکی از آنها را که نزدیک قصبه نازنول زراعت
مید نمود با پیاده که نگاهبانی خرمن می نماید گفت و گوی سخت
بمیان آمد و از ضرب چوب دست آن پیاده سر آن ستدنامی
شکست جمعی ازان گروه بران پیاده انبوه نموده چنان زدند که
بصورت صدمت ساختند این خبر که بشقدار رسید جمعی از پیاده ها برای
گرفتن و آوردن آنجماعه تعیین نمود ستدنامی بسیار فراهم آمده
با کسان شقدار بجنگ پیش آمدند و چند نفر را زخمی ساخته
و غالب آمده براق همه را کشیده گرفتند و هر ساعت بر جمعیت
و غلبه آن گروه می افزود تا آنکه کار طلب خان فوجدار نازنول
خبر یافته سوار و پیاده بسیار برای امداد شقدار و تنبیه و گرفتن
آنها تعیین نمود با جمعیت فوجدار نیز مقابله نموده جمعی را
کشته و زخمی ساخته هزیمت دادند و کار بجائی کشید که فوجدار
بنگاهداشت سوار و پیاده و گرد آوری که زمینداران پرداخته با
تمامی فوج سابق و نو نگاهداشت و مدد زمینداران اطراف سوار شده
بمقابله و محاربه آنها رفت و جمع کثیر بکشتن داده کاری نموده
رو بفرار آورد چنانچه آخر کار که تفصیل آن طول کلام دارد بعد
مقاتله و محاربه که مکرر روداد فوجدار گشته گردید و قصبه نازنول
بتصرف آنها در آمد و بگرد آوری محصول دیهات نواح و نشانیدن
تهانه خود پرداختند بعد از آنکه پادشاه داخل دار الخلافت شدند و
حقیقت فساد و آشوب آن جماعه بعرض رسید و فوجها از حضور
تعیین گردید هر فوجی که مقابل میرسید بغارت و تاراج می رفت
از آنکه شهرت تمام یافته بود که بآنها تیغ و تیر و تفنگ اصلا کار نمی

شود و هر تیر و گولۀ تغذگ که ازان طرف بر فوج پادشاهی میرسید
 دو سه کس را از پا در می آورد و بدین سبب آنها را بسحر و جادو
 منسوب می نمودند و کلمات چند که عقل از قبول آن در تحیر بود
 در ماده آن جماعه زبان زد خاص و عام گردید و شهرت تمام گرفت
 که اسپ جادو از چوب ساخته زن را بران سوار می نمایند که مثل
 اسپ جاندار پیش قدم هراول آنهاست و کار بجائی کشید که
 راجهای نامدار و امرای کارزار دیده با فوجهای سنگین مقابل
 آن گروه تعیین شدند و آن جماعه باستقبال مبادرت نموده شانزده
 هفده گروهی دار الخلافت رسیدند و افواج پادشاهی جرأت پیش
 رفتن و اقدام بر مقابله و مقاتله آنها نمی نمودند و زمینداران
 اطراف و بعضی راجپوتان کم حوصله فرصت وقت را غنیمت دانسته
 سر از اطاعت پیچیده و دست از مالگذاری کشیده قدم جرأت
 بشوخی پیش گذاشتند بره فساد روز بروز زیاده شعله ور میگردد
 و کار بدین حد منجر گردید که پادشاه خیمه بیرون زدن فرمودند
 و دعا و نقشها بدست مبارک نوشته میفرمودند که برنشان و علم
 دوخته رو بروی فوج آن بدسگالان بپرند آخر بسعی تمام که از راجه
 بشن سنگ و حامد خان پسر مرتضی خان و دیگر جمعی از امرای
 جانباز تردد رستمانه بظهور آمد چندین هزار آنها کشته شدند و بقیه
 السیف رو بفرار آوردند و دفع آن آشوب گردید و گرد فتنه فرو نشست چون
 از شورش کفار فجار که همچشمی آن گروه بدکردار زمینداران عمده
 اطراف سر از اطاعت پیچیده بودند باعث برهم خوردگی صوبه اجمیر
 و نواح اکبر آباد گشته بود و حکم خیمه بیرون زدن فرموده بودند باران

زیارت درگاه حضرت خواجه معین الدین چشتی قدس سره که
 درین ضمن تنبیه بعضی از راجپوتان سرکش نیز مرکوز خاطر عاظر بود
 کوچ سمت اجمیر مقرر فرمودند - و حکم جهان مطاع عالم مطیع شرف
 نغان یافت که برای مذکور ساختن کفار و تغریق مطیع الاسلام
 از دار الحرب جزیه از هندو بگیرند و اخذ آن بکل صوبجات صادر
 گردید - بعد انتشار این خبر تمام هندو دار الخلافت و اطراف زیاده از
 شمار لکها فراهم گردیده زیر جھروکه کذاب دریا آمده باظهار ضعف نالی
 التماس معافی آن می نمودند و خلد مکان متوجه فریاد آنها نمی
 شدند تا آنکه روزی پادشاه بنماز جمعه تشریف می آوردند از در
 قلعه مبارک تا مسجد جامع آنقدر هندو فراهم آمده بقصد استغاثه
 سر راه خلد مکان گرفتند و از دحام نمودند که راه تردد مردم مسدود
 گردید و صرافان و بن ازان و کل کامبان ارم و بازو و جمیع اهل حرفه
 شهر ترک کسب و پیشه نموده بمرتبه ه... راه جمع آمدند که بعد
 سوار شدن پادشاه با وجود فرمودن اهتمام از روی زجر که سرودست
 و پای جمعی شکست رسیدن سواری خاص تا مسجد متعذر گردید
 و هر لمحہ بر کثرت و ازدحام آن گروه بد فرجام می افزود ساعنی
 سواری استاده نموده آخر فرمودند که فیلان پر شکوه و شان سواری
 در مقابل آن گروه روانه سازند و چندی کشته و با مال فیلان و اسبان
 گشتند بدین دستور چند روز هنگام اجتماع عام و استغاثه هندو بود
 آخرتن بادای جزیه دادند *

و درین سال جمله الملک آمد خان را برای بند و بست
 مقدمات مالی دکن مقرر کردند چون سابق مراتب ماهی مخصوص

بسرکاران و صوبه داران دکن عطا می شد ماهی و فیل و سرپیچ مرصع مرحمت نموده مرخص فرمودند - میرزا قوام الدین که از برادران خلیفه سلطان و از سلسله پادشاه زاد های مازندران بود بعده که مازندران بتسخیر شاه ایران در آمد شاه عباس با خلیفه سلطان نسبت نموده وزیر خود ساخت چون میان برادران موافقت نشد میرزا قوام الدین خان رو بهندستان آورده شرف اندوز ملازمت گردید ابتدا چهار هزاری دو هزار سوار نموده بعطای خطاب و عنایت انواع اسباب امارت و علم و نقاره مفتخر ساختند بعد چند گاه هزاری هزار سوار اضافه عطا فرموده اول صوبه کشمیر بعده صوبه دار دار السلطنت لاهور نمودند - از آنکه دران ایام بموجب رعایت و اعانت خلد مکان در امور شرعی قضات استقلال زیاد داشتند علی نام از مردم پورب که قاضی لاهور شده بود با صوبه داران سلوک پیشمی می نمود و قوام الدین خان که بعد از داخل شدن لاهور بر حقیقت قاضی اطلاع یافت ازینکه او را نیز نظر بر حسب و نسب خود که ماده فضیلت ضمیمه آن داشت تحمل سلوک با قاضی نبود از ابتدا میان صوبه دار و قاضی ناموافقت بمیان آمد و هر دو در پی خفت و اهانت همدیگر بودند و براهزنائی مصاحبان و همدسان ناعاقبت اندیش و بر همزنان بد اندیش که اصلا اندیشه مآل کار بخاطر راه نمیدهند سر رشته اختیار خود داری طرفین از دست رفت و میان هر دو گفتگوی خشونت آمیز بدین حد کشید و نائره پر خاش بمرتبه شعله ور گردید که هر دو شکایت همدیگر بحضور نوشتند و قبل از رسیدن جواب قوام الدین خان

بشهرت رسیدن حکم حضور نظام الدین نام عرف میرزا بیگ کوتوال
 شهر را فرمود که جمعیت همراه برده قاضی را بخفت کشیده بیدار و قاضی
 علی اکبر از شنیدن خبر مذکور به بند و بست استحکام در و دیوار
 و بام خانه خود پرداخت بعد بلند گردیدن صدای دار و گیر قاضی
 با خواهرزاده خود و چند نفر دیگر کشته گردید و پسر قاضی زخمی
 گشت - از آنکه مردم لاهور در چنین مقدمات باظهار تبعیت شرع
 محمدی بهانه طلب اند بعد کشته شدن قاضی چندین هزار نفر
 از فضلا و جهلا و بافندها و جمیع اهل حرفه فراهم آمده بر صوبه دار
 و کوتوال هجوم آوردند و چنان کار بر قوام الدین خان و نظام الدین
 تنگ نمودند که تردد مردم آنها در رسته و بازار متعذر گردید بعده
 که حقیقت بعرض پادشاه عدالت اساس رسید قوام الدین خان را
 از صوبه داری تغیر نموده بنام پادشاه زامع محمد اعظم حکم
 فرمودند و نیابت آن بقطاب الدین - مقرر گردید چون خود
 متوجه مهم رانا بودی و لطف الله خان را مصالح رکب میدانستند
 عجله حکم بنام حفیظ الله خان برادر لطف الله خان که باستعداد
 ظاهری و باطنی آراسته بود وفوجداری جنوب که از لاهور مسافت
 قریب دارد داشت صادر گردید که خود را بنیابت برادر بلاهور
 رسانده کوتوال را مقید ساخته بعد تحقیق وقوع مقدمه بانواع
 خفت حواله وارث قاضی نماید که بقصاص رساند - و صوبه دار را
 همراه گرز برداران که برای آوردن او تعیین گردیده اند روانه حضور سازد
 بمک و در حکم حفیظ الله خان در اخفای آن احتیاط نموده خود را
 بلاهور رساند و یکدو جماعه دار فهمیده کار را نزد کوتوال فرستاده بتدبیر

عدم افشای حکم پیغام طلب او نمود بعده که کوتوال طوعا و کرها آمده حاضر شد حفیظ اللہ خان بعد تحقیق کوتوال را موافق حکم شرع حوالہ وارثان قاضی نمود کہ بقصاص رساندند چون بر قوام الدین خان نیز مردم لاهور هجوم زیاد آورده بودند سلامت بر آمدن او متعذر بود بدو پیغام نمود کہ بموجب حکم رفتن شما بحضور ضرور و بسبب غلو و هجوم مدعیان و انبوهی مردم عام از راه شهر و بازار سلامت بر آمدن متعذر لهذا مصلحت درین است کہ از راه دریا خفیہ در پالکی پرده دار بر آمده روانہ حضور گردد بدین دستور اورا روانہ درگاه معلی ساخت - بعده کہ بحضور رسید پسر قاضی باتفاق جمع کثیر مدعی خون پدر گردید - فرمودند کہ بشرع رجوع نمایند اگرچہ وارثان قاضی بسیار بر سر شدت بودند و نمیگذاشتند کہ قوام الدین خان و کدا، از طرف خود برای جواب دعوی نماید و بر پالکی و اسب سوار بمحکمہ آید و در پی خفت آن گرفتار سرپیچہ بلا بودند اما از آنکہ خود قوام الدین خان بہرہ تمام از فضیلت داشت و قاضی شیخ الاسلام کہ طریقہ نیک نفسی و خداترسی او نسبت بقضات دیگر زمانہ بتحریر راست نہی آید حکم بر اثبات خون در حق او نہی نمود بذابران مدت مقدمہ در کشاکش بود آخر چون ایام اجل موعود او رسید و مرض جسمانی علاوہ غم و الم روحانی گردید بآنحالت نیز بمحکمہ می آوردند تا ازین تنگدای سرای فانی درگذشت •

* بیت *

خلاف رای سلطان رای جستن

بخون خویش باید دست شستن

چون قبل از آنکه مقدمه قوام الدین خان رودهد خبر فوت راجه
جسونت که در کابل کومکي گذاشته بودند بعرض رسیده بود بعده ظاهر
گردید که بعد فوت راجه معتمدان جهالت کیش همراه او هر دو پسر
خورد سال راجه را که در آخر عمر همان دو فرزند با اسم اجیت سنگه
و دلتهمن داشت مع رانیها همراه گرفته بی آنکه انتظار حکم حضور کشند
یادستک و رضای صوبه دار حاصل نمایند روانه حضور شدند - بعده
که بمعبر اترک رسیدند و میر بجر بعلمت عدم دستک مانع آمد با او
پدر خاش پیش آمده کار بفساد و کشتن و زخمی ساختن میر بجر
و جمعی رسانده بسر پنجگی عبور نمودند - بعد از آنکه نزدیک
دار الخلافت رسیدند از آنکه از اداهای خارج سابق جسونت غبار
ملال در خاطر مبارک جا گرفته بود و این شوخی راجپوتیه علاوه
آن گردید فرمودند که نزدیک شهر طرف بازمی فرود آرند و کوتوال
را مامور ساختند که مردم خود را جمعی از منصبداران و
متعینه توپخانه اشراف خیمهای وابستگان راجه چوکی نشانده
بطریق نظر بلند نگاه دارند - چند روز که بران گذشت جمعی از
راجپوتان همراه آنها رخصت وطن خواستند بعد عرض رفتن آنها
را قرین مصلحت دانسته ماذون ساختند دران مابین راجپوتیه
دو طفل موافق عمر پسرهای راجه بهمرسانده با چند کنیز که آنها
را بلباس رانیها مقطع ساخته با احتیاط تمام که افشای راز نشود
در خیمه نگاهداشته رانیها را لباس مردانه پوشانده وقت شب
سوار نموده دو عمده نوکر راجه را با جمعی از راجپوتان جان باز با خود
گفته بطریق ایلغار راه وطن اختیار نمودند و یک دو سردار معتمد

را با فوج شایسته تهور پیشه جانباز که اگر زود خبر یابند و قصد تعاقب نمایند شرط جانفشانی بتقدیم رسانده یک دو پهر سدره توانند گردید نزد خیمه پسرهای جعلی راجه نگاه داشتند بعد دو سه پاس که باختلاف صدق و کذب حقیقت بعرض رسید و مردم عمده معتمدان برای تحقیق تعیین نمودند مکرر معروض گردید که رانیهها مع پسران هستند حکم شد که همه وابستههای راجه را اندرون قلعه آرند راجپوتان جهالت کیش باتفاق آن کنیزان که بدستور مردان جلالت پیشه آنها نیز بجنگ پیش آمدند و سینهها را سپر بلا ساخته بلا گردان نام و ناموس راجه گشته شرط فدویت بتقدیم رسانده بسیاری بقتل رسیدند و جمعی راه فرار اختیار نمودند - هرچند که رفتن رانیهها بثبوت نه پیوست اما مزاج بعضی اهل غرض که خواستند حسن تردد و عدم غفلت خود بر کرمی نشانند در اثبات شسته برفتن پسران بمرتبه مصر بودند که رای میر وزیر بردستگیر گردیدن پسران راجه قرار گرفت و فوج پادشاهی تا بیست گروهی دار الخلافت تعاقب نموده بر راجپوتان نرسیده مراجعت نمودند و هر دو طفل بخادمان محل سپردند و هر دو را حمله نشینان سراچه عصمت بغرزدی برداشتند و آن هر دو پسر را که راجپوتان بدر برده بودند مدتها مطعون بآن می نمودند که برای اثبات نسل جسونت شهرت داده اند تا که رانای چتور با اجیت سنگه نسبت نه نمود این شبهه از دل خلد مکان بر طرف نشد *

توجه خلد مکن عالمگیر پادشاه طرف اجمیر
 وجود پور بقصد تنبیه راجپوتان سرکش آن ضلع
 بسبب انتشار اخبار فساد انگیز راجپوتان اوائل ذی الحجه سال
 بیست و دو جلوس بقصد گوشمال آن طائفه ضال رایت ظفر و اقبال
 طرف اجمیر برافراشتند امانت خان خوفی را که سابق دیوان
 لاهور بود دیوان دکن نمودند - از جمله متصدیان که متدین واقعی
 باشد و خیرخواهی و کم آزاری خلق و رفاه حال رعایا را بر تزايد آبرو
 و ترقی خود در گرد آوری مال پادشاه رجحان دهد و در عالم
 حکومت ضرر مالی و جانی با حدی نرساند کمتر مثل او دیده و
 شنیده شد - هر جا دیوان می شد عمال و زمینداران مطالبه دار
 سرکار که از مدت در قید بودند و کار بعضی نزدیک بهلاک
 شده بود آن نیک عاقبت نظر برینکه آخر آنرا در حبس هلاک
 خواهند گردید و برای پادشاه و دیوان جز مظلمه و بدنامی
 چیزی دیگر عائد نخواهد شد بر ذمه هر کدام که بیست هزار و
 سی هزار روپیه طلب بود سه هزار و دوهزار بوعده قسط مشخص نموده
 خلاص می نمود چنانچه ابتداء در دیوانی لاهور از نوشته واقعه نگاران
 نقصان دولک روپیه بعرض پادشاه رسید خلاف مرضی بظهور آمد
 بعده که از عرضداشت امانت خان حقیقت مفصل معروض گردید
 مستحسن افتاد باقی احوال و طریقه زیست آن نیک خصال بر
 محل بذکر خواهد در آمد *

فرمان تهدید آمیز برای قبول جزیه و برآوردن فرزندان
 نامشخص راجه جسونت از تعلقه مرحد جود پور برانای چنور

صادر فرمودند بعد رسیدن دار الخیر اجمیر و زیارت خواجه معین الدین چشتی قدس سره حکم تعیین افواج دریا امواج برای تاخت و تاراج معمورهای تعلقه جودپور و دیگر پرگنات راجپوتان سرکش فرمودند - رانا تاب مقاومت نیاورده وکلای معتبر زبان دان را مع پیشکشهای لائق و عرضه داشت مشتمل بر اظهار اطاعت و قبول جزیه بجا نمودن دو سه پرگنه عوض زر جزیه از ملک خود و عدم اعانت فرزندان جسوفت بکمال عجز و التماس عفو تقصیرات گذشته نزد مقربان حضور روانه ساخت بنابرآن خان جهان بهادر را برای باقی و بند و بست آن ضلع گذاشته خود باز بدار الخلافت مراجعت فرمودند - و ایام توجه باجمیر و معارفت زیاده از هفت ماه و بیست روز نکشید - اما از آنکه باز معروض گردید که رانای کم حوصله یار دیگر طریقه عصیان و خلاف عهد و قرار شعار خود ساخته و خان جهان بهادر بنفسر بی نتوانست پرداخت لهذا آتش غضب سلطانی بار دیگر شعله ور گردید و اواخر همان سال بقصد گوشمال و تادیب رانا و دیگر راجپوتان بد مال عنان توجه طرف اجمیر معطوف داشتند و فرمان بنام پادشاه زاده محمد معظم صادر شد که از دکن خود را باجین رسانده چشم بر راه حکم باشد و حکم طلب پادشاه زاده محمد اعظم که در بنگاله بود بطریق ایلغار نیز شرف صدور یافت - بعده که نزدیک اجمیر مضرب خیام واقع شد پادشاه زاده محمد اکبر را برای تنبیه و تادیب رانا با لشکر قاهره مقرر فرموده شاه قلیخان را بعطای اضافه و خطاب تهور خان مفتخر ساخته با جمعی دیگر از امرای کار طلب هراول پادشاه زاده نمودند رانا از استماع

آن اودیپور را که حاکم نشین او بود ویران ساخته با مال و عیال خود و جسونت و رعایا رو بجبال و دره‌های دشوار گذار آورد پادشاه زاده نیز مامور گردید که با بسیاری از بهادران کوه نورد شیرنبرد که در حضور کمتر کسی از امرا و روشناسان مانده بود داخل درها شده در استیصال کفار کوشد و چندی از دلاوران کارزار دیده را برای تاخت و پامال ساختن ملک و زراعت رانا تعیین فرمودند بعده که خبر رسیدن پادشاه زاده محمد معظم باجین رسید حکم بنام پادشاه زاده صادر گردید که بر تالاب انا ساگر تعلقه رانا که از سواک اجمیر هشتاد کوه فاصله داشت فرود آید و لشکر خود را اطراف تعیین نماید که هر جا اثر آبادی یابند زیر سم اسپان بهادران هامون نورد کوه نبرد، پامال سازند و رینولا بعرض رسید که پادشاه زاده محمد اعظم بموجب حکم چهار ماه راه را در کمتر از یکمیل طی نموده جمیده با فوج جنگی خود را رسانده فرمودند که راجستان و دره‌های قلب رانا و تعلقه را تهورا در آمده بقتل و تاراج و اسیر نمودن راجپوتان پردازد و فوج تعیین نماید تا نگذارند که رسد غله بملک رانای تبه کار و کفار اطراف رسد و زراعت بعمل آید اما قریب بست و پنج هزار سوار راتهور تعلقه جسونت و دیگر راجپوتان بمدد رانا فراهم آمده بمقابل افواج پادشاهی شوخی زیاده نموده شرط جانبازی بتقدیم رساندند و تاخت برگهی و رسد غله میدنمودند چنانچه چند هزار سوار پادشاهی را طرف دره‌های قلب کشیده اطراف فرو گرفته سوار و پیاده بیدشمار را مفقود الاثر ساختند لیکن آخر مغلوب فوج اسلام گردیدند و باوجود آنکه راجپوت‌های جهالت کیش سر راه‌های درها

گرفته بودند و گاه گاه از کوهها برآمده غافل بر سر لشکر پادشاهزاده
 شبخون میزدند لشکر پادشاهی خصوص تهورخان باتهور پیشگان دیگر داد
 جلالت داده به تنبیه آن جماعه میکوشید و در خرابی ملک و مسمار
 نمودن بتخانها و عمارات عالی و قطع اشجار ثمردار باغات و اسیر
 نمودن زن و فرزندان کفار که بغار و مغاکهای قلب پناه برده بودند خود را
 معاف نمیداشتند - فرمان بنام محمد امین خان صوبه دار احمدآباد
 نیز صادر فرمودند که با افواج خود آمده مابین تعلقه سرحد راجپوتیه
 و احمد آباد استقامت ورز و هرجا خبر و اثر راجپوتان یابد
 باستیصال آنها پردازد - خان جهان بهادر کوکلتاش را بدستور سابق
 صوبه دار دکن فرموده رخصت نموده برای تسخیر قلعه سالیر که
 بتصرف غنیم درآمده بود تاکید فرمودند بعده که کار برانا و
 معارضان او تنگ گردد و نام و نشان غله نایاب گشت و کشت و کار زراعت
 متعذر گردید رانا و راجپوتان تهور بفکر تزویر و تدبیر تازه افتاد اول
 پناه بیادشاه زاده محمد معظم آورده خواستند شفیع جراثم خود
 سازند و یا ببغی ورزیدن راهنمایی نموده رفیق خویش گردانند
 پادشاه زاده گوش بر حرف آنها ندموده و نواب بانی یعنی والد
 پادشاه زاده نیز بران اطلاع یافته زبان به پند و نصائح کشاده مانع آمد
 که در هیچ باب باصداق و معارفت و شفاعت راجپوتان خود را آشنا
 نسازد و وکلای رانا را نزد خود راه ندهد بعده که ازان طرف
 مایوس شدند بیادشاه زاده محمد اکبر نظر بر تقاضای ایام
 شباب و راهنمایی احباب همدم او رجوع آورده زبانی درگاداس
 که از راجپوتان چرب زبان حراف گفته می شد آنقدر افسون و

افسانه خواندند و میدند و امیدوار رفاقت چهل هزار موار راجپوت
جرار و مدد خزانة نا معدود ساخته چندان باغ سبز نمودند که دل
پادشاه زاده را فریفتند و بعضی همراهان بد عاقبت نیز بدین
مصلحت همدستان شدند و پادشاه زاده نا تجربه کار را از راه
بردند و بتقاضای سن و طمع خام بدام افسون راجپوتان بد کردار
گرفتار گردید *

* بیت *

با بد منشین و باش بیگانه او * در دام افتی اگر خوری دانه او
تیر از ره راستی کمان را کج دید * دیدی که چگونه جست از خانه او
چون ابتداء بوی شهرت این خبر بیادشاه زاده محمد معظم رسیده
بود درین باب بمحمد اکبر که با او یک گونه محبت نیز داشت
در کلمة نصیحت آمیز نوشت و بخدمت پادشاه نیز عرضه داشت
مشمول بر اشاره بدین مضمون نمود که از من - غدر کفار که در فکر
اغوای شاه زاده نا آزموده کارند غافل بود - از آنکه خلد مکان
از طرف محمد اکبر بواسطه نداشتند و برای پادشاه زاده محمد معظم
در حسن ابدال ازین مقوله بدنامی بر زبانها شهرت یافته بود و راجپوتان
که درین ماده ابتداء بیادشاه زاده مهین پیغام نموده بودند این خبر
سامعه افروز پادشاه گشته بود نوشته محمد معظم را در حق محمد اکبر
محض افترا دانسته در جواب نوشتند که هذا بهتان عظیم حق
سبحانه و تعالی شمارا همیشه بصراط مستقیم رهبری نماید و از
آلودگی سخن شنوی بد خواهان محفوظ دارد - بعده که اخفای این
راز بملا مبدل گردید و خبر ملحق شدن سی هزار راجپوت بسرداری
درگاداس و غیره خیمه بخیمه نقل نقل هر برنا و پیر گشت و

خبر جلوس محمد اکبر بر تخت و سکه زدن او و تهور خان را
 هفت هزاری نمودن و مخاطب بامیر الامرا ساختن همچنان
 مجاهد خان و دیگر نوکران عمده همراه را که بعضی مجبور گردیده
 مصلحت قبول نمودند اضافهای نمایان داده بجنب قلوب همه
 پرداختن و بقصد فاسد متوجه طرف پادشاه گشتن شهرت تمام
 یافت - چون دران ایام جمیع افواج برای تنبیه کفار برفاقت
 محمد اکبر تعیین شده بود و سواي اسد خان و بهره مند خان که با
 جمعی از مردم معدود در رکاب مانده بودند و امیری نامی
 نمانده بود و تمام فوج حضور با خواجه سرایان و اهل
 دفتر بهشتصد هشتصد سوار نمیرسید تنزل تمام در لشکر راه یافت
 و غریب هنگامه برپا گردید - فرمان بدستخط خاص برای پادشاه
 زاده محمد معظم مبالغه تمام که بلا توقف مع تمام فوج بطریق
 ایلغار خود را بحضور صادر گردید - و پادشاه زاده بعد ورود
 حکم لمکه و لحظه تاخیر جائز نداشته متوجه خدمت پدر بزرگوار
 گردید - بهیرو خدمه محل را همانجا بحاظ حقیقی سپرده نه ده روزه
 راه را بطریق ایلغار طی نموده در دو سه روز خود را مع شاه زاده
 معز الدین و محمد عظیم رساند - از آنکه دران حالت که محمد
 معظم با نه ده هزار سوار رسید از غلغلۀ جهان آشوب فوج محمد
 اکبر که با هفتاد هزار سوار بقصد مقابله نزدیک رسیده بود هیچ
 احدی از مردم لشکر امید نجات ازان بلیه نداشت باظهار
 بعضی هواخواهان از طرف محمد معظم نیز در عالم احتیاط و
 دور بینی وسواس بخاطر پادشاه راه یافت بذایر تقاضای

وقت فرمودند که روی توپخانه رکاب طرف لشکر محمد معظم نمایند و پادشاه زاده پیغام نمودند که لشکر را همانجا گذاشته خود را با هر دو پسر جریده نزد ما رساند - پادشاه زاده اطاعت حکم نمود و دستهای خود را بسته بخدمت پدر عالیقدر جریده رسید - قبل از رسیدن پادشاه زاده چون بسبب بندوبست راجپوتان خبر لشکر پادشاه زاده محمد اکبر واقعی نمیرسید شهاب الدین پسر قلیچ خان بهادر که اثر جوهر رشادت و شجاعت از جبین حال او پیدا بود برای آوردن خبر تحقیق از لشکر محمد اکبر بطریق قراولی تعیین فرمودند - آن شهسوار معرکه جلالت همین که رو بفوج محمد اکبر آورد مجاهد خان برادر شهاب الدین که همراه محمد اکبر مجبور گردیده بود بتقاضای وقت و مصلحت رفاقت اختیار نموده در انتظار قابوی برآمدن بود از نزدیک رسیدن شهاب الدین برادر خود خبر یافته بخدمت محمد اکبر التماس نمود که اگر حکم شود خود را ب... رسانده استمالت نموده باخود بیارم بعد مرخص گشتن آنچه از نقد و جنس توانست با خود برداشته باقی اسباب همانجا انداخته خود را ببرادر رساند و هر دو باتفاق بخدمت پادشاه رسیدند - در حالتی که از انتشار اخبار مختلفه طبع مبارک نهایت مکدر بود خبر رسیدن هر دو برادر معروض گردید و نسیم فرح و خوشوقتی بر دل کدورت اثر خلد مکان وزید و بمحمد مراد که از خانه زادان معتبر حاضر بود فرمودند که شهاب الدین را وقت ملازمت مخاطب بشهاب الدین خان نموده تسلیم بفرماید و از زبانی مجاهد خان که او نیز مورد عنایات بیکران گردید بر حقیقت لشکر و تعداد موافق و مذافق مجبور و غیر مجبور

که درین ضمن مردم روشناس دیگر شروع بآمدن حضور نمودند مطلع گردیدند - و نیز بعرض رسید که بعد برآمدن مجاهد خان از لشکر محمد اکبر خلیل دران فوج افتاد - بعده خواجه مکارم که از ملازمان معتبر سلطان محمد معظم بود خود را مقابل قراولان محمد اکبر رسانده بعد دست بازی که میان فریقین روداد و خواجه مکارم زخم برداشته دو سه نفر آن طرف را زخمی ساخته آمده خبر رسانید که تهور خان هراول فوج با چند نفر معدود باراد حضور از فوج خود جدا گشته و نزدیک رسیده - تا آنکه خبر نزدیک رسیدن او بگللال باری معروض گردید - فرمودند که یراق را نموده ملازمت نماید تهور خان دروا نمودن یراق تعلل ورزید پادشاه زاده محمد معظم اشاره بر کشتن آن برگشته بخت نمود - درین ضمن یکی از مقربان بعرض رسانید که تهور خان باظهار تهوی و اراده فاسد برخست و مصلحت رسانیده - پادشاه از شنیدن آن چون شعله و فرموده محمد اکبر - آتش برآشفته شمشیر بدست گرفته فرمودند که مانع نیامده با اسلحه آمدن دهند - درین حالت یکی از سزاوالان و خدمه دست بر سینه آن اجل رسیده زده بخفت مانع آمد - تهور خان طپانچه بر روی او زده برگشت دزان حالت پای او بطذاب بند گردید و او برو افتاد از چهار طرف صدای بزن و بکش بلند گشت و از اطراف بر سر او ریخته کشته مر او را بریدند - اگرچه بعد کشته شدن از زیر جامه او زره بر آمد اما در باب اصل اراده او روایت مختلف ضد یکدیگر مسموع گردیده اما از زیبایی خواجه مکارم که بعده بجان نثار خان مخاطب گشته بود از معمران کهن سال گفته می شد راقم حروف

شنیده که تهور خار بموجب نوشته عنایت خان که دیوان تن بود
و خسر او میشد از روی ارادت باز گشت بدین بارگاه نموده بود
نظر بر حسن خدمت و عقیدت و غیرت خود در او نمودن یراق
عذر آورد - بهر حال از خبر رسیدن تهور خان بحضور و کشته شدن
او تزلزل تمام در فوج محمد اکبر و میان راجپوتان عاقبت تباہ
افتاد و پای ثبات آنها از جا رفت - چندی از امرا و راجها روانه
حضور شدند و بسیاری رو بفرار گذاشتند - و میان مردم عام چنان
اشتهار یافت که پادشاه از روی تدبیر فرمان بمحمد اکبر نوشتند
و دران درج نمودند که اگرچه در باب اخذ قلوب و قراولی و گرد
آوری راجپوتیه چنانچه ارشاد شده بود بعمل آوردید و حسن تردد و
تدبیر آن فرزند بظهور آمد اما اگر آنها را هراول نموده آن وحشی
نزدان را از هر دو طرف بوسر تیر می آوردید عین مصلحت بود -
و چنان منصوبه بکار بردند که فرمان بجایست راجپوتان افتاد
و باعث تفرقه آن فرستاد ضال بد سگال گردید - اما این قول از زبان
راوی نفع مسموع نگردیده - القصه با آن همه دبدبه و بسیاری فوج که
محمد اکبر بقصد مقابله پادشاه ذوی الاقبال آمده بود جنگ
ناشده و شمشیر از غلاف بر نیامده هزیمت عظیم بر لشکر او افتاد -
و تا که محمد اکبر از رو تافتن راجپوتیه آگاهی یافت بغیر از
درگاداس بد آساس و یکدو نفر دیگر معتمد راناکه مع فوج قلیل دوسه
هزار سوار از جمله مردم قدیمی او بار مانده بودند دیگر رفیقی و فوجی که
بکار او آید با خود نیافت و سرشته تدبیر و عقل و هوش از دست داده
و دل باخته ناچار راه فرار اختیار نمود *

بعد عرض رسیدن مقربان حضور باتفاق پادشاه زاده محمد
معظم آداب تهنیت فتح بجا آوردند و اکثر کارخانجات محمد
اکبر که همراه او بود از حادثه تاراج رفتن مانده بود بضبط پادشاهی
درآمد و پادشاه زاده محمد معظم برای تعاقب او مامور گردید -
و محمد مراد ولد مرشد قلیخان را بخدمت واقعه نگاری کل دکن
مامور فرموده مرخص ساختند *

ذکر سوانح سال بیست و سیوم عهد خلد مکان مطابق
سنه هزار و نود هجری

از جمله سوانح که در صوبه دکن در سال بیست و سه جلوس
رو داده چند فقره بتحریر آورده بعده بذکر باقی سوانح محمد
اکبر و روداد حضور خواهد پرداخت خان جهان بهادر کوکلتاش
بعد رسیدن خجسته بنیاد ارزگ آباد موافق حکم بقصد تسخیر
قلعه سالیر که در تصر نیم لئیم آمده بود خود را رسانده آنچه
شرط تردد و سعی بود درایام محاصره بتقدیم رسید و مردم راجپوتیه
بسیار بکار آمدند و مسلمانان زیاد بدرجه شهادت رسیدند اما
فائده بر روی کار نیامد لهذا بعد چهار پنج ماه از پای قلعه برخاسته
خود را به خجسته بنیاد رساند - از آنکه میوای جهنمی با فوجی
که برای تاخت ملک تعیین می نمود خود کمتر بر می آمد *
درین سال به معذاتی اجل همراه فوج سنگین در ایامی که خان زمان
صوبه دار برهانپور بود برآمده ابتداء داخل ملک خاندیس گشته
برسر قصبه دهرنگانو که از جمله پتنه و معمورهای مشهور آن
ضلع است و مبلغهای کثیری از جنس کرانه و اقسام قماش و مال

بندر سورت و دیگر از نگها دران قصبه موجود میباشد آمده
تاخت و تاراج نمود - بعده برگذنه چوپره و دیگر برگذات را تاخته و
سوخته طرف برگذنه جالذه که از قصبه‌های معمور پر از مال تجار
تعلقه بالا گهات گفته میشد آواره گردید - چون دران قصبه حقائق
و معارف آگاه سید جان محمد که از درویشان واصل بالله صاحب
ریاضت و دعوت مسکنی داشت و هرگاه غنیمت رو بآن قصبه می‌آورد
جمع می‌آورد از سکنه آنجا با مال و عیال پناه بتکیه و مکان آن سید
والا قدر میدادند و از آفت کفران و خیم العاقبت محفوظ می‌ماندند
دران سال که اکثر مردم مایه دار با مالیت نقد و جنس پناه بدان
واصل بالحق آوردند مردم آن جهنمی اطلاع یافته پاس ادب آن سید را
منظور نداشته دست تعدی و تاراج بر آنها دراز نمودند و بسیاری را
اسیر تیر ساختند بلکه دران حالت ممانعت زبان و دست بنجر
و تو بیخ آن سید و منصوبان او دراز نه و سید جان محمد که
در دعوت نیز از جمله مشاهیر دکن بود و توجه باطنی آن بزرگ
حکم تیراجل ناگهانی داشت متوجه قطع شجر حیات آن بد اصل
گردید تا باجل طبعی بدار البوار پیوست - بهر حال در همان
سال سیوا در نواح مرتضی آباد بجهنم واصل گشت و تاریخ آن
(کافر بجهنم رفت) محرر اوراق یافته و از دو پسر ماند سنبها و رام راجا
و سنبها بجای پدر قائم گشت و کب کلس برهن را که از اله آباد
همراه او آمده بود دیوان صاحب مدار خود ساخت و نسبت بپدر خود
که او در حفظ ناموس رعایای تعلقه خویش میکوشید و سوای طریقه
بغی که در تاراج قافله‌ها مردم آزاری ازو بعمل می‌آمد از افعال

شذیعه دیگر احترام تمام داشت و در پاس محافظت آبروی عورات و عیال مردم و کلام الله که باسیری و تاراج می آوردند نهایت تاکید مینمود و اگر خلاف مرضی او ظاهر میشد سیاست مینمود پسر بدبخت او خلاف پدر در گردآوری زنان غیر قوم خود دست اندازی برناموس رعایای مکانی که می ماند بدناسی تمام حاصل نمود و پدر او اگرچه در تاخت و تاراج پرگذات و معمورهای مشهور کمی نمی نمود اما برخجسته بنیان و برهانپور که پای تخت پادشاهان گفته می شدند هرگز دست اندازی ننمود اگر نوکران عمده او صلاح تاخت هردو شهر بمیان آوردند از راه دور بیدنی و عاقبت اندیشی مانع آمده میگفت که همین که تاخت هردو شهر نمودیم تقاضای غیرت عالمگیر پادشاه اینست که بدین جانب متوجه شود باز خدا داند ستیزه پادشاهان کار بکجا رساند - بعاده که او بدارالبوار پیوست سندها پسر نابکار او خواست درین بدن دست به پدر قدم جرأت پیش گذاشته بسندها سیوای علم طغیان برافرازد و بیستم ماه محرم سده بیست و سه جلوس مطابق سال هزار و نود و یک هجری که کاکرخان افغان دران ایام بمنصب جزیه به بنیابت خان زمان صوبه دار برهانپور بود و زیاده از دو صد سه صد سوار با خود نداشت با قریب بیست هزار سوار سندهای بد کردار بعد تاخت اطراف صوبه برار از سی و پنج گروهی راه بطریق ایلغار که دران ایام بهمین دستور تاخت می آوردند تاخته رفته صبح غافل که اصلا خبر آوارگی فوج کفار هیچ طرف از اطراف شهرت نیافته بود جلوریز برسر بهادر پور که یلک و نیم گروهی برهانپور از پورههای معمور پراز مال واقع شده و صرافان و تجاران

صاحب لکوک در اینجا می بودند و از جواهر و زر وافر و اقسام جنس هفت اقلیم و مال بیشمار همه بذار لکها در هر دکان موجود بود تاخت آوردند و چنان بی خبر رسیده اطراف بهادر پوره و هفده پوره نامی دیگر شهر را که برون حصار شهر پناه واقع شده بودند احاطه نمودند خصوص بر بهادر پوره چنان غافل تاخت آوردند و چنان بی خبر رسیدند که احدی دام و درمی از مال و متنفسی از اطفال و عیال و ناموس بیرون نتوانست برد و کاکر خان و مردم شهر وقتی خبردار گشتند که دود شعلهای آتش سوختن پورهای مذکور بآسمان رسیده بود و نائب صوبه که در خود طاقت برآمدن و مقابله نمودن نیافت محصور گردید و باستحکام دروازه ها و برج و باره پرداخت و مثل حسن پوره و شاه گنج و شاه جهان پوره و خرم پوره و نواب پوره و غیره هفده پوره نامی دیگر را که پر از مال متصل حصار شهر پناه بودند و حکم وسط شهر داشتند و در هر روز نقد صرافان و تجار مشهور موجود بود و گرفته دست بغارت و سوختن پورجات کشادند بعضی شرفای صاحب غیرت ناموس خود را زیر تیغ آورده خود نیز جنگ نموده بدرجه شهادت رسیدند و بسیاری تن برضا و قضای آلهی در دادند و جمعی که متصل حصار و دروازه شهر پناه بودند دست عیال و اطفال خود گرفته به بی ستري تمام خود را دران آشوب قیامت اندرون چار دیوار شهر رسانیدند و تا سه روز پورجات مذکور را بخاطر جمعی بتاخت و تاراج آوردند و مبلغهای خطیر که زیر زمین از مدتها مدفون بود و بسیار جا بوده که صاحب خانه هم خبر نداشتند بدست کفار فجار افتاد و زینها ساخته

آورده مکرر بقصد یورش نمودن و بالای حصار شهر پناه برآمدن حملها نمودند چون جمعی از منصبداران بر سر مورچال و دروازاها و برج و باره داد جلالت داده بدفع شرآن بد سگالان کوشیدند اندرون شهر پناه نتوانستند در آمد و سوای زر سرخ و سفید و طلا و نقره غیر مسکوک و زیور مرصع و اقمشه بیش قیمت که در فراهم آوردن و برداشتن آن از مال دیگر مستغنی گردیدند متصرف نشدند از اقسام ظروف برنجی و مسی و چینی آلات و پیل سیاه و کرانه مثل قرنفل و فلفل و فونل و ارچینی و جوزبویه و رخت مستعمل که ابتداء بتاراج فراهم آورده بودند آخر قابل برداشتن ندانسته انداخته رفتند و بعد از آواره شدن آنها آنقدر زر در رستهای بازار افتاده بود و سوزانده بودند که با حاطه تحریر راست نمی آید بعد که از زبانی جاسوسان خبر انتشار فوج غنیم لئیم سمت برهانپور در ناح خجسته بنیاد بخان جهان بهادر کوکلتاس رسید اگرچه ابتداء بلا نرسیده سه چهار روزه راه را در یک شب و روز بطریق ایلغار طی نموده خود را به کسر فردا پور سی و دو گروهی رساند اما در آنجا بسبب عبور لشکر و آرام چهار پاس چهار پهر توقف واقع شد و بقول مشهور جمعی که سوی ظن در حق خان جهان بهادر موافق رویه عالم داشتند و کیل سنبها رجوع آورده مبلغ خطیر گذرانیده التماس نمود که چهار پنج پاس در آنجا درنگ واقع شود و از آنکه تحقیق بود که غنیم بعد از هزیمت از برهانپور بسبب گران باری و شهرت تعاقب خان جهان بهادر بقلعهای نامی دور سمت خود را نمیتوان رساند ناچار راه قلعه سالدیر تعلقه بکلانه که نسبت بهمه قاعها نزدیک و در تصرف آنها بود از راه پرگده مصطفی

آباد عرف چوپره اختیار نمود درینصورت لازم بود که خان جهان بهادر از فرداپور بلا توقف طرف دست چپ مائل راه دهرنگانو و چوپره پیش کرده سدره کفار گردد بالتماس وکیل غنیم لئیم خلاف رای سلیم برهه راست عیدل آباد روانه شد و غنیم از رسیدن این خبر فرصت را غنیمت دانسته هرچه از نقد و جنس و طلا و نقره آلات واقمشه توانست برداشت و جمعی از اسیران با خود گرفته تا رسیدن خان جهان بهادر ببهانپور از راه چوپره بطریق ایلغار در چهار پنج روز بقلعه سالیر رسید - فضلا و شرفا و مشایخ بههانپور محضر مشتمل بر غلبه و تسلط کفار و برباد رفتن مال و ناموس مسلمانان و آئنده ترك نماز جمعه نمودن مع عرضه داشت بحضور فرستادند بعد عرض فرمان اعتراض آمیز مشتمل بر اشاره آنکه ما خود بدولت برای تنبیه کفار دکن متوجه آن طرف میشویم سنام خان جهان بهادر صادر فرمودند و مغضوب ساخته و مزار تجویز منصب و اضافه که دران سال بحان جهان بهادر ارسال حضور نموده بود برخلاف دستور سابق یک قلم نامنظور فرمودند و نظر بر فساد دکن و فرار پادشاهزاده محمد اکبر حکم پیشخانه برآوردن طرف بههانپور نمودند •

ذکر سوانح سال بیست و چهارم از جلوس عالمگیر

پادشاه مطابق سنه هزار و نود یک هجری

پادشاهزاده محمد اکبر بعد هزیمت نمودن و فرار اختیار کردن که سوای سه صد چهار صد سوار از مردم قدیم و راجپوتیه دیگر فوج و جمعیت با او نماند از جمله مردم اعیان قدیم خدمت میسر ضیاء الدین شجاعی با دوسه مردم نامی دیگر رفاقت او اختیار

نمود و همه مال و اسباب تجمل و خزانة و توپخانه بعد غارت
 رفتن آنچه مانده مع یک پسر خرد سال باسم نیکو سیر و با دو
 دختر بتصرف پادشاه درآمد و یک پسر که بحد تمیز رسیده
 بود بدست راجپوتیه ماند که با خود بردند و محمد اکبر
 سراسیمه کار و بار خود گردیده نمیدانست که کجا رود و چه چاره
 سازد گاه بارادش شاه جهان آباد و لاهور راه اجمیر پیش نهاد
 همت می ساخت و گاه بقصد ایران عذر اختیار از دست میداد
 هرطرف که میرفت فوجداران و زمینداران اطراف بموجب رسیدن
 حکم پادشاه سد راه می گردیدند و پادشاهزاده محمد معظم مامور
 گردید که بتعاقب محمد اکبر پردازد اما بروایت مشهور پادشاهزاده
 محمد معظم برای تعاقب او اغماض بکار برده عذر کشیده طی
 مسافت می نمود تا محمد اکبر راه شارع لاهور و ملتان را گذاشته
 برهنمائی زمینداران از راز گذار و جبال سمت دکن مرحله پیما
 گردید و از معبرهای تعلقه گذر اکبرپور بتفاوت هشت کوه نزدیک
 سرحد راجه موهن سنگه که در تعلقه میر بکری مکرر سوانح بود
 عبور نمود بعده که بهسرحد تعلقه میر نورالله پسر میر میران قلعه دار
 تهالیز رسید از آنکه مکرر فرمان و احکام بنام خان جهان بهادر
 صوبه دار دکن و همه فوجداران باین مضمون رسیده بود که اکبر ابتر
 هرطرف که سر برآرد سد راه او گردیده تا ممکن زنده دستگیر نمایند
 و الا بقتل رسانند خان جهان بهادر بموجب حکم بقصد دستگیر
 ساختن محمد اکبر بطریق ایلغار تعاقب نموده بتفاوت چهارده پانزده
 کوه خود را رساند اما بعد نزدیک رسیدن برای دستگیر نمودن اغماض

نمود و این معنی از عرضه داشت میر نورالله که در چنین مقدمات بی محابا بود بعرض رسید و فرمان اعتراض امینزدرین ماده و احکام تهدید آمیز بر تمام اخبار نویسان صادر گردید بعده که محمد اکبر بسرحد بکلانه تعلقه راجه دیبی سنگه بندیله قلعه دار و فوجدار ملهیر رسید راجه دیبی سنگه فوج خود را برای سدر اه گردیدن و دستگیر نمودن محمد اکبر تعیین نمود اما فوج وقتی رسید که محمد اکبر از سرحد بکلانه گذشته بود و چند نفر راجپوت که عقب مانده بودند آنها را مردم راجه بدلاساو زبان خوش مجبور و رام ساخته نزد دیبی سنگه آوردند و در همان حالت که راجه از راجپوتیه احوال محمد اکبر استفسار می نمود چند سوار دیگر راجه نیمه آستین خون آلود محمد اکبر را که بسبب حدت هوا از بدن برآورده پرورش یکی از چیلای خود انداخته بود و از مردم آن راجه چند سوار بر سر آن چیله رسیده او را زخمی ساخته بودند آوردند تا تحقیق ایر، معنی شود . آنکه شاید ضرر جانی بمحمد اکبر رسانده اند راجه متوهم گشته بر سواران بیدماغی زیاده نمود القصد بعده که محمد اکبر از سرحد فرنگیان در پناه کوههای بکلانه بتشویش تمام گذشته مبالغ بجماعه کوه نشینان رعایت نموده برهبری آنها بسرحد راهیری تعلقه سندیهای مردود رسید سندیها استقبال نموده بمکان حاکم نشین خود که از پای قلعه راهیری سه کوه مسافت دارد فرود آورده وجه خرچ برای او مقرر نمود باقی ذکر محمد اکبر بر محل بزبان قلم خواهد داد *

ذکر موانع سال بیست و پنجم از جلوس عالمگیر

پادشاه غازی مطابق هزار و نود و دو هجری

بعد عید فطر در سال بیست و پنجم جلوس حضرت خلد مکان
بقصد تنبیه کفار دکن بشهرت تعاقب محمد اکبر متوجه دکن
شدند و همه جا داد دهان و شکار کذا که پادشاه زاده در رکاب
بودند از گذر اکبرپور عبور نموده چهاردهم شهر ذیقعده سنه مذکور
داخل دارالسرور برهانپور شده در دولت خانه قلعه ارک نزول
فرمودند خان جهان بهادر صوبه دار و امین خان دیوان چهار
صوبه دکن بادیگر فوجداران عمده و متصدیان با نام و نشان بحضور
رسیده شرف اندوز ملازمت گردیدند و اکثر از نوکران نامی بیجاپور
و قطب شاهی و مرهتپای صاحب فوج رو بدرگاه پادشاه جهان پناه
آورده سعادت اندوزان خدمت گردیده کامیاب عطای خلعت و منصب
واسپ و فیل و جواهر و ... ند از آنکه کفار بلده و پرگنات در ادای
جزیه بسیار بسختی بامنصوب کرده پادشاهی پیش می آمدند
و هیچ پرگنه نبود که رعایا بامداد فوجداران و مقدمان سرکش جنگ
و هنگامه فساد نذمایند میر عبد الکریم را که ضابط و استادزاده پادشاه
میشد و بحلیه فضیلت و دیانت آراسته بود بخدمت امانت و تحصیل
جزیه بلده برهانپور مامور فرمودند و مصالح سوار و پیاده همراه
دادند و بکوتوال حکم صادر شد که هر که در ادای جزیه تکاهل پیش
آرد بسزا سازند در سرائی که متصل قلعه ارک و چوک واقع است و دران
مطالبه داران سرکار محبوس می بودند و تذور پادشاهی پخته میشد
آتش گرفت و از چند کله باروت که دران سرا بود معقف خانه پرید

و آدم بسیار سوختند درین ضمن بعرض پادشاه رسید که در ته خانه
که زیر خوابگاه پادشاه واقع شده می کله باروت است بعده که
بتحقیق آن پرداختند ظاهر شد که از مدت ابتدای جلوس که
پادشاه متوجه دار الخلافت گردیده بودند کلهای باروت را متصدیان
توپخانه و قلعه ارک درانجا گذاشته بودند درین مدت ازانجا بر
نیاورده بودند بعد عرض همه متصدیان توپخانه و قلعه ارک پای
اعتراض آمدند و داروغه توپخانه و قلعه دار و داروغه عمارت و مشرف کار
خانجات و غیره هفت هشت نفر را منصب کم نموده فرمودند که اگر
جهانگیر پادشاه می بود همه متصدیان را در همین کلهای باروت
می پراند آری از وسعت خلق و دینداری که حضرت خلد مکان
اختیار نموده بودند کمال اعتراض او کمی نمودن منصب بود که آنهم
در اندک مدت بکارسازی و شفاعت بخشیان عظام بحال می شدند -
سه چهار ماه در دار السرور برهانپور به رانی بسر برده متوجه
خجسته بنیاد اورنگ اباد گردیدند میر عبدالکربم امین جزیه بعرض
رساند که جزیه تمام بلده برهانپور سال گذشته بیست و شش هزار
روپیه داخل خزانه سرکار گشته خانه زاد در مدت سه ماه از
پورجات نصف بلده یک لک و هشت هزار روپیه عائد سرکار ساخته
الحال امیدوار است که در رکاب همراه باشد و خدمت جزیه
بدیگری مقرر شود بعد عطای اضافه و آفرین باد فرمودند خدمت
جزیه بحال نائب خود گذاشته همراه باشد - مابین راه بعرض رسید
که دلیر خان که از شجاعان کار طلب و افغانان صاحب غیرت با نام
و نشان بود بغته بدون عارضه بدنی و دیعت حیات نمود و در عوام

شهرت یافت که چون اعظم شاه خفیه وقت شب بدیدن دلیرخان
 رفته بود و بهادر شاه اطلاع یافته بعرض رساند او خود را مسموم ساخت
 و بعد داخل شدن خجسته بنیان پادشاه زاده محمد معظم را
 برای تسخیر قلعبات و تنبیه کفار رام دره و پادشاه زاده
 محمد اعظم را برای تسخیر سالیمر متصل قلعه ملهیر سرکار بکلانه
 که از چند سال در تصرف غنیم لئیم در آمده بود چنانچه بذکر
 در آمده مرخص فرمودند - پادشاه زاده محمد معظم که برای
 رفتن طرف رام دره کوکن مامور گردیده بود ملک آباد کرده کفار
 را همه جا تاخت و تاراج کنان داخل دره های قلب و کوه های
 سربفلک کشیده پر از اشجار خاردار و جنگلهای دشوار گذار گردید
 و کفار بسیار زیر تیغ آمدند و دران سفر از خواجه ابو المکارم که از
 نمک پروردهای قد پادشاه زاده بود و آخر مخاطب بجان نثار
 خان شد و دیگر بنده های تردد های نمایان و کفار کشی
 زیاده بظهور آمد اما از آنکه دران ملک سوای جنس ارزن و کورس
 و کودون که برای مسافر و مردم ملک دیگر اثر سمیت ازان ظاهر
 میشود و نارجیل و فوفل بهم نمی رسد و باسپ و شتر اصلا آب و هوای
 آنجا راست نمی آید آدم بسیار و چهار پای بیشمار هلاک و تلف شدند
 و از بی اسپ کار بجائی رسید که در طویله خاص پادشاه زاده اسپ
 قابل سواری نماند و مردم لشکر بیشتر پیاده شدند و از نرسیدن رسد که
 کفار از هر چهار طرف سر راه را گرفته بودند عرصه زندگانی بر لشکر
 بمرتبه تنگ گشت که توقف پادشاه زاده دران سرزمین دشوار گردید
 بعده که بعرض حضرت خلد بنگان رسید فرمان طلب حضور صادر شد *

ذکر سوانح سال بیست و ششم از جلوس عالمگیر

پادشاه مطابق هزار و نود و سه هجری

پادشاهزاده محمد اعظم که برای تسخیر قلعه سالیمر مامور گردیده بود اگرچه قلعه سالیمر نه آن چنان قلعه ایست که آن را محاصره میتوان نمود و اطراف آنقدر غارهای عظیم متصل دریای شور دارد که اگر لکها سوار در اطراف آن کوه سربفلک کشیده بمحاصره پردازند کاری نتوانند ساخت اما نیکنام خان نام قلعه دار ملهپیر و فوجدار سرکار بکلانف که دران ضلع بندوبست خوب داشت و مابین قلعه ملهپیر و سالیمر زیاده از شش کوه فاصله نداشت قبل از انتشار خبر تعیین شدن پادشاهزاده محمد اعظم قلعه دار غنیم را که در سالیمر بود بنامه و پیغامهایی التیام آمیز و فرستادن تحف و هدایای محبت انگیز بخود رام و مستمال ساخته مبلغ کلی از نقد و جنس رسانده قول فرمان عطای چهار هزار برای او طلبیده باوجود رسیدن محمد اعظم شاه نزدیک قلعه چنان تردد نمود که کار بمحاصره محمد اعظم نکشید و قلعه بلا تردد تیغ و سنان بتسخیر و تصرف مردم پادشاهی درآمد - اگرچه این معنی خلاف مرضی پادشاهزاده بوقوع آمد و شکوه زیاده نیکنام خان بانواع تمهید بحضور نوشت اما از آنکه تردد و معی نیکنام خان موافق مرضی حضرت خلد مکان بود و کار بجنگ و آدم کشی منجر نگردیده شکوه بسفارش منجر گردید - چون در ایامیکه صاحبقران ثانی شاه جهان بادشاه دفعه ثانی بدکن رسیده برای تسخیر قلعات طرف گلشن آباد و کوکن نظام الملکی افواج تعیین نموده بودند اول بار قلعه رام سیج

که نسبت بقلعه‌های سر بفلک کشیده دیگر کوهی ست مختصر
 قلب که املا توپ نداشت بازگردد بتسخیر و تصرف بندهای
 پادشاهی درآمده بود و از شگون زود بتسخیر درآمدن قلعه‌های
 نامی دیگر نیز بلا امتداد ایام محاصره بتصرف درآمده بودند این
 دفعه نیز حضرت خلد مکان بقیاس عهد شاه جهان اول بار فوج
 سرداری شهاب الدین خان برای تسخیر قلعه رام‌سیج تعیین فرمودند
 و از شهاب‌الدین خان آنچه شرط سعی در محاصره نمودن و گذرن
 نقب و رواندن مورچال و بالا بردن دمدمه و یورش بود بظهور آمد
 اما چون قلعه‌دار رام‌سیج از جمله مرهت‌های آزموده کار و تجربه دید
 روزگار بود در مقابل خبرداری و تلاش او تردد افواج پادشاهی بجائی
 نرسیده - مکرر سوانح از جمله متعینند آن فوج بود چون دران قلعه توپ
 آهنی نبود و چرم بار موجود داشت از چوب توپ ساخته چرم
 گرفته بروقت قابو آتش - کار ده توپ ازان بظهور می آمد بعده
 پادشاه بتقاضای مصلحت شهاب‌الدین خان را بحضور طلبیده
 خان جهان بهادر کوکلتاش را برای تسخیر آن قلعه تعیین فرمودند
 از خان جهان بهادر نیز آنچه شرط سرداری و تردد در ایام محاصره
 بفعل آمده اگر بشرح و بسط برنگارد باغراق منجر می گردد اما
 کاری ساخته نشد یک روز خان جهان بهادر کوکلتاش وقت شب
 فرمود که یکطرف قلعه بشهرت یورش مردم توپ خانه با مصالح
 آتش بار و جمعی از مردم توپخانه و بسیاری از عمله و فعله بازار
 باغلوئی عام شورش تمام نمایند تا مردم قلعه آن طرف هجوم آورده
 همان طرف شرط قلعه‌داری و احتیاطی که باید بظهور آرند و از

سمت دیگر سراغ بسته صد و صد نفر از جوانان سرباز و تهمتدان
 فلکناز که در فن قلعه گیری خشت بر مناره می بستند و در قلعه
 کشتی یدبضا داشتند خفیه بدون شور و شر و مصالح یورش و
 روشنائی اصلا همراه نداشتند مار صفت بمدد کمند و انواع تدبیر
 بالا برآیند و قلعه دار ازین تمهید خان جهان بهادر خبر یافته مقرر
 نموده بود که در مقابل هنگامه و شورش هجوم یورش لشکر و مردم
 بازاری قلعه باجمعی از تهور پیشگان با نفیری و نقاره و فریاد و غوغا
 در دفعیه می کوشیدند و در انداختن سنگهای کلان و چپر های
 آتش زده و لحافهای کهنه چرب نموده نیم سوخته تقصیر نمی
 نمودند و از طرف دیگر یورش خفیه که خان جهان بهادر مقرر کرده
 بود قلعه دار چند نفر جانباز تهور پیشه را با چنگهای آهنی بی هنگامه
 شور و شر که صدا و ندای آدم بر نمی خاست نشانده انتظار
 مهمانهای ناخوانده میکشیدند در بار دو نفر بالا
 برآمده سر از ان مکان برآوردند جوانان قلعه از ان چنگهای آدم را چنان
 بر سر و صورت آنها نواختند که پوست سر را مع چشمها از کاسه سر
 آنها برآوردند بصدمة پیاپی از راهی که بدشواری تمام باختیار خود آمده
 بودند سر و دست و پا باخته غلطان همراه دیگران که از عقب
 می آمدند پدایین رسیدند - بعده روزی یکی از سائس طویل
 خان جهان بهادر التماس نمود که من در فن تسخیر جن دست
 تمام دارم یک مار طلا بوزن صد توله ساخته بدست من داده مرا
 پیش آهنگ یورش نمایند امید تمام است که بمدد جتیان تا
 دروازه قلعه بند نشوم خان جهان بهادر فرمود مطابق گفته او بعمل

آورده یورش نمودند نصف راه طی ننموده بودند که گوله از ریسمان
 سن چنان بر سینه او رسید که مارتلا از دست او پرید و خود او غلطک
 زنان تاپایین بند نگردید - حاصل کلام بعد تردد بسیار که کاری
 ننوانستند ساخت خان جهان بهادر نیز بموجب حکم از آنجا
 برخاست - روز کوچ فرمود که چوبها که برای مصالح مرحله بستن
 بخرچ مبلغ کلی در زمین سنگ لاج فرو برده بودند آتش زنند
 مردم قاعه بشوخی تمام بر کپگرهای اطراف جمع آمده به طبل و
 نقاره حرفهای ناگفتنی بزبان آوردند - بعده قاسم خان کرمانی که
 در سبه سالاری و کار طلبی شهرت تمام داشت بدین خدمت
 مامور گردید از وفیز تردد نمایان بظهور آمده اما کاری ساخته نشد
 آخر پادشاه تسخیر آن قلعه را موقوف بر وقت داشته قاسم خان را
 بر خدمت دیگر دستور فرمودند بعده که سنبهای نابکار قلعه دار
 رام سیج را بفرستادن
 دیگر امتیاز داده ازان قلعه تغیر نموده بر یکی از قلعههای نامی دیگر
 مقرر فرمود نیک نام خان قلعه دار ملهیر معرفت عبدالکریم نام که یکی از
 زمینداران اطراف رام سیج بود ساخته از قلعه دار جدید آن قلعه را
 بتصرف و تسخیر پادشاهی درآورد •

الحال بذکر رفتن محمد اکبر بایران می پردازد - بعده که
 محمد اکبر براهیری رفته مهمان سنبهای جهنمی گردید
 اولاً ازان مردود سلوک و مدارات موافق شان پادشاه زاده بظهور
 نمی آمد و برای مردمی که همراه محمد اکبر بودند خرچ هم
 برفاه نمی رسید و تصدیع میکشیدند روزی قاضی آنجا بحضور محمد

اکبر از راه بیوقونی و خوش آمد بیجا بسنڊها میگفت که دشمنان
 مهاراج پایمال شوند محمد اکبر شنیده بر آشفته قاضی را بحماقت
 مخاطب ساخت و بسنڊها نیز گفت که بحضور ماچنین کلمات
 لغو گفتن و شنیدن از شما بدنام است و دیگر خبر تعیین فوج بسرداری
 اعتقاد خان خلف الصدق جمده المک اسدخان برای تسخیر قلعه
 راهیری نیز شهرت یافت لهذا محمد اکبر مصلحت درین دانست
 که خود را بهر وجه بایران برساند و دو چهار خرد ترتیب داده
 فخریه چهل روزه در جهاز موجود کرده خواست روانه شود ابتداء سیدی
 یاقوت خان حبشی که در آن اطراف دریا کوس اناالملکی میزد
 بملاحظه تمام شاهانه خواست چند جهاز جنگی برای گرفتن همراه
 آخر اغماض نمود و محمد اکبر با زاد و راحله
 پادشاهزاده
 محمد شجاعی و جمعی و پنجاه نفر معتمد
 توکل همراه
 دیگر جهاز را سفر
 عظیم روداد که بشرح و تفصیل آن بیپردازد - آخر جهاز از ناموافقت
 ایام بجزیره توابع امام مسقط افتاد و مسقطیان پادشاهزاده را گرفتار کرده
 نزد امام مسقط بردند امام مسقط که بجای زمینداران عمده و حاکم
 مستقل توابع قلمرو ایران است بحسب ظاهر در مهمانداری با
 پادشاهزاده با دار و مدار پیش آمده بطریق نظر بند نگاهداشته بجلدی
 تمام بنحدمت حضرت خلد مکان عرضه داشت نمود دران درج کرد
 که اگر در یک روپیه نقد و سکه معافی عشور آنچه جنس مسقط
 بندر رسوت بالای جهازات میبرد همراه یکی از بندهای پادشاهی
 بفرستند محمد اکبر را حواله او نموده روانه حضور نمائیم بعده که بعرض

خلد مکان رسید حکم بنام متصدیان بندر سورت صادر گردید که
 موافق التماس امام مسقط بعمل آرد متصدی سورت حاجی فاضل
 نام را که از سلسله ناخدایان جهازات پادشاهی و خانه زادان موروثی
 پادشاهی با همه زبان آشنا بود برای فرستادن مسقط و آوردن محمد
 اکبر مقرر نمود - درین ضمن خبر رسید که بعده که خبر مقید گردیدن
 محمد اکبر در مسقط و اراده ناصواب امام آنجا بفرمان روی ایران رسید
 پیایی احکام تهدید آمیز برای روانه نمودن محمد اکبر با امام مسقط
 باین مضمون رسید که مهمان ما را با اهتمام تمام زود روانه نماید و الا
 فوج هامون گرد دریا نورد برای پایمال ساختن آن دیار رسیده
 داند و حکم پیشخانه بیرون زدن و تعیین فوج نیز امام مسقط
 فرمود و امام مسقط ناچار پادشاه زاده محمد اکبر را
 با عزاز تمام نمود - آن در ایران بمحض
 مختلف مسموع گردید
 بخشی و واقعه نگار برهانپور بود و خواهرزاده محمد ابراهیم مستونی
 الممالک ایران که برای آوردن محمد اکبر مهماندار مقرر شده بود
 گفته می شد محرر سوانح شنیده بزبان قلم میدهد - بعده که خبر
 رسیدن محمد اکبر به بندر تعلقه ایران بشاه سلیمان رسید محمد
 ابراهیم را با سرانجام مهمانداری تعیین فرمود و مصور چاپک دست
 مانی نژاد همراه داده حکم نمود که اول تصویر محمد اکبر را بلا
 شهرت چنان بر صفحه مرقع نگاشته روانه اصفهان نماید که همراهان
 محمد اکبر بلکه مردم شاه نیز خبر نیابند و برای تقدیم ضیافت و
 سرانجام مایحتاج ضروری و آنچه مرغوب طبع پادشاه زاده و همراهان

او باشد خصوص برای بهمرساندن و مهیا ساختن آنچه پادشاهزاده در هندوستان بدان خو پذیر بود مثل پان و انده و انداس و دیگر ماکولات و ملبومات و خوشبوئی که در هندوستان بهم میرسد تاکید زیاده فرمود بعد از آن که محمد اکبر سه گروهی اصفهان رسید در باغ پادشاهی فرود آوردند و شاه سلیمان خود تا باغ استقبال فرمود محمد اکبر تا دروازه باغ رفته با پنج قطعه الماس و یاقوت پیش بها با شاه ملاقات نمود گفت که اگرچه نزد بزرگان ایران غیر متعارف است که نذر و هدیه در دست گرفته بابرگان ملاقات و ملازمت نمایند اما در هندوستان دست خالی بخد مت مربی آمدن ترک ادب است شاه باظهار شفقت تمام خیر مقدم گویا شعر ، اشعار حافظ مشتمل بر شکر قدوم مهمان خوانده دانهای ، شفقت و اظهار اخلاص بر داشته در دستار خود گذاشت . شعری از شعرها حافظ در جواب شاه خواند و بعد از . پ سوار شده بالای پایندازی که از زرب و رخما . چہینت بندری تا مکان فرود آمدن محمد اکبر انداخته باهم گپ زنان روانه شدند . نقل می نمود که چون شاه بر که سوار بود بسیار هموار راه میرفت و اسپ پادشاهزاده شوخی لای می نمود و چابک سوار محمد اکبر چنان اسپ دیگر بجای رساند و محمد اکبر هم بجایکی تمام چنین خود را بر پشت آن اسپ رسانده تبدیل سواری نمود که ناظران در تعجب مانده آفرین گفتند - بعده که بشهر رسیدند شاه از مکانی که راه مهمان خانه محمد اکبر جدا می شد جاوی اسپ کشیده با احترام تمام بمکانی که برای فرود آمدن

او مقرر ساخته بود مرخص نموده گفت که فردا تا من بدیدن شما
 نیایم شما از جای خود حرکت نخواهید نمود و باز روز دیگر شاه
 بدیدن پادشاهزاده رفته لمحک نشسته کلمات دلبری و دلداري
 بمیان آورده محمد اکبر را همراه گرفته بخانه خود آورد و هر روز
 ضیافتهای رنگین و مجلسهای نوآئین می نمود چون فصل وایام خزان بود
 که در ایران چهل روز در ماه اشجار صحرا و باغات برای تبدیل
 لباس همه برهنه از برگ می شوند محمد اکبر را بداغ خود برده
 ضیافت نموده فرمود که بجای شگوفه و میوه از مروارید ریزه و کلان
 آبدار همه درختان ثمردار را آئین بندی نمایند بعده که پادشاهزاده
 محمد اکبر بداغ تشریف برده آن وفور مروارید را اشاء ملاحظه کرد
 روبشاه نموده گفت چون دریاها می مروارید
 شماست تمام اشجار باغ از مروارید آبدار
 جواهر خانه هندوسه
 از الوان جواهر آئین بند
 تعلق شاه خبر آوردند که فرخنده
 و شاه از شنیدن آن پادشاهزاده
 مبارکباد میخواهم مهمانداري
 خط به پسر بخود بنویسید پادشاهزاده محمد اکبر جواب داد که
 پسرهای من که در هندوستان گذاشته آمده بودند جد آنها نزد
 خود طلبیده پسر دیگر ندارم که آمده باشد باز پادشاه هر چند در فرستادن
 مهماندار باعزاز طلبیدن مبالغه نمود محمد اکبر در منع آن سماجت
 و انکار زیاده بکار برده بآن جوان پیغام داد که نشان پسر من چه

داری بنویس او در جواب گفت بعده که رو برو شوم نشان پسری
و پدری را خاطر نشان خواهم نمود محمد اکبر در انکار پسر بودن او
مبالغه از حد گذرانید تا آنکه آن جوان از غصه غم قبول محمد اکبر
رئسمان را بحلق خود کشید منصوبان شاه خبر یافته رئیسمن از
حلق او بر آوردند و شاه روز مره برای او مقرر کرد اما محمد اکبر
بقبول پسری او تن نداد - بعده که تکلیف امداد برای آمدن هندوستان
بمیان آورد شاه جواب داد که تا حیات پدر شما مهمان عزیز صائید
بعده که شمارا کار به برادران افتد هرچه توانیم در امداد خواهم
کوشید بعد چند گاه که سلیمان شاه ودیعت حیات نمود و سلطان
حسین قائم مقام او گردید در تیمار داری و مهمان نوازی پادشاهزاده
نسبت بسابق زیاده کوشید - روزی پادشاهزاده بدستاوریز نوشته
جمده الملک اسد خان شهرت واقعه حضرت خلد مکانی داده تکلیف
امداد فوج و خرچ بمیان آورد شاه حسین در جواب گفت که واقعه
نگاران خفیه ما در تهته و بنادر هندوستان هستند که اخبار ضروری را
می نویسند بعد رسیدن خبر واقعی آنچه از ما خدمت بیاید خود را
معاف نخواهم داشت بعده که خبر خلاف برآمد پادشاهزاده خجالت
زیاده کشید و در عزت و آبروی او تفاوت بسیار راه یافت آخر تکلیف
این معنی بمیان آورد که هوای سرزمین عراق بمنزاج من نمیسازد مرا
مرخص سازند که در توابع گرم سیر سرحد خراسان که نزدیک سرزمین
هندوستان است رفته بنشینم و بحکم آنجا بنویسند که بروقت مدد
فوج و رفاقت سرداران فوج بمن نمایند بعده وجه خرچ در ماهه
برای پادشاهزاده مقرر کرده بر حصول توابع هرات تنخواه

نموده حکم نوشتند که هرگاه پادشاهزاده محمد اکبر را با برادران سروکار
پیکار اتفاق افتد پانزده هزار سوار از نوکران سرکار و مددگار مقرری
رعیتي همراه نمایند - بعده پادشاهزاده در توابع گرم سیر خراسان رفته
بخوشي و ناخوشي اوقات بسر می برد تا آنکه در آروزی سلطنت
هندوستان در اواخر عهد حضرت خلد مکن ازین تنگنا سرای فانی

* بیت *

بروضه جاودانی شدانت *

نزاع بر سر دنیای دون مکن درویش * نه عمر خضر بماند و نه ملک اسکندر

ذکر سال بیست و هفتم از جلوس عالمگیر پادشاه

مطابق سنه هزار و نود و چهار هجری *

اگرچه محرر اوراق را بر سوانح این دوسه سال کما هو اطلاع حاصل
نموده که قابل تحریر داند و از جای دیگر نیز مسوده تسطیر احوال
این ایام بنظر نیامده که بر اعتماد آن قلمبند توان نمود اما آنچه
از زبان راویان ثقه مسموع گردیده و بسبب تعیذات بودن برادری
غفران پناه محمد مراد خان که از تربیت یافته های حضور بود
و بر اقوال او اعتماد کلی داشت و خود در سفر رام دهر و حجابیت
حیدرآباد مشاهده نموده بعد تحقیق اختلاف اقوال از بیش و کم
بزبان قلم می دهد اگر از روی نسخه و زبان راوی دیگر تفاوت کم و زیاد
بگوش مطالعه کنندگان دقیقه منج درآید معاف فرمایند *

بعده که در اوائل سنه بیست و هفت از احمد نگر پادشاهزاده
محمد معظم را برای تسخیر قلعات طرف رام دهر که در تصرف
منصوبان سندهای جهنمی نابکار بود و آن طرفها هرگز فوج
پادشاهی را اتفاق عبور نیفتاده بود برای تنبیه مفسدان آن

ضلع مرخص فرمودند و آتش خان داروغه توپخانه را با لطیف شاه
دکني که مخاطب بسرفراز خان گردانده بودند و اخلاص خان
برادر بهلول خان و ناکو نام که از مرهتهای نام آور و واقف کار
آن طرف بود و خواجه مکارم که اصل از نوکران پدش آورد های
پادشاهزاده معظم بود و در همان ایام او را بمنصب نهصدی
سرفرازی داده مخاطب بجان نثار خان ساخته بودند اگرچه کم
منصب بود اما در منصوبه بازی و رای سلیم و شجاعت منظور
نظر بادشاه گردیده بود همراه داده طومار فوج بندی بیست هزار
سوار درست نموده سعادت خان عرف محمد مراد را که بخدمت
واقع نگاری کل دکن سرفرازی داشت واقع نگاری فوج پادشاهزاده
را نیز ضمیمه آن ساخته همه را از عطای انعام اسپ و فیل و خلعت
و اضافه سرفرازی بخشیدند - مابین راه از پدش آمدن فوجهای
مقاهیر و درهای تنگ جنگهای عظیم با هراول پادشاه زاده روداد
بعده که جمعی از مردم پادشاهدهی بکار آمدند مقهوران به تنبیه
رسیده فرار اختیار نمودند چون بموضع سانپ گانون که قلعه قلب
آسمان شکوه داشت رسیدند حکم محاصره نمودند و از سرداران قلعه
کشا ترددات نمایان و شرط جانفشانی بظهور آمد و جان نثار خان و
دو سه امیر نامی دیگر زخم برداشتند آخر در ایام معدود مفتوح
گردید - بعده که داخل ملک رامدره گردیدند چون دره بسیار قلب بود
و هوای آنجا بلسکر موافقت ننمود و کافران از هرطرف هجوم نموده
شورش کرده راه رسد غله از هرطرف مسدود ساختند و از آنکه
یک طرف دریای شور و دو طرف کوههای پراز اشجار زهردار و

مارهای بسیار واقع شده بود لهذا غنیمت کهی میزد و چارپا و آدم کمتر بلافت از کهی بر میگشت و از غذاهای که بکار چارپا و انسان آید سوای نارجیل و غله کودون که از خوردن آن اثر سمیت ظاهر می شد جنس غله دیگر نبود و اسب و آدم بیشمار ضائع و تلف میشدند و گرانی و کم یابی غله بمرتبه رسید که چندگاه آرد گندم سه روپیه چهار روپیه را آثار بهم نمیرسید و از جمله مردم لشکر که از چنگ اجل نجات یافته بودند با نیم جانی که داشتند زار نزار گشته هر نفسی که میزدند از باقی عمر غنیمت می شمردند اسب در طوبه هیچ امیر نماند که بکار سواری آید تا بسپاه ناصر چه رسد بعده که خبر این معوبت لشکر بعرض رسید برای متصدی بندر سورت حکم صادر شد که هرچه تواند غله بر جهازات بار کرده بلشکر پادشاهزاده براه دریا برساند از جمله جهازات غله که از بندر مذکور روانه شد غنیمت خبر یافته مابین راه که همه جاد دریا قلعبجات احداث کرده آنهاست سر راه کشتیهای ذخیره گرفته تاخت آوردند چند کشتی که از آفت تاراج مقهوران سلامت رسید ببازار هر امیری که در لشکر بود زیاده از سی چهل پله غله فرسید تا آنکه حکم مراجعت پادشاهزاده رسید همه جا جنگ کنان خود را تا احمد نگر بخدمت حضرت خلد مکان رساندند *

همینکه بحضور رسیدند از آنکه ابو الحسن قطب الملک فرمان روی حیدر آبان بافعال قبیح از سپردن ملک بهادنا و آکنا که هر دو کافر شدید العداوت بودند و سختی و ظلم زیاده بر مسلمانان میگذاشت و فسق و فجور علانیه از رواج مسکرات و اهو و لعب

زیاد بعرض رسید و علاوه آن در امداد سندیهای جهنمی دارالحربی
در تاخت ملک و تسخیر قلعبجات و رساندن لک هون نقد خود را
بدنام و زبان زد عالمی ساخته بود درین ضمن میرهاشم نام پسر
سید مظفر که از امرای مقرب ابوالحسن گفته می شد و ابوالحسن
باعتانت او کامیاب سلطنت گشته ادرا بدیای وزارت رسانده باز
بسبب عدم موافقت برهنمائی مادنا و آکنا چنانچه در ذکر
سلطنت ابوالحسن مفصل بگزارش درآمده ادرا از وزارت معزول
ساخته منصب وکالت و اختیار سلطنت بآن هردو کافر داده
بود بحضور رسیده بوسیله مقربان بارگاه بانواع نالاش ترغیب
و رهنمائی مهم تسخیر حیدرآباد و خلاصی و طلب سید مظفر پدر
خود که بطریق نظربند نزد ابوالحسن بود نمود - و معا بعرض رسید که
چند پرگنه سیر حاصل سرکار گلکنده و رامگیر تعلقه صوبه ظفر نگر
بدعوی آنکه سابق داخل ملک تلنگانه بود امرای بد عاقبت او
بتصرف خود آورده اند پادشاه کشور ستان بفکر تسخیر حیدرآباد
و استیصال ابوالحسن افتاده ابتداء خان جهان بهادر کوکلتاش را با
پسران او که هر یکی خصوص همت خان بهادر که ازیکه بهادران
کشور کشا بود با راجه رام سنگه و جمعی از امرای دیگر برای
تندیه و تادیب منصوبان ابوالحسن و بر آوردن پرگنات
از تصرف آنها تعیین فرمودند بعده پادشاهزاده محمد معظم را
با فوج گران که صفدر خان صفدر و اعتقاد خان پسر جمده الملک
و ملتفت خان و سید عبد الله خان بارهه و جان نثار خان و دو
سه راجه نامدار و دیگر جمعی از امرای رزم دیده را برعایت

عطای اضافه و اسپ و فیل و جواهر و نقاره سرافراری بخشیده
 برای تسخیر ملک تلنگانه مرخص فرمودند *
 و در همان ایام میرزا محمد مشرف غسلخانه را که از تربیت
 یافته‌های حضور و مرد زبان آور و مزاج دان حضرت خلد مکان
 بود نزد ابو الحسن قطب الملک مرخص فرموده پیام نمودند
 که بعرض ما رسیده که نزد تو در الماس مربع خوش قطع شفاف
 بوزن صد و پنجاه سرخ است آنرا با تحف دیگر که داشته
 باشد بقیمت در آورده منجمله باقی پیشکش ارسال دارد
 و در خلوت ارشاد فرمودند که ما ترا برای آن پارچه سنگهای
 ناکاره که اصلا احتیاج آن نداریم نمیفرستیم بلکه بدین شهرت
 برای دریافت و تحقیقات بعضی افعال قبیحه که ازطرف او
 بعرض ما رسیده می فرستیم و کلیه غرض ما این است که چون
 ترا از خانه زادن جان نثار و مزاج یافته‌های خود میدانیم
 میخواستیم که مثل دیگران بطمع رعایت مال فریفته او نشوی
 و موافق مرضی او بخوش آمد او نپردازی بلکه در کلمه و کلام چنان
 بی محابا و درشت پیش آئی که او هم باتو درشتی نماید و
 برای ما حجتی و دست آویزی بجهت تنبیه و استیصال او باشد
 و تا مقدور با او برهم زنی و اصلا رعایت ادب او در هم کلامی خلا
 و صلا منظور نداری - بعده که میرزا محمد رفته ابلاغ حکم نموده
 الماسها که بدان وزن و صفت که فرموده بودند طلب نمود
 ابو الحسن باظهار قسمهای شدید جواب داد که ندارم اگر میداشتم
 معادت خود دانسته بدون صدور حکم بحضور ارسال میدادم - چنانچه

سابق در عهد اعلیٰ حضرت آنچه الماس لائق ارسال بارگاه جهان
مطاع از کان برآمده بود و عبد الله قطب الملک داشت موافق
حکم و بدون ورود فرمان بحضور ارسال داشته بود - و چند پارچه
الماس تراشیده و نا تراشیده پیش بها مع یاقوتهای زمانی که قابل
ارسال داشت حواله نمود بعده در کلمه و کلام اکثر میرزا محمد
موافق ارشاد عمدا بر حرف ابو الحسن ایراد گرفته بی محابا
در سوال و جواب پیش می آمد و قائل می ساخت اما روزی
بتقریب بعضی مذکورات از زبان ابو الحسن برآمد که ماهم
پادشاه این انکه محقر گفته می شویم میرزا محمد از راه تشدیع و
توبیخ بر آشفته گفت که شمارا نمی رسد که لفظ پادشاه برخود اطلاق
نمایید از استماع چنین کلمات که بسمع حضرت عالمگیر میرسد زیاده
ماده گرانی خاطر مبارک پادشاه می گردد - ابو الحسن در جواب
گفت که میرزا محمد این اعتراض شما غلط است تا که ما پادشاه
گفته نشویم حضرت عالمگیر را پادشاه پادشاهان نمی نهد گفت *

مکرر اوراق این مذکور را مکرر از زبان میرزا محمد که نزد
خود محمد مراد خان نقل می نمود شنید میگفت که در هیچ
کلمه من ایراد نگرفتم که ابو الحسن را لاجواب فسختم الا درین
مذکور که ابو الحسن مرا لاجواب ساخت - القصه بعده که میرزا
محمد از نزد ابو الحسن مراجعت نمود و خبر تعیین افواج قاهره
بسرکاری پادشاه زاده محمد معظم و خان جهان بهادر کوکلتاس
بابو الحسن رسید ابراهیم خان عرف حسینی بیگ را که از
امرای عمده و سپه سالار حیدر آباد گفته میشد مخاطب بخلیل الله

خان ساخته با شیخ منہاج و رستم راو که از زناداران صاحب
 السیف و القلم و مشیر ابو الحسن و پسر عموی مادنا وزیر
 بود و دیگر امرای رزم جوی کارزار دیده با سی چهل هزار سوار
 در مقابل فوج پادشاهی مرخص فرمود - بعده که فوج مابین
 سرحد بیجاپور و حیدر آباد نزدیک هم رسیدند از آنکه پادشاه زاده
 محمد معظم نمی خواست که تا مقدور کار بجنگ کشد بخلیل الله
 خان پیغام نمود که اگر ابو الحسن باظهار ندامت و التماس عفو تصیر
 پیش آمده دست اختیار مادنا و آکنا را از امور ملکی کوتاه نموده
 مقید سازد و دویم آنکه پرگنات سیرم و رامگیر و غیره که بغصب از تصرف
 بندهای پادشاهی بدعوی بیجا بر آورده دست ازان برداشته باز
 حواله منصوبان پادشاهی نماید دیگر آنکه باقی پیشکش سابق و
 لاحق بلا توقف و اهمال روانه بارگاه آسمان جاه سازد برای عفو
 تصیرات او بحضور معروض داشته آید - امرای ناقص عقل دکن از
 راه غرور بجوابی مبهمل پیش آمده در دفعه غضب پادشاهی
 نتوانستند پرداخت تا آنکه کار بجنگ و صف کشی طرفین منجر
 گردید و از هر طرف فوجها بجنبش در آمد - از جمله محاربات که
 با خان جهان بهادر کوکلتاس روی داده اگرچه همه را درین انتخاب
 کلام بزبان خامه نمی توان داد اما مجملی از ذکر یک جنگ با حاطه
 بیان می آورد - روزی محاربه که با خلیل الله خان روداد همراه
 خان جهان بهادر زیاده از ده یازده هزار سوار نبود و با امرای ابو الحسن
 زیاده از سی هزار سوار جرار بود و هر ادلی بهمت خان بهادر
 مقرر نموده بودند - از صبح کوس و کرنای رزم بلند آوازه گردید

و صدای توپ و غرش بان میان زمین و آسمان پیچید و چنان
مبارک عظیم روداد که تا سه پهر روز از هر طرف پشته‌های کشته‌ها پدید
آمد و از جوی خون سطح زمین گلزار گردید و اکثر سردارهای
طرفین زخمی گشتند و چهار طرف فوج پادشاه را نگین و ار بمیان
گرفتند *

سپه از دور تیغ برهم نهاد * زره دیده از بیم برهم نهاد
و بر همت خان بهادر که هراول فوج بود چنان عرصه تدد تنگ
گردید که هر بار برای طلب کوسک و باظهار نالش غلبه غنیم
پدغامها از نزد او میرسید - و خان جهان بهادر به مرتبه مغلوب
افواج دکن گردیده بود که فکر خلاصی خود او بر او دشوار می نمود و
هر ساعت بر هجوم لشکر دکن می افزود - درین ضمن بری خان که
ملقب هفت بهته که از مبارز پدشگان جانباز مشهور گفته می شد
و سنگ دست او از دور کار گوی بندوق می نهاد اسپ تازان
بهاله در دست خود را مقابل فیل خان جهان بهادر رسانده فریاد بلند
نمود که فیل سواری خاصه سردار کدام است و خواست که نیزه طرف
خان جهان بهادر اندازد خان جهان بهادر بفریاد آمد که
خاصه منم و او را فرصت بهاله انداختن نداده بقبضه کمان تیر
درآورده تا بذاگوش کشیده برو انداخت که از بالای اسپ سرنگون
ساخت و بر تمام فوج پادشاهی عرصه تنگ گردید و هر ساعت
از طرف هراول و چنداول پدغام غلبه غنیم میرسید و هیچ نمانده
بود که هزیمت بر فوج خان جهان بهادر افتد درین حالت فیل
مست راجه رام سنگه که در فیلخانه او بسته بود فیلبان زنجیر سه

چهارمندی در دهن او داده او را واکرده میان فوج همت خان بهادر
 هراول رساند و راوتهای نامی و مبارزان صف شکن فوج ابوالحسن
 مقابل همت خان بهادر اسپان بجولان درآورده بودند فیل مقابل
 هر کدام که حمله می آورد از صدای زنجیر و صدمه خرطوم فیل
 تزلزل تمام در لشکر خصم افتاد و اسپان دوسه سردار نامی
 برقص بلا درآمده چراغ پا گشتند و سواران خود را از بالای زمین
 بزمین سرنگون ساختند و هزیمت بر فوج دکن افتاد و خان جهان
 بهادر حکم شاد پانته فتح نواختن نموده همانجا خیمه زدن فرمود
 و غنیمت بسیار و اسب و فیل بیشمار مع توپخانه بدست مردم
 پادشاهی افتاد و چند روز دران سرزمین مقام نموده انتظار فوج
 پادشاه زاده و بعضی سرداران که عقب مانده بودند کشیده جان نثار
 خان عرف خواجه مکارم را برای تسخیر گدهی سیرم که در تصرف
 منصوبان ابوالحسن رفته بود تعیین نمودند و جان نثار خان بعد
 تردد نمایان گشته مذکور را بتصرف خود درآورده تهازه قائم نموده
 و فوج دکن اطراف گدهی یورش نموده بمحاصره پرداختند و جان نثار
 خان مکرر از گدهی برآمده با فوج دکن مقابله نموده سرداران
 ابوالحسن را هزیمت داده در محافظت گدهی استقامت ورزید
 تا آنکه ده هزار سوار دیگر از فوج خاصه مادنا و رستم راو که در
 اطراف برگذات بودند و نونگاهداشت بمدد خلیل الله خان رسید و
 فوجها مقابل پادشاه زاده آمده چند روز به پیغامهای غدر آمیز
 گذرانیدند آخر کار مقابله صعب افتاد و سه روز جنگهای عظیم
 روداد و در هر جنگ جمع کثیر از هر دو طرف کشته و زخمی

شدند تا روز چهارم چنان محاربه جهان آشوب اتفاق افتاد که
 همت خان بهادر و سید عبدالله خان و راجه مان سنگه و سعادت خان
 دیوان فوج خان جهان بهادر زخم برداشتند آخر از حملهای صف
 ربای سرداران فوج بادشاهی لشکر دکن رو بفرار آورد راجه رام
 سنگه و سید عبدالله خان مصلحت تعاقب فوج دکن دادند
 بادشاه زاده و خان جهان بهادر مصلحت در تعاقب فوج دکن ندانسته
 فرمودند که همانجا خیمه زده مقام نمایند و عرضداشت فتح
 بحضور روانه ساختند و از نوشته اخبار نویسان نیز سبب تعاقب
 نه نمودن بادشاه زاده بعرض رسید از آنکه بادشاه مدتی بود
 که از بادشاه زاده پاره کدورت خاطر داشتند و از خان جهان بهادر
 بسبب بازار فسق و فجور که در لشکر او بسیار رواج یافته بود
 و مکرر فرمان اعتراض درین باب صادر فرموده بودند و موثر
 نمیگردید و در تعاقب بادشاه زاده محمد اکبر هم باوجود نزدیک رسیدن
 در سرحد پای کوه سلطان پور خان جهان بهادر دستگیر نمودن
 بادشاه زاده پهلوتهی نموده بود و از نوشته مدیر نورالله پسر مدیر میران
 فوجدار برگشته تهاویر بعرض رسیده بود و دیگر بعضی سلوک در
 بعضی مقدمات ملکی و مالی بعرض حضرت خلد مکان مدیر رسید
 و هرگاه فرمان نصیحت آمیز صادر می شد در جواب از راه گستاخی
 عرضداشت می نمود و سردیوان نشسته بدعوی نسبت برادر رضاعی
 کلمات ناگفتنی بزبان می آورد و بعد عرض خلاف مرضی بادشاه
 بظهور می آمد لهذا ذخیره ملال خاطر از طرف خان جهان بهادر
 داشتند و بعضی اطوار ناهموار دیگران نیز بر غبار مزاج می افروند *

ذکر سوانح سال بیست و هشتم از جاوس عالمگیر

پادشاه مطابق یک هزار و نود و پنج هجری

بعده که عرضه داشت فتح و هزیمت فوج دکن بعرض رسید

خلاف مرضی خلد مکان بظهور آمد که بعد هزیمت فوج چراتابنگاه

آنها تعاقب نه نمودند و مجرای حسن تردد باعتراض مبدل گردید

و درین باب فرمان ازروی غضب تمام بنام پادشاه زاده شاه عالم

و خان جهان بهادر صادر فرمودند و این معنی باعث ملال خاطر

پادشاه زاده گشت اگرچه ازان روز سرداران ابوالحسن بقصد

مقابله و محاربه سوار نگشتند و مقابل پادشاه زاده نیامدند الا آنکه

گاه گاه وقت شب بطریق قزاقان اطراف لشکر ظفر اثر سیاهی نموده

بزدن بان مبادرت مینمودند و بعضی اوقات روزانه نیز از دور نمودار

گشته بدستور طلایه گشت نموده خود را به بنگاه خویش میرساندند

اما پادشاه زاده و خان جهان بهادر که آزردہ خاطر بودند متوجه آنها

نمی گشتند و ترک سوار شدن و تردد نموده تا چهار پنج ماه درانجا

نشسته گذراندند و این معنی بعد عرض باعث مزید ملال و

اعتراض پادشاه عالم ستان گردید و بدست خاص فرمان در کمال

اعتراض و سرزنش صادر فرمودند و بخان جهان بهادر نوشتند *

* مصرع *

ای باد صبا این همه آزردۀ تست

شاه عالم بعد مطالعۀ فرمان با دیدۀ گریان و دل پراز شعله

آتش بخانه آمده صبح آن دیوان فرموده خان جهان بهادر را مع

دیگر امرای صاحب رای جمع ساخته در باب تذبذب غنیمت کنکایش

بمیدان آورد از آنکه سرداران حیدرآباد مرضی شاه عالم بر صلح و دفع
 مایه فساد مائل دانسته پیغامهای دلفریب و رسل و رسائل در میان
 داشتند و خان جهان بهادر نیز نظر بوافسردگی خاطر از طرف
 پادشاه و وفور سپاه خصم مصلحت بمحاربه نمیداد و بعضی امرا
 باو درین باب همدم بودند و سید عبدالله خان و دو سه راجه ترغیب
 بمقابله می نمودند چون رایها مختلف بمیدان آمده بود آن روز
 بنای مصلحت نا تمام ماند روز دیگر سید عبدالله خان باره در
 خلوت التماس نمود که اگرچه خان جهان بهادر از سرداران کهنه
 کار آزموده روزگار و هواخواه جهان پناه است اما صلاح دولت
 دران است که دیگر خلاف مرضی پادشاه بعمل نیاید و بقصد
 گوشمال این طائفه محیل که بالتماس صلح دفع الوقت می نمایند
 سواری باید نمود اگر خان جهان بهادر هراولی قبول نماید فدوی را
 چنداول مقرر نمایند و الا بنده در هراولی شرط جانشانی بتقدیم
 خواهم رساند و در رکاب یکی از شاهزادهها که سردایی هراولی بنام
 او قرار دهند جوهر تردد و فدویت بظهور خواهد آورد بعده شاه عالم
 بمحمد ابراهیم مرلشکر حیدرآباد پیغام داد که باوجودیکه بسبب
 انماض و رعایتی که نسبت بشما بعمل آمده مغضوب بادشاه
 گشته ام باز نظر بر اصلاح کار طرفین و بحال ماندن دولت و آبروی
 شما و ابوالحسن صلاح دران میدانم که اگر شما از پرگنه و گدهی
 سیرم و کیر و دیگر محال سرحدی که بتصرف بندهای پادشاهی
 درآمده بود دست برداشته برگشته بررید این معنی را وسیله دست
 آویز و التماس عفو تفصیلات و شفاعت ابوالحسن ساخته بحضور

معروض دارد بعد از آنکه این پیغام مصحوب زمره نام ناظر محل
 شاه بمحمد ابراهیم سرفوج رسید و محمد ابراهیم که این پیغام
 موافق خواهش او بود مصلحت جواب آن با سرداران دیگر بمیان
 آورد شیخ منهایج و رستم راوزار دار و دیگر جهالت کیشان متفق
 اللفظ گشته بزبان دکنی ترجمه این مضمون در جواب گفتند که
 قلعه سرحد سیمر بر سر فوک شمشیر و سنان نیزهای ما وابسته است
 و بجنگ آماده ایم چنانچه در آن روز مرهته در انداختن و زدن بان
 شوخی نمودند که يك بان وقت آوردن خوان خاصه اندرون سراچه
 محل رسید و از صدمه آن خوان از سر خواص افتاد چون همان روز
 توپخانه زیاده با فوج تازه از نزد ابوالحسن رسیده بود توپ خالی
 بسیار آتش داده صدای شلک پی در پی سامع افروز پادشاه زاده
 و مردم لشکر ساختند و دست اندازی برکھی فوج پادشاهی نمودند
 ازین شوخی کنیهایی بی ادب رگ غیرت پادشاه زاده بحرکت آمد
 شاهزاده معزالدين را با خان جهان بهادر بدستور سابق هراول نمودند
 و صفدر خان و همت خان و دیگر دلوران رزم جو برفاقت راجهای
 جلالت پیشه طرف بر نغار و جرنغار و بلتمش مقرر کرده سید عبدالله
 خان را با چند تنی از بهادران شعله خو چند اول ساخته ملتفت خان
 خوانی و راجه مان سنگه و سمندر بیگ و خواجه ابوالمکارم را در قول
 با خود گرفته بقصد مقابله و مقاتله با بمعرکه کارزار گذاشتند
 از انطرف سرداران ابوالحسن باهم مصلحت نموده علاج کار دران
 دانستند که بهیر را از مکانی که بود سه چهار کروه جانب دست
 راست روانه ساخته صرفه در جنگ توپخانه دانسته توپهای کلان را

در مغاک انداخته چند توپ را زیر خاک نموده و سه فوج ساخته
یک فوج مقابل هراول افواج پادشاهی دویم یلتمش قرار دادند
و یک فوج سنگین با دو سردار شیر شکار کارزار دیده موافق دستور
دکن که اکثر غلبه بر چنداول می آرند برای مقابله سید عبدالله
خان مقرر کردند و یکبارگی جوشان و خروشان جلو ریز مانند سیلاب بلا
بر فوج بادشاه زاده تاختند و ازین طرف بهادران شیر خصال و
دلاوران تیز چنگال بمقابله پرداخته چپقلشهای رستمانه بر روی
کار آوردند و از هر طرف کوشش و کشش بهادرانه بعرصه کارزار آمد
و صدای دایر و گیر دران دشت پر وحشت پیچید و عرصه کارزار از
خون دلاوران با نام و ندک جان نثار لاله زار گردید * رباعی *

زهر سو شده انجمن فوج فوج * چو دریا که خیزد زهر گوشه موج
ز آمد شد تیر و تیغ و سنان * روان شد پیاپی ز تنها روان
سرداران دکن هر ساعت قدم جرأت پیش گذاشتند داد تهوری
داده پرگار وار اطراف لشکر هراول و چنداول فرو گرفتند و از شاهزاده
معزالدین و همت خان پسر خان جهان بهادر و اعتقاد خان پسر
جمده الملک ترددات بهادرانه بظهور آمد و سید عبدالله خان بعد
تردد نمایان فوج مقابل را بر داشته بمدد سرداران یمین و یسار
پرداخت تا دوپهر روز معرکه کارزار شعله افروز بود بعده دکنیها
رو بفرار گذاشتند و فوج پادشاهزاده تعاقب کزان سرداران ابوالحسن
را تا بنگاه خصم رساند غلغلۀ عظیم در لشکر دکن روداد شیخ منهاج
دو سوار زبان دان نزد پادشاه زاده و هراول فوج پادشاهی فرستاده
پیغام نمود که محاربه و دعوی قتال و جدال میان ما و شما است

میدان پادشاهان سلف اسلام ناموس و عیال مسلمانان از تاخت و تاراج محفوظ بوده اند اگر ما را سه چهار گهری فرصت دهند که از طرف قبائل پاره خاطر جمع نموده باز بمقابله پردازیم از طریق صورت دور نخواهد بود شاهزاده معزالدین درین ماده مرضی پدر حاصل نموده عذر کشیده سزاواران برای منع دست اندازی مال و عیال تعیین فرمودند دکنیها قبائل را براسپان و فیلان سوار نموده طرف گدھی که نزدیک بود روانه ساختند و سه پهر باز از هر طرف سیلاب بالای فوج دکن نمودار گردید و سرداران بی شکوه بار دیگر بشکوه تمام جلورینز مقابل فوج ظفر موج جلوه گر گشتند و معرکه کارزار گرم تر از اول روز ساختند و ترددات رستمانه از هر دو طرف بظهور آمد و جمع کثیر طرفین مع دو فیل فوج پادشاهی از پا در آمدند و ازان جانب شیخ منہاج و رستم راو زخم برداشتند و بندر ابن دیوان شاه را دکنیان زخمی ساخت فیل سواری او پیش انداخته روانه شدند سید عبد الله خان باوجود که در همان حالت صدمه چوب چهری بان بدهن او رسیده بود باتفاق یکی از راجها خود را رسانده بندر ابن را خلاص نمود و زن غیرت خان میر بخشی شاه از ضرب بان در حوضه فیل با یک سہیلی کشته گردید و چهار پنج سردار دیگر فوج طرفین زخم کاری برداشتند و بسیاری از مردم بی نام و نشان از پا در آمدند و دکنیها تا شام ثبات قدم ورزیده آخر رو بفرار آوردند و پادشاه زاده پیغام نمودند که در جنگ مغلوبه صف جمعی از مسلمانان طرفین کشته میگردند بهتر آنست که

یک دوسردار ما و سه چهار سرفوج شما بی آنکه پای فوج درمیان باشد بمیدان آمده باهم قتال نمائیم و بغن و تردد سپاه گری امتحان زور بازوی خود بروی کار آوریم و به بینیم که خدا کرا یآوری میدهد بعده که بعرض شاه عالم رسید در جواب گفت آری شما از راه غرور استعمال شمشیر بازی که میان شمايان زیاده رواج دارد جرأت بدین خواهش می نمایید اما مارا ملاحظه آنست که چون آخر کار بر مردم دکن عرصه کارزار تنگ می گردد ننگ فرار بر خود هموار مینمایند بلکه از جمله هنر سپاه گری میدانند و نزد مایان بدتر ازین عار دیگر نیست پس بهتر آنست که سید عبدالله خان و یک دوسردار دیگر لشکر ما برپای فیل سواری خود زنجیر انداخته بمقابله شما مبادرت نمایند و شمايان نیز برپای فیل سواری خود زنجیر اندازید و در معرکه کارزار استقامت ورزیده امتحان شجاعت و تهوری بمیان آرید آنها از شنیدن این جواب گفتند ما فیل سواره پا بزنجیر جنگ نمی نمائیم شاه فرمودند که ما هم جنگ بگریز نمی توانیم نمود - روز دیگر آن همدیگره خاور عالمگیر جهان افروز سراز دریچه مشرق بر آورد هرکارها خبر رساندند که سرداران ابو الحسن فرار نموده رو بحیدر آباد آوردند شاه عالم فرمود شادیا نه فتح بلند آوازه ساخته بتعاقب فوج حیدر آباد کوچ نمایند بعده که کوچ بکوچ نزدیک حیدر آباد رسیدند از آنکه مادنا و بعضی همدمان او خلیل الله خان عرف محمد ابراهیم را نزد ابو الحسن متهم برجوخ آوردن طرف پادشاه زاده ساخته بدین مرتبه دربار او بد ظن نموده بودند که در فکر دستگیر ساختن بلکه بقتل رساندن او میان

هم قرار یافته بود این خبر که بمحمد ابراهیم رسید بخدمت پادشاه
زاده آمده ملازمت نموده مورد عنایات گردید بعده که خبر ملحق
شدن محمد ابراهیم سر فوج بشاه عالم در حیدر آباد انتشار یافت
ابو الحسن حوصله باخته خود را بی آنکه بارکن دولت مصلحت
نماید یا در فکر بردن مال و عیال و ناموس خود و مرهم دیگر پردازد
یکبارگی وقت اول پاش شب با جمعی از خدمه محل و
صندوقهای جواهر و هون هرچه توانست باخود گرفته رو بقلعه
گولکنده آورد از شهرت این خبر همه کار خانجات ابو الحسن و مال
تجار زیاده از چهار پنج کرور روپیه خروار خروار مع ناموس سپاه و
رعایا که در شهر مانده بودند بحادثه تاراج در آمد و عجب هنگامه
قیامت و رستخیز غریب برپا گردید و چندین هزار شرفا که فرصت
سواری و برداشتن مال نداشتند مراسیمه وار دست زن و فرزندان
خود گرفته که بسیاری را مجال برقع و چادر پوشاندن نماند رو بقلعه
آوردند و قبل از آنکه خبر بلشکر پادشاه زاده رسد اوباشان
و غارتگران شهر اطلاع یافته دست بغارت و تاراج مال دراز نمودند
و امرا و تجار و غربا برهم دیگر سبقت ورزیده هر که بزور بازو و مدد
تردد و خرچ نمودن زر در فرصت تمام شب آنچه توانستند از مال
و عیال بقلعه رساندند و صبح ناشده مردم لشکر بر شهر تاخت
آوردند چون از هر محله و رسته و بازار لکوک از زر نقد و اقسام مال
واقمشه و چینی خوانهای امرا و تجار و قالینهای فراش خانه
ابو الحسن و ارکان دولت او مع اسب و فیل که موجود بود وقت
غارت عجب هول قیامت و نمونه حشر و نشر آشکار گردید *

چو سلطان خاور برافراخت سر • بدامان گردون برافراشت زر
 بسی درج و صندوق با قفل زر * پراز لعل و یاقوت و درو گهر
 ز پوشیدنی و ز گستردنی * زهر چیز کان بود آوردنی
 ز دیبا و زر بفت و خنر و حریر * ز دینار و یاقوت و مشک و عبیر
 بسی زیور از گوهـر آبدار * بسی خاتم و یاره و گوشوار
 که بغارت تاراجیان رفت و آنقدر زن و فرزند مسلمانان و هندو
 بامیری در آمدند و عرض و ناموس شرفا و غربا و ضعفا برباد فنا
 رفت که زبان خامه از احاطه بیان آن قاصر است و قالینهای گران بها
 که از سنگینی برداشتن آن متعذر بود بخنجر و شمشیر بریده
 پارچه پارچه نموده از دست همدیگر می ربودند هرچند که شاه عالم
 سزاوان تعیین نموده در منع آن کوشید فائده مترتب نگردید کوتوال
 لشکر را مامور نمودند که باتفاق دیوان پادشاهی چهار صد و پانصد
 سوار با خود گرفته در گرد آوری و ضبط مال بقية التاراج نگار خانجات
 ابو الحسن پردازد - و بعده که فرستاد های ابو الحسن بهزاران عجز
 و نیاز پیغام التماس عفو جرائم کرده و فاکرده نزد پادشاه زاده
 آوردند و شاه عالم عجاله سزاوان شدید برای زجر و منع تاراجیان و تنبیه
 جمعی که آتش میزدند تعیین نمود پارچه شعله فتنه فرو نشست
 اما تاراجیان ممنوع واقعی نگردیدند و بعد آمد و شد پیغام
 التجای ابو الحسن بقبول هر تکلیفی که بمیان آمد از حد گذشت
 پادشاه زاده را بر حال آن برگشته بخت و سکنه آنجا که فی الحقیقت
 از مغضوبان درگاه الهی گردیده بودند رحم آمد و التماس او
 بشرط چند که ازان جمله قبول پیشکش یک کرور و بیست لک

روپیه سوای وجه مقرری هرسال و مقید و بیدخل ساختن مادنا و
 آکذاکه هردو برادر مایه فساد خرابی سکنه حیدر آباد بودند و دست
 برداشتن از گدھی سیرم و پرگنه کهیر و دیگر محالات مفتوحه که
 بتصرف پادشاهی درآمده بود بمیدان آمد قبول نمودند که بخدمت
 پادشاه معروض داشته شفیع جرائم ابوالحسن گردید - درین مابین آمد و
 رفت پیغام که ابوالحسن در مقید ساختن هردو کافر صاحب مدار تامل
 داشت از آنکه سپاه و بعضی سرداران عمده و خدمه صاحب اختیار
 محل نظر برانیکه تمام خرابی حیدرآباد و لشکرکشی و مسلمان کشی از
 حکومت هردو برادر دجال سیرت بدسرشت است تنگ آمده بودند
 سروما و جانی صاحبه که در محل تسلط تمام داشتند و حریمهای
 صاحب اعتبار عبدالله شاه میشدند بی آنکه بابوالحسن برگشته
 اختر اطلاع دهند زبانی بعضی محرم راز که از همراهان همان
 بد انجام بودند و جمشید و غیمه غلامان اشاره قتل هردو بد کردار
 جفا کار نمودند درحالتی که هردو اجل رسیده از دربار بخانههای
 خود مرخص گردیده بودند جمشید و جمعی از غلامان در راه بر سر
 آنها ریخته بقتل رساندند و رستم راو که بخانه رسیده بود در همان
 خانه او را قتل کرده و تاراج نموده کار او ساختند و جان و مال
 زفاردار بسیار آن روز بباد فنا رفت و سر هردو برادر بریده آورده
 مصحوب یکی از مردم فهمیده کار نزد پادشاه زاده فرستادند *

کلمه چند از سبب تسلط و استقلال یافتن هردو برادر در وزارت که
 درین ضمن حسب و نصب ابوالحسن نیز بتدکار خواهد درآمد و خالی
 از غرائب نیست برای شادابی کلام بزبان خامه میدهد - در ایام

سلطنت عبدالله قطب شاه که قریب پنجاه سال فرمان روائی
 نموده چون پسر نداشت از جمله دومی دختر که خدا باو داده بود
 یکی را بسید احمد نام که از هادات و فضایی موروثی عرب بود
 منسوب ساخته بپایه امارت رسانده اختیار اکثر امور ملکی بدو
 رجوع می نمود بعد از چند گاه سید سلطان نام که شاگرد پدر میر
 احمد گفته میشد و در حسب و نسب زیاده بر خاندان میر احمد
 شهرت داشت بخدمت عبدالله قطب شاه رسیده مقرب و معزز
 گراید و دختر دویم قطب شاه بدو نامزد و منسوب گشت و روز
 بروز بر اعزاز و مراتب او می افزود تا آنکه میان هردو سید رشک
 و حسد همچشمی که خانه بر انداز چندین هزار خان و مان و کل
 سرسبد ابلیس پر تلبدیس است بمیان آمد روزی قطب شاه از
 سید سلطان پرسید که شما بر حقیقت بزرگان میر احمد اطلاع دارید
 او در جواب گفت آری فضیلت موروثی دارند و اسبک زاده ما اند
 ازین کلمه زیاده از سابق تخم عداوت در مزرع دل میر احمد کاشته
 گردید و روز بروز بوسیله درهم اندازان تمام پیشه که به تیشه سخن
 چینی مدام در فکر بر انداختن خاندان قدیمند و بآب یاری
 غمازان شیطان سیرت نخل شقاوت و مخالفت میان هردو سید نشو و نما
 می پذیرفت و هر روز بر ماده فساد می افزود تا آنکه جشن کارخیر
 بمیان آمد و تا چند روز هنگام عیش و نشاط رونق افزای درو بام
 حیدرآباد بود از اتفاقات دران ایام شادی ادای خارج دیگر بمیان
 هر دو همچشم بعرضه ظهور آمد و کار بجائی کشید که شب عقد و
 زفاف میر احمد قسم شدید یان نموده بقطب شاه پیغام نمود که

اگر شما دختر بسید سلطان میدهد مرا مرخص سازید و بفکر سرانجام
برآمدن از حیدرآباد بشهرت عزم جزم پرداخت هرچند که مردم
عمده فهمانده باصلاح کار کوتیدند فائده نه بخشید و سروما که
مدار علمیه محل بود و دیگر محرمان حرم همدم و معاون میر احمد
گشتند و گفت و گوی نزاع بدین جا انجامید که چون عبدالله شاه
را خاطر داشت میر احمد و دختر کلان زیاده منظور خاطر بود
ناچار گشته در فکر چاره کار افتاد و بعد مشورت با همدمان و
محرمان اندرون و بیرون قرار مصلحت بران یافت که ابوالحسن
نام را که از طرف سلسله مکاری با عبدالله قطب شاه قرابت بعیده
داشت و از شروع ایام شباب در صحبت فقرای خراباتی وضع بسر
می برد و از اختیار نمودن اطوار نامحمود مطعون صاحب کمالان و
همدمان قطب شاه گشته چنان از طاق دلها افتاده بود که عبدالله
شاه اصلاً متوجه پرداخت احوال او نگردید لهذا ابوالحسن بلباس
درویشان در خانقاه سید راجو که از مدت شانزده سال مرشد او گفته
می شد بنا کامی میگذرانید از آنکه مردود خلق منظور نظر خالق
می باشد در همان مجلس شادی که ساعت عقد مقرر گشته بود
او را بسته آورده بحمام فرستاده مخلع ساخته مهره مروارید گران بها
بر سر او بسته بر اسب عراقی با ساز مرصع الماس سوار نموده با
سرانجامی که برای سید سلطان موجود و میدها بود بمجلس
دارالامارت بدبده و شان سلاطین حاضر ساخته عقد بسته دختر
حواله او نمودند و سید سلطان بعد پی نمودن اسپان و بتاراج دادن
مال و مالیت خانه فقیر گشته با دل پر غم و دیده پر نم دست

حسرت و اندوس بر همزنان بمایوسی تمام هر خود گرفته از شهر
برآمده خود را نزد محمد امین خان رساند بعده که ابام رحلت
عبدلله قطب شاه و تلافی انتقام ناکام ساختن سید سلطان که در باره
آن سید از میر احمد بظهور آمده بود رسید از آنکه میر احمد
از روی تبختر با امرا خصوص بسید مظفر که از سلسله خلیفه
سلطان از سلاطین زادهای مائزندان و امرای عمده و صاحب فوج
حیدرآباد گفته می شد و بموسی خان محمداور سلوک نمی نمود
و هیچ ارکان دولت قطب شاهیه را موجود نمی دانست و بعضی
خدمه محل نیز از وفورت بهم رسانده بودند برخلاف ابوالحسن که
با همه برفق و مدارا سلوک برادرانه می نمود قبل و بعد واقعه عبدالله
قطب شاه در تعیین سلطنت اختلاف تمام بهم رسید و گفتگو بجائی
کشید که بیرون میر احمد با سپاه خود مستعد جنگ گردید و اندرون
زن میر احمد که ما صاحب کلان گفته می شد شمشیر برهنه در
دست گرفته با کنیزان حبشی و ترکی آماده فساد و فتنه گشت
از هر گوشه و کنار نائره قتال و جدال اشتعال گرفت آخر از اعانت
سید مظفر و موسی خان محل دار و سعی و تردد مادنوا و آکنا که هر دو
برادر نوکر و ییشکاران معتمد سید مظفر بودند همه نوکران عمده را
رفیق ابوالحسن ساختند و میر احمد را مغلوب و بی اختیار و منزوی
ساخته ابوالحسن را بسلطنت برداشتند و وزارت بنام سید مظفر
که از ابتدا خطاب قبول نموده بود مقرر گردید و بحکم منتقم
حقیقی میر احمد حسدی که در باره سید سلطان بکار برده
بود خمارنش آه کشید همچنان سعی که از سید مظفر در

بر انداختن بذای دولت میر احمد بظهور آمد نخل گلشن
 مراد او نیز ثمر ندامت بار آورد - شمه ازان می نگارد که
 چون اکثر چنان بوقوع آمد که هر امیدریکه در اعانت جلوس سلطنت
 پادشاه کوشیده صاحب مدار امور ملکی گردد خلل تمام در دماغ او
 راه می یابد و میخواد که در مقدمات جزئی و کلی بر آقای خود
 تسلط داشته باشد و مزاج سلاطین را تحمل و برداشت آن دشوار
 میگردد و ماده فساد آماده می شود آخر کار بقصد استیصال
 همدیگر می کوشند میان ابو الحسن و سید مظفر بر سر تکالیف شاقه
 فزاع بمیان آمد و روز بروز خشونت می افزود و کار بجائی کشید
 که ابو الحسن بفکر آن افتاد که دست اقتدار سید مظفر از امور
 ملکی کوتاه سازد هرچند تدبیر و منصوبه بکار میدرد که بی آنکه
 هنگامه فساد و خونریزی برپا گردد او را از وزارت معزول نماید میسر
 نمی آمد ~~آخر الامر~~ مآذنا پندت که از پیشکاران مستقل و صاحب مدار
 خانه سید مظفر گردیده بود با ابو الحسن دمساز و همراه گشته بمرو
 ایام چنان منصوبه بکار برد که بعضی جماعه داران عمده سید مظفر
 را باستمالت امید وار انواع رعایت نموده هوادار ابو الحسن ساخته
 باخود رفیق نمود و جمعی از نوکران صاحب فوج را برای امور ملکی
 بیرونها فرستاد بعده که سید مظفر را بی پرو بال گردانیدند قلمدان
 وزارت ازو کشیده گرفتند و منصب اصلی او را بحال داشته منزوی
 ساختند خلعت و قلمدان وزارت بمآذنا داده تعلقه سابق او بآکنا
 برادر او منقور نمودند چنانچه مآذنا نیز مع برادر در مقابل نمک
 حرامی که ازو نسبت بسید مظفر بظهور آمده بسزای اعمال رسید *

از دور نیفتد قدح تلخ سکادات

زهري که چشیدن نتواني نچشاني

چون درین ایام برای طلب سید مظفر که بطریق محبوبان مذبذبی بود بموجب نالاش میرهاشم پسر او حکم بنام بادشاه زاده رسید پادشاه زاده نصرت خان پسر خان جهان بهادر را برای آوردن او تعیین نمود - و نصرت خان بقصد کوهیمر رسیده ابلاغ حکم نزد ابو الحسن نمود و ابو الحسن او را همراه رستم راو نزد نصرت خان روانه ساخت بعد رسیدن حضور که مورد عنایات ظل سبحانی گردید و تکلیف عطای منصب نمودند برعایت پاس نمک خاندان قطب الملک از قبول ابا نموده رخصت کعبه الله حاصل نمود و بقولی در لشکر و دیعت حیات نمود *

القصة چون عرضه داشت شاه عالم مشتمل برقرار صلح با ابو الحسن بعرض خلد مکان رسید اگرچه بحسب ظاهر منظور فرموده سعادت خان را که دیوان فوج خان جهان بهادر و از تربیت کردهای حضور بود بحجابت مقرر کرده برای وصول زر پیشکش باقی سابق و حال تاکید بلیغ بکار بردند اما شاه عالم و خان جهان بهادر را خفیه مطعون ساخته مغضوب نمودند و خان جهان بهادر را طلب حضور ساختند خان جهان بهادر اگرچه سردار شجاع بود و مدبر کار آزموده چنانچه از ترددات او شمه بزبان قلم داده اما از آنکه میان پادشاه و خان جهان بهادر بسبب بعضی اداهای خارج او سوء مزاج طرفین بمیان آمده بود و دران ایام اعتقاد خان خلف الصدق اسد خان که علم شهرت و شجاعت

و جانفشانی بر افراشته در اطاعت امر پادشاه میکوشید و حضرت
 خلد مکان متوجه پیش آوردن او بودند و همچنان از تهور خان
 پسر صلابت خان و خواجه ابوالمکارم و غیره دو سه خان زاد جوهر
 تهوری و کار طایبی که مشاهده نموده بودند در تربیت آنها می
 کوشیدند مکرر در جواب عرضه داشت فرمان اعتراض آمیز مشتمل
 بر تعریف اعتقاد خان و تهور خان بدین عبارت که خانه زادانی
 که هنوز بوی شیر از دهان آنها می آید نسبت بآن پیر سال
 خورده زیاده شرط فدویت و جان فشانی بجا می آرند پرداخته
 بودند و اعتقاد خان منجمد متعین فوج شاه عالم بود و خان جهان
 بهادر بغض این معنی را در دل خود جا داده خفیه بسرداران
 سندیها که پنهان و آشکارا در اعانت بیجاپوری و حیدر آبادی
 میکوشیدند خطی نوشت مشتمل بر اینکه بسبب عسرت و گرانی
 لشکر **بعرض** شاه رسالده اعتقاد خان و خواجه ابوالمکارم و تهور خان
 و غیره را برای آوردن رسد غله روانه خواهم نمود باید که شما بافواج
 زیاد چنان **تاخیر** برسر آنها آرید که اسیر یا قتل گردند از اتفاقات
 آن خط بدست سعادت خان دیوان فوج خان جهان بهادر که
 داروغه هرکارها نیز بود افتاد از آنکه سعادت خان را باوجو سابقه که با
 خان جهان بهادر بسبب رفاقت واقعه نگاری کل دکن بود طرف
 حق نمک پادشاه و خاطر جمده الملک زیاده منظور میداشت و
 بافشای راز زبان آشنا نمودن مناسب نمیدانست خفیه نزد اعتقاد
 خان رفته بعد گرفتن قسم اخفای آن بر حقیقت کار اطلاع داد اعتقاد
 خان نهایت متوهم گردید و بذای مصلحت بران قرار یافت که در خلوت

بخدمت پادشاه زاده ظاهر سازد بعده که بخدمت شاه زاده زاین
معنی اطلاع دادند شاه عالم از وسعت خلق در جواب فرمودند که اظهار
این مذکور بخان جهان بهادر نمودن موافق مصلحت نیست
و هرگاه خان جهان بهادر در باب فرستادن اعتقاد خان عرض نماید
ما را قبول باید نمود اما باعتقاد خان از طرف ما بگویند که او از
قبول رفتن آنجا ابا نماید بالجمله چون در لشکر پادشاه زاده گرانی
و کمیاپی غله و گاه زیاده از حد روی داد میخواستند تا رسیدن جواب
ثانی بعضی مطالب بقصد کوهیر رفته انتظار حکم کشند درین
ضمن میر هاشم پسر سید مظفر حیدر آبادی که بعد از شرف نزول
رایات عالیات در خجسته بنیاد خود را با پسر بملازمت رسانده مورد
عزایات گردیده بود مع میر عبد الکریم و چندی از بندهای نامی پادشاهی
باقدری جواهر و خلعت که مصلحت برای ابوالحسن بموجب التماس
شاه زاده فرستاده بودند نزدیک حیدر آباد رسید چون میان خاص
و عام شهرت یافته بود که فرستادن جواهر و خلعت برای ابله فریبی
و تسلی ابوالحسن است و میر هاشم پسر سید مظفر که مدعی
است و بادعای مدد فوج پادشاهی و تسخیر قلعه حیدر آباد آمده
فوج ابوالحسن بسرداری شرزه خان و عبد الرزاق خان لاری و
غیره برآمده خود را بر فوج تازه رسیده پادشاهی زدند از آنکه آنها
غافل بودند و از طرف پادشاه کومک نرسید یک دو سردار با میر
هاشم زخمی گشته دستگیر گردیدند و باقی فوج بغارت رفت و شاه
عالم از کنار حیدر آباد بشهرت گرانی غله کوچ نموده بکوهیر آمده استقامت
ورزیدند درین اوان قلیچ خان بهادر عرف عابد خان بموجب حکم

که بعضی مقدمات درین ضمن مرکوز خاطر مبارک بود بشهرت
وصول زر پیشکش بانوج شایسته نزد شاه زاده رسید و شاه زاده را
بحضور طلب داشتند چون بسبب امتداد کشیدن محاصره قلعه
بیجاپور بخاطر مبارک حضرت خلد مکان خطور نمود که خود متوجه
تسخیر بیجاپور گردند چهارم ماه شعبان المعظم سال مذکور رایت
ظفر آیت طرف بیجاپور برافراشتند از آنکه دران ایام خبر فساد
جأت نزدیک اکبر آباد مکرر بعرض عالی رسیده بود بعد رسیدن
خان جهان بهادر بحضور میان مردم معظم خان خسر پادشاه زاده
محمد کام بخش و خان جهان بهادر در جلو خانه بر سرپالگی
گذاشتن خانه جنگی و هنگامه و فساد عظیم برپا گردید و خان جهان
بهادر را که برای فهماندن مردم خود رخصت فرموده بودند و
چیلها برای معقول نمودن جهال هر دو طرف تعین فرمودند
خان جهان بهادر بعد بر آمدن از دربار فرمود که بازار معظم خان را
غارت نمایند و این معنی نیز خلاف مرضی حضرت خلد مکان بظهور
آمد و علاوه بیدماغی سابق گردید لهذا خان جهان بهادر را برای
تذبیه و استیصال جت و مسمار ساختن گدهی سنسی (۹) احداث
کرده آن کافر که به پناه آن گدهی در هر ماه چندین قافله میزد و
تاراج می نمود و نواح اکبر آباد می تاخت مرخص فرمودند - چون
از فساد و نفاق بیجاپوری یعنی سکندر والی آنجا که وارث ملک
هم نبود معینا باغذیم رفاقت می نمود متواتر بعرض رسید و مکرر

فرمان نصیحت آمیز از راه تهدید و وعده و وعید صادر گردید
فائده نه بخشید پادشاه زاده محمد اعظم شاه را بامرای رزم دیده
و فوج شایسته برای تسخیر بیجاپور مرخص فرمودند بعد رسیدن
پادشاه زاده نزدیک بیجاپور که همه جافوج دکن بسرداری
عبد الروف و شرزه خان اطراف فوج پادشاهی آوارگی داشتند
و دران سال از رسیدن آفت برزراعت در همه بلاد گرانی رو داده
بود و دکنیان از هرطرف هجوم آورده راه رسد بیجاپور را بند
ساختند بمرتبه گرانی و کمیابی غله در لشکر رو داد که نانی بجانی
بهم رسیدن متعذر گشت و هر فوجی که برای کهی میرفت سالم
بر نمیگردید و بمرتبه غلو اطراف پادشاه زاده آورده فرو گرفتند که
عرصه بر محمد اعظم شاه و همراهان لشکر نهایت تنگ گردید
بعده که بعرض پادشاه رسید غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ را
باصجاهد خان و تیر انداز خان و خنجر خان و دیگر امرائی کارزار داده
برای رساندن رسد غله بلشکر پادشاه زاده تعیین فرمودند همین که
غازی الدین خان بهادر با رسد نوزده بیست هزار کار نزدیک پرگنه
ایندی تا پانزده شانزده گروهی بیجا پور رسید سرداران بیجاپور چند
هزار سوار و پیاده برای محاصره فوج محمد اعظم شاه که در اسپان
فوج پادشاهی از فاقه راکب و مرکوب پوست و استخوانی بیش
نمادده بود و بقول مشهور کار بجائی رسیده بود که جانی بیگم محل
خاص پادشاه زاده از بالای فیل بدست خود تیر میزد و در تسای
و دلداری امرا میکوشیده گذاشته چهل پنجاه هزار سوار و قریب دو
لک پیاده جنگی کرناٹکی مشهور باستقبال غازی الدین خان بهادر

شدافتند بعده که فوجها مقابل هم رسیدند تا نظر کار میکرد سوی برق
تیر و سنان و هجوم سوار و پیاده که زمین از غلوی سپاه دکن نمی
نمود بنظر نمی آمد اگرچه از وفور فوج دکن که دهم حصه
آن فوج پادشاهی نبود بمرتبه تزلزل در لشکر افتاد که اکثر همراهان
دل و حوصله باختند اما آن سپه سالاران تهمتن یعنی غازی الدین
خان بهادر فیروز جنگ و مجاهد خان بهادر هر دو برادر از بسیاری فوج
خصم نیندیشیده خدا را بعظمت یاد نموده فاتحه بقصد نصر من الله
و فتح قریب خوانده اسپان برداشتند و چنان جنگ عظیم جهان
آشوب رو داد که تا چشم نظارگیان زیر فلک نیامگون و دیده چرخ بوقلمون
بر سطح زمین پرتو افکن است در قرنهای گردش لیل و نهار
چنین محاربه جان ستان یاد ندارد و بمرتبه صدای داروگیر جنگ
مغلوبه بلند گردید که بهادران مغلیه را از راه غیرت سوی جاذفشان
نمودن نجات ازان جنگ صف ربا متعذر بود و از هر دو طرف
چندان سرو تن دلاوران بخاک و خون آغشته گردید که از هر طرف
رود خانه خون پید گشت *

* بیت *

برانگیخت رزمی چو بارنده میغ * تگرگش ز پیکان و باران ز تیغ
آخر از چپ قلشهای پیاپی بهادران خصوص ترددی که از مجاهد خان
بهادر برادر فیروز جنگ دران صف کارزار بظهور آمد خط ابطال برقصه
شهرت رستم داستان کشید صف مقابل را برداشته رسد را بلا آفت
بلشکر پادشاه زاده محمد اعظم شاه رساندند و محمد اعظم شاه از محاصره
چنان آفت جانی نجات یافته بلا اختیار آفرین کزان غازی الدین
خان بهادر را در بغل گرفته بانواع رعایت و عنایت مفتخر ساخت

و عسرت شام لشکر بصبح عشرت مبدل گشت و بحضرت خلد ممکن که از روی وقائع و زبانی هر کارها بعرض رسید بعد عطای اضافی نمایان و دیگر عنایات فرمودند که چنانچه حق سبحانه تعالی از تریروز جنگ شرم اولاد تیموریه نگاهداشت آبروی اولاد او تا دور قیامت خدانگاه دارد *

القصه از شنیدن اخبار نفاق آمیز لشکر پادشاه زاده محمد معظم قلیچ خان بهادر عرف عابد خان را که از مزاج گرفته کار طلب بود برای بعضی مقدمات امور عمده ملکی که مرکوز خاطر داشتند بشهرت وصول زر پیدشکش نزد ابو الحسن روانه ساختند و فوج شایسته بامیر عبد الکریم تهرتهی که مخاطب بامیر خان گردید و از مستعدان روزگار گفته میشد و محمد هاشم که همراه محمد اعظم شاه زاده بودند همراه دادند *

درین ضمن بسبب امتداد کشیدن محاصره قلعه بیجاپوری و بعرض رسیدن نفاق امرای کومکی که همراه پادشاه زاده محمد اعظم شاه داده بودند بخاطر پادشاه جهان خطور نمود که خود متوجه تسخیر ملک بیجاپور گردند اوائل شعبان المعظم سنه بیست و هشت از شوالپور رایت توجه طرف بیجاپور بر افراشتند و بیست و یکم ماه مذکور نزدیک سواد قلعه مزبور مضرب خیام سپهر احتشام گردید و تزلزل تمام در دل محصوران عقل و هوش باخته راه یافت شاه عالم و روح الله خان بهادر و فیروز جنگ و سید عبد الله خان باره و دیگر امرای کار طلب رزم آزمارا برای محاصره و تسخیر بیجاپور و مدد پادشاه زاده محمد اعظم شاه چدن کلمه

غیرت افزا ارشاد فرموده مرخص فرمودند و هر یکی برای اظهار
 فدویت و حسن عقیدت خود کمر همت بقصد تسخیر قلعه بسته
 درپیش بردن مورچال و رواندن نقب و پرکردن خندق و یورش سعی
 بلیغ می نمودند و جوهر شجاعت و تهوری بر روی کار می آوردند از آنکه
 شاه عالم که طرف دست راست مقابل دروازه شاه پور مورچال
 داشت میخواست که بسلوک و پیغام ساخت بنام او قلعه مفتوح
 گردد برای جذب قلوب امرای بیچاپور می کوشید و شاه قلی
 نام ایرج خانی که از نوکران معتمد شاه عالم و از شجاعت پیشگان
 بی باک گفته می شد در زبانها برفتن خفیه نزد سکندر بقلعه
 مشهور گردیده بود و از آن طرف نیز گاه گاه سید عالم نام پیام الیتم
 آمیز نزد پادشاه زاده می آورد و شاه قلی غافل ازین که گفته اند *

نهان کی ماند آن رازی کزو سازند محفلها

خصوص که پای مثل محمد اعظم شاه معاند و وارث ملک در میان باشد
 نهان ماندن راز خیال محال می خواست که بدین منصوبه کلید تسخیر
 قلعه بوساطت او بدست آید شاہ قلی نام جوانی بود او را
 مشرب که زبان او بند نبود هرگاه برای تغیر تبدیل مردم مورچال
 شاه بیای حصار می آمد محصوران را با آواز بلند مخاطب ساخته
 میگفت که اینها مردم خود شما اند فهمیده این طرف توپ و تفنگ
 و سنگ خواهید انداخت و مردم خود را نیز تسلی میداد از طرف
 قلعه بشما آت نخواهد رسید تا آنکه این گفتگو بزبانها جاری گشته
 بمحمد اعظم شاه رسید و زبانی واقعه طلبان فتنه جو گوش زد پادشاه
 گردید و نیز خبر رساندند که روز هفدهم یورش شاه قلی اندرون قلعه نزدیک

سکندر بود و ظاهر ساختند که سید عالم نام وقت شب از قلعه برآمده
 بپادشاه زاده در خلوت هم کلام می گردید بعده که زبانی روح الله خان
 کوتوال تحقیق صدق این مقال بعرض عز و جلال رسید بسیادت خان
 صدر و کوتوال حکم شد که خفیه سعی و جاسوسی نموده سید عالم
 را وقت آمدن نزد شاه عالم بدست آرند و برای دستگیر نمودن
 شاه قلی نیز حکم نمودند اما تدبیر کوتوال میسر نیامد آخر بمنصوبه
 آنکه شخصی را نزد قاضی بر شاه قلی استغاثه نموده اعلام کرده
 دستگیر ساخته نزد پادشاه آوردند ابتداء بزبان خوش و دلاسا ازو
 استفسار احوال آمد و رفت و سوال و جواب قلعه نمودند او انکار بلاغ
 نموده اوباشانه جواب داد بعده که حکم بستن و شکنجه نمودن او
 فرمودند و چند چوب زدند بفریاد آمده پرده راز از روی کار بر داشته
 نام چند نفر دیگر که مومن خان نجم ثانی و سید عبدالله خان
 باره و بذر ابن دیوان شاه و محمد صادق باشند ظاهر نموده شریک
 بد نامی خود ساخت حضرت خلد مکان شاه عالم را در خلوت
 طلبیده گله و شکوه این مذکورات بمیان آورده باوجود انکار شاه عالم که
 شاه قلی نوکر من نیست منفعل ساختند و حکم قید نمودن سید
 عبدالله خان و اخراج دیگران از لشکر فرمودند - چون از سابق ماده
 کم توجهی پادشاه نسبت بشاه عالم در مقدمه حیدر آباد بود الحال
 که ظن بدیقین مبدل گردید هر چند در ظاهر مراتب و منصب
 و لوازم ولی عهدی شاه عالم کم نمودند اما بر آثار کم توجهی روز بروز
 می افزود - چون روح الله خان که مکرر شفیع جراثم سید عبد الله
 خان گردید بطریق نظر بند بدو حواله نمودند بعد چند روز بشفاعت

روح الله خان حکم خلاصی او فرمودند *
 ذکر سوانح سال بیست و نهم و سی ام از جلوس مطابق
 سده هزار و نود و شش و هفت هجری مشتمل بر تسخیر
 بیجاپور و حیدر آباد

بعده که از سعی و تردد غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ
 و دیگر بهادران با نام و رنگ عرصه بر محصوران و سرداران بیجاپور
 تدبیر گردید و از نرسیدن غله و کمیابی کاه اسپ و آدم بیشمار
 دکنیان اندرون قلعه تلف شدند شرزه خان و دیگر سرداران از زبان
 سکندر امان خواسته در آغاز سده سی جلوس که امر داد اوائل ذی قعدة
 سده هزار و نود و هفت باشد کلید قلعه بخد مت پادشاه کشورستان
 حاضر ساختند و سکندر مقید گردید و صدای شاد یانه بلند آوازه گشت
 و تاریخ تسخیر قلعه بیجاپور (سد سکندر گرفت) بعرض رسید گویند شیخ
 هدایت کیش واقعه نگار کل برای داخل نمودن واقعه این فتح عرضی
 نمود این فقره بدستخط خاص نوشته عنایت فرمودند که بدست یاری
 فرزند ارجمند بی^۰ ریو و رنگ غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ
 مفتوح گردید و همین مضمون در فرمان امیر خان صوبه دار کابل
 نیز درج نمودند - بعد فرستادن سکندر بقلعه دولت آباد قلعه دار را برای
 نگاه داشتن او با عزاز و احتیاطی که باید تاکید نوشتند و فراخور کفاف
 او یومیه مقرر نمودند - و بعد عطای اضافهای نمایان به بندهای
 حضور و فراغ بند و بست نواح بیجاپور بشهرت زیارت حضرت
 بنده نواز سید محمد گیسو دراز رحمة الله علیه اواخر محرم
 الحرام از بیجاپور سمت گلبرگه کوچ فرمودند و بدام ابوالحسن و

سعادت خان حاجب حیدر آباد فرامین مشتمل بر مضامین بیم و رجای تسلی آمیز صادر فرموده برای وصول زر پیشکش ذمه آن تخته بند دریای حیرت تاکید بلیغ درج نمودند و خفیه حکم بنام سعادت خان شرف صدور یافت که چون ما بدولت عزم جزم تسخیر حیدرآباد داریم و درین زودی توجه رایت جهان کشا بآن طرف خواهد گردید تا مقدور در وصول زر تقید بکار برده مجرای کلی خود را در تقدیم این خدمت شناسد - و سعادت خان ابوالحسن را امیدوار توجهات و عنایات پادشاه ساخته برای وصول زر پیشکش سزاوی و تقید زیاده بکاربرد ابوالحسن بامید مامون گردیدن باظهار اطاعت آمیز عذر عدم میسر آمدن زر نقد بسعادت خان پیغام داد که چون واصل ساختن زر متعذر است از جمله جواهر و زیور مرصع عورات و مرصع آلات دیگر میفرستم خواجه سرای خورد سال خود بفرستید که بحضور او زیور و هرچه جنس مرصع در خانه موجود باشد جدا نموده حواله او نمایم سعادت خان از فرستادن خواجه سرا ابا نمود و بعد گفتگوی چند روز که خبر رسیدن پادشاه بگلبرگه انتشار یافت و ابوالحسن مابین خوف و رجا بود کسان حاجب را طلبیده نه عدد خوانچه پر از جواهر و زیور و مرصع آلات دیگر مع افراد تعداد آن بلا تعیین قیمت بطریق امانت در پارچه و سرکش پیچیده بران مهر موم زده قرار دادند که خوانچه را سعادت خان در خانه خود برده نگاه دارد و در دوسه روز زر نقد نیز هرچه میسر آید واصل ساخته مقوم جواهر را با سرشته دار جواهر خانه بخانه حاجب فرستاده بعد تعیین قیمت جواهر حواله او

نموده قبض الوصول پیشکش بمهر سعادت خان مع عرضه داشت
 او مشتمل بر اظهار فرمان برداری و اطاعت ابو الحسن و التماس
 عفو جرائم او روانه حضور سازند - از اتفاقات روز دیگر ابو الحسن چند
 بهنگی میوه برای پادشاه روانه ساخت همراه آن سعادت خان نیز
 چهاران دالی از طرف خود بحضور ارسال داشت یک دو روز دیگر
 برین نگذشته بود که خبر کوچ پادشاه از گلبرگه جانب کلکند
 بابو الحسن رسید و عزم جزم تسخیر کلکند زبان زد خاص
 و عام گردید - ابو الحسن از شنیدن این خبر موحدش هوش ربا
 بسعادت خان پیغام نمود که مطلب ما در فرستادن جواهر و زیور
 ناموس خود بامید ترحم پادشاه بحال ما بود الحال که چنان خبر
 یاس رسیده و توجه حضرت عالمگیر بدین طرف بکمال کم توجهی
 برین عاجز بثبوت پیوسته و امید خطا پذیرفتن نموده خوانچهای
 امانت ما را واپس فرستند سعادت خان در جواب گفت که چون
 بر من بموجب ابلاغ حکم پادشاه خبر توجه رایت ظفر پیکر بدین
 سمت تحقیق نبود لهذا نظر بر یاس حق نمک و خانه زادی آن ۱۵
 خوانچهای جواهر را همچنان سر بمهر میان دالیهای میوه که همراه
 بهنگیهای سرکار روانه ساختم گذاشته ارسال حضور نمودیم الحال عوض
 خوانچهای جواهر مروجان من حاضر و فدای نام پادشاه است و بر سر
 مقدمه مذکور گفتگو و شورش فساد انگیز بمیان آمد و ابو الحسن
 فوج برخانه حاجب تعیین نمود و دو روز هنگامه پرخاش در میان
 بود بعده سعادت خان بابو الحسن پیغام نمود درینکه درین ماده
 حق بجانب شماست و من نظر بر مرضی و حکم پادشاه و پاس

حق نمک خلاصی خود در روانه نمودن خوانچهها دانستم هیچ
گفتگو نیست ایکن الحال که مرا ناچار کشته باید گردید و برای
کار ولی نعمت جان نثار باید نمود پادشاه را که از مدت بر استیصال
شما دست آویز می خواست حجت به از کشتن حاجب نخواهد بود
والا تا من زنده ام امید و احتمال عفو جراثم شما باقی است و
بشرط حیات من هم کمر خدمتگاری در دستگاری شما بحد مقدور
خواهم بهمت - از آنکه سعادت خان در بعضی مقدمات خلاف مرضی
پادشاه حق خدمت خود نزد ابوالحسن ثابت کرده بود چنانچه
بگزارش خواهد آمد ابوالحسن را نیز نظر بر عواقب امور این عذر
بگوش پند نیوش مسموع گردید و دست از مزاحمت برداشت
بلکه بتقاضای مصلحت سعادت خان را طلبیده نسبت بسابق اعزاز
زیاده نمود و آفرین گفته خلعت و جمدهر و الماس دیگر تواضع نمود *
در همان ایام روزی در مجلس ابوالحسن فضلی حیدر آباد
عمدا بتقریری ذکر خوبیهای پادشاه دین پرور بمیان آورده سر رشته
سخن باینجا رساندند که با این همه ادعای صلاح و اتقا و دانائی
عام گیر پادشاه که زبان زد خاص و عام گردیده در ایامی که تربیت
خان را بحجابت نزد شاه ایران فرستاده بودند و او از بد سلوکی
خود خفت کشیده مراجعت نمود و از نحوست او میان پادشاه
و شاه ایران مخالفت تمام بهم رسید و از هر دو طرف کار بملشکرکشی
کشید درین ضمن اسدیان فرستاده شاه عباس بحضور رسیدند
بتعصب شاه فرمودند که اسدیان را مذبح ساخته بفقرا قسمت
نمایند با این همه تبعیت شرع و ادعای تقوی بچندین اسراف

خلاف طریقه شرع اقدام نمودن بجز اطاعت نفس سرکش حمل
برچه توان نمود بایستی که آن اسپان را بفضلا و صلاح و مستحقان
قسمت می نمودند تا جمع کثیر ازان فیض یاب مگردیدند سعادت
خان در جواب گفت که اینک پادشاه دیندار ما بسبب بیدماغی
شاه ایران اسپان را مذبح ساخته بفقیران تقسیم نموده شهرت یافته و
برزبان مردم عام جاری گشته غلط محض است اصل حقیقت این است
بعده که رسیدن اسپان از نزد شاه ایران بعرض رسید و حکم شد
بوقت معین اسپان را آورده از نظر بگذرانند از اتفاقات و تئیکه
آخته بیگی اسپانرا برای نذر گذراندن آورد پادشاه در تلاوت کلام الله
مشغول بودند بخاطر خطور نمود که چون دیدن همه اسپان فرصت
طلب است باقی معتاد تلاوت قرآن را موقوف بروز دیگر داشته
متوجه دیدن اسپان باید گردید دران حالت آیه کریمه که در شان
حضرت سلیمان پیغمبر علیه السلام که در شغل دیدن نهصد اسپ
منجمله هزار اسپ پیشکش نماز سنت و بروایتی نماز فرض قضا
گردید حضرت سلیمان در کفاره آن فرمود که اسپانرا مذبح سازند
وارد گردیده بود بتلاوت درآمد آب دیده گردیده آن آیت حسب
حال خود دانسته برای تنبیه نفس خویش بسنت حضرت
سلیمان عمل نموده لذت سواری آن اسپان برخود حرام ساخته
بذبح کردن آنها حکم فرمودند مردم عام هرچه خواهند قیاس
نمایند. علمای حیدرآباد بعد شنیدن این جواب گفتند درین صورت
فرستادن اسپان برای ذبح نمودن بدر خانهای امرای ایران چه لازم
بود سعادت خان جواب داد این شهرت نیز غلط برزبانها جاری

گشته چون دران ایام شاه جهان آباد تازه آباد گشته بود که هر محله بنام امیری از امرای ایران شهرت داشت و هیچ محله نبود که یکی از امرای نامی ایران دران محله حویلی ساخته باشد در صورتیکه یکجا ذبح می نمودند از حمام بسیار می شد و فقرا به تصدیع ازان متمتع می گردیدند بنابراین حکم فرمودند که در هر محله یک دو اسپ مذبح سازند و بمستحقان قسمت نمایند بعده که از روی نوشته واقعه نگار این سوال و جواب سعادت خان بافضلائی حیدر آباد بعرض حضرت خلد مکان رسید بم سعادت خان آفرین نمودند - بعد از آنکه در سواد حوالی گلبرگه شرف نزول واقع شد و مکرر بفاتحه مزار فائض الانوار قدوة الواصلین سید محمد گیسودراز تشریف برده بیست هزار روپیه بخدمه آن درگاه رسانده هفته درانجا توقف ورزیده عذای توجه طرف ظفر آباد معطوف داشتند بیست روز درانجا مقیم موکب ظفر اثر ساخته حکم روانه شدن پیش خانه سمت حیدر آباد فرمودند - ابو الحسن را که از رسیدن اخبار وحشت افزا یقین شد که ایام اقبال او بزوال دولت مبدل گردید مصحوب نوکران سخن دان عریضه مشتمل بر التماس اطاعت و عفو جرائم و باز آمدن از طریق سابق مع تحف و هدایا روانه نموده و ندانست که *

* ع *

باران بی محل ندهد نفع گشت را

جواب عریضه او را حواله بزبان شمشیر آبدار مبارزان تیغ گذار و مضمون فرمان سعادت عنوان سعادت خان که برای خاطر نشان نمودن تقصیرات او صادر فرمودند نمودند - شرح فرمان آنکه اگرچه

افعال قبیح آن بد عاقبت از احاطه تحریر بیرون است اما از صد یکی و از بسیار اندکی بشمار می آید اول اختیار ملک و سلطنت بکف اقتدار کافر فاجر ظالم دادن و سادات و مشایخ و فضلا را مذکوب و مغلوب او ساختن و در رواج فسق و فجور بافراط علانیه کوشیدن و خود از باده پرستی بریاست و بدمستی دولت در انواع کدائر شب و روز مستغرق بودن بلکه کفر از اسلام و ظلم از عدل و فسق از عبادت فرق نذمودن و در اعانت کفار حربی اصرار ورزیدن و خود را در عدم اطاعت اوامر و مذاهبی الهی خصوص در ماده منع معارفت دار الحربی که نص کلام مجید بتاکید واقع شده نزد خلق و خالق مطعون ساختن چنانچه مکرر درین باب فرامین نصیحت آمیز مصحوب مردم آداب دان مزاج گرفته حضور صادر شد و پند غفلت از گوش نکشید بلکه درین تازگی فرستادن لکهنون برای سنبهائی بدکردار بعرض رسید با این سمه غرور و مستی باد ناکامی نظر بر افعال و زشتی اعمال خود نذمودن و امید رستگاری در هر روز جهان داشتن *

* مصرع *

زهی تصور باطل زهی خیال محال

بالجمله بعده که ابو الحسن مایوس مطلق گردید بفکر تعیین عساکر بقصد استقبال افواج ذوی الاقبال افتاده شیخ منهاج و شرزه خان و مصطفی خان لاری و دیگر سرداران مبارز پیشه دکن را مقرر و مرخص فرموده وقت رخصت ارشاد می نمود که هرگاه بر پادشاه ظفر یابند تا مقدور سعی نمایند که زنده دستگیر گردند و باعزاز بپارند و امرای جهالت نشان سعدور العقل او می گفتند که دل

و جگر ما از طرف محمد عالمگیر حکم مجبور پر از ابله اخگر دهم رسانده
بعد ظفر یافتن حرمت او نگاه داشتن از ما نخواهد آمد - القصه
بعده که دو منزلی حیدر آبان مضرب خیام ظفر انجام حشر
آشوب گردید بعضی سرداران دکن با چهل و پنجاه هزار سوار
نمودار گشته دست و پای لاجاصل زده دور از لشکر فتح اثر دائره
نمودند - غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ که بعد تسخیر بیجاپور
برای محاصره ابوالهیم گده مامور گردیده بود عرضداشت او مع کلید
طلا مشتمل بر مرده مفتوح گردیدن قلعه و روانه شدن خود بطریق
ایلغار رسید - و بیست و چهارم ربیع الاول نزدیک قلعه گلکنده
بتفاوت گوله رس شرف نزول واقع شد و تزلزل وحشت افزای
حول قیامت دران سرزمین پیچید و حکم قضاتوام بتقسیم مورچال
و فراهم آوردن اسباب قلعه گیری و از پا در آوردن اساس حیات
محصوران و برانداختن برج و باره از صاعقه ریزی گوله توپ دشمن
کوب و برافراشتن دمه آسمان رفعت شرف صدور یافت و پدوم
اخبار انتشار یافتن فوج ابوالحسن اطراف لشکر ظفر پیکر و بشوخی
پیش آمدن معروض می گردید - بعده که امرای رکاب مامور به تنبیه
آن جماعه گردیدند مکرر دست بازی مصافحه و معانقه مقابله و مقاتله
میان هر دو فوج روداد و از بالای قلعه نیز آتش گوله و بان باریدن گرفت
و از ابتدا اگرچه شوخی زیاد از آنها بظهور آمد و خواجه ابوالمکارم
با چندی از مغلان و سادات نامی باره منجمه ملازمان شاه عالم
زخمی و جمعی از هر دو طرف کشته گردیدند اما بعده که از
هر طرف جوق جوق بهادران رزم جو و دلاوران شعله خود داد تهوری

داده بمقابلۀ آن گروه پرداختند و کزبان برگشته اختار رو بفرار آوردند -
و بعد رسیدن فیروز جنگ اهتمام تعین مورچال و گرد آوری مصالح
و بستن دمدمه و کندن نقب و تقسیم افواج بحر امواج بنام آن
سپه سالار بافرهنگ مقرر گردید و کار بمحاصره و قتال و جدال هرروز
کشید - در همان ایام آغاز محاصره وقت تردد مورچال گولۀ توپ
قلعه بدست راست قلیچ خان بهادر پدر فیروز جنگ که از امرای
عمدۀ کارزار دیده بود رسید و در دو سه روز مرحله پیمای منزل
دار البدق گردید - چون پادشاه زاده شاه عالم که از سابق پادشاه در
محاصره بیجاپور دیارۀ او بدگمان بودند و در محاصره گلمکندۀ مورچال
طرف راست تعلق بناو داشت و ابام دولت و ثروت او بنکبت و
فحوسست چند سال مبدل گشته بود پیغامهای محبت آمیز خفت انگیز
ابوالحسن مع تحف و هدایا مشتمل بر اظهار رجوع و التماس سعی
در عفو تصدیقات او بخدمت پادشاه بوساطت محرمان و همدمان پیهم
بشاه عالم میرسید و ارادۀ شاه عالم نیز آنکه در هر صورت صلح و
جنگ باستصواب آن پادشاه زاده وای عهد انفصال یابد و بعد
مقدور ابوالحسن را مرهون احسان خویش سازد و ندانست که
این معنی آخر مادۀ وصال و نکال دولت و آبروی او خواهد گردید
تا آنکه طشت بدنامی او از بام افتاد و فتنه جویان واقعه طلب
برین مقام و پیام اطلاع یافته از راه نمایی بعضی بداندیشان بآب
و تاب تمام در خدمت پادشاه ظاهر ساختند و نور النساء بیگم نام دختر
میرزا سنجر که از خاندان نجم ثانی گفته می شد و محل خاص
شاه زاده و بچندین حسن صفات آراسته بود و در فن شعر هندی

دست تمام داشت و در سخاوت و فیض رسائی شهرت تمام بهم رسانده روز
 بروز در سلوک و اطاعت و دلبری شوهر کوشیده شاه را بمرتبه
 فریفته و رام خود ساخته بود که زنهای دیگر برو رشک و حسد کرده
 او را بعدم تقید عصمت و واسطه رسل و رسائل گشتن میان
 ابو الحسن و شاه و دیگر اطوار مذموم متهم ساخته گوش پادشاه را
 پر ساخته بودند و رفتن نور النساء بیگم بقلعه گماکنده بتغییر وضع برای
 عهد و پیمان آنکه اگر پادشاه التماس صلح را درباره ابو الحسن
 قبول ننمایند شاه زاده رفاقت ابو الحسن نماید زبان زد مدعیان
 دولت شاه گردید - داین ضمن بتقاضای ناموافقت ایام داروغه
 پالکی خانه شاه بعرض پادشاه زاده رساند که سواری زنانه از
 دولتخانه دور واقع شده و مردم قلعه برآمده بر مورچال گاه بیگاه
 می ریزند مبادا چشم زخم بدنامی حاصل گردد شاه فرمود که
 سواری زنانه نزدیک دولتخانه آرند بعضی همدمان محمد
 اعظم شاه خبر بپادشاه رساندند که شاه در فکر رفتن قلعه است
 آتش غضب بپادشاه شعله ور گردید حیات خان داروغه غسل خانه
 شاه زاده را در خلوت طلبیده از روی تقید استفسار اراده شاه زاده
 نمودند و از خواجه ابو المکارم که او را نیز باوجود تربیت یافتن در
 خدمت شاه عالم از فدویان راست مقال خود می دانستند بانواع
 تمهید خواستند بر راز شاه اطلاع یابند هر دو بعرض رساندند که
 سوای آنکه اراده و مطالب شاه آن است که یا بالتماس او قلم عفو
 بر جریده اعمال ابو الحسن کشیده گردد یا بسعی و تردد او قلعه
 به تسخیر در آید اصلاً اراده فاسد دیگر پادشاه زاده ظاهر نگشته

چگونه خلاف عرض نموده زبان بمتهم ساختن مرشد زاده کشائیم
چندانکه حیات خان در جواب مبالغه پادشاه بدلائل موجه بی
تقصیری پادشاه زاده ظاهر ساخت نقش سوء ظن شاه از دل
پادشاه شسته نگردید - چون آن روز حکم خفیه بنام بخشیان و مقربان
محرم صادر گشته بود که مردم کار طلب رزم جو مستعد گشته در
چوکی خانه حاضر باشند بعد از می خواستند که فوج همراه حیات
خان داده برای آوردن شاه عالم مقرر فرمایند حیات خان عرض
نمود اگر حکم شود چیله از حضور رفته پادشاه زاده را که بغیر از
اطاعت امر خیال و اراده دیگر بخاطر او راه نیاخته بحضور بیارند -
آخر هیجدهم ربیع الثانی سال بیست و نه جلوس بموجب
التماس حیات خان یکی از چیلهارا فرمودند که شاه عالم را مع محمد
عظیم پسر میانی بخدمت پادشاه حاضر سازد و شاه بمجرد ورود
حکم بلا توقف خود را بخدمت پدر بزرگوار رساند بعد از که بخدمت
پادشاه حاضر گشته لمحله نشست جمده الملک اسد خان که از سابق
مامور برای منزلتی ساختن شاه گشته بود آمده آهسته بگوش
شاه عالم گفت که بموجب حکم بعضی مذکورات در خلوت باید
گفت و شاه را باخود گرفته بمکانی که مقرر نموده بودند برده
تکلیف و نمودن یراق بشاه و محمد عظیم باظهار آنکه حکم شده چند روز
بلا تشویش کاروبار روزگار بعبادت پروردگار مشغول باشند نمود شاه
بجز اطاعت حکم چاره کار ندید در همان حالت معزالدین و رفیع
القدر مع دیگر برادران برسیدند یراق آنها را نیز گرفته نزد پدر جا
دادند - گویند دران ابتدای رسیدن خبر تا وقت طلبیدن یراق یکی

از پسران شاه خواست باراد باطل پیش آید شاه بچشم زهر آلود
 برو نگاه کرد باطاعت او اشاره نمود - و حکم فرمودند که کارخانجات
 پادشاه زاده محمد معظم را با پسران در سرکار ضبط نمایند و
 منصب چهل هزاری چهل هزار سوار که هفت هزار سوار دو
 اسبه و سه اسبه بودند و ده کرور دام انعام برطرف ساخته
 محاللات جاگیر را بار باب طلب تدخواه دهند - روز اول نور النساء بیگم
 محل شاه را فرمودند بی آنکه اموال او را بضبط درآرند مقید سازند
 روز سیوم چهارم آن یاقوت نام خواجه سرا که آخر خطاب محرم خان
 یافت و در درشت گوئی و بیروئی مشهور بود مامور گردید که
 نور النساء بیگم را بارختی که در بدن دارد بتبدیل مکانی که خیمه
 و فرش قابل زندانیهای مغضوب داشته باشد برده بخفت مقید
 ساخته کارخانجات او را با زیوری که در گوش و گردن و بدن او باشد
 بضبط سرکار درآرند آن خواجه سرا نزد نور النساء بیگم آمده بسختی
 تمام متکلم گشته در تفتیش و تجسس نقد و مرصع آلات بدرشتی
 و سخنان ناملائم و نامناسب پیش آمد و سختی بجائی رساند که
 نور النساء بیگم زبان بدشنام کشاده گفت که پادشاه بجای پدر من ست
 عزت و آبرو و زر و دولت که داشتیم عطا کرده او بود حالا که
 می گیرد اختیار دارد عذر ندارم اما ترا نمی رسد که با من چنین
 سلوک و سختی نمائی بعده که شکوه نور النساء بیگم زبانی خواجه
 یاقوت بعرض رسید زیاده باعث غضب پادشاه گردید همشیره
 بی مادی شاه زبان بشفاعت او کشاد مع هذا فرمودند که از
 طرف غذا و دیگر مایحتاج ضروری بخفت نگاه دارند همچنان در

ماده شاه روز بروز سختی زیاده بکار میرفت - گویند بعد از چند روز
 از قید بشاه پیغام نمودند که اقرار بتقصیر خود نموده استغفار نماید تا از
 سر تقصیرات لاتعداد او گذریم شاه از قبول و اعتراف بتقصیر ابا نموده در
 جواب گفت هر چند در باطن بدرگاه آلهی و در خدمت پدر بزرگوار
 مجسم از انواع تقصیرم اما در ظاهر تقصیر یکه قابل استغفار از
 من سرزده باشد بخود گمان نمیبرم که زبان باستغفار آن آشنا سازم ازین
 جواب آتش غضب حضرت خلد مکان بیشتر از پیشتر شعله ور گردید
 و حکم منع سر تراشی و ناخن گرفتن نموده از غذای خوب و آب
 سرد و رخت مرغوب طبع پوشیدن مانع آمدند و رانی چتر بائی
 و دیگر زوجهای شاه مغضوب که بی تقصیر بودند از آفت غضب
 محفوظ ماندند - نوید خواجه سرای محلی را که محرم راز نور الذسا
 بیگم گفته می شد فرمودند که مقید ساخته خانه او را ضبط نمایند
 و برای تحقیق اراده ناصواب شاه و همدستان بودن نور الذسا بیگم و
 آمد رفت قلعه حکم شکنجه نمودن و به سیاست استفسار کردن
 نمودند هر چند او را بانواع زجر و توبیخ بند و دیگر عقوبت سیاست کردند
 سوای اظهار عقیدت و رسوخیت شاه و فدویت نور الذسا بیگم از
 زبان او ظاهر نشد بعده که کار او نزدیک بهلاک رسید دست از و
 برداشتند و میرزا شکر الله عموی نور الذسا بیگم که خطاب شاکر
 خان داشت و باظهار بدگویان میانجی رسل و رسائل ابو الحسن و
 شاه شدن او بعرض رسیده بود او را نیز بخفت مقید ساختند و دو
 خواجه سرای دیگر شاه را نیز بقید در آورده بعد تحقیقات از
 شکنجه و انواع عذاب خلاص نمودند *

الحال ذکر باقی مکروهات ایام محبومی و خلاصی شاه
بر محل موقوف داشته بتحریر احوال محاصره قلعه گلمکنده
می پردازد که هر روز و هر هفته بسعی بهادران رزم جو و قلعه
کشایان شعله خو مورچال پیش میرفت روزی از روزها که
غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ مورچال قائم می نمود شیخ
نظام و مصطفی خان لاری پیش آمدند و زد و خورد غریب
مقابل فوج پادشاهی بشوخی کاری برداشته از اسپ افتاد و
بمیان آمد و کشور سنگه هاره زخم را از دست دکنیان بر آوردند
جمعی از راجپوتان بکار آمدند تا او را از دست دکنیان بر آورند
و چند نفر نامی دکنیان نیز کشته و زخمی گردیدند اما آنقدر
دکنیان هجوم و غلبه نمودند که هر چند مردم فوج پادشاهی
جلالت بکار بردند که لاش یکی از آنها بدست آرد قادر نگشتند و
آنها لاشهای خود را با لاش چند نفر پادشاهی برداشته بردند آخر
بسعی بهادران ایران و توران و از آن روز بار کمتر چنان شوخی
راجپوتیه آن گروه رو بفر آورند و شیخ نظام و اکثر از نوکران
بظهور می آمد بلکه شیخ منهاج و خطاب سرافرازی
ابو الحسن رو بدین درگاه آورده بمناسب عده و خطاب بشاهراه
می یافتند چنانچه محمد ابراهیم که ابتداء از راه خطا بشاهراه
هدایت رو آورده بود بمنصب هفت هزاریش هزار سوار سربلندی
یافته مخاطب به مهابت خان گردید و بدش از همه سعی
در تسخیر قلعه می نمود و شیخ نظام را بعد ملازمت شش
هزاری پنجاه سوار نموده خطاب تقرب خان مظا فرمودند -

از جمله نوکران عمده ابو الحسن کسی که تا روز تسخیر قلعه از
 ابو الحسن رو تفاوت بلکه روز مفتوح گشتن قلعه نیز تردیدی که از
 اندازه قبول عقل بیرون است ازو بظهور آمد چنانچه بگذاشش خواهد
 درآمد مصطفی خان لاری عرف عبدالرزاق بود باجمله مدت
 محاصره بامتداد کشید و از بسیاری ذخیره و باروت و اسباب
 توپخانه که در قلعه بود شبانه روز لاینقطع از در و دیوار و برج و باره قلعه
 گول و توپ و گلوله تفنگ و بان و حقه آتشبار در کار باریدن بود
 و از بسیاری آتشبازی و برخاستن دود روز از شب فرق نمی
 گردید و هیچ روز نبود که از بندهای کار طلب پادشاهی تلف
 نشدند و زخمی نگردیدند و بهادران فوج پادشاهی تردد نمایان بر روی
 کار می آوردند خصوص فیروز جنگ و صف شکن خان پسر قوام الدین
 خان و غیرت خان داروغه توپخانه و مهابت خان با چندی از بهادران
 قلعه کشا که زیاده از دیگران در طریقه جانفشانی ثبات قدم
 ورزیده بودند کاری که در مدت یکسال صورت بستن محال می نمود
 در فرصت یک ماه و چند روز مورجال بکنار خندق رساندند و
 حکم پر نمودن خندق نمودند و گریزند اول خود حضرت خلد مکان وضو ساخته
 کیسه کرباس برای پر نمودن خاک و انداختن در خندق بدست
 مبارک دوختند و دمدمهای آسمان رفعت تیار ساخته توپهای
 اثردها پیکر کوه ربا بر بالای آن برآه بمحازی قلعه مجرا بستند و از
 صدمات اثر در صولتان کشور کشا ترازل در ارکان آن حصار افتاد
 اما گرانی و کمیابی غله و کاه بمرتب شد که اکثر صاحب ثروتان
 حوصله باختند و آنچه بر بی بضاعتان سقیم الاحوال گذشت چه سان

بیان نماید چرا که ابتداء دران سال در تمام دکن از کمی باران بوقت
 برآمدن خوشه جوار و باجرا که عمده جنس خریف و مدار قوت
 غربای آن ملک است از گدوی اطفال نباتات برنیده شده خشک
 گردید دیگر کشت و کار و زراعت شالی که مدار زیست مردم حیدر
 آباد بران است بسبب فساد فوج کشی و کمی باران بعمل
 نیامد دویم آنکه دکنیان و فوج سندهای جهنمی که بممد حیدر
 آباد اطراف لشکر را تاخته مانع رسیدن رسد غله گردیده بودند
 و اثر وبا نیز معاون هلاک بندهای خدا گردید از هجوم حوادث
 مذکوره عالمی تلف گشته و بسیاری ناب صدمه گرسنگی و بی برگی
 نیاورده بر خاسته نزد ابو الحسن رفتند و بعضی خفیه نفاق ورزیده
 بمعاونت محصوران پرداختند چون ایام محاصره بامتداد کشید پادشاه
 زاده محمد اعظم شاه را که بسبب نفاق شاه عالم برای بند و بست
 اطراف اجین و اکبر آباد مرخص فرموده بودند و بدرهانپور رسیده بود
 باز طلب حضور نمودند - روح الله خان را که از عمدهای کار طلب
 و مشیر امور سلطنت بود و برای بند و بست بیجاپور گذاشته
 بودند او را نیز بحضور طلب داشتند - از آنکه بعد رسیدن محمد اعظم
 شاه گرانی غله از حد گذشته بود میرزا یار علی که در امانت
 و سرانجام کارهای سرکار بمرتبه کوس شهرت او عالمی را پر آوازه
 ساخته بود و باوجود کمال توجهات و عنایات بادشاهی خطاب
 و اضافه قبول نمی نمود خدمت داروغگی رسد غله از راه فضل
 و قدرانی بار حکم فرمودند میرزا یار علی نظر برینکه از خدمات
 چهار موجه حوادث ایام سرانجام آن قسمی که بر نیکنامی او

افزاید و از قدر و اعتماد او نگاهد متعذر می نمود سرطاعت امر از قبول آن بیچید بادشاه زاده محمد اعظم شاه که از بعضی اطوار سختی او در اجرای امور ملکی رخنه جوی آبروی او بود بحضور بادشاه زبان بشکوۀ او گشوده گفت که با این همه فضل و الطاف حضرت پاجی را چه یارا که از فرمودۀ ولی نعمت ابا نماید بر خاطر بادشاه نیز این معنی گرانی نمود فرمودند که گردنی زده از دیوان بر آرند و بتجویز روح الله خان حکم شد که بشریف خان عرف میر عبد الکرم که از سختیهای او نیز در تعلقه جزیه چنانچه بگذارش آمده عالم بفرغان آمده بود و دل همه متصدیان حضور چون دانهای انار از پر خون بود خلعت سرانجام رسد غله که باعث شنیدن چندین هزار دشنام از زبان خلق گردید عطا فرمودند بالجمله ترداتی که از عمدهای عقیدت کیش فوج ظفر انتساب بظهور آمد و است بردهای که از محصوران بمدد و موافقت باد و باران و طغیان آب که علاوه صعوبت گرانی و دیگر صدمات گشته بود بوقوع پیوست اگر خواهد بتحریر تفصیل آن پردازد جلدی علمده مطلوب گردد *

اما نعمت خان عرف میرزا محمد که آخر مخاطب بدانشمند خان گردید و از مستعدان آن عهد گفته می شد و از نظم و نثر و اکثر علوم عقلی و نقلی بهره تام حاصل کرده بود حقیقت ایام محاصره حیدرآباد را از راه شوخی طبع که هیچ کلام او بی آنکه هجو ملیح و بذله گوئی دران بکار نبرد یافته نمی شود برشته بیان کشیده چند سطر ازان بعبارت کم و زیاد بطریق

انتخاب و تضمین برای شادابی سخن باحاطه تحریر می آرد -
 وسط ماه رجب که قریب سه ماه از محاصره گذشته میهن سالار
 با فرهنگ غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ با بهادران جانباز
 پدای مورچال حصار خود بعد طلبیدن خبر غفلت محصوران
 و تعیین قابوی یورش امر نمود که تا سه پاس شب پاس این
 معنی که بر حارسان حصار فوج خواب تاخت آرد داشته در عمل
 پاس چهارم بمدد رسائی کمند دراز تر از عمر دشمن و نردبانهای
 رسا تر از طول اصل بدلائی حصار خود را رسانده برخفتگان اندرون
 قلعه شبخون آورده علم شهرت تسخیر قلعه باید افراشت تا آنکه
 دوتن روئین تن از دلیران شیر جنگ دست بردامن جرأت زده
 پا بر نردبان جانبازی گذاشته از راه فلک تازی سر از چاک گریبان
 گذراند آن حصار آسمان رفعت بر آوردند دلوران دیگر از عقب آن
 هر دو بهادر پیش آهنگ بدست یاری نزد بانها که باقلا بهای کمند
 تعبیه نموده استوار ساخته بودند بدستور ریسمان بازها شروع بدلا
 برآمدن نمودند همین که هر دو پیش قدم تهور شعار بر سردیوار
 رسیدند از اتفاقات سگی بر فراز فصیل بانداز انداختن خود بالای
 لاشهای خندق برآمده راه فرود آمدن می جست بآن هر دو بهادر
 شیر پیکار جان سپار دو چار شده بغریاک در آمد از مدای عف
 عف او حارسان قلعه خبردار گشته کار بالا رفتگان را با تمام رساندند
 و دید بانان دیگر شرر وار از جا جسته شعله آسا بهر سو دویده
 چراغ و مشعل بر افروخته سر رشته قلعه داری از دست نداده بدریدن
 رشتههای کمند قطع رشته حیات جمعی که در نیمه راه بودند نمودند

و چند تندان دیگر را بزمن حقه آتشبار سوختند چون وقت بالا برآمدن
 دلاوران مهرباز حاجی محراب که از مکرمان درگاه آسمان جابه بود
 بدون تحقیق مال کار از راه خوشوقتی سراسیمه وار باراد آنکه در
 رساندن خبر فتح دیگری برو سبقت ندهاید تند تر از باد نسیم خود
 را وقت طلوع آفتاب صبح که حضرت خلد مکان بر سجاده بخواندن
 اوراک مشغول بودند رساند و از دور شروع بتقدیم آداب تهنیت
 و مبارکباد نمود و از زبان فیروز جنگ و دیگر بهادران مورچال زبان
 بعرض مبارکباد کشور پادشاه مشغوف گشته اشاره بنواختن نوبت
 فرمودند و حکم طلب سواری و پوشاک خاص نمودند اکثر بندهای
 حضور بزبان و دست در تقدیم آداب تهنیت کوشیدند و عجب
 نشئه سرشار خوشوقتی بر روی هوا خواهان درگاه ظاهر گردید *

* ابیات *

نوید فتح و ظفر چون پادشاه رسید
 نوای عیش و طرب تا بمهر و ماه رسید
 ز صدمه گوش ملائک بر آسمان کر شد
 ز بس که نعره شایش واه واه رسید
 شگفتگی ز تبسم بخنده منجر شد
 سخن گذشت ازان هم بقاه قاه رسید
 بصحبتی شده مشغول هر یک از طرزی
 که کیف شادی شان زود چون بگاه رسید
 یکی بجست که فال من ست آمده راست
 تمام شد غم دل حالت رفاه رسید

یکی بشروط که فرداست کوچ تا دهایی
 توان بعرض چهل روز یا دو ماه رسید
 یکی دواند پی ساریان خود قاصد
 که خلعتی دهمت گر شتر پگاه رسید
 یکی بگفت که پالان بدوز ای ظالم
 چپر شکافتم این ست چوب و گاه رسید
 یکی سوار شد و رفت و گفت با نوکر
 بیا اجین که خواهی به نیمه راه رسید
 ز قلعه گولۀ امتاد در همین اثنا
 کشید ناله اجل کشته که آه رسید
 چو غنچه جمع شده زیر لب بهم گفتند
 چه بود این ز کجا از کدام راه رسید
 چو گل بخنده یکی گفت شاک فتح است
 چه خوب شد که برین مدعا گواه رسید
 هنوز بر لب او بود این سخن که ز دور
 گلولۀ دگر آمد یبار گاه رسید
 یکی به پشته برآمد که من به بیدم چیدست
 بلند شد دوسه گامی بقعر چاه رسید
 بخاست دیگری از جا که همچو باید دید
 ازان وقوف گلوله بقتل گاه رسید
 مدبری بعقب رفت و دور بین طلبید
 بدید و گفت شکستی بدین سپاه رسید

درین مکالمه بودند تا خبر آمد

که چشم زخم عظیمی بفوج شاه رسید

روز دیگر از زبانی جاموسان ظاهر گردید که ابو الحسن، قبیض کردار طوق طلا و قلاده مرصع و جل زربفت بآن سگ انعام نموده رو بروی خود بستن فرمود بهر حال از سر نو عجب هنگامه و طرفه آشوبی بر مردم لشکر رو داد و هر یکی بکساله و عسرت احوال گرفتار گشته ببحر فکر مآل کار فرو رفته نمی دانست چه چاره سازد مگر اطفال که گرد ملال از چهره حال خود بآستین بی نیازی پاك نموده دامن خنده و بازی بر زده قطعاً نصاب فرا گرفته بخاطر خرسند و آواز بلند در مکتب بیغمی سر گرم و مشغول خواندن بودند *

سخن را بود در تقارب قبول * فعولان فعولان فعولان
آه است الله و رحمن خدای * مگر او کند رحم بر فوج شاه
رحیم ست و غفار آمرزگار * ندانم چه شد حصه این سپاه
شمار فلک چیسو هفت آسمان * که از دود باروت گشته سیاه
تکلم سخن گو و قل حرف زن * ونی گاه با اشک و گاهی بآه
امین و متین محکم و استوار * چه دیوار این قلعه بی اشتباه
بود ارض و غبرا زمین آنکه شد * پر از مرده زیر و زیر دز سه ماه
فخذ ران عقب پاشده رجل پای * همه زخم خورده است در جنگ گاه
ریه شش قفا حیره و وجه روی * همه شد ز آسیب گواه تباه
ید و جارحه دست و حلقوم نای * خدا ز افت بان دارد نگاه
بعیر اشتراست و جرس چه درای * غنیمش زد و برد از نیمه راه

رجل مرد و مرأت زن و زوج جفت * جدا گشته از همدگر سال و ماه
 کران عود و بربط ترنم سرود * شکست این همه سبب بی گناه
 ولی سنج چنگ است و مزمار نای * که در خواب بیدند کسی گاه گاه
 کلام و عبارت سخن شعر بیت * چو این قطعه خواندی بگو راه راه
 چون حکم کردن سه نقب و رساندن بجوف بروج و پای حصار
 نموده بودند کار پردازان این کار بعرض رساندند که نقبها بحصار
 رسیده و درین زودی کار بپیر کردن باروت و آتش دادن خواهد کشید *
 سابق اشاره برین رفته بود که خلد مکن از قاضی شیخ الاسلام
 در باب جواز مهم بیجاپور و حیدرآباد مسئله استفسار فرموده بودند چون
 خلاف مرضی جواب داد قاضی که از مدت شوق زیارت بیت الله
 در دل او راه یافته بود و بعد بمیدان آمدن این مقال استعفای قضا
 نموده احرام کعبه و حج بسته مرخص گردید درین اوان که قاضی
 عبدالله بدین خدمت مقرر بود روزی بعرض رساند که ابو الحسن
 مسلمان است و اطاعت حکم قبول می نماید و بسبب محاصره و جنگ
 که بمیدان آمده هر روز جمعی از مسلمین هر دو طرف کشته میگردند
 اگر قلم عفو بر جریده اعمال ابو الحسن کشند بحکم الصلح خیر
 قتال و جدال بصلح منجر گردد مطابق شریعت غمرا نسبت بحال
 مسلمانان ترحم بیجا نخواهد بود در جواب چنان عرض بیجا اعتراض
 فرموده حکم نمودند که چند گاه در بناگاه بتقدیم قضایا مشغول
 بوده بمجرا نیاید چند بیت از قصیده که نعمت خان مشتمل بر
 شوائد ایام محاصره حیدر آباد گفته منمنی بشهر آشوب ساخته
 نوشته می شود *

درین ملک خراب امروز کس را نیست سامانی
 چو گنج افتاده اند اهل هنر در گنج ویرانی
 بدان حدی رسیده خلق را افلاس و ناداری
 که معنی هم ندارد این زمان حرف سخندان
 سپاهی هم بمیدان قذاعت میکند جولان
 ز شمشیر و سپر دارد دمی آب و لب نانی
 طبیب از علم طب در یاد میدارد همین معنی
 نباشد خوب تر از شربت دینار درمانی
 منجم را نشد غیر از فلاکت از فلک حاصل
 ز ضعف جوع بیدند قرص مه را گردانانی
 ز بس عطار مشتاق است قوت لایموتی را
 بچشمش آتش و نان آید چو بنویسد اشنانی
 ز فکر مفتسی رمال از بس ریش خود کزده
 نموده با دودستی لکجه اش را شکل لحدانی
 نباشد گن قدر سرمایه هم جراح مسکین را
 که بر زخم دل خود سرنگون سازد نمکدانی
 محاسب سال را بنوشت ماه روزه در دفتر
 برای آنکه معلومش نشد شوال و شعبانی
 ز حیرت گفت قاری من کلو میخوانده ام یارب
 نخواندم هیچ گه لا تا کلو در هیچ قرانی
 شده خیاط همچون سوزنی از تنگ چشمیها
 همیشه چشم دوزد دامنش بر جیب احسانی

رسیده جان سپاری کار تذبوای ز بی برگری
 برای سرخروئی چون ندارد بیدرغ پانی
 تذور آسا بخاکستر نشسته زانبا زین غم
 که از افتادن نان بر سرش افتاد تاوانی
 درین لشکر بمانم یا روم با خویش می سنجد
 نمائده در دکان بقال را جز سنگ و میزانی
 نه بیدند روی زر حجام اگر آئیند بفروشد
 که یک مورد بساطش نیست غیر از چشم حیرانی
 زخامی میپزد سودا نمی یابد چو باورچی
 برنج و روغن و سیر و پیاز و مرغ و حلوانی
 بگفتا کاغذی کو کاغذ رنگین ز پرکاری
 که پندارم کماچ سرخ از خشخاش افشانی
 ز گهریالی یکی پرسید از روزت چه ماند آیا
 بگفت احوال اگر این است پهری ساعتی آنی
 صدای مائمی از خانه برخاست پرسیدم
 چه شد گفتند در این خانه وارد گشته مهمانی
 ز جای غلغله شادی شنیدم گفت همسایه
 که شخصی دید شب در واقعه پرارد ازبانی
 یکی گفت ای خداوند کریم از حرمت عیسی
 برای ما فرست امروز همچو مائده خوانی
 یگی گفت ای خداوند! بحق نوح پدغمبر
 برای قلعه گلنده بکن ایجاد طوفانی

یکی می گفت بهر قرض دادن خلق کن یارب
 یهودی هندوی نصرانی گبری مسلمان
 باهل حرف باید گفت اهل حرفه بسیداراست
 بخاموشی ادا کردم سخن را نیست پایانی

وسط ماه شعبان المعظم دو سه روز باران بشدت نازل شد و برای
 مردم لشکر و اردو رحمت الهی بزرگوارت مبدل گردید خیمه نماز
 که حباب وار در گرداب چهار موجه شناوری نماید و چادر و سراچه
 بنظر نمی آید که از صدمه باد و باران پاره گشته از پا در نیامده
 باشد بغیر از سایبان ابر و خیمه سحاب که بطذاب باران محکم و
 سایه افکن غنی و فقیر بود باقی همه بآب و گل فرو رفتند و
 آفت عظیم باران و لشکر پادشاهی رسید و محنت و سعی که
 در برافراشتن دودمان آسمان رفعت و پیش بردن کوچه سلامت نموده
 بودند همه از سیلاب آب و طغیان ناله ها که آب از سر مرحله گذشت
 و دیوار مرحله ها فرو نشست ضائع و باطل گردید محصوران قلیل
 القدر کثیر المقدار ذره وار از روزنه های حصار برآمده فرصت و
 قابوی وقت را غنیمت دانسته مانند موج جواله شمشیرهای آبدار
 برق کردار و نیزه و تیر سینه گذار بر سر مردم توپخانه و عمله مورچال
 و کار خانجات آلات ناری و خاکی که هر یکی بحال خود در مانده و
 بفکر بلای گرداب آب فرو رفته بود غافل ریختند و نخل حیات بسیاری
 را از پا در آوردند سلیم خان حبشی که از تهور پیشگان اخگر نژاد
 خود را می گرفت ابتداء شعله وار از جا جسته بقصد مقابله آن
 کم فرصتدان پرداخت بعده که دانست که صرفه کار در جان سالم

بدر بردن دست خویش را در مغاک انداخت و صف شکن خان که
 نسبت بدیگر شجاعان زیاده بدل و جان در تسخیر قلعه می کوشید
 بعده که عبد الرزاق خان لاری بر مورچال او رسید ازانکه پیشتر
 ازان بدو زخم کاری رسیده بود خود را میان زخمیها بآب و گل
 آغشته انداخته جانبر گردید و جمشید که دائم دم از بهادری مینزد
 باوجود دست و پا زدن تاب صدمه دست برد آن بد مرشتان
 نیارده خود را کنار کشید بعده که آن سیلاب بلای ناگهان بر مرغیرت
 خان میر آتش رسید فرار اختیار نموده پناه بکوچه سلامت که از
 هم پاشیده بصورت دام بلا گردیده بود برد اگرچه آن را کوچه اسم با
 مسمی پنداشت اما ازانکه آن غار برای آن بیدار حکم گور آماده بهم
 رسانده بود بمجرد رسیدن او بدانجا آن جماعه بد انجام بر سر او
 رسیدند و او را که بصورت مرد لا و گل آلوده گشته بود نشناختند
 و منجمه مردم عام بدام اسیری در آوردند درین ضمن افغانیکه سابق
 در جرکه نوکران شاه عالم بود الحال منجمه نوکران ابوالحسن است
 بر سر آن دل و هوش باخته وارد گردید او را شناخت و شکار مفت
 دانسته بمردم دیگر نشان داد و دست بدست کشان او را ازان غار
 بر آوردند همچنان سربراه خان عرف جلال چیله که از جماعه
 محرمان قدیم خدمت پادشاه بود با دوازه منصبدار دیگر گرفتار
 چنگل آن ناکسان دور از مرحله مروت گردید بعده که خبر طغیان
 آب و شوخی طاعنی پیشگان بعرض رسید فرمودند که حیات خان
 داروغه فیل خانه با هفتاد هشتاد فیل کوه پیکر آهن پوش
 هیاه کفن بدوش خود را کنار ناله آب رسانده لشکر را گذرانده بمدد

بهادران جان سپار برسانند اما باوجود رسیدن فیلان عفریت منظر
بر لب آب از بسیاری آب کاری ساخته نشد تا ثلث شب حیات
خان با لشکریان در گرداب حیرت معطل و سرگردان ماند و نصف
شب گذشته بخیمهای خود مراجعت نمودند - بالجملة جمعی که
باسیری در آمده بودند همه آنها را بقلاعه برده نزد ابو الحسن حاضر
ساختند ازینکه غیرت خان خود را بصورت میت بیجان ساخته
یا از کمال وحشت خویش را باخته بعده که فتیله بندوق به
پیشانیش رساندند اثر بقای حیات درو یافتند ابو الحسن دو سه
روز آنها را مهمان پذیر گشته تعمیر دل باختهای آن جماعه نموده
غیرت خان را و سربراه خان را اسب و خلعت داده و دیگرانرا نیز
مخلع نموده باعزاز مرخص ساخت و سربراه خان را بانبار خانه
غله و ذخیره باروت خانه فرستاده گنجهای سربلک کشیده غله
را نمود بعده عرض داشت بخدمت حضرت خدیو زمان نوشته حاصل
مضمون آنرا زبانی نیز خاطر نشان جلال نموده برای رساندن عریضه
مع پیغام در خدمت مقربان درگاه آسمان بارگاه قسم به جاه و جلال
رب العباد و سرمبارک پادشاه داده بخدمت خلد مکان روانه
نمود - چون خبر رسیدن آنها بعرض مقدس رسید غیرت خان را که
هزاری دوصد سوار بود پانصدی با خطاب بحال داشتند و فرمودند
که تعینات بنگاله نمایند و در باب سربراه خان فرمودند که گریختن
کار غلامان است بعزل خطاب معاتب ساخته گفتند منصب ذات
آن کم ذات که چهار صدی بود بحال دارند - عرضه داشت
ابو الحسن را نزد فیروز جنگ فرستادند که انتخاب آن را که اگر قابل

عرض باشد بعرض رساند - بعده که جلال برای پیغام زبانی
التماس نمود فرمودند که ثلث از شب رفته پس پرده خلوت
آمده عرض نماید حاصل مضمون عرضداشت و پیغام که بعرض
رسید آنگه من خود را از جمله بند های جان نثار آن درگاه
میدانم اگر تقصیری ازین عاجز باختیار و بلا اختیار بظهور آمده
بسیاری خود رسیدم الحال امید فضل و عفو دارم و التماس می
نمایم در صورتیکه قلعه بتصرف بندگان آن حضرت در آمد و
بخیریت مراجعت بدار الخلافت نمودند بدیگری این ملک
برهم خورده پایمال گشته را خواهند سپرد امید وارم آن بنده
من باشم چرا که هر امیری که در اینجا مقرر فرمایند زیاده از
محصول این سرزمین در وجه منصب خود و همراهان و دیگر
اخراجات ضروری از سرکار خواهد گرفت تا از عهده آباد نمودن
این ملک که ویرانه محض گشته برآید و بنظم و نسق اینجا پردازد -
بر عالمی ظاهر است که هفت هشت سال باید که این بوم
که از ورود عساکر مسکن چغند و بوم گردیده صورت آبادی بهمیرساند
بنده هر آنچه بوکلائی درگاه فلک بارگاه سلاطین سجده گاه میرسانم وصول
آن متعذر خواهد بود اگر التماس عاجز قبول افتد بعد معاودت
هر منزلی که در سرحد این الکة محقر مضرب خدام گردن کرور
روپیه تسلیم یوانیدان سرکار خواهیم نمود و بعد هر یورش که قدم مبارک
بپای حصار قلعه رسید کرور روپیه طریق نثار قدم مبارک میگذارم
این همه خدمات برای آن بجایم آرام که زیاده ازین خونریزی
مسلمانان نشود و هدایه اشکر ظفر اقبال بیشتر ازین مدت محروم

از مال و عیال خود نباشند معینا اگر التماس بنده درجه پذیرائی
 زیابد و خواهند مدت دیگر تضييع اوقات بندگان عالی گردد نظر
 بر رفاه عیاله پانصد شش صد هزار من غله که جلال چیلکه سرکار در
 انبار ذخیره دیده رفته بحضور ارسال دارم این مقدمات که از زبانی
 جلال بعرض رسید در جواب کلمات ناصواب و لغو فرمودند که اگر
 ابو الحسن از فرموده و حکم ما بیرون نیست بعده که دست بسته
 حاضر شود یا سر و گردن او بسته حاضر آرند آنچه تقاضای مروت
 ما باشد بعمل خواهد آمد و علی الرغم در خواست ابو الحسن
 همان روز فرمودند که احکام بظام متصدیان برار مع گرز برادران صادر
 شود که پنجاه هزار خریطه کرباس بطول دو درعه و عرض یک
 درعه دوخته با گاو سوت و دیگر مصالح قلعه گیری را روانه حضور
 سازند که از سرنو خندق انباشته شود و سامان یورش سرانجام یابد
 از شنیدن این حکم بعضی هرزه درایان بزبان آوردند که ای وای
 مدت باید که باز سرانجام خریطهها و پر کردن خندق بر روی کار آید
 کاشکی التماس ابو الحسن بدمال در باب ارسال غله شرف قبول
 می یافت تا هم وسیله بقای حیات ما می گردید و هم همان
 جوالهای غله بکار پر نمودن خاک و انباشتن خندق می آمد
 خورد و بزرگ لشکر به بحر فکر فرو رفتند مگر اطفال فارغ از هجوم
 ملال و نکال روزگار بفراغ بال در خواندن نصاب درین بحر اشتغال
 داشتند •

• شعر •

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن
 باز در بحر وصل شد موج زن آب حیات

خامه من خضر راه شوق شد در رهبری
 چار موج بحر خوش موج است گر بشمیری
 بسکه برهم خورد دنیا جملگی بر باد رفت
 امر کار و قول گفت و فعل کرد و اسم نام
 رسم دادن از جهان رفت و گرفتن مانده است
 اجر مزد و عشوه ناز و غرم تادان دین وام
 بی مرو پا گشت لشکر آنقدر کز یاد رفت
 نوم خواب و مشی رفتن بعد دوری خطوه گام
 خان و مان کوتا کسی داند که اینها نیز هست
 جذب پهلوی جار همسایه نگهبان سطح بام
 زبده مسکه دهن روغن قطن پنبه صوف پشم
 مانده است از خوردن و پوشیدن ما محض نام
 عام و حول و حجه سال و اسبوع هفته شهر ماه
 منقضی در قحط و بیماری و محنت شد تمام
 سبت شنبه جمعه آدینه احد یکشنبه است
 لیلک از کلفت ندانم این کدام است آن کدام
 نیست غیر از حسرت و اندوه ما را هیچ کار
 غدوه بکرة بامداد و فجر و مغرب صبح و شام
 لون رنگ و ریم بوی و بام و غین و غیم میغ
 زرد و مدتن تند و ناخوش کس چه گوید والسلام

نوزدهم شعبان از زبان کار فرمایان زیر حصار بعرض رسید که بعد
 فراغ کار نقابان تیز دست مردم توپخانه باروت را به حفرهای بروج

مذلة ناري که مراد از سه نقب باشد پر کرده اند برای آتش دادن چشم پر راه حکمند فرمودند که اول آن جماعه که در سورچال استقامت دارند بشهرت یورش و اظهار تهوري اطراف حصار نعره های وهوی بهادرانه بلند سازند تا محصوران دایداخته خبر یافته کنار برج و حصار مانند کفره کوکدار فراهم آیند بعده در نقبه ها آتش زنند از آنکه عبد الرزاق لاري و دیگر محصوران ازین ماجرا اطلاع یافته در پیدا و تفحص نمودن راه نقب کار دست بسته بکار برده درین فرصت چند روز بسعی و تردد بسیار مکان مقابل نقبه ها را پیدا نموده بدست یاري سنگ تراشان جلد پیشه و بیلداران چابک دست دست بدست خاک و سنگ مقابل آنرا برآورده باروت یک نقب را مع فتيله آن دزدیده بر آوردند و از دو نقب دیگر قدری باروت بدست آورده آنقدر آب در هر دو نقب انداخته بودند که خاطر آنها از ضرر پریدن برج و دیوار برای مردم آن طرف حصار پاره جمع گردید و در انحالت صدای دار و گیر مبدار زان قلعه گیر بلند گشت و جمعی بالای حصار برآمدند کارپرداران توپخانه که چشم بر راه بالا برآمدن آن جماعه بودند بچشم اشاره آتش زدن یک نقب نمودند بمجرد آتش دادن از آنکه بیشتر باروت طرف قلعه نشینان از آب ضائع گشته بود و پاره دزدیده بودند وقت پریدن برج حدت قوت باروت طرف مردمان پادشاهی زیاده کار خود ساخت و در طرفه العین بیشتر از عملة توپخانه و تغذیچیان مرحله و تماشا ئیان و سپاهی که مستعد یورش بودند سوختند و سنگریز های آدم ربا آمدند و جمعی کثیر که قریب بعدد سال هجرت آن سال تعداد ایشان

میرسید همدم خواب عدم گردیدند از انجمله جمعی از مردم فامی
 بکار آمدند و معدودی چند از آن طرف نیز نقد حیات در باختند اگرچه
 بهادران مرحله برای یورش چشم بر راه پدید آمدن رخنه و راه یورش
 و برخاستن حجاب دیوار بودند اما قضیه بر عکس رودان چنان
 و اوایلای کشته شدن و زخمی گردیدن و دست و پا باختن مردم کاری
 کار طلب بلند گردید و گرد و غبار و دود باروت و افتادن برج طرف
 نظرهای مبارز پدشگان گرفت که مردم قلعه
 مردم پادشاهی پیش دست نداده خود را با حربهای جان ستان
 فرصت وقت را از بالا رسانده آفت جان باقی ماندگان مرحله و
 چون بالای آسمان از دیده مورچالها را متصرف شدند بعد عرض حکم
 عمل توپ خانه گردید بد مال نمودند و بعد سعی بسیار که جمعی
 تنبیه و اخراج آن گروه و زخمی گشتند مورچالها قائم گردیدند هنوز
 از هر دو طرف کشته و تحقیق تعداد جانبازان در میان بود که
 جا گرم ندموده بودند دادند و چندین هزار سنگ خرد و کلان چون
 نقب دویم را آتش برآمده بدستور سابق پیشتری بر سر مردم
 طائران هوا باوج سما فریاد و غوغای کشتگان و زخمی گشتگان بر اوج
 پادشاهی فرود آمدند شمار سابق که تعداد آنها بعدد حروف غوغا
 سما رسید و مضاعف ضائع و تلف گشتند از آن جمله بعضی عوض
 موافقت می نمود و پا بباد داده بودند و او ویلا کزان می گفتند
 جان دندان و دست و پا بپای حصار حیدر آباد آمده بودیم و
 باآزوی سنگهای و یاقوت تیز نموده آرزوهای دیگر بسیار داشتیم
 دندان طمع بر الماس و ضرب سنگ دست و پا و دندان طمع بر باد
 نمی دانستیم که از

خواهیم داد جمعی بادل زار و سرو پا شکسته می‌نالدند که هر چند
 سر بسنگ و سنگ بر سر می‌زنیم ابو الحسن سنگ دل دل از حصار
 گلفزده بر نمی‌کند در قیامت دستهای ما و دامن او و محصوران
 خیره سر بار دیگر بشوخی پیش آمده مانند یاجوج و ماجوج از
 عقب حصار بر آمدند و خواستند که در مرحله‌های اطراف حصار
 که از سعی بهادران شیر شکار در انتظار مدت شش ماه تیار گشته
 بود رحل اقامت ورزند غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ
 با دلاوران رزم جو و شیر دلاں شعله خورمیده به تنبیه آن جماعه
 پرداخت و پیکار آتشبار از هر دو طرف و کنار بر روی کار آمد و دران
 زد و خورد نیز جمعی بکار آمدند و طرفه حشر گاه پروحشت بر پا
 گردید عدد کشتگان مردم پادشاهی آن روز نیز بشمار عدد حشر گاه
 موافق آمد باوجودیکه فیروز جنگ دران جنگ تردد رستمانه
 بظهور آورد علاج شرعی آنها نتوانست نمود بعد عرض رسیدن
 این خبر آتش غضب سلطانی شعله ور گردید و حکم طلب سواری
 فرموده بافوج قاهره رکاب با برکاب در آوردند و امیران جلالت
 شعار شیر شکار اطراف پادشاه گردون وقار جمع آمدند و خسرو رستم
 جنگ چون آفتاب عالم افروز بر تخت خورشید شعاع سوار گشته
 اصلاً اندیشه باریدن گول و توپ و تفنگ نه نموده فرمودند سواری خاص
 بمکان گول رس برده بهادران رزم جو و دلاوران شعله خوبی باکانه قدم
 بمعرکه کارزار گذاشته بیورش بردارند باوجود رسیدن گول و پریدن
 دست یکی از خواص نزدیک تخت روان بالکل اندیشه و وسواس
 هراس بخاطر راه نداده شجاعت و تهوری که دران روز ازان پادشاه

عدو مال سکندر اقبال بظهور آمده اگر افراسیاب در خواب میدید زهره
 اش آب می گردید و از فیروز جنگ و دیگر بهادران مبارز پیشگان
 تردد رستمانه در رکاب پادشاه کشور ستان بظهور آمد و هیچ نمانده
 بود که آب تیغ فوج دریا موج از سر حصار قلعه نشینان بگذرد و
 وجود محصوران را بباد فنا دهد درین حالت باد و باران بی محل
 محل تردد مبارزان کشور کشا گردید و سلطان فصل برشکال بقصد
 کومک قلعه گیان چتر ابر بر سر داشته علم گرد و باد بر افراسیاب کوس
 رعد بلند آوازه ساخته بافیلان محاب آب رفتار و صدای تزلزل
 افزای برق قطره زنان از گرد راه رسیده اطراف فوج پادشاهی را فرو
 گرفت و از هر طرف کوه کوه سیلاب کوه ربا بجنبش در آمد * نظم *
 بر آمد یکی میخ از تیغ کوه * بغیرید غریریدن با شکوه
 بجنبش در آمد زمین و زمان * تو گفتی بخواد پریدن جهان
 چو باران نیدان ببارید تیر * تو گفتی شده پاره ابر مطیر
 وزان مو برین لشکر تیز جنگ * ز قلعه همه گواه بارید و سنگ
 و مقدمه کارزار بجائی رسید که مردم پادشاه عالم ستان بر گردیدند
 و آنها خیره تر گشتند و آب از سیند اسپان گذشت و قابوی تردد
 نماند و از شدت بارش و صدمه های سیلاب پای دمدد فلک اساس
 بگل فرو رفت و پرده نشینان چهار بند حصار فرصت وقت را
 غنیمت دانسته از قلعه بر آمده بیباکانه بر مورچال ریختند و توپهای
 اژدها پیکر که بسیار و خرچ مبلغهای خطیر بالای دمدد
 برده بودند باسانی متصرف شدند و هرچه توانستند برداشته بردند
 و آنچه برداشتن آن متعذر بود میخ زده نابود ساختند و چوبهای

کلان که با چندین هزار جوال پر از خاک بخرچ مبلغهای خطیرو
 مشقت بیکران دفعه ثانی در خندق انداخته شده بود آن دیو
 خصالان در نژاد چون مال یغمان دست بدست از خندق برآورده
 دست برد نمایان بر روی کار آورده بقلعه برده مصالح مسدود
 ساختن رخنه که از پریدن یرجها بهم رسیده بود ساختند و بزبان
 حال میگفتند *

* مصرع *

چه خوش بود که برآید بیک کرشمه دوکار

اگرچه ناله‌های عمیق حائل فوج دریا موج گشته بود اما اکثر
 بهادران همراه فیروز جنگ و پای رکاب کمی نیاورده در دریای لاوگل
 غوطه زنان ثبات قدم ورزیده داد تهوری داده حملهای مرد ربا
 می نمودند لیکن فائده بر روی کار نمی آمد - فیل قیمت چهل
 هزار روپیه از جمله فیلان خاصه که در سواری همراه بود از رسیدن
 گول و توپ و صدسات باد و باران از پا در آمد عطار قضا کیدفدان
 بلا ناگهان بگردش در آورده همگنان را تکلیف نشه سربازی
 می نمود هرکه یک جوز گول و بندوق خورد فی الحال از خود رفت و
 هرکه نخم خشخاش ساچمه تداول کرد هرچند کیدفش کم بود اما
 خوب میرهید و از هر برج که صدای قهقهه توپ بلند میگشت
 عالمی را زیر و زیر می ساخت و از آواز زیر و بم تغنگ و رعد
 پر صدای زنبورک و رام چنگی نو آغاز که بجای چنگ ورود نواخته
 می شد صوفی مشربان بزم رزم را مست باده بلحودی ساخته
 برقش بلا می آوردند درین ضمن عجب منازعت میان هم روداد
 یکی گفت که ایا برج افتاده کدام است دیگری در جواب برآشت

که نمی بیند دود باروت پردۀ حجاب گشته و بسان ابر تیره پیش روی او را گرفته و هوای ریزش باران علاوه آن گشته برج شکسته و سالم چگونه فرق توان نمود یکی از روی غضب گفت که یاران از شدت باد و باران کور گشته اند و نمی بینند چو بیا و جوالهای خندق را برده بالای هم چیده راه رخنه را بصورت دیوار نمودار ساخته اند آن یکی از روی تعجب دست حیرت برهم سائیده میگفت که چگونه درین زودی دیوار افتاده را بدین عظمت درست نموده اند تا آنکه گفتگو بدشنام انجامید و کار بمقابله خانه جنگی کشید و به مرتبه برهم زدند که مخالفان از مشاهده آن خنده کزان آفرین گفتند و مصلحان از هر گوشه و کنار دویده میانجی دفع فساد تازه گشته در تفحص دور بین افتادند اما چون شام شد تحقیق آن مجهول نزد مجهولان نامشخص ماند و وعده تنقیح آن بصبح افتاد و لشکر بجای خود آرام گرفت * * بیت *

دگر روز چون گنبد لاجورد * برآورد و بنمود یاقوت زرد

روز دیگر پادشاه کشور ستان غازی با همه اعیان سلطنت بقصد آنکه نقب میوم را بحضور خود آتش داده یورش فرمایند سواری فرمودند *

* بیت *

بتوسن نشسته شه پر شکوه * چو خورشید رخشنده بالای کوه
در افتاد دریای لشکر بموج * چو ماهی زره پوش گردان فوج
زمین جمله گردید صرف غبار * ز خون یلان شد حباب آشکار
امیران همه جا بجا دور شاه * بنوعی که انجم بود گرد ماه
ز گل در بهاران سپه بود پیش * دای همچو غنچه همه سربه پیش

یکی سرخ پوشیده اما ز بیم * رخس زرد و خیره شده با غنیم
 یکی غنچه سان گرز افراخته * ولی همچو گل رنگ را باخته
 کجک بر کف فیلبان می نمود * چو ماه نو از آسمان کبود
 بحکم خسرو انجم سپاه هر چند خواستند بنقب سیوم آتش زند
 در نگرفت در پی تحقیق سبب آتش نگرفتن آن افتادند اما چندانکه
 کج و کاو نمودند فئده نه بخشید تا آنکه از زبان جاسوس راست گفتار
 بر سر کار اطلاع یافتند و ظاهر شد که محصوران باروت آن را پاک رفته
 فتیله آن را بریده برده اند لهذا از خیال آن جست و جو باز آمده
 تهیه یورش بروز دیگر موقوف داشته بخیمهای خود مراجعت نمودند
 بلکه چون دران تردد بغیر روز جنگ دوزخم تیر رسیده بود و جمعی
 دیگر زخمی گشته بودند بجای فیروز جنگ سرداری فوج و
 اختیار تردد تسخیر قلعه پادشاه زاده محمد اعظم شاه واگذاشتند *
 چند روز عدم و وجود ابو الحسن رایکسان دانسته ارکان سلطنت
 بعرض رساندند هرگاه شهر و معمورهای مشهور نواح حیدر آباد
 بتصرف پادشاه کشور ستان در آمده باشد ابو الحسن سوخته اختر
 که ستاره طالع او روز بروز در وبال احتراق است تا چند روز
 به پناه حصار دست و پای لاحاصل خواهد زد گوکه چند روز دیگر
 پرده نشین باشد و دیوانیان کفایت شعار و حکام آباد کار و ارباب
 عدالت جا بجا منصوب نموده حکم نمودند که دارالجهاد حیدر آباد
 در دفاتر و احکام مینوشته باشند و عبدالرحیم خان بیوتات را برای
 احتیاط و احتساب شهر مقرر نموده فرمودند که بعضی رسم کفار و
 بدعتهای دیگر که ابو الحسن بیدین رواج داده از شهر بر طرف

سازند و بتخانها را مسمار نموده مسجد بنا نمایند *

حکایت غریب آنکه صف شکن خان پسر قوام الدین خان باوجود آنکه بدل و جان خلاف دیگر اهل ایران در تسخیر قلعه کدوچهد تمام داشت چنانچه روزی یکی از فضلاء ایران که همدم و مصاحب او بود گفت که جمع کثیر از مومنان و صالحان و سادات صحیح النسب و فضلا درین قلعه محصورند و این همه سعی و تسخیر قلعه و خرابی محصوران و بیدارموسی عیال و فرزندان آنها می نمایند او در جواب گفت که اگر امام حسین خود درین قلعه است در تسخیر این قلعه خواهم کوشید و این کلمه خیمه بخیمه از زبان او انتشار یافت معینا بسبب نفاقی که میان همچهشان می باشد و از اثر آن کلمه لغو بتهمت اتفاق با محصوران و دیگر بدنامی که شرح تفصیل آن طول کلام دارد مغضوب گردید و چند روز از نظر اعتبار انداخته بلکه مقید ساخته اموال او را بضبط در آورده باز قام عفو بر جریده اعمال او کشیده بخدمت میر آتشی که بصلابت خان و دیگر دل باختگان تجویز شده بود و از قبول ایامی نمودند و کار توپخانه از نائب بی استقلال ابتر بود فرمودند - آری گفته اند * • بید * کسی در مقسم اقبال و ادبار * بغیر از قدرت حق نیست مختار یکی را ساخت با توفیق دم ساز * به پیش آرد سرفرازی سرافراز یکی را بی سعادت کرد بد نام * که پستتر رو تو ناکامی تو نا کام سرشته سخن نعمت خان که بتغیر کم و زیاده بعضی فقره نامناسب بگذارش آمده از ملاحظه طول کلام بدینجا رسانده مذقوع

ساخته بتحریر باقی سوانح تسخیر قلعه پرداخته با تمام میرساند *
 چون اکثر نوکران ابو الحسن رجوع بجناب پادشاه عالمیان متأب
 آورده بمناصب مناسب و عطای خطاب عمده و نقاره و اسب وفیل و
 جواهر که بتوضیح تفصیل آن نمی پردازد بلند آوازه گشتند و شیخ
 منهاج را بسبب شهرت آنکه او نیز اراده رجوع بشکر پادشاهی
 دارد ابو الحسن مقید ساخته خانۀ او را ضبط نموده بود و از اعیان
 سوای عبد الرزاق لاری که مخاطب بمصطفی خان بود و عبد الله
 خان پنی افغان با ابو الحسن نمافندند لغایت اواخر شوال که سراد
 از محاصره قریب هشت ماه باشد بدل و جان از طرف ابو الحسن
 می کوشیدند و شرط جانفشانی بتقدیم رساندند آخر کار عبد الله
 خان نیز خفیه با ارکان سلطنت حضرت خلد مکان به پیغام و پیام
 دمساز و همراه گشته وعده افتتاح دروازه بر روی لشکر پادشاهی
 بمیان آورد و مکرر برای عبد الرزاق لاری فرمان و قول شش هزار
 شش هزار سوار با عنایات دیگر پادشاهی رفت از قبول ابا نمود بلکه
 آن بی ادب و فاکیش ملاحظه آبرو و جان خویش نموده فرمان
 مرسله پادشاه را بر سر برج مورچال خود بمردم لشکر نموده از روی
 بی ادبی تمام که بتحریر تفصیل آن قلم را رنجه نمی دارد پاره
 نموده انداخت و زبانی جاسوس که فرمان پیغام استمالت آورده
 بود جواب داد که این جنگ بلا تشبیه بجنگ کربلا میماند
 عبد الرزاق امیدوار است که تا نفس باقی ست در جرگه بیست و
 دو هزار سوار که با امام بیعت نموده آخر تیغ بر روی آن شهید کربلا
 کشیدند در نیاید بلکه منجمه هفتاد و دو تن سرخروئی دنیا و آخرت

حاصل نماید - اگرچه بعد عرض رسیدن از روی اعتراض ظاهری فرمودند
 زهی بدبخت لاری بازاری اما در باطن نظر بر پاس حق نمک او
 آفرین گفتند چنانچه نتیجه انتهای سرانجام کار نمک حلالی او
 آنچه بظهور خواهد آمد بزبان قلم خواهد داد - هرچند باوجود
 ترددات نمایان بهادران که در یورش بظهور آمد و مکرر انداختن
 خندق از چندین هزار خریطهای پراز خاک و خس و خاشاک و
 انداختن هزاران چارپای مرده و آدمها که از قحط و وبا مرحله پیمایی
 سفر آخرت می گردیدند و در یورش و مرحلهها بکار می آمدند
 و مکرر بعد بالا برآمدن دلاوران جان نثار که کار بمفتوح گردیدن قلعه
 میرسید باز از سبب خبردار گشتن محصوران راه دشوار رفته را
 باسانی طی نموده جان شیرین را بتلخی ناکامی بباد میدادند
 کاری ساخته نشد و قلعه بدست نیامد - اما آخر اقبال عالمگیر
 پادشاه غازی کار خود ساخت و بعد محاصره هشت ماه و ده روز
 بلا تردد تیغ و سنان چنانچه بمعرض بیان می آرد بتصرف مبارزان
 کشور کشا در آمد و ابو الحسن سوخته اختر مقید گردید •

ذکر سوانح سال می و یک جلوس عالمگیر پادشاه

مطابق سنه هزار و نود و هشت هجری

اواخر ماه ذی قعدة شروع سال می و یک از جلوس مطابق
 سنه هزار و نود و هشت هجری بسعی روح الله خان که بوساطت
 زمست خان افغان پنی برسل و پیغام با عبد الله خان پنی نوکر
 معتبر ابو الحسن که صاحب اختیار دروازه مشهور بکهرکی بود
 سلخت بمیان آمد و پاسی از شب مانده روح الله خان و مختار خان

و رنمست خان وصف شکن خان و خواجه مکارم که بخطاب جان
نثار خان در جلدوی تردد یورش ها سرفرازی یافته بود بدستداری
زیلفهای آسمان رفعت بالای دمدمه و راههای اطراف که از ضرب
توپها شکست و ریخت بهم رسانده بود بشاره عبد الله خان پنی^۳
داخل حصار شدند - و پادشاه زاده محمد اعظم شاه با فوج خود
طرف دروازه آمده چشم بر راه فتح الباب گشته بر فیل ایستاده
بود - درحالتی که بهادران قلعه گیر خود را بدروازه رسانده به بند
و بست نشانیدن مردم و کشادن دروازه پرداختند و صدای مفتوح
گشتن قلعه بلند گردید عبد الرزاق لاری اطلاع یافته فرصت بستن
کمر و زین نمودن اسب زیافته از راه جوهر شجاعت و تهور ذاتی
و حق نمک بیکدمت شمشیر و بدست دیگر سپر گرفته بر پشت
اسب چار جامه سوار گشته خود را با ده دروازه نفر مقابل فوج
پادشاهی که تا بمقابل رسیدن دروازه و آمده بودند و سیلاب فوج
پادشاه کشورکشا تمام قلعه را فرو گرفته بود رسید باوجود که دران آشوب
رفقای عبد الرزاق^۴ نیز متفرق گشتند خود را مانند قطره که بدریا افتد
مانده که با خورشید همسری نماید بر فوج زد و از راه جلالت و تهوری
که بعقل راست زیاید مردانه وار دست و پا زده فریاد میزد که تا
جان دارم نثار راه ابو الحسن خواهم نمود - و هر دم قدم پیش
گذاشته مقابل هزارها که شمشیر برو میزدند باخون خویش دست
بازی می نمود - آنقدر زخم شمشیر و سنان بروی زدند که از کانسکه
سر گرفته تا ناخن پا زخمهای کاری بیشمار بدو رسید - اما چون
اجل او فرسیده بود تا دروازه قلعه ازک از پا در فیامده جنگ کزان

میرفت دوازده زخم فقط بر چهره او رسید بعد که پوست پیدشانی
پیش چشمها و بینی او در گرفت بلکه بر چشم هم یک زخم کالی رسید
و در تمام بدن زخمهای ستاره شمار پدید آمد و اسپ هم زخمهای
بیشمار برداشته می لرزید عذاب اسپ را باختیار اسپ گذاشته خود
را بخود داری تمام بالای اسپ نگاه داشت تا آنکه اسپ او را بدانی
که در نواحی ارک موسوم بداغ نگین بود پیاپی درخت نارجیل کهن
سال رسانید و او باتکلی آن درخت خود را از اسپ انداخت تا آنکه
صبح روز دویم جمعی از مردم حسینی بیگ را بآن سمت گذار
افتاد بنشان اسپ و علامات دیگر تشخیص شخصیت او کرده از راه
سروت آن نیم سمل در خون غلطیده را با اسپ و یزاق بر چهار
پایه برداشته بخانه او رساندند و مردم او خبر یافته بالتیام جراحتهای او
پرداختند - این شمه از جوهر شجاعت ذاتی او نوشته شد باقی ذکر
انتهای نملک حلای آن بهادر شیر نبرد انشاء الله تعالی بگزارش
خواهد آورد •

بالجمله بعد که از صدای دار و گیر به ابو الحسن برگشته اخت
خبر رسید و آواز جزع و فزع اندرون و بیرون بلند گردید ابو الحسن
بتسلی خدمت محل کوشیده از همه بحالی طلبیده وداع خواسته
با دل باخته خود را جمع ساخته بدیوان مکان خاص خود برآمده برمسند
تمکین خویش نشست و چشم بر راه مهمانهای ناخوانده داشت چون
وقت طعام خوردن او رسیده بود برای طعام کشیدن تاکید فرمود
بعد ازان که روح الله خان و مختار خان با نام بردهای دیگر رسیدند
بر سلام علیک زبانی بر همه سبقت نموده وقار سلطنت را از دست

نداده جواب سلام همه را باظهار خود داری و تعظیم داده بهر کدام
از راه گرم جوشی و فصاحت کلام متکلم گردید - آری عقلای تجربه کار
گفته اند هرگاه صاحب ثروتان برگشته اختر را باخیل حوادث لیل
و نهار سرور کار پیکار رو نماید و مقابل حملۀ فلک غدار جفاکار مردم
آزار کار بکار زار کشد حوصله بردباری از دست نداده بجز خفتان رضا
و حصار تسلیم چاره کار نجوید * نظم *

با تیر قضا سپر نجوید هشیار * بالجمله بتقدیر چه صحرای چه حصار
خفتان رضاگزین و حصار از تسلیم * با خیل حوادث چو بیدقت پیکار
تا اثر صبح باهم صحبت بی نفاق داشتند چون بکول خبر طعام
کشیدن آورد از امرا افن خبز خوردن خواسته تکلیف هم نمک شدن
بمیان آورد بعضی بی مردتان صلاح در ماذون ساختن نمی دادند
باز مغلیه مضایقه نموده مرخص ساختند - مختار خان بایک دوکس
شریک خبز خوردن گردید - روح الله خان در یافته از روی تعجب
پرسید که ین کدام وقت طعام میل نمودن است - ابو الحسن مطلب
سوال روح الله خان در نیافته یا عدا در جواب گفت وقت خیز
خوردن من همین است - روح الله خان گفت میدانم اما در
تعجبم که درین حالت تشویش چگونه رغبت به طعام خوردن
می نمایند - ابو الحسن جواب داد که موافق طریقه جمهور است
که میگویند اما اعتقاد من بخدای که مرا و شاه و گدا را آفریده است
و در هیچ وقتی و حالتی نظر لطف از بندۀ خود باز نمیدارد و
رزق مقسوم او باو میرساند اگرچه جد پدری و مادری بزرگانم مدام
برفاه و آبرو گذرانده اند اما چند گاه تقاضای مصلحت پروردگار

من درین بود که مدت پانزده شانزده سال من بلباس فقیری گذراندم
 باز که نظر فضل او بر من عاجز افتاد بی آنکه مرا تصور آن هرگز بخاطر
 گذشته باشد یا دیگر را شان و گمان آن باشد در فرصت ساعت واحد ماده
 سلطنت برای من آماده ساخت الحمد لله هوس و آرزوی در دلم
 نگذاشت لکها بخشیدم و کردها بصرف در آوردم الحال هم که مراد
 مکافات بعضی اعمال ناشایسته که از من در ایام سلطنت سرزده
 نظر لطف از من برداشته باز شکر میزنم که زمام اختیار مرا که
 امید زیست چند سال معدود مانده بدست مثل عالمگیر پادشاه
 دیندار داده

* نظم *

سر ارادت ما آستان حضرت دوست

که هرچه بر سر ما میروند ارادت اوست

القصة بعده که اسپ سواری طلبیده با مالهای مروارید که در گردن
 داشت باتفاق امرا سوار گردید - چون پادشاه^۱ زاده محمد اعظم شاه
 بر دروازه آمده خیمه^۲ مختصر زده فرود آمده انتظار می کشید نزد
 او حاضر ساختند - ابوالحسن باظهار بشاشت^۳ مال^۴ مروارید که در
 گردن داشت برآورده نذر گذراند - شاه قبول نموده دست لطف
 بر پشت او^۵ بدمی و دلاسی آن برگشته اختر پرداخته
 بخدمت پادشاه جهان ستان آورد - حضرت خلد مکان نیز با او
 سلوک^۶ که در خور سلاطین خطا بخش جرم پذیر می باشد نموده
 باعزاز نگاه داشته بعد از چند روز چنانچه بزبان خاصه خواهد داد
 بدون آنکه تکلیف ملازمت بفرمایند روانه دولت آباد ساخته فراخور
 احوال ضروری از خوراک و پوشاک و خوشبوئی که بفراغ بال

تواند گذراند مقرر فرمودند - بعده که روح الله خان و دیگر متصدیان
 بضبط تفحص اموال ابو الحسن و دیگر نوکران عمده او پرداختند
 و بر حقیقت برآمدن عبد الرزاق مقابل فوج پادشاهی و برداشتن
 زخمهای بیشمار اطلاع یافتند او را در حالتی که از خون خبر
 نداشت و رمقی باقی داشت برداشته نزد روح الله خان آوردند -
 همینکه نظر صفشکن خان برو افتاد بفریاد آمد که این همان
 لاری ناپاک بی ادب است سراورا بریده بر سر دروازه باید آویخت
 روح الله خان گفت سر مرده که اصلاً امید حیات او نیست بل حکم
 بریدن از صورت دور است - حقیقت او را عرضی نمودند همین که
 حضرت خلد مکن بر سر گذشت جرأت و جلالت و انتهای شرط نمک
 حلای او اطلاع یافتند از راه انصاف و قدر دانی حکم نمودند که
 دو جراح فرنگی و هندی از حضور برای علاج او آوردند و حقیقت
 زخمها و امید بقای حیات او روز بروز بعرض رساندند - و روح الله خان
 را بحضور طلبیده فرمودند که اگر ابو الحسن مثل عبد الرزاق
 لاری یک نوکر دیگر نمک حلال میداشت در تسخیر قلعه زیاده ازین
 صرف اوقات بایست نمود - بعده که جراحان بر زخمهای او اطلاع
 یافتند بعرض رساندند که قریب هفتاد زخم او بشمار می آید
 هوای آن زخم بالای زخم بسیار دارد که بشمار نمیتوان آورد - اگرچه
 یک چشم او از زخم محفوظ مانده اما شاید بنور هر دو چشم او آفت
 برسد باز برای علاج و تیمارداری او تاکید فرمودند بعد انقضای سیزده
 روز بعرض رسید که عبد الرزاق چشم را نموده بلکنیت زبان حرف
 میزند و امید رو به بهی دارد - حکم نمودند که از طرف ما بدو پیغام

رسانند که ما تقصیرات ترا بخشیدیم پسر کلان عبدالقادر نام خود را
با دیگر پسران که قابل ملازمت باشند بفرستد که بمنصب سرفرازی
یابند و از طرف پدر نیز تسلیمات عفو تقصیرات و عطای منصب
و دیگر عنایات بجا آرند بعده که این پیغام سراپا لطف و فضل پادشاه
خطا بخش جرم پذیر بآن بهادر نمک حلال بی نظیر رسید بلکه ذلت زبان
بعد تقدیم آداب شکر قدردانی جواب داد که هر چند این جان سخت
تا حال بر نیامده اما بدین حال امید حیات داشتن خیال محال
معهدا اگر حق سبحانه و تعالی باظهار کمال فضل و قدرت خود مرا
حیات دوباره بخشد با این دست و پای باخته بتقدیم رساندن مراسم
نوکری متعذر و بعد ازینکه نوکری هم توانم نمود کسی که بنمک
ابو الحسن گوشت و پوست بدن او پرورش یافته باشد نوکری
عالمگیر پادشاه نمی تواند کرد - بعد عرض رسیدن این مقال در ظاهر
قدری اثر ملال بر چهره پادشاه معلوم گردید اما از راه انصاف
آوردن گفته فرمودند بعد صحت کامل حقیقت او بعرض
رسانند - و از جمله اموال او که بیدشتی بحاجه قاراج رفت و
قدری بتصرف متغلبان در آمده باقی را بدو بخشیدند تدمه ذکر او
بر محل بذکر خواهد در آمد *

آنچه از اموال ابو الحسن بعد تفرقه بضبط در آمد شصت
و هشت لک و پنجاه و یک هزار هون و دو کرو و پنجاه و سه
هزار روپیه که تخمینا زر شش کرو و هشتاد لک و ده هزار روپیه
باشد سوای جواهر و مرصع آلات و ظروف طلا و نقره بعرض رسید -
و جمع دامی یک ارب و پانزده کرو و سیزده لک و کسری دام در

دفتر ثبت گردید - تاریخ فتح میر عبد الکرم که درین تردد مخاطب به ملتفت خان شد و آخر بخطاب میرخان سرافرازی یافت و از مستعدان حضور گفته می شد (فتح قلعه گلکنده مبارکباد) گفته گذراند پسند افتاد *

و بتحریر حقیقت اصل قلعه گلکنده و توصیف استحکام او و خوبیهای آن شهر و لطافت آب و هوای آن سرزمین و حسنهای نمکین سبز فام و سیر حاصلی آن مرزبوم اگرچه از سر رشته سخن باز میمانم مجمل می نگارم که قلعه خام گلکنده بنا کرده جد و آبای راجه دیورای است که سلاطین بهمنیه بعد سعی بسیار بتصرف اسلام در آوردند بعد برهم خوردن سلطنت بهمنیه چنانچه در جلد ثالث که بذکر سلاطین دکن و بیست و یک صوبه هندوستان پرداخته انشاء الله تعالی باتمام رسد مفصل بگزارش خواهد آمد - سلطان محمد قلی نام مخاطب بقطب الملك از امرای سلاطین محمد شاه بهمنیه که حکومت گلکنده داشت بعد ملوک الطوائف گشتن بموجب دکن بطریق تسلط فرمانروای انجا گردید - قلعه خام احداث کرده راجه دیورای را که بالای تپه کوه بود پخته ساخت بعده که بچند واسطه نوبت سلطنت بمحمد قطب الملك که همه اولاد او بدین لقب ملقب میشدند رسید و بر تعمیر قلعه گلکنده افزود و با بهاگمتی نام از زنهای خود محبت و تعلق سرشار بهم رسانده بموجب درخواست او بفاصله دو کروهی قلعه شهری باسم او آباد نموده مسمی به بهاگ نگر ساخت بعد از چندگاه که بهاگمتی فوت گردید و بر قبچ اسم

بهیگ نگر پی برک اسم مذکور را بحیدر آباد مبدل گردانید اما
در السنه عوام تاحال بهیگ نگر شهوت دارد و بسبب آنکه آن زنکه
خرابات خانهها و مسکرات زیاده در آنجا ساخته بود و فرمانرایان آنجا
مدام عیاش بودند بانواع فسق و علاذیه تعییش می نمودند و
ابو الحسن زیاده بر سلاطین دیگر بعیش و عشرت میل داشت لهذا
شهر مذکور بزیادتی فسق و فجور بدنام گردیده بود بعده که بتسخیر
حضرت عالمگیر بادشاه درآمد بدار الجهاد موسوم ساختند - بعد از آنکه
نوبت سلطنت شاه عالم رسید چنانچه بگزارش خواهد درآمد
باسم فرخنده بنیاد در دفاتر ثبت گردید - در گرما و سرما هوای
معتدل دارد و مدار کشت و کار و غذای آن ملک بدرنج
است اگر چهار ماه ایام بارش باران نرمک نرمک ندارد زراعت
نمیشود اگر یک دوروز باران بشدت بارد و تالابها پر می شود همان
آب بزراعتها تمام سال وفا می نماید *

القصه چون سابین بیجاپور و حیدرآباد قلعه سکر که از معمورهایی
مشهور آن ضلع است واقع شده و حاکم آنجا پریه نایک نام
که از قوم بدترین مردار خوار دکن گفته میشد و مرزبان آنجا
ارثا بدو تعلق داشت و در ایام محاصره بیجاپور و حیدرآباد با دوازده
هزار سوار و پیاده بیستمار بمعاونت سکندر و ابو الحسن و بستن
راه رسد غله رمیده مقابل لشکر پادشاهی شوخی زیاده نموده بود
پادشاه آفاق گیر در ایامی که بمحاصره گامزنه پرداخته بودند خانه
زاد خان پسر ارشد روح الله خان که در شجاعت و کار طلبی
گوی سبقت از اکثر بهادران بزم دیده آن عهد می برد برای تاخت

و تاراج و خرابی ملک پریه نایک و تسخیر قلعه سکر تعیین فرمودند -
 بعد رسیدن خانه زاک خان و تردد نمایان در تاخت و تاراج
 معمورهای اطراف سکر بعرضه ظهور آوردن خبر تسخیر قلعه گلمکند
 افشار یافت - آن بدنام گندام سرانجام نیکنامی خود در امان
 خواستن و باطاعت در آمدن دانسته بهزاران عجز و نیاز ملتجب
 بخانه زاک خان گردید - و خانه زاک خان او را مامون و امید وار عنایات
 پادشاهی ساخته بحضور معروض داشت - در ماه صفر همین سال
 پریه از قلعه برآمده مع کلید قلعه با خانه زاک خان ملاقات نمود
 و خانه زاک خان بانگ صلوة و اذان محمدی دران دیار که هرگز
 بگوش مامعان کافر کیش آن مرز و بوم نرسیده بود بلند آواز ساخت
 و مسجد یر بالای تپه کوه سربلک کشیده آن قلعه بنا نهاد و
 قلعه داری آنجا را بموجب حکم حضور بیکی از بند های پادشاهی
 مقرر کرده پریه را همراه گرفته بحضور آورده ملازمت فرمود - گویند
 پریه چنانچه بدی آفرینش در قوم کفار که از جمله مردار خواران
 بی اعتبار می باشند اشتهار داشت زیاده بران در زشتی صورت
 عجب کویه منظر بدهیئت واقع شده بود بخاری بود از خم نیل
 و دیگر قیر فراهم آمده به نمونه انسان مجسم گردیده اگرچه بعد
 ملازمت بتقاضای مصلحت بمنصب پنج هزاره چهار هزار سوار
 سرفرازی بخشیدند اما هرگاه نگاه هر یکی از امرای حضور برو می
 افتاد آن صورت مکروه او را می دید و آن مراتب منصب را بدنام آن
 زشت صورت بدنام می شنیده بی اختیار بخنده می آمد و کلمه لاحول
 بزبان او جاری می گردید تا آنکه در اندک فرصت که بدو سه هفته

نکشید باجل طبعی بمکان اصلی خود شتافت - و پسر و همراهان
 او را بمنصب زیاده از حوصله آنها سرفراز ساختند - و برای تسخیر قلعه
 ادهونی که در تصرف مسعود حبشی بیجاپوری بود غازی الدین
 خان بهادر فیروز جنگ را هراول پادشاه زاده محمد اعظم شاه نموده
 مرخص فرمودند - و بیست و پنج هزار سوار همراه فیروز جنگ مقرر
 فرموده نظر بر عدم پایداری و میسر نیامدن جاگیر اکثر مغلیه همراه
 فیروز جنگ مقرر فرموده تذخراة نقدی حکم نمودند - و از عقب
 فیروز جنگ پادشاه زاده محمد اعظم را با چهل هزار سوار و توپخانه
 بیشمار برای پشت گرمی فیروز جنگ مرخص ساختند و خود
 بدولت بافرو شکوه عالمستانی بعد از بند و بست نواح دار الجهاان
 حیدر آباد اوائل ربیع الثانی رایت ظفر آیت طرف ظفر آباد
 بر افراشتند - بعد رسیدن بظفر آباد بیدر ابوالحسن را که برای فرستادن
 دولت آباد همراه جانشینار خان مقرر کرده بودند و لغایت حال
 بسبب بعضی موانع در رکاب همراه بود بقلعه مذکور روانه ساختند -
 و مکرر برای سرانجام دادن ما یحتاج آنچه مرغوب طبیعت
 ابوالحسن باشد تاکید فرمودند - و اوائل جمادی الاولی در سواد گلبدرگه
 شرف نزول فرموده بعد زیارت حضرت سید محمد گیسو دواز
 قدس سره هفت مقام نموده متوجه بیجاپور گردیدند - و آخر ماه
 مذکور حوالی بیجاپور مضرب خیم خیم ظفر انجام گردید - از آنکه شهر و
 نواح بیجاپور که بسبب حوادث لیل و نهار چنانچه بتذکار در آمده
 ویرانه و خرابه محض گشته بود حکم چهاونی و تعمیر عمارات و
 دلهای شکسته مکنه آنجا نمودند *

ذکر مواعظ سال سی و دوم جلوس خلد مکان مطابق

سنه هزار و نود و نه هجری

بعده که پادشاه زاده محمد اعظم شاه وقت عبور بقصد تسخیر قلعه
ادهونی نزدیک قلعه ملکانو (۱۰) که از جمله قلعههای قلب مشهور
توابع بیجاپور است رسید و شنید که قلعه دار آنجا مرده است و
محصوران آنجا طفل خرد سال اورا که از طرف بیجاپوری حارس
بود قلعه دار قرار داده اند حکم محاصره آن نمود - محصوران چند
روز دست و پای لاجمل زده آخر مع کلید قلعه آمده رجوع
آوردند بعد عرض آن قلعه را باعظم نگر موسوم ساختند - و بسبب
رسیدن ایام برشکال بموجب حکم پادشاه زاده همانجا چهارونی
فرمود - و خان فیروز جنگ بعد رسیدن بدی قلعه ادهونی اول
بمسعود نا محمود که از حبشیهای کهن سال بیجاپور بود پیغام
اطاعت و عاقبت اندیشی نمود آن پیر نابالغ سر از قبول امر پیچید
بعده که فیروز جنگ بتاخت و تاراج آن ولایت پرداخته به پیش
بردن مورچال و درازدن نقب و اسیر نمودن و کشتن جمعی که از قلعه
بشوخی برآمده دستگیر می گردیدند شروع نمود و کوشش
بسیار و تردهای نمایان و یورشهای بهادرانه بظهور آمدن مددش
بیهوده کوش پتبه غفلت از گوش برآورده از راه عجز پیش آمده
قلعه را بتصرف بندهای پادشاهی در آورده از جمله حلقه بگوشان
درگاه گردید و فرزندان خود را روانه حضور لامع النور نمود و خود

التماس معاف فرمودن ملازمت و عدم اختیار نوکری به میان آورد از راه
فضل قبول فرمودند - بعده که خبر صحت کامل عبد الرزاق
لاری بعرض رسید حکم بتمام صوبه دار صادر شد که عبد الرزاق را مستمال
ساخته روانه حضور نماید - عبد الرزاق بعذر عدم قبول التماس نمود
که امید وارم مرا مع اطفال روانه بیت الله سازند که بعد حصول
سعادت طواف حرمین بوطن رفته بدعای ازدیاد عمر پادشاه
مشتغول باشم بعد عرض فرمودند مقید ساخته روانه حضور نماید
فیروز جنگ اطلاع یافته شفیع او گشته نزد خود بدلاسی تمام
طلبیده چند گاه با خود نگاه داشته بدلبری او پرداخت بعد
یک سال بقبول منصب چهار هزاری سه هزار سوار بجرکه بندهای
پادشاهی درآمد *

ذکر سوانح سال سی و سه از جلوس خلد مکان مطابق

سنه هزار و صد هجری

در آغاز سال سنه سی و سه از جلوس فرزندان سیدی مسعود
مع کلید طلای مرسوله فیروز جنگ بحضور رسیده ملازمت نمودند
و هر یک بمنصب لائق سرفرازی یافته مورد عنایات گردیدند
و سیدی مسعود را سالیانه مقرر فرمودند - خان فیروز جنگ را نیز
بعد بحضور رسیدن بعنایات و اضافه هزار سوار و دیگر رعایت
مفتخر ساختند - سعادت خان عرف محمد مراد حاجب حیدر آباد
اگرچه از خانه زادن عقیدت نشان و فدویان جان نثار پادشاه بود
اما چون در ایام حجابت از راه نیک سرشتی که داشت بامید
عفو تقصیرات ابو الحسن ترحم بحال او نموده در بعضی مقدمات

نمیخواست که آتش امروزی زیاد نسبت باو بمیان آید در اخفای دوسه
مقدمه خلاف مرضی حضرت خلد مکان ازو بظهور آمده بود از ان جمله
فرستادن مبلغ خطیر برای سنبهای مردود نابکار که از خارج بسمع
مبارک رسید و سعادت خان بحضور معروض گذاشت و یکدو
مقدمه دیگر که بدو ارشاد فرموده بودند در تقدیم آن کوشیدن از آئین
مروت دور دانست بنابراین بعد فتح گلکنده که بحضور رسیده ملازمت
نمود بپای اعتراض آمد و صدی (II) سوار از منصب او کم و از خطاب
بر طرف فرموده هشتاد هزار روپیه از جمله مبلغی که در ایام
حجابت یافته بود بعد از ملازمت بعرض رساند باز یافت فرمودند
اما نه عدد خوانچه جواهر که قریب ده لک روپیه مالیت منجمه
زر پیشکش بحسن تدبیر چنانچه بگزارش آمده بلا قید قیمت
بجانبازی تمام سر به مهر نزد خود نگاه داشته بود و در ایام کم توجهی
پادشاه هر چند خواست تحویل متصدیان جواهر خانه نماید آنها
در گرفتن خوانها بلا دست آویز سر رشته که لازم ملزوم دفتر دیوانی
می باشد بلحکم و بیدعرض عذر می آوردند و محمد مراد از راه
ناموافق ایام اعتراض بعرض آن جرأت نمی نمود و نهایت
وسواس باز پرس آن داشت و شب و روز از اندیشه مثال کار آن
متزلزل خاطر می بود چنانچه برین مذکور یکسال گذشت آخر متصدیان
جواهر خانه بعرض رساندند که محمد مراد نه عدد خوانچه جواهر که
نقش مهر موم آن پیدا نیست و دستاویز سیاهه آن بمهر متصدیان

ابو الحسن ندارد به جواهرخانه می سپارد پادشاه از راه فضل و خانه زاد،
 پیروزی فرمودند که درین ماده خاطر ما از طرف عدم خیانت محمد مراد
 جمع است چون از خانه زادن واقعی ما است و در دوش و گذار ما
 بازی کرده از آنکه در حجابت خلاف مرضی ما ازو بظهور آمد چشم
 نمائی ضرور بود چنانچه همان روز که ی او را بحال فرموده خواستند
 که بخطاب مرشد قلی خان که پدر او بدان مخاطب بود سرفرازی
 بخشند عرض نمود که چون از ما خانه زادن که اکثر خطا سر میزند
 و بعزل خطاب پای اعتراض می آئیم مدت باید که تا اصل اسم در
 المسند زبان زد گردد گمنام باشد و خود را قابل خطاب پدر هم نمی
 دانم امید وارم که از راه فضل بر اسم خانه زاد خطاب عطا شود تبسم
 نموده قبول فرمودند *

چون محرر اوراق مدت همراه محمد مراد خان بود و بوضع
 و اطوار او محرمیت تمام داشت و مطلع بود برینکه هر چند
 بعضی همدمان اندرون و بیرون با او گفتند که جواهر و مرصع آلات
 خوانچه را عدد شمار بحال داشته با جواهر کم قیمت عوض نمایند
 آن بزرگ مدش نظر بر امانت وای نعمت راضی نشد و اصلاً تصرف
 و خیانت درو نه نمود - و محرر از زبان او شنیده که حق سبحانه تعالی
 از برکت همان پاس امانت و عدم خیانت در چنان ایام که ملاحظه
 کلی آبرو بحال نمادند در میان بود از شر و ضرر چنان باز پرس
 محفوظ داشت *

چون ذکر دیانت بمیان آمده کلمه چند از آن بزبان خامه صدق
 بیان میدهد - هر چند بسیاری از متصدی پیشه های این زمانه و

صاحب غرضان سوخته روزگار که از پیروی نفس شوم حق بجانب
 آنهاست هیچ احدی را متدین نمیدانند و دیانت و امانت داری
 را فعل لغو میدانند اما بر عقلی صلاح شعار عاقبت اندیش
 ظاهر است که زیر آسمان برای انسان هیچ خصلت محمود به از
 امانت و دیانت نیست و برکت و عزت و آبرو و ترقی و پایداری
 دولت و خلاصی بازخواست دارند و عاقبت بخیری خود و فرزندان
 در دیانت و کم ازاری خلق الله است *

آسمان بار امانت نتوانست کشید * قرء فال بدام من دیوانه زدود
 اما بشرطیکه امانت داری او محض برای رضای خدا و عدم قصد
 ایذا و فرسازدن مضرت بخلق الله و نظر بر آباد کاری ملک باشد
 نه آنکه برای خوشنودی مخلوقی خلقی را زیر تیغ کشیدن و از
 باز پرس روز جزا نیندیشیدن *

امین باید از داور اندیشناک * نه از زجر دیوان و رفع هلاک
 والا نه جمعی که برای نفس پیروی خود یا برای خوشنودی مدیر
 و وزیر ظلم و تعدی بر رعایا می نمایند حق سبحانه تعالی همان
 مخلوق را بر آنها گمارد که دماغ از دمار آنها برآرد - بدین تقریب جمعی
 که از جمله پیش آوردهای حضرت خلد مکان و امرای عالیشان آن
 عهد که بدین صفت موصوفند هر چند بتعداد همه آنها نمیتوان
 پرداخت اما چندی که مشهورند و مسود مواعج بر احوال آنها
 اطلاع دارد بزبان خامه میدهد *

ابتداء بعد عاقل خان خوفی امانت خان بود که باوجود
 اختیار نمودن کار و بار روزگار فقیر وضع زیست می نمود چنانچه

قلوب سابق بگزارش آمده مدام جذب قلوب زیر دستان و رعایت
 حال مستمندان را بر کفایت و گردواری مال پادشاه رجحان
 میداد از جمله نیکنامی احسان ارکه در باره رعایای مالگذار و
 زمینداران صوبه خجسته بنیاد و خاندیس و غیره در ایام دیوانی دکن
 بکار برده معاف نمودن ده دوازده لک روپیه است که بابت باقی سنوات
 بر ذمه رعایای سقیم حال طلب سرکار بود و هر سال منصفداران و
 و احدیان منصوب کرده دیوانیان برای وصول آن میبردند - و دام و
 درمی وصول نا نموده مبلغی موقوفانه برای خود گرفته طومار ندارد
 نوشته آورده بدفتر رجوع می نمودند - بهمین دستور مبلغ کلی
 پیشکش بر ذمه زمینداران نادر بود که بوصول در نمی آمد و
 بوسیله تعلق تحصیل آن منصفداران و دیوانیان جز صوبجات متمتع
 میگردیدند یک قلم معاف نمود - روزی بخدمت خلد مکان تقریبا
 صفت امانت و دیانت بمیان آمد و خلد مکان زبان بوصف
 امانت خان کشاد او التماس نمود که مثل من خائن دیگری
 نخواهد بود که هر سال چندین لک روپیه مال و گی نعمت را برعایا
 و اعمال که باقی دار بودند معاف می نمایم و امید عفو از پادشاه خطا
 بخش جرم پوش دارم فرمودند ما معاف نمودیم و میدانیم که شما
 خزانة دنیا و آخرت ما را معذور میسازید - اما روزی رشید خان دیوان
 خالصه که با امانت خان پاره سوی مزاج همچشمی داشت
 پروانههای معافی جزیه را که امانت خان با دست آویزهای
 مختلف پنهان نوشته میداد و پادشاه را در اجرای جزیه نهایت تقید
 بود از نظر گذرانیده عرض نمود که از نصف هنوز بیشتر را امانت

خان سندن عدم مزاحمت جزیه داده خلاف مرضی بظهور آمده و با امانت خان فرمودند که در مقدمات دیگر مالی و ملکی آنچه سندن معافی بمردم میدهند مختارید اما جزیه که به هزار دشاری برکفارجاری ساخته ایم معاف نمودن آن بدعت و باعث برهم خوردن بندوبست جزیه میگردد - ازان روز امانت خان دست از معاف نمودن جزیه باز کشید و تمام عمر سوای رخت غریبانه و پاجامه گدازه سفید نمی پوشید و کنیز در خانه نگاه نمیداشت - و دیگر حسن صفات آن سید والا نسب بسیار است و از اثر خوبیهای او بچهار واسطه فرزندان او بقرب و آبرو دیوانی دکن و دیگر خدمات عمده بلا تفرقه حادثه روزگار که کمتر باوالد متصدی پیشهای مردم آزار اتفاق افتاده لغایت حال که سنه هزار و صد و سی و پنج باشد

سربراه می نمایند *

دیگر حاجی شعیب خان سبزواری از دیانت دارهای واقعی بود اما در سلوکی که با همچشمان پیش منصب و رعایای سخت واقع شده بود لهذا آخر مغضوب و بی منصب گردید * بعده میرزا یارعلی که از پیش آوردهای حضرت خلد مکان بود دیانت او بمرتبه بود که هر چند می خواستند او را بعطای اضافهای پیاپی و خطاب بر دیگر همچشمان امتیاز بخشند از قبول ابا می نمود اگرچه از ابتدا به پیشکاری بخشی گری مامور بود و خدمت ماموره را باستقلال تمام سربراه می نمود مگر بسخت گیری و وقت زبان زد مردم شده بود و بعد کاوش تمام کار خلق را جاری می نمود اما آخر کار در همه امور ملکی دخیل

گردید و مدت مدید داروغگی داک ضمیمه خدمات دیگر داشت و در داروغگی کچهری تا عین میرزا یارعلی برکل اسناد پادشاهی نمی شد هیچ سند جاری نمی گردید - بچشم پوشی و حسن نیت در اجرای کار خلق می کوشید - و در عرض چنان گستاح بود که روزی جوان امرئی را برای منصب استاده کرد پادشاه فرمودند که خورد سال است در جواب التماس نمود - تا جاگیر یافتن داخل بندهای پادشاهی ریش مفید خواهد گردید - روزی پادشاه اولش میوه برای او فرستادند روز دیگر که بمجرا آمد تسلیم عطای اولش از خاطر او رفت خلد مکان این معنی را دریافته بتقریب استفسار مرز آن بیاد او دادند پانزین رفته بعد ادای چهار تسلیم مقرری چهار تسلیم دیگر بجاآورده عرض نمود که این تسلیمات سجده سهو است - از چنین عرضهای مکرر پای اعتراض آمد چنانچه یک روز بتقریب ادای شهادت تورانی در مقدمه شرعی بعرض رساند که این تورانی است شهادت او چه اعتبار دارد خلاف مرضی بظهور آمد و فرمودند که پاس ادب این معنی را منظور نداشت که ما هم تورانی ایم *

دیگر از جمله متدینهای واقعی قاضی القضاات شیخ الاسلام پسر قاضی عبد الوهاب بود برخلاف طریقه پدر و برادران بلکه نسبت با کثر قضاات این زمان بکمال بی غرضی و دیانت تقدیم قضایا می نمود و نظر بر فساد زمان که بیشتری به بیند دروغ ادای شهادت می نمایند بعد گذشتن شاهدین کمتر حکم اثبات حق می نمود و تا مقدور می کوشید که مدعی و مدعی علیه باهم صلح نمایند *

دیگر از جمله امرای عالی نسب محمد یار خان نبیره
آصف خان است که باین صفت محمود و دیگر حسن صفات
موصوف است *

بعد ازان فاضل خان خانسامان خراسانی که مدتها دیوانی
تن نیز سربراه نموده تن باخذ رشوت نداده به نیکنامی خدمات
موجوعه را سرانجام داد *

دیگر شجاعت خان صفاهانی که از حسن دیانت و صفات
کم آزاری خلق غائبانه که پادشاه او را ندید و از جمله متعینهای کم
منصب احمد آباد بود بیایه پنجهزاری پنجهزار سوار و صوبه داری
احمد آباد و اجمیر و جودهپور ضمیمه هم سرافرازی یافت و در
مقدمات جزئی و کلی دست طمع دراز نمود *

بعده اعتماد خان عرف ملا طاهر که از جمله رفقای شجاعت
خان بود او نیز از پایه دویستی غائبانه بیایه دوهزاری و متصدی
گری بندر سورت و دیوانی احمد آباد که مدتها داشت رسیده
علم شهرت بمرتبه ابرافراخت که نزد پادشاه نهایت آبرو و اعتبار
داشت - و در گرد آوری مال پادشاه باین حد تقید داشت که
بعده آقا محمد زمان نام برادر حقیقی او که تجارت می نمود
از ایران آمده در خانه اعتماد خان فرود آمد عشور مال تجارت برادر
را که دوصد روپیه می شد نمیخواست معاف نماید حساب نموده -
خواست که از طرف خود در سرکار واصل سازد - آقا محمد زمان اطلاع
یافته مانع آمد و عشور مال خود را ادا ساخته آزاده گشته برخاسته
با احمد آباد رفت - تا حالت نزع اعتماد خان روی برادر ندید *

دیگر عنایت الله خان که از نجبای کشمیر بود و آبروی
رفته مردم کشمیر بسبب حسن خدمت و امانت او که در
دیوانی و دیگر خدمات بتقدیم رسانده بحال آمد و از منصب
جزر روز بروز بر آبروی او می افزود و پادشاه بمرتبه در پرداخت
و خاطر داری او متوجه بودند که روزی میان مردم جمده الملك
اسد خان و عنایت الله خان بر سر خیمه و جای مثل گفتگو
و پر خاش بمیان آمد و مابین هر دو ماده بیدماغی بهم رسید حضرت
خلد مکان جمده الملك را فرمودند که بدیدن عنایت الله خان
رفته عذر بخواهد *

و دیگر از جمله خانه زادان با نام و نشان اشرف خان و عبدالرحمن
خان و حاجی عبد الرحیم خان پسران اسلام خان که بخدمت
بخشی گری و دیگر خدمات سر فرازی داشتند به نیکذامی و دیانت
زیست نمودند *

همچنان مخلص خان پسر صفشکن خان نبیره قوام الدین خان
که در استعداد نظم و نثر طبع عالی داشت بیدنامی اخذ کار سازی
تن نداده ازین جهان فانی مرحله پیمای سفر آخرت گردید *
دیگر امیر خان عرف میر عبد الکرم بهمنی که از مستعدان
روزگار و پیش آوردهای خلد مکان بود *

همچنان حمید الدین خان پسر سربو را خان کوتوال رکاب
در زمره دیانت پیشگان محسوب گردیده اند *

و عبد الرحیم خان بیوتات و میر احمد خان که برادر هم
گفته می شدند جامع نیکذامی و دیانت پوشیدند اما در

بعضی مقدمات بسختی زبان زد گردیدند *

و از متصدی پیششاهی کم منصب عبد الوهاب استر ابادی
 که دیوان حیدر اباد بموده بودند دیانت دار واقعی بود و سوای نام
 بردها بسیار از تربیت یافته‌های حضرت خلد می‌کنند که جامه
 نیک انجامی این صفت محمود پوشیدند اگر بتعداد همه آنها
 پردازد از سر رشته مطلب باز می‌ماند اما از زبان مردم روزگار هیچ
 احدی نجات نیافت و فی الحقیقت بی عیب ذات حق است *

درین ایام حادثه خانه برانداز طاعون و وبا که از چند سال
 در ملک دکن تا بندر سورت و احمد آباد پیچیده بود در بیجاپور
 و اردوی معلی بشدت تمام فرا گرفت - و کار بجائی کشید که
 چون هر یک از افراد انسان جان خود را در معرض تلف می‌دید
 کار از آن گذشته بود که بفکر ماتم خویش و تیمار پردازد و سیه کانسه
 مهمان کش فلک خواست که یکبار تخم انسان را از مزرعه دنیا
 بر اندازد و باد صرصر فنا چنان بفکر قطع شجر حیات هرفی حیات
 افتاد که می‌خواست نخل نشو و نمائی همه را از صفحه روزگار
 بر کند همینکه اثر دانه طاعون برابر عذاب و کنار در بغل و زیر
 بناگوش و در کش ران ظاهر میگشت یا در حدقه چشم سرخی
 حرارت تب و با معلوم میگردید بر وارثان او فکر کفن و دفن
 واجب می‌شد - از جمله مردم غیر مشهور و نا مرادان بی بضاعت
 هزارها در محل و بازار جان میدادند و کمتر کسی را کفن و قبر
 میدسر می‌آمد - از مردم نامی که بوسیله اجل ناگهانی و با رخت
 هستی ازین جهان فانی بر بستند پرستار خاص اورنگ آبادی

محل و فاضل خان صدر و محمد راج که بنام پسر جسونت سنگه
 بیگمان در محل پرورش داده بودند با جمعی دیگر از مردم آمده
 بشمار آمدند تاریخ غلبه این مرگ انبوه یافته اند * مصرع *

* قیامت بود یا شور و با بود *

و ابتدا از سنه بیست و هفت سال جلوس چنانچه بگزارش آمده
 شروع شد و انتها بهفت و هشت سال کشید بالجمعه بالتماس بعضی
 عمد های حضور از بیجاپور طرف اکلوج کوچ فرمودند و پاره
 تفاوت در و با بهمرسید *

ذکر سوانح سال سی و چهارم از جلوس خلد مکان

مطابق سنه هزار و صد و یک هجری

پادشاه زاده محمد اعظم شاه را با جمعی از مردم نامی و
 امرای کارزار دیده برای تذبیه و استیصال کفار بد سگال طرف
 بهادر گده و گلشن آباد و فیروز جنگ را با فوج شکستیده برای تسخیر
 قلعبات سمت راجده و غیره روانه فرمودند و مقرب خان عرف
 شیخ نظام حیدر آبادی را با برخی از بندهای روگناس برای تذبیه
 سندیهای بد اساس مرخص ساختند و هر یکی برای ظاهر ساختن
 جوهر ترقی خود در تقدیم خدمات مامور میکوشیدند تا آنکه مقرب
 خان که در فنون سپاه گری و کار طلبی از مبارز پیشگان مشهور دکن
 بود بتسخیر قلعه پرناله نزدیک کولا پور رسیده جاسوسان راست
 گفتار برق رفتار اطراف و کنار آن دیار برای خبر آوارگی کفار
 خصوص اطلاع مکان سندیهای بد کردار که در طغیان افعال ناشایسته
 ده برابر موفی تر از سیوای جهانی پدر خود بر آمده خود را

بمذبهای سوانی ملقب ساخته علم شهرت بدنامی زیاده از آبی
 ملعون خویش بر افراشته بود تعیین نمود از اتفاقات آن بد اصل
 از اصل مکان خود که راهیری باشد پراگنده گشته پناه بقلعۀ
 کھیلند برده بعد خاطر جمع از سرانجام ذخائر و دیگر بند و بست
 اطراف براهنمائی طالع واژگون که از رسیدن افواج پادشاهی
 غافل بود بارادۀ سیر و غسل آب مان گنگا که نزدیک حد پرگنۀ
 سنگمیر یک منزلی دریای شور واقع است در درۀ کوههای قلب
 دشوار گذار که کبکلس دیوان ناپاک آن سگ نابکار درانجا عمارت
 عالی پر از نقش و نگار و باغ پر از اشجار ثمردار و لاله زار احداث کرده
 بود باتفاق کبکلس و عیال و ساهو نام پسر بد سگال و جمعی از
 هوا خواهان دیگر و دوسه هزار سوار بی خبر از اندیشۀ شاهین قضا
 و قدر رسیده بعد فراغ غسل نظر برقاب مکان و راههای پرتعب سرا پا
 نشیب و فراز و تراش اشجار خار دار درانجا توقف ورزیده بود از آنکه
 خلاف طریقه پدر جفا کار بخوردن شراب و صحبت مه جدیدان لاله
 رخسار رغبت تمام داشت بعیش پرداخت هر کارهای بادپیمای
 تیز رفتار مقرب خان رسیده از غفلت او در شغل لهو و لعبه که خانه
 ویران کن ظالمان بد عاقبت است آگاه نمودند مقرب خان بارادۀ
 قلع ریشۀ آن شقی لعین ملاحظۀ جان خود و مکان قلب نذموده رستماده
 کمر همت بسته از کولا پور که بنگاه او بود تا مکان آن کافر بد مآل
 جهل و پنبه کروه مسافت داشت با دو هزار سوار یکم تاز و هزار
 پیادۀ قدر انداز جان باز انتخابی روان شد - باوجودیکه همراهان مانع
 آمده از قلب راه آگاهی داده گفتند که مابین راه چندین کتل

سر بفلک کشیده مثل انبیا که با تپه و غیره دره‌های قلب واقع شده اگر سی
چهل پیداده بی یراق سر راه گرفته بانداختن سنگ پردازند عبور
فوجهای کلان خیال محال است - آن تهر و پیشه جلالت کیش بقصد
جهاد و آرزوی آنکه اگر بران کافر غالب آمده کامروا گردیدم در جرگه
غازبان عالم شهرت خواهم برافراشت و اگر قضیه واژگون گردید از
درجه شهادت بی نصیب نخواهم گشت سوار شده بطریق یلغار طی
مسافت دشوار گذار نموده بدفعی مکانهای قلب که میرسید اول خود
پیداده میشد بعده همه همراهان رفاقت می نمودند و مانند برق ازان
تنگنای پر از اشجار میگذاشتند تا نزدیک آن اجل رسیدند برگشته
طالع رسیدند - گویند بعده که هرکارهای آن سگ ناپکار او را از رسیدن
فوج پادشاهی که با اصطلاح مرهت‌ها فوج و لشکر مغل نامند خبردار
ساختند آن سر مست باده غفلت و ناکامی بگمان آنکه رسیدن
افواج مغل درین مکان توهم محض و تصور باطل است در عالم
غزور و نخوت که نشئه سرشار باده خانه بر انداز علاوه آن گردیده بود
حکم قطع زبان هرکارها فرمود و اصلاً بفکر تهیة سواری و سورچال
بستن نپرداخت تا آنکه آن بهادر جلالت پیشه با پسر و برادرزاده‌ها
و ده دوازده نفر از خویشان شجاعت شعار و دو صد سه صد سوار
دیگر برق کردار با شمشیرهای برهنه بر سر آن خون گرفتگان
هوش باختند رسید و آن سر مست نشئه بیخودی بعده که کار
از دست رفته بود باتفاق فوجی که همراه او بود و بیشتر رویوش
گردیده بفکر کمر بستن و یراق برداشتن پرداخت و کلبیس و زیر او
که از همدمان و ندیمان شجاعان نشان فدویت کیش او گفته

می شد اورا پس پشت خود داده با جمعی از مرهت‌های نامی
 بمقابله پرداخته پیش قدم گردید - و در آغاز دار و گیر تیری بر
 بازوی او رسید که دست راست او را از توده باز داشت از اسپ
 افتاده فریاد می زد که من مازدم و سنبها که در فکر فرار بود
 او نیز از اسپ چسته گفت پانجی من هم مازدم - و همینکه
 چهار پنج مرهته از پا درآمدند باقی مردم سنبها رو بفرار آوردند و
 کیکلس دستگیر گردید و سنبهای برگشته اختر خود را بپناه
 عمارت بتخانه رسانده پنهان و محصور گردید - بعد جست و جو که سراغ
 اورا یافتند دست و پای لاحاصل زن گرفت آخر چند کس از نا کسان
 خویش بکشتن داده او نیز مع عیال و پسر خرد سال ساهو نام
 گرفتار سر پنجه تقدیر گردید و جمله از مردان و زنان بیست و
 شش نفر مع ساهو نام پسر هفت هشت ساله و دو زن دیگر اقربا
 و همدمان صاحب مدار سوای رام راجه نام برادر خرد او که در یکی از
 قلعهها بطریق قید نگاهداشته بود مقید و دستگیر گشتند - و همه را دست
 بسته موکشان تا پای فیل سواری مقرب خان آوردند با وجودی که
 دران فرصت ریش تراشیده خاکستر بر روی مالیده تغیر لباس داده
 بود بعلامت آنکه ماله مروارید از زیر رخت - او نمودار گردید
 و نشان یافتن سواری او که خلخال طلا در پای اسپ بود
 شناختند اورا بر فیل سواری خویش ریخ ساخت بعده بعضی
 را مع طوق و زنجیر مکافات اعمال بر فیل و جمعی را بر اسپ سوار
 نموده نقاره فتح نواخته کامیاب گشته اسیران را از انجا بحزم و احتیاط
 سپاهانه بر آرد و روبه بنگاه خود آورده حقیقت بحضور معروض داشت -

قبل از آنکه عرضداشت مقرب، خان از نظر بگذرد از زبان منتهیان و جاسوسان معتبر بعرض رسید و این مژده روح پرور باعث فرحت و شادی عالمی و خوشوقتی و سرور برضا و پیر خیمه بخیمه گردید - و در همان زودی خبر نزدیک رسیدن مقرب خان با اسیران معروض گشت - فرمودند دو گروهی اکلوج که حضرت خلد مکان تشریف داشتند توقف ورزیده باتفاق حمید الدین خان نائب کوتوال که باستقبال فرستاده بودند زیاده از شمار لکها مردم که برای تماشای آن شقیان بدعاقت برآمده بودند آن مدبران تیره روزگار را بدستور ایران تخته کلاه نموده و لباس مضحکه پوشانده همه را بانواع عقوبات در شکنجه عذاب سرا پا صواب درآورده بدان خواری و زاری در چشم نظارگیان و انبوه خلایق شتر سواره جلوه داده دهل کوبان و نفیر زنان تشهیر کزان بلمشکر در آوردند - و غریو کوس یاشایانه که عالمی بر این امید سرا پا گوش بود بنوازش درآمد - و خروش و خوشوقتی این مژده که غمزهای دل چندین لک هندو و مسلمان که سوخته آتش بیداد آن گافر فاجر باغی طاعنی بودند گردید و اثر فرحت جان فزای روح پرور آن بفلک برین رسید - گویند دران چهار پنج روز که خبر نزدیک رسیدن مقرب خان رسیده بود از زنان مستورات گرفته تا مردان دست و پا باخته از خوشوقتی این خبر خواب نموده تا در منزل بتماشا برآمده شکرگویان استقبال نموده بودند - و در هر قصبه و دیهات سرراه و اطراف هرجا خبر میر رسید دهل شادی نواخته می گردید و هرجا گذر می نمودند دروایم پر از زن و مرد گشته شادی کزان تماشا می کردند و بقصد سیر و

تفرج شرط استقبال و مشایعت بجای می آوردند و چند روز و شب برای عالمی شبها شب برات و روزها روز عید بود - القصه بعده که آن سزاوار قتل و زجر را باهمراهان بدان فضیحت و رسوائی و عذاب آوردند در وقتی که پادشاه دیوان نموده بودند و از سلاطین و امرا و خلایق خاص و عام جمعی آمدند حکم شد که آن گروه شقاوت پژوه را بپای تخت آورده حاضر سازند و حضرت خلد مکان از مشاهده آن شکر گویان از بالای تخت فرود آمده دو رکعت شکرانه ادا نمودند - گویند در آن حالت کدکلس بد بخت که در شعر گفتن هندی طبع موزون داشت باوجودیکه سر و گردن و همه اعضای او در شکنجه عذاب بود سواي چشم و زبان او قادر بر حرکت نبود از مشاهده آنکه پادشاه عالم ستمان از راه عجز و سرافکندگی و نیاز بدرگاه بی نیاز از تخت فرود آمده بادای دو رکعت شکرانه پرداخت باشاره چشم و زبان مذهبها را مخاطب ساخته بدیهه شعر هندی بدین مضمون ادا نمود که ای راجه از دیدن تو بادشاه عالمگیر را با چنان فرو حشمت طاقت تخت نشینی نماند و بی اختیار گشته از برای تعظیم تو از تخت برخاسته فرود آمد بعد از آنکه بزندان خانه مکافات فرستادند اگرچه بعضی هواخواهان رکاب مصلحت صواب دران دانسته بودند که آن تیره بخندان را بجان امان داده کلیدهای قلعبات را از نزد منصوبان او طلبیده جا بجا قلعه داران تعیین نموده آنها را در قلعه محبوس ابدی سازند اما چون آن تبه کاران دانستند که آخر کار سر آنها بر دار جزا جلوه گر خواهد گردید و اگر بانواع ذلت و خواری محبوس و مایوس و محروم از لذت زندگانی مانند هر روز برای

آنها سرگ تازه خواهد بود هر دو بد مآل تیره روزگار زبان بژاخوانی
 حرفهای ناشایسته و کلمات لغو و ناز نموده آنچه می خواستند در عالم
 هرزه گوئی نسبت به بند های درگاه عالم پناه و مقربان حضور می
 گفتند و مشیت الهی بران رفته بود که ریشه فساد آن بدنهادان
 از ملک دکن کنده نگردد و پادشاه باقی عمر عزیز دران مهم و قلعه
 گیری صرف نماید غیرت پادشاه تقاضای آن نمود که فرصت نداده بقطع
 شجر حیات آن ملعونان و قلاع بیخ فساد آن ناکسان باید پرداخت
 قلعبات بازگ توجه بتسخیر خواهند در آمد راضی بدان قول
 امان و طلبیدن کلید قلاع نگردیده حکم فرمودند که ابتداء زبان
 هر دو ملعون را از دهان برآورده از ناسزا گفتن کوتاه سازند بعد چشمهای
 آن خیره چشمها را از کاسه سر بر آرند بعد ازان با ده یازده نفر
 دیگر یانواع عقوبت بسزای کردار رسانده پوست کلهای سنبهای
 جهنمی و کبکلس را پر از گاه نموده در همه بلاد و معمورهای
 مشهور دکن با ساز نقاره و سرنا و نفیر تشهیر نمایند آری سزای
 مفسد پیشگان مردم آزار جفاکار بد کردار همین است - و ساهو نام پسر
 هفت ساله آن بد فرجام را با چند نفر دیگر از رجال آن طائفه
 بد سگال جان بخشی فرموده حکم نمودند که اندرون احاطه گلال
 بار نگاه دارند برای تربیت او موکلان فهمیده کار تعیین نمودند و بمنصب
 هفت هزاری سرافرازی بخشیدند و دیوان و بخشی او بتجوین
 مقربان حضور جدا مقرر کردند که آخر مار کشتن و بچه مار نگاه داشتن
 و آتش فرو نشانیدن و اخگر گذاشتن ثمره اش بعد واقعه خلد مکان
 چنانچه بر محل بگزارش خواهد در آمد بظهور آمد بفحوای اینکه *

* بیت *

عاجبت گرگ زاده گرگ شود * گرچه با آدمی بزرگ شود
و دیگر بعضی عورات را که مادر سنبها و دختران آن بد مال بودند بقلعه
دوات آباد فرستادند تاریخ آن فتح عظیم *
* مصرع *

با زن و فرزند سنبها شد اسیر

بعرض رسید پسند نموده خلعت عطا نمودند *

در ایامیکه محرار اوراق را همراه عبد الرزاق خان لاری در حویلی
متصل قلعه راهیری که سیوا ساخته بود چند گاه بسر بردن اتفاق
افتاد از زبان مردم آن جا مسموع شد که آن ناپاک ماده فساد عالمی بود
و آنچه بر زشتی افعال دیگر سنبهای بد خصال اطلاع یافته دو سه
فقره می نگارد - که چون آن قطعه سرزمین که نمونه قطعه جهنم توان گفت
و همه یک لخت کوه و سنگ واقع شده و در اواخر تابستان آب بسیار
کمیا ب میگردد بر سکنه آنجا نهایت تصدیع می گذرد سیوای جهنمی
متصل مکان نشیمن خود باولی مختصر کنده بر سر باوای قالیچه وار
نشیمن از سنگ خارا تراشیده بر آورده و تکیه از سنگ بران نمودار
ساخته در آنجا نشسته هرگاه زنان ساھوکار و دیگر غربا برای آب
می آمدند ب طفلان آنها میوه فصل آن هنگام میداد و بزبانی که
با مادر و خواهر حرف می زنند ب آنها حرف میداد بعد که نوبت
راج بسنبهای ناپاک رسید بر سر همان چبوتره بر باوای نشسته
زن و عروس رعایای آنجا که از لالچیی برای آب دران باوای
آمده سبو پر کرده بر سر گذاشته یک دست بر سبو و دست دیگر بر کمر
زده بالای زین متصل نشیمن آن سگ بد بخت می رسیدند

آن لعین نابکار دست تعدی دراز نموده پستان آن زن را گرفته
 یک گهری دو گهری نمی گذاشت که برآید آن زن عاجز آمده سبوی
 را از سر خود انداخته بعد فسیختی تمام از دست او نجات می
 یافت تا آنکه رعایای آباد کرده پدر او رو بولایت فرنگیان که از آنجا
 نزدیک است آوردند و خود جزای کردار خود یافت *

ذکر سوانح سال سی و پنجم از جلوس عالمگیر پادشاه

سده هزار و صد و دو هجری

اگرچه از آنکه توجه رایات ظفر آیات پادشاه عالم ستان از
 اجمیر بصوب دکن محض برای تادیب و استیصال آن کارحربی
 بد نژاد بود و کار دست بسته و فتح نمایان که از مقرب خان
 بوقوع آمد از هیچ پادشاهزاده نامدار و امرای ذی وقار دیگر من
 ابتدای شروع فساد و مهم آن بد نهاد لغایت سال حال بظهور نیامده
 بود حضرت خلد مگان می خواستند در مقابل چنان تردد و
 حسن خدمت او از عطای اضافه نمایان و خطاب عمده و دیگر
 عنایات میان امرای حضور و دکن سرافرازی و استیاز خاص بخشند
 بعضی مقربان پای تخت و خانه زادان قدیم خدمت از راه حسد
 همچشمی که می باشد صلاح نداده دلیل و حجت چند بمیان
 آورده نگذاشتند که فراخور حسن تردد او سربلندی حاصل گردد
 بهر حال مقرب خان را اضافه هزار سوار داده و خطاب خان زمان
 فتح جنگ و عطای پنجاه هزار روپیه نقد و خلعت و اسب و فیل
 با ساز طلا و یراق نقره و جمدهر و دھوپ و پرتله مرصع سرافرازی
 دادند و اخلاص خان پسر مقرب خان را که چهار هزار سوار

بود مخاطب بخان عالم ساخته هزارى هزار سوار اضافه عطا فرمودند و چهار پنج پسر و برادر زاده ها خان زمان را بخطاب منور خان و اختصاص خان و غيره ديگر عنايات سر بلندي بخشيدند و همه منصبداران متعينه همراه خان زمان خان را موافق مراتب اضافه مرحمت نمودند و سه روز شاديانۀ فتح نواخته ده هزار روپيه براه خدا برآورده براى خادمان حضرت سيد محمد گيسودراز فرستادند * در همين ايام خبر عارضۀ چشم غازى الدين خان بهادر فيروز جنگ و رفتن نور باصرۀ او بعرض رسيد و باعث بيدماغي حضرت خلد مكن گرديد و افسوس بسيار نموده كحال تجربه كار براى علاج از حضور روانه ساختند - درين اوان معروض گرديد كه قلعه راجكده كه از قلعه هاى حاكم نشين سيوا و سندها بود و بسعي بسيار بهادران جان باز بتسخير در آمده بود و ابو الخير خان پسر عبد العزيز خان را كه از غلامان و تربيت يافته هاى خاندان بيدم خان خانان گفته مى شد و بجوهر رشد شجاعت و مدد طالع پايۀ سه هزارى رسیده مدتي قلعه دارى قلعه خيدر نموده تردد نمايان بظهور آورده بود نظر بر اينكه پدر او در فن قلعه دارى ممتاز بود بقلعه دارى راجكده مقرر ساخته بودند درينولا قبل از انتشار خبر دستگير شدن سندها فوج اشقيا اطراف قلعه مذكور رسیده باظهار غلبه و تسلط بابو الخير خان پيغام خالي نمودن قلعه دادند آن بى جوهر كم اصل باوجود نزديك بودن لشكر فيروز جنگ دل و استقلال باخته اميد رهايي از چنگ آنها محال دانسته قول امان جان و مال و عيال خواسته وقت شب مع دو سه دولي سوازي زنايه كه باقى همه مستورات

پیااده بودند و چند پتاره و صندوق و رخت زنانه و زر نقد و زیور و غیره همراه گرفته از قلعه برآمده - مرهته که اطراف پراگنده گشته انتظار بر آمدن او می کشیدند خبر یافته با آنکه قول امان جان و مال در میان آورده بودند سر راه قلعه دار را گرفته بعد متصرف شدن جنس و نقد و غیره ابو الخیر خان را با ناموس او بکمال بیحرمتی گذاشتند و دو پاس شب گذشته در لشکر فیروز جنگ رسیده بآه و ناله ندامت دست افسوس برهم می سائید - بعد عرض فرمودند از منصب و جاگیر برطرف و گرز بردار شدید رفته او را روانه بیت الله نموده به بندر سورت رساند - بعده که والده ابو الخیر خان بسبب نسبت آنکه حضرت خلد مکان را در خدمت حقائق و معارف آگاه شیخ عبداللطیف ساکن برهانپور ارادت خاص بود و والده ابو الخیر خان و همه و ابستهای عبد العزیز خان نیز از مریدان و معتقدان عقیدت کیش آن درویش بودند خود را با نوشته شیخ عبد اللطیف مشتمل بر استدعای عفو تقصیر رسانده عجز و زاری بسیار نمود حکم موقوف داشتن و بحال گرداندن منصب و بر گرداندن ابو الخیر خان حاصل نموده نزد حاکم بندر سورت فرستاد - اما وقتی که حکم مذکور رسید ابو الخیر خان بر جهاز سوار شده بود و لنگر جهاز بر داشته بودند - فی الجملة پادشاه از اکلوج کوچ فرموده رایت توجه طرف کورگان (12) و شکارپور توابع سمت پونا برافراشتند بعده که آن سواد زمین چندگاه مضرب خیام گردید روزی وقت دیوان

برسر اهتمام که سهراب خان میرتزک دوم بود برسر یکی از مردم
 آبرو طلب توپخانه چوب دست او رسید چند نفر بیدش قرار توپخانه
 که حاضر بودند بحماییت او بشوخی تمام پاش آمده هجوم آورده
 بسهراب خان خفت رساندند صلابت خان که میرتزک اول بود
 خواست که بتادیب آنها پردازد قضیه برعکس روداد و هنگامه
 فساد عظیم برپا گردید و بمطلب خان که او نیز در جرگه میر
 تزکان شریک اهتمام بود خفت رسید و کار بجائی کشید که پادشاه
 از دیوان برخاسته بمخلص خان که از انتقال پدر در همان ایام داروغه
 توپخانه شده بود برای دفع فساد تاکید تهدید آمیز نمودند
 و صلابت خان به پناه سپر و شمشیر همراهان بهر وجه خود را
 بخانه رسانده روز دیگر از ملاحظه باقی ماده فساد خانه نشین
 گردید و صبح آن تمام مردم توپخانه که بسیاری از مغلان بیکار و
 واقعه طلبان بی روزگار و اوباشان بازار بآنها رفیق گشته قراهم
 آمدند - روح الله خان بموجب حکم برای فهماندن و تنبیه مردم
 فتنه جو و آوردن صلابت خان از خانه بدربار سوار شده به تشویش
 تمام صلابت خان را بحضور آورد و بسعی بسیار آتش فساد
 فرو نشست و چند نفر از مردم توپخانه بکسی منصب و منع
 مجرا مغضوب گرایدند *

چون از واقعه صوبه اکبر آباد بعرض رسید که آغرخان از کابل
 بموجب حکم بحضور می آمد نزدیک اکبر آباد مردم جات
 برسر قافله ریخته از جمله گاو های عقب قافله چند ارابه تاراج
 نموده مع عورات باسیری می بردند آغرخان خبر یافته بتعاقب

آنها تاخته نزدیک گدهی آنها خود را رسانده بعد تردد نمایان
ناموس مردم را خلاص نموده روانه ساخته از راه غیرت و تهوری
بمحاصره و تسخیر گدهی پرداخت - درین ضمن گولۀ بندوق بدو رسید
مع داماد شهید گردید - و سابق خان جهان بهادر کوکلتاش که بهم
تذبیه جات از حضور مامور گشته بعد رسیدن بر مهم مامور با وجودیکه
ازو تردد نمایان بظهور آمد و در مسمار ساختن گدهی سنسني (13)
و دیگر مکانهای قلب ساخته آن کافر سعی وافر بکار برد بحسب
مدعا کاری ساخته نشد بنابراین از آنکه از سابق بسبب بعضی
اداهای ناخوش او پادشاه برو کم توجه بودند برای استیصال جات
شاهزاده محمد بیدار بخت را مرخص ساختند و خان جهان بهادر را
صوبه دار بنگاله مقرر فرمودند آن جا نارسیده معزول نموده صوبۀ دار
لاهور فرمودند باز از انجا بصوبۀ دیگر فرستاده سه چهار سال در سفر
آمد و رفت صوبجات سرگردان ساختند که هر جا می رسید محصول
جاگیر بدست او نمی آمد و مبلع کلی بخریج می آمد بعده
طلب حضور فرمودند *

درین ولا حکم شد که هندو برپالکی و اسپ عربی و عراقی
بی حکم سوار نشوند - چون نرخیان لغایت سال حال از حضور
جا بجا در همه بلاد مقرر بودند از آنکه فضلا و علمای صلاح شعار
از روی مسئله خاطر نشان نمودند که تعیین نرخ خلاف شرع
است و فروشنده اختیار مال خود دارد بهر نرخی و قیمتی که

خواهد بفروشد حکم عالی شرف نفاذ یافت که نرخ از همه بلاد
برطرف سازند و من بعد خدمت نرخ باحدی نفرمایند - دیگر حکم
فرمودند که یادداشت منصب بندهای پادشاهی که بعد از
مرتب شدن نزد منصبداران می ماند در دفتر بخشیان نگاه دارند
و دفتر مررشته چهره که جدا بود بر همان یادداشت می نوشته
باشند - از آنکه سابق بعد رجوع محاسبه جاگیر داری اکثر طلب
سرکاربردن و منصبداران بر می آمد بنابران برای رجوع محاسبه سزاولان
تعیین می نمودند و منصبداران مبلغی خرج نموده از راه رجوع
محاسبه دفعیه بکار میدردند - بعده که از قلت پایبانی و بسیاری
منصبداران خصوص مرهته و دکنیهایی بی شمار که بمنصبهایی
عمده سرفرازی یافتند خانه زادان را اکثر چهار سال و پنج سال جاگیر
میسر نمی آمد - و باوجودیکه بعد مقرر شدن موسوی (۱۴) خان
دیوان تن چنان مقرر شد که از منصبداران نو ملازم مچلکا بگیرند که
بعد تیاری یادداشت تا یافتن جاگیر دعوی طلب ایام مابین نمایند
بعده که جاگیر یافت اگرچه پای تغییری جاگیر بمیان آید لغایتی
که باز جاگیر تنخواه بیاید ایام مابین در محاسبه محسوب گردد و
در عوض این بدنامی که بنام موسوی خان بنای بدعت آن
برزبانها انتشار یافت چنان مقرر نمود که خلاف دستور سابق
بمجرد حصول تصدیق نو ملازم را تعیذات افواج می نمودند بالتماس
موسوی خان مقرر نمودند تا جاگیر نیابد جای تعیذات نمایند

مگر باختیار خود تعینات شود - باوجود مچلکای عدم تقاضای طلب من ابتدای ایام تنخواه نیابتن وقت محاسبه مبلغ کلی طلب منصبدار در سرکار پادشاهی برمی آمد لهذا هر چند منصبداران برای محاسبه رجوع می نمودند - مستوفیان دفتر ناشنیده انگاشته تن بگرفتن محاسبه منصبدار نمی دادند و در صورتیکه منصبداران بجهت سعی و بهم رساندن مربی و وکیل دلسوز قابل بعد دویدن هفت هشت ماه و خرچ نمودن زر مبلغ کلی طلب خود ثابت می نمود چهارم حصه آن بنزور و تلاش تمام از سرکار می توانست گرفت آخر رفته رفته همه دستور از میان برخاست و محاسبه در میان نماند *

ذکر سوانح سال سی و شش از جلوس مطابق هزار

و صد و سه هجری

در اوائل یا اواسط این سال از کورگان و شکار پور کوچ فرموده رایت ظفر آیت طرف بیدار برافراشته چند گاه در آنجا توقف و مقام نموده جانب گلگه که از توابع بیجا پور است و از بیجا پور یکروزه راه مسافت دارد حکم کوچ و چهارونی فرمودند چون ایام محو است پادشاه زاده محمد معظم منقضي گردید و زمان رجوع دولت و اقبال نزدیک رسید حضرت خلد مکن بر سر عنایت آمده خواستند که بمرور آثار لطف و توجهات بر پادشاه زاده ظاهر و آشکار ساخته رسوخیت و اراده صافی الضمیر او را در یابند روزی قلمدان با ساز ضروری و همراه آن قلمتراش بدست یکی از خواجه سرای محرم برای پادشاه زاده فرستاده از آنکه کار و حربۀ خرد و کلان برای محبوبان صاحب غیرت فرستادن خاف ضابطه است بخواجه سرا

فرمودند که اگر پادشاه زاده بعد از نمودن قلمدان در نگاه داشتن
 قلمتراش تامل نماید خواهی گفت که عمدا فرستاده اند و اگر بلا
 مضایقه نگاه دارد حقیقت دریافته آمده عرض نماید بعده که
 خواجه سرا مطابق حکم قلمدان رساند پادشاه زاده بعد تقدیم اداب
 قلمدان را و نموده همینکه قلمتراش بنظر در آمد دست بآن فرستاده
 باشاره گفت که شاید بغلطی آمده باشد خواجه سرا گفت از راه فضل
 و لطف عمدا بدست مبارک گذاشته مرا آگاهی بخشیده اند بعده
 بتجدید تسلیمات بجا آورده نگاه داشت بعد از آنکه خواجه سرا آمده
 حقیقت را بعرض رساند فرمودند که ما غیرت فرزندان خود را میدانیم
 باز نکم توجهی اعلیٰ حضرت که ما خود ترک منصب نموده
 چند روز منزوی گزیدیم غبار ملال آن در دل ما بود تا گستاخی
 در تلافی آن از ما بظهور آمد - باز چند روز دیگر که گذشت روزی
 حدیث نبوی متضمن برین معنی که حافظ کلام الله را هر چند
 سزاوار حبس باشد محبوس ابدی نمیتوان نمود بخط مبارک نوشته
 نزد پادشاه زاده فرستادند پادشاه زاده را چون عبور بر احادیث
 بسیار بود و چند هزار حدیث یاد داشت بعد مطالعه و دربارت
 اراده و لطف پادشاه در جواب مرسوالم پادشاه حدیث دیگر نوشتند
 که حافظ قرآن را حبس ابدی نیامده مگر پدر که فرزند را باوجود
 احترام حفظ کلام الله حبس ابدی می تواند نمود ازین جواب
 زیاده متوجه حال پادشاه زاده گردیدند و در منع سرتراشی و دیگر
 بعضی سختی که لازم قید شدید می باشد تخفیف فرمودند و
 امید نجات از حبس بهمرسید *

مابق از زمان قدیم اسم بعضی بلاد و معمورها و قلعهها که بزبان هندی شهرت دارند و آخر آن در تلفظ حرف هاملیل بالف ظاهر می شود مثل مالوه و بنگاله و بگلانه و پرناله می نوشتند میرهادی مخاطب بفضائل خان که بخدمت دارالانشا مامور بود بعرض رساند که در زبان و رسم خط هندی آخر هیچ کلمه و اسم صریح حرف ها نیامده اگرچه الف هم اصلاً در کلمه هندی نمی آرد و از جمله سی حرف سیزده حرف الف و حا و خا و ثا و ذال و زا و صاد و ضاد و طاطا و عین و غین و قاف باشد در کلمه و کلام هندی بالکل ممتروکند و در نوشتن و تلفظ نمی آیند داخل حروف هندی نمی شمارند مگر آنکه عوض عین و الف و همزه حرفی دارند که اول کلمه در تحریر و تقریر می آرد و در وسط و آخر کلمه اصلاً نمی آید اما از آنکه از جمله ده دوازده اعراب که برای حرف هندی موضوع است و مدار مرکب ساختن حروف بران است یکی را باسم گادا نامند که از برای آخر کلمه وضع کرده اند و آن را بصورت الف می نویسند و بمخرج الف نیز می خوانند این همان الف است که بهمنشیان فارسی از ابتدای اسلام هندوستان سهواً بها در فارسی می نویسند باید بالف نوشته شود بعد عرض پسند پادشاه نکته سنج آمد - و درین سال حکم فرمودند که آینده بجای ها الف می نوشته باشند مثل بنگالا و مالوا و بگلانا هرکه بخط هندی آشنائی دارد لطفش را خوب غور میتواند نمود *

مخلص خان را از داروغگی توپخانه تفریق نمود و بعرض

رسد که رام راجه نام برادر سندیهای مقتول جهنمی که فی الحقیقت در قید سندیها می بود بعضی ناسرداران مرهته او را بجای پدر و برادر جهنمی او بر اج بر داشته لشکر زیاده همراه او فراهم آورده بارادۀ باطل از قلعه بر آورده اند و برای قلعه داران و سرداران خود خلعت و کرۀ طلا جا بجا فرستاده و در استمالت عمده فوجها کوشیده بدستور پدر و برادر جا بجا نوکران نامی را برای تاخت و تاراج ملک و تسخیر قلعجات رخصت نموده *

چون سابق در ذکر سلطنت اعلی حضرت صاحبقران ثانی اشاره بر حقیقت نصاری کنار دریای بنادر هند رفته باز بزبان خامه میدهد که منصوبان پادشاه پرتگال در اکثر نزدیک بنادر و بلاد کنار دریای شور در پناه جبال و مکانهای قالب قلعهها ساخته دیهات آباد نموده در اکثر امور در کمال رعیت پروری و عدم تکالیف شاقه با مرعایای آباد کرده خود میکوشند و برای مسلمانان پورۀ علیحدۀ قرار داده مسلمانان را میان آنها بجای قاضی سرگروه مقرر کرده تنقیح معاملات جزئی و نکاح با او گذاشته اند اما رواج بانگ و صلوة در اینجا اصلاً نیست و اگر مسافری نامراد در تعلقۀ آنها وارد شود هر چند ضرر دیگر بدو نمی رسانند اما ادای نماز بلا تشویش نمی تواند نمود و در دریا برخلاف طریقۀ انگریز بر جهازات دست تعدی دراز نمی نمایند مگر جهازی که قول آنها موافق دستور مقرری حاصل ننموده باشد یا جهاز عرب و مسقطی که مابین هر دو فرقه عداوت قدیم است و بر قابو بر جهاز همدیگر تاخت می آرند و دیگر در صورتیکه جهاز بندر دور دست معیوب تباه

گشته بدست آنها افتد شکار خود میدانند - و ظلم عمده آنها این است که اگر یکی از رعایای تعلقه آن طائفه بد کیش باجل خویش وفات یابد و ازو فرزند نابالغ ماند و پسر کلان نداشته باشد اطفال او را بیت المال سرکار پادشاه خود دانسته در معبدخانه کلیساکه همه جا ساخته اند میدبرند و پادری آنها که مقتدای آنها باشد او را احکام ملت نصرانی تعلیم می نماید خواه فرزند سید مسلمان یا برهمن هند باشد بمذهب خود می آرند و بدستور غلامان ازو خدمت میدگیرند - ازآنکه در کوکن عادلشاهی متصل دریا قلعه معموره مشهور بگونه حاکم نشین آن گروه واقع شده و کپتان مستقل از طرف پرتگال درانجا می باشد و دیگر دیهات و دیهات سیر حاصل آباد کرده اند همچنان سوای آن از چهارده پانزده گروهی بندر سورت مائل طرف جنوبی تا سرحد قلعه مندی تعلقه انگریز و سرحد حبشیها که کوکن نظام شاهی می نامند درپناه کوههای عقب پرگنات بکلانا و جواز جبال دشوار گذار گلشن آباد هفت هشت قلعه خرد و کلان احداث نموده از آن جمله دو قلعه باسم دمن و بسی که از سلطان بهادر گجرات بحیله قول و اذن حاصل کرده در کمال استحکام ساخته اند و دیهات آباد کرده اند اگرچه در طول چهل و پنجاه گروه در تصرف خود دارند اما در عرض زیاده از یک گروه و یک و نیم گروه نیست که پای دامن کوهها را کشتکار می کنند و از جنس اعلی مثل نیشکر و انداس و برنج می کارند و اشجار نارجیل و فوفل بیشمار دارند مبلغ کلمی محصول از آن بر میدارند و در جمیع دیهات بنام اشرفی وضع کرده آنها که مراد از نقره

قیمت نه آنه باشد و سکه فرنگ است رواج می نمایند و رائج آنجا
 سوای اشرفی مرزپور پارچه ریزه مسی است با اسم بزرگ نامند که یک یک
 نلوس را چهار بزرگ آنها خرید و فروخت می شود و حکم پادشاه اصلاً
 در آن جا جاری نیست و دیهات را وقت کد خدا نمودن دختر در
 چهار میدهند و اختیار کل مهمات اندرون و بیرون خانه بزن و امی
 گذارند و زنهایی آنها تسلط تمام بر شوهر دارند و سوای یک زن
 زن دیگر و سریت در ملت آنها نمی باشد - بعده که حقیقت زشتی
 اعمال آنها بعرض رسید ازینکه کپتان متصل کوکن نظام شاهي که
 تابع کپتان گووه میباشد نسبت بکپتان گووه کم زور واقع شده ابتداء
 بنام معتبر خان فوجدار گلشن آباد و توابع آن که از قوم نایده
 و خویشان ملا احمد بیجاپوری که در عهد اعلی حضرت ذکر او
 بگزارش آمده بود و در شجاعت و کار طلبی شهرت داشت حکم صادر
 شد که باتفاق فوجداران و کومک حبشیان در استیصال و اخراج
 طائفه جبال آن ضلع کوشد - معتبر خان محتاج بمدد و کومک دیگران
 نگردیده جمعیت زیاده نگاه داشته مصالح قلعه گیری فراهم آورده
 بر دیهات آنها تاخت نموده غافل بر یک دو قلعه خرد که مصالح
 جنگ نداشت تاخت و یورش نمود چون آن جماعه در جنگ
 میدان عاجزند و سوای بندوق و شمشیر که بصورت سیخچه
 دارند یراق دیگر ندارند و اسب نگاه نمیدارند در حمله اول رو
 بفرار آورده بیشتري خود را به پناه قلعه دمن و بسی رساندند و
 جمعی از فرنگیها با زن و فرزند با سیزی در آمدند و دو قلعه را که
 خالی نموده گذاشته رفته بودند بتصرف معتبر خان در آمد و دبدبه

و زانکه عظیم میان آن قوم روداد و همه دلداختها در قلعه دمن و بسی فراهم آمده به بند و بست برج و باره پرداختند - بعده که این خبر بکتهان گویه تعلقه کوکن عادلشاهی که خود را بجای صوبه دار کل و نائب مستقل پرتکال می گیرد رسید از آنکه آن جماعه خود را صاحب اختیار دریا میگیرند و در جنگ جهاز بر روی دریا ترددی که از آنها می آید از هیچ قوم دیگر نمی آید عرضه داشت از کمال تضرع و عجز بخدمت پادشاه و مقربان حضور نوشته دران درج نمودند که ما از طرف شما نوکر بیعلوفه برای دفع شر مفسدان روی دریا هستیم پارچه زمین ناکاره کنار دریا که حکام و فرمانروایان سلف این مرز و بوم بدبزرگان ما داده اند آباد کرده خدمت می نمائیم در صورتیکه خلاف مرضی مبارک باشد ماها که خانه بدوشیم خانه ما و مکان اصلی ما روی دریا است بر جهازات سوار شده بموجب حکم پادشاه خود که برای مقابله و پرخاش نمودن با پادشاه هذوستان ممنوعیم بمحافظت دریا خواهیم پرداخت - از آنکه مبلغی تحف و هدایا برای حوشتی و صاحب مداران حضور نیز فرستاده بودند مقربان پادشاهی خاطر نشان نمودند که تا از بند و بست خشکی و قلع ریشه کفار بد کردار بالکل خاطر جمع حاصل نشود زنبور خانه دریا را بشورش نمی توان آورد - بنابراین حکم معاف نمودن تقصیر آن جماعه و خلاص نمودن اسیران فرنگ بنام معتبر خان صادر فرمودند *

از نوشته اخبار نویسان صوبه ملتان بعرض رسید که سید شاه سلیمان که مدت سی سال فرمان روی ایران بود و ودیعت حیات نمود و بجای او سلطان حسین جلوس فرموده بدستور پادشاه دین پرور

هنگامستان حکم نمود که خرابیات خانها و بدعات نا مشروع قمارخانه و
غذا و دیگر سرمایه فساد از قلمرو ایران برطرف سازند - شاهزاده معزالدین
و شاهزاده محمد عظیم پسران پادشاه زاده شاه عالم را از قید خلاص
ساخته فرمودند که مراتب منصب هر دو بعرض رسانند و خیمه برای
آنها نزدیک کلال بار زدن فرمودند و بعد از چند روز هر دو برادر را تسلیم
بحالی منصب فرموده همراه شاهزاده معزالدین فوج و توپخانه
داده برای تنبیه اشقیای طرف کوکن مرخص فرمودند - و شاهزاده
محمد عظیم را در حضور نگاه داشته مامور و مقرر ساختند که از طرف
پادشاه دستخط می نموده باشد - چون حقیقت فساد و سرکشی
مرزبانان چنچی و چنجاور توابع بیجاپور که از سرکشان مشهور و از
خزانة معمور بودند و فی الحقیقت از منصوبان سنبهای مقتول
و از قدیم منجملة ملک رام راجای بیجاگر گفته می شدند و همیشه
با فرمان روایان بیجاپور دم مخالفت می زدند نظر بر استحکام دو
سه قلعه که پیوسته بهم داشتند شوخی زیاد از آنها بظهور می آمد
بعرض رسید - شاهزاده محمد کام بخش را باتالیقی جمدة الملک اسد
خان و هراوی اعتقاد خان که مخاطب بذو الفقار خان نصرت جنگ
ساخته بودند مرخص فرمودند و بهره مند خان را نائب جمدة الملک
مقرر نمودند و عبد الرزاق خان لاری را که فیروز جنگ چند گاه نزد
خود نگاه داشته بود مستمال ساخته بعد تسلیم منصب چهار
هزاری سه هزار سوار بخدمت فوجداوی کوکن عادل شاهی که
کنار دریای شور متصل گوهره تعلقه فرنگ واقع است مقرر کرده
روانه نموده عبد القادر خان نام پسر او را در حضور نگاه داشته

بودند - چون عبدالرزاق خان، در قبول نوکری مجبور بود و اکثر اراده
 وطن را در زبان داشت و با اخبار نوپسان بکمال سختی سلوک
 می نمود از سوانح تعلقه فوجداری او بعرض رسید که عبد الرزاق
 خان می خواهد بر سر جهاز سوار شده روانه وطن گردد - بعد عرض
 فرمودند که عبد القادر پسر او را محبوس سازند و عبد الرزاق خان
 را تغیر نموده گرز بردار تعین فرمودند که او را بحضور آرد - این خبر
 که بعد الرزاق خان رسید قبل از رسیدن گرز برداران از عدم خرچ و
 میسر نیامدن بار بردار خیمه و اسباب زیادتی را سوخته جریده
 گشته بطریق یلغار خود را بحضور رساند - بعد ملازمت مورد
 عنایات ساخته پسر او را حواله او نمودند و عبد الرزاق خان را از
 اصل و اضافه پنج هزار پنهان سوار نموده بخدمت فوجداری
 راهبری مامور فرمودند *

از ابتدای تسخیر ملک دکن که بتصرف تیموریه درآمد
 محصول خربزه گرما دران ولایت در ریک کنار رود خانه مردم
 عاجز و نامراد می کارند معاف بود دمی و درمی بتصرف عمال
 پادشاهی و جاگیر داران نمی آمد و در نسخه تذخواه دیوانیان و
 سرشته زمینداران داخل نبود - دین ایام که محرم خان عرف
 خواجه یاقوت را داروغه کل باغات پادشاهی نمودند و او بر حقیقت
 عدم ضبط محصول فالینزهای کنار رود خانها اطلاع یافت از راه شرارت
 ذاتی بعرض رساند که محصول خربزه صوبجات دکن که مبلغ کلی
 می شود و بضبط در نمی آید رایگان تلف می گردد و نقصان
 سرکار می شود - حکم بنام دیوانیان صادر شد که حاصل آن را ضبط

نمایند - از بنای این بدعت که هر سال چهاران و نامرادان بی بضاعت قوت دو سه ماه ازان بهم میرسانیدند بعد این حکم احدی و منصبدار علیحده برای ضبط محصول آن از روی جریب در همه برگذات تعیین شدند - و دستگاه ظام تازه برای حکام و عمال بدمآل بهم رسید - بدین وسیله مبلغ برای خود و سرکار می گرفتند بذابران جمعی که بدین شغل پارچه نان برای اطفال و عیال پیدا می نمودند دست از کشتکار و کسب این کار کشیدند - و دیگر بنای بدعت بد عاقبتی این گذاشت که سابق دروازه های باغهای پادشاهی که محض برای تفرج و فیض خاص و عام موضوع ست بر روی عالم مفتوح بود محرم خان فرمود که باغات صوابجات همیشه مقفل نگاه دارند مردم را از سیر و تماشا محروم ساخت مگر جمعی که چیزی بنگاهدانهای باغ بدهند و تملق نمایند در بر روی آنها کشاده گرد *

نیکوان رفتند و سفته ها بماند * ظالمان رفتند و لعنتها بماند
باقی سخنهای او که باعث قید و بی آبرو گردیدن پادشاه زاده محمد کام بخش گردید بر محل بذکر خواهد درآمد *

چهار دختر از ابوالحسن مانده بود که کدخدا نه نموده بود دختر کلان را هر چند خواستند بکسی منسوب سازند قبول نه نموده پیغام نمود که اگر پادشاه را در خدمت خویش برای آب وضو بردست ریختن در حرم محرم شرعی خویش سازد فخر خود میدانم و الا از باقی اذات دنیاوی اجتناب دارم لهذا یوسیه برای او مقرر کرده با احترام تمام نزد پدر او نگاه داشتند - و یک دختر در

عقد سکندر بیجاپوری در آورده با او در حبس همدم ساختند و دختر
 دیگر را بعنایت خان پسر اسد خان عقد بستند و یک دختر بیک
 بند منسوب نمودند که خلاف رعایت
 از فرزندان سلسله نقشب
 خاطر ابوالحسن بظهور آمد - روح الله خان مدیر بخشی که از امرای
 مزاج گرفته مبروروثی گفته می شد و به مزاج پادشاه آشنا شده بود
 و در برآمد کار خلق میگزشتید و دیعت حیات نمود تاریخ وفات او
 (روح در تن ملک نماند) یافتند - بهره مند خان را که تن بخشی بود
 و نیابت وزارت ضمیمه آن داشت مدیر بخشی نمودند و مخلص خان
 را که خدمت عرض مکرر داشت تن بخشی مقرر کردند و شریف خان
 بخد مت عرض مکرر مامور گردید - درین سال بسبب شهرت خبر خلاصی
 پادشاه زاده محمد معظم اخبار فساد افزای مختلف از اراده باطل
 پادشاه زاده محمد اعظم شاه بر زبانها جاری گردیده بود بدقتاضای مصلحت
 پادشاه زاده را از بنکاپور برای رفتن طرف واکن گیره که از اردوی
 پادشاهی سر راه واقع شده بود مامور فرمودند - بعده که محمد اعظم
 شاه بکمال آراستگی فوج و شان و شوکت تمام نزدیک لشکر رسید
 از آنکه خیمه بخیمه از زبان هرزه درایان خبر اراده فساد پادشاه زاده
 زبان زد گردیده بود و همچنان که از طرف محمد اعظم شاه کلمات
 وحشت افزا بگوش مقربان پادشاه میرسید از طرف پادشاه نیز
 کلمات اغو در لشکر پادشاه زاده انتشار یافت پادشاه زاده عرض داشت
 نمود که اگرچه آرزوی حصول سعادت قدم بوس زیاده ازان مت که
 بعرض آن پردازد اما از آنکه موافق حکم زود بر خدمت ماموره
 باید رسید و بواس دارد که در صورت داخل لشکر گردیدن مردم

همراه خانه زاد مبداءا جا بجا بخیمهای خویشان و آشنایان رفته
 لنگر اقامت اندازند و در برآمدن تکاهل ورزند باز هرچه ارشاد شود
 بدان عمل نمایند - در جواب از راه فرزند نوازی فرمان صادر شد که
 ماهم خواهش دیدن آن فرزند کامگار بمرتبه اتم داریم اما چون
 داخل شدن آن نور چشم بلشکر مصلحت نیست ماجریده بشکار
 می آیم آن سعادت اطوار نیز با چهار صد پانصد سوار با هر دو
 فرزند کامگار جریده آمده ملازمت نماید هما نوقت رخصت خواهم
 نمود و حکم شد که خیمه مختصر شکار بیرون برده در زمین پست که
 لشکر بنمود نیاید نصب نمایند و خفیه به بخشیان و داروغه جلو
 خاص و توپخانه و گرز برادران و مردم خاص چوکی حکم فرمودند
 که مردم بسیار کم انتخابی تهور پیشه مسلح همراه بگیرند و در ظاهر
 تاکید بلیغ نمودند که مردم زیاده نیایند و جمعی از قراران متعبدند
 توپخانه مامور گردیدند که همراه لشکر پادشاه زاده و چهار طرف
 دولتخانه چنان بند و بست پردازند که باد را هم مجال بیحکم داخل
 شدن لشکر نباشد و میرتنزان را مامور فرمودند که از دخام عام و تماشاائی
 را نگذارند و بعد رسیدن بدولتخانه مجددا حکم بنام پادشاه زاده
 صادر شد که جای دولتخانه بسیار کم وسعت واقع شده زیاده از سه صد
 سوار با خود نیارند همینکه پادشاه زاده موافق حکم با مردم خاص
 قلیل روانه گردید حکم دیگر رسید که با جمعیت در صد سوار خود را
 برساند چند قدم راه که طی نمود یکی از چیلهای روشناس زبان دان
 پیغام رساند که زیاده از صد سوار با خویش نیارد همچنان پیهم
 حکم میرمید تا آنکه نزدیک بارگاه رسید جمال چیله حکم رسانید

که صیدی که بر سر تیر آورده ایم رم خواهد خورد و چپقلش مردم زیاد و میدان جلو خانه تنگ واقع شده از سه جلودار زیاده باخود نیاورده باقی مردم را رخصت نماید - حاصل سخن تدبیر قضا توام عالمگیر چنان موافق افتاد که بعده که بادشاه زاده همراه والاچاه و عالی تبار نزدیک رسید و بندوق قتیله روشن بقصد شکار بقابو آمده در دست بادشاه بود بسبب اهتمام میر تنکان زیاده از دو جلودار بار نیافتند و برای گرفتن اسپ عالی تبار جلودار نبود - درین حالت که بادشاه زاده رنگ رو باخته خود را در عین تهلکة دام بلا دید مختار خان حکم رساند که هر سه یراق را نموده بیایند - بادشاه زاده زیاده متوهم گردید مختار خان به تسلی پرداخته باخود بود - بعد ملازمت بتقدیم آداب کوشیده سه بار طواف پادشاه نموده نذر و نثار گذراند - حضرت خلدسکان از روی لطف و شفقت تمام در بغل گرفته تنگ در آغوش کشیده بندوق بدست پادشاه زاده داده حکم تیر بر عید انداختن نموده باز همراه بتسبیح خانه آورده حکم نشستن فرمودند - باظهار گرمی و تپاک تمام استفسار احوال نمودند - از آنکه شهرت یافته بود که پادشاه زاده زیر جامه زره پوشیده ست لهذا پیداله ارگجه طلبیده برای تسکین و دفع حرارت فرمودند که بند جامه را نماید و بدست مبارک ارگجه مالیدند بعده شمشیر خاص که پیش تخت می گذاشتند از غلاف برآورده تعریف آن که از عهد فردوس مکانی بما رسیده نموده بدست پادشاه زاده دادند - دست پادشاه زاده لرزیدن گرفت - بعد تقدیم آداب شمشیر را ملاحظه نموده خواست که باز بدست پدر بزرگوار

بگذراند از روی عذایت پادشاه زاده مرحمت فرمودند
و چند کلمه و عطا و نصیحت آمیز مشتمل بر اشاره آدکه شمارا گرفته
خلاص نمودیم و خبر بوابسته‌های شما رسیده باشد و همه در کمال
مایوسی مغموم خواهند بود زود مرخص شوید بر زبان آورده
خلعت و جواهر داده رخصت نمودند - گویند تارسیدن خبر مرخص
ساختن پادشاه زاده جانبی بیگم محل خاص محمد اعظم شاه و دیگر
بیگمان و خدمه محل مایوس مطلق گشته بگریه و زاری پرداخته
بودند - بعد رسیدن خبر نجات ازان بلیه رنگ بروی همه آمد - نقل
نمایند هرگاه فرمان بدستخط خاص بنام پادشاه زاده صادر می شد
و از نوشته وکیل بر مضمون آن اطلاع نمی یافت وقت سوار شدن
باستقبال فرمان تا بر مضمون اطاع یابد چنان متنازل خاطر می
گردید که رنگ بر چهره او بحال نمی ماند *

چون بسبب مزید اعتبار و استقلال میرزا یار علی که داروغه
تاک بود و بکمال دیانت و استغنا خدمات مرجوعه را سرانجام میداد
سوانح نگاران بلاد و قصصجات بمرتبه استقلال و اعتبار بهم رسانده
بودند که فی الحقیقت شریک غالب صوبه داران و فوجداران گردیدند -
درین ایام سوانح نگار بندر سورت محمد باقر نام را بعزت وقوع
تقصیری تغیر نموده بودند - سیادت و فضیلت پناه سید سعد الله
که از جمله فضایی متبحر و منزویان و خرقة پوشان مشهور هفت
اقلیم گشته بود و نوشته او نزد پادشاه اثر تمام می بخشید و در
جواب او همیشه فرمان بدستخط خاص باعزاز تمام صادر می فرمودند
و سید که در نوشتن سفارش ارباب حاجت جرأت زیاده می نمود

در باب بحال گردیدن محمد باقر و یکی از حکیمان دار الشفا که عزل او نیز بمیان آمده بود بحضور معروض داشت - بعد عرض هرچند که خدمت هر دو را بموجب نوشته سید بحال نمودند اما در جواب خلافاً هر بار که بدستخط خاص فرمان می رفت حسب الحکم بدین مضمون صادر شد - اگرچه بموجب نوشته آن سیادت پناه خدمت هر دو بحال نمودیم اما شما که فاضل و فقیرید باید که در صاده علما و فقرا می نوشته باشید درباره این مردم که پیشه ظلم اختیار نموده اند چه نسبت باحوال آن سیادت پناه دارد هرچند که در کار پادشاهی سعی و متدین باشند در قبول خدمت بر نفس خود ظالمند خلاف نص کلام الله که اعانت ظالم نمودن شریک ظلم گردیدن است چرا از شما بظهور آید *

چون بسبب امتداد مهم دکن بیشتر خزانه اندوخته تیموریه بصرف درآمده بود و قلت پای باقی و بسیاری از باب طلب از حد گذشت و در ایامی که روح الله خان مرحوم در گذراندن مثل نو ملازمان جرأت زیاده می نمود باوجود ممنوع گردیدن خود داری نمی نمود - روزی از روی بیدماغی فرموده بودند که ما مکرر گفتیم نوکر در کار نداریم شما هم چرا مردم را جواب نمی دهید - روح الله خان در جواب التماس نمود که دولت سلطنت خداوند هندوستان ملجای سلاطین هفت اقلیم است از زبان ما خانه زادان کلمه یاس در باره ارباب حاجت برآمدن از پاس ادب دور است از ما عرض نمودن امریست واجب قبول نمودن و جواب آن با اختیار آن ولی نعمت است - بعده در همان ایام مخلص خان بخشی گردید او می خواست

نسبت بروج الله خان زیاده در فیض بروی خلق الله کشاده گردن
و در مثل گذراندن جرات زیاد از اندازه خود بکار میدبرد و سه دفعه
بزبان نصیحت آمیز منع فرمودند فائده نه بخشید تا آنکه روزی از روی
بیدماغی و اعتراض تمام هردو بخشی را خصوص مخلص خان را
مخاطب و معاتب ساخته فرمودند که چندین بار گفتیم که نوکر
در کار نداریم قباحات نفهمیده حکم اقامی شنوند آنقدر زجر نمودند
که هردو بخشی آزردہ خاطر گشته بخانه آمدند - و به پیشکاران گفتند
که مردم را جواب دهند و سند و اسناد نو ملازمان جاری سازند و در
ترود بروی ارباب حاجت بسته گردید و بخشیان بحضور آمده
بصورت طلسم ایستاده می شدند و جمعی که از سالها می دیدند
مایوس گشته فکر های فاسد بخاطر راه میدادند و خیمه بخیمه
نوحه بودند - چون حاجی محمد انوار که از علم عقای و نقلی بهره
تمام داشت و آثار رشک بر چهره حال او پیدا و هویدا بود بحضور
رسیده سعادت اندوز ملازمت شد - پادشاه پرسیدند که احدی از جد
و آبای توبه بندگی این درگاه سعادت اندوز شده یانه - عرض نمود که
دون همتی را این بنده اختیار نمود - خدیو گیهان بر صدق مقال او
خوش شده بمنصب مناسب و خطاب خانی و خدمت
پیشکاری مخلص خان بخشی سرافراز فرمودند او از خطاب ابا
نمود و طریقه دیانت و راستی و کار طلبی او اگر مفصل بزبان
خامه دهد باطناب کلام منجر می گردد تا که بود خدمت را به
نیکنامی تمام سرانجام داد آخرش استعفای خدمت کرده
رخصت بیت الله حاصل نمود پادشاه از راه عنایات و قدر دانی

فرمودند که از طرف ماهم چند لک روپیه بخدمت مکّه معظمه برسانند
چنانچه بعد زیارت حرمین شریفین و رساندن مبلغ مذکور چون
مراجعت نموده بسبب بیماری اجل بلمشکر ظفر اثر نتوانست رسید
در بلاد خجسته بنیاد ودیعت حیادت نمود بعد عرض تاسف
بسیار فرمودند *

درین ضمن از زبانی هرکارها بعرض رسید که فوجهای
رام راجا جا بجا برای تاخت ملک و تسخیر قلعات که بتصرف
بند های پادشاهی درآمده متفرق گشته اند چنانچه قلعه پرناله که
از قلعه های فلک ارتفاع نامی مشهور توابع بیجاپور است و بتدریج
و سعی زیاد قلعه کشایان به تسخیر درآمده بود باندک تدریج
بتصرف منصوبان رام راجا رفت و قلعه دار پادشاهی وقتی که کار
از دست رفته بود خبر یافته دست و پای حاصل زده زخمی
گشته دستگیر گردید - و نیز معروض گردید که رام راجا قصد دارد
که خود را بباغانت مرزبانان چنجی رسانده در گرد آوری فوج خود
بپردازد - از شنیدن این خبر نهایت غبار ملال بر خاطر عاطر
پادشاه روی داد پاره بدحر مراقبه فکر فرو رفته بعد به بهره مند خان
فرمودند که پرناله نرفت بیجاپور رفت الحال زود بفکر تلافی آن باید
پرداخت - و خواستند که بهره مند خان را با فوج شایسته مرخص
سازند چنانچه طومار فوج بندی تیار شد و بتعین سزاولان پیشخان
بهره مند خان برآمد - درین اوان خبر رسید که شاه زاده معزالدین خود
را بدای قلعه پرناله رسانده بمحاصره پرداخت لهذا بذای مصلحت
بران قرار یافت که خود بدولت تابیرم پوری تشریف برده از آنجا

افواج برای تذبذب اشقیای تعین فرمایند و به تسلی بخشیدان پرداخته
برای گذراندن مثل بدستور سابق حکم فرمودند و شب ناکامی ارباب
غریب بصبح امید مبدل گردید *

ذکر سوانح سال سی و هفت جلوس مطابق سنہ هزار

و صد و چهار هجری

درین سال رایت ظفر اقبال طرف بیرم پوری برافراشته شد
بعده که ویرانه آن سرزمین از نزول مقدم پادشاه کشور گیر رونق
آبادی پذیرفت حکم چهاونی نمودند و فرمودند که بیرم پوری را
اسلام پوری می نوشته باشند و امرا بساختن عمارت و غربا بانداختن
چهر شروع نمودند - قاضی شیخ الاسلام چنانچه بگزارش آمده
رخصت کعبه خواسته بعد رسیدن بحرمین شریفین و ادای دو حج
و رساندن فیض به سادات و دیگر مکذآنها و ساختن مکانهای
خیر جاری مراجعت نمود - بعده که خبر رسیدن او به بندر هورت
بعرض رسید حکم طلب او باعزاز تمام صادر فرمودند - اگرچه قاضی
شیخ الاسلام اطاعت امر پادشاه اسلام نموده طوعا و کرها خود را
بحضور رساند و پادشاه کشور ستان توجه و عنایات و ترحمات را زیاده
نسبت بحال قاضی شیخ الاسلام بعمل آورده مکرر عطر و دیگر
خوشبویها بدست مبارک بجامه شیخ الاسلام مالیده تکلیف باز
قبول نمودن منصب مع اضافه و خدمت سابق و صدارت و هر
خدمتی که خواهد بمیان آوردند و آن پیرو حق از قبول ابا نمود
بعد مکرر فرمودن پادشاه لاچار گشته بتقاضای مصلحت دفع الوقت
التماس نمود امیدوارم که الحال رخصت وطن یابم که باحمد آباد

رفته زیارت مزار بزرگان آنجا نموده چندگاه در آنجا نزد عیال و اطفال
بسر برده رعایت صلۀ رحم نسبت ببعضی وابستهای بی بضاعت
بجا آرم بعده هرگاه که یاد فرمایند خود را برکاب خواهم رساند بدرجۀ
قبول در آمد و مخاج نموده باعزاز رخصت نمودند - برای نسخیر
قلعۀ پرناله و راجگده و دیگر قلعبجات جا بجا فوج تعیین فرمودند
و حکم بنام فیروز جنگ که بموجب فرمودۀ حضور در بهادر گده
چهارونی نموده بود صادر گردید که بنگاه در آنجا گذاشته جریده خود
را بتنبیه اشقیارسانده قلعبجات آن ضلع را بتسخیر در آورد - اگرچه بعد
دستگیر و مقتول گردیدن سنبهای جهنمی بسیاری از سرداران نامی
مرهده از طرف رام راجا برای تاخت و تاراج ملک قدیم و جدید
انتشار یافته اطراف افواج پادشاهی علم شهرت بر افراشته آغاز شوخی
و دست اندازی از حد گذرانده گارهای دست بسته نمودند که بتفصیل
آن قلم را رنجه داشتن از سر رشته سخن دور افتادن است اما از آن
جمله سنتا کهور پوره و دهننا جادو که از سرداران نامی صاحب پانزده
بیست هزار سوار جرار جنگی موجودی بودند و مرهتهای صاحب فوج
دیگر رفاقت و اطاعت آنها می نمودند چشم زخمهای عظیم از آنها
بسرداران فوج پادشاهی میرسید خصوصا سنتای نابکار در تاخت
و تاراج معمورهای مشهور و مقابله نمودن بامرای سر فوج عمده
چنان شهرت گرفت که هرکرا با او متابله و مقاتله اتفاق می
افتاد سوای آنکه کشته شود یا زخمی گشته اسیر گردد یا هزیمت
یافته فوج و بهیر بغارت داده جان بدر بردن حیات دوباره داند
چارۀ کار نمی دانست و هرطرف که آن سگ لعین نابکار به پیکار

کمر می بست هیچیک از امرای ذی وقار پادشاهی در مقابل او
کمر نمی بست و هر ستمی که با فوج جهان آشوب رو می آورد
دل شیر مردان رزم آزار را در تزلزل می انداخت چنانچه اسماعیل
خان یکباره از سرداران تهور پیشه مشهور دکن گفته می شد و بشرح
و تفصیل جنگ آن نمی پردازد در مقابله و حمله صف ربای اول از
جانب داشته تمام فوج او را بغارت برده خود او را بعد زخمی گردیدن
دستگیر ساخته چند ماه با خویش داشته آخر مبلغ کلی گرفته
خلاص نمود - بدین دستور رستم خان عرف شرنه خان که خود را
رستم زمان و شیر شرنه میگرفت در ضلع قلعه ستاره بعد مقابله باو
نمودن بهیر و هرچه باخود داشت بدان داده بچنگ آن کافر گرفتار
آمده بعد مبلغ کلی دادن نجات یافت - هم چنان علی مردان
خان عرف حسینی بیگ حیدرآبادی شش هزاری را که بدان سگ
نایاک مقابله و کارزار روداد بعد تردد نمایان تمام فوج و بهیر
بتاراج رفت بعد کشته و زخمی گشتن جمعی از مردم نامی همراه
فوج و علی مردان خان با چند نفر نامی زخمی و دستگیر گردید
و چند روز نگاه داشته دولک روپیه ازو و مبلغی از همراهان او گرفته
دست ازو برداشت - این خبرهای ناخوش غبار ملال برخاطر پادشاه
عالم ستان می افزود - در ایامی که خان جهان بهادر را از صوبجات
بنگاله و غیره معزول ساخته بی پروبال نموده بحضور طلبیده
بی جاگیر کرده نگاه داشته بودند و او از بیدماغی بمجرا کمتر می
آمد شهرت تردد و جان فشانی جان نثار خان و تهور خان پسر
صلابت خان که تازه بعرضه کارزار آمده مصدر ترددات نمایان گردیده

بودند بجای رسیده بود که خلد مکان بظهار حسن تردد آنها مکرر
 خان جهان بهادر را مطعون ساخته از روی قدردانی زبان بتوصیف
 شجاعت و تهوری هر دو آشدا می ساختند - در همان اوان بعرض
 رسید که مابین سرحد کرنا تک سنتا را با جان نثار خان و تهور خان
 و غیره که به تانده اشقیا مامور بودند سروکار مقابله افتاد و بعد
 زد و خوردی که بمیان آمد جمعی از هر دو طرف کشته و زخمی
 گردیدند بمرتبه هزیمت بفوج پادشاهی روی داد که تمام فوج و توپخانه
 و بهیر بغارت رفت - جان نثار خان زخم برداشته بسعی فراوان جان
 بدر برد و تهور خان زخمی گشته خود را میان مردها و زخمیها که
 در لالو گل آغشته افتاده بودند انداخته عمر دوباره یافتن غنیمت
 دانست - هم چنان با کثر مردم عهد و روشناس که دران فوج بودند
 چشم زخم بدنامی مال و آبرو بباد دادن رسید و بسیاری دستگیر
 گشتند و بعضی بحیل جان بدر بردند - بعده که این خبر بعرض پادشاه
 رسید اگرچه نهایت بر کدورت خاطر افزود اما در ظاهر بر زبان آوردند که
 اختیار بنده نیست همه از جانب الله است - از اتفاقات آن روز
 محمد مراد خان که مدت با خان جهان بهادر رفیق بود از دربار
 برگشته بدیدن خان جهان بهادر رفت از آنکه این خبر ناخوش خیمه
 بخیمه انتشار یافته بود خان جهان بهادر باظهار شماتت از محمد
 مراد خان استفسار نمود که حقیقت شوخی سنتا و تردد خانه زدن
 کار طلب پادشاهی که بعرض رسید چه فرمودند - محمد مراد خان
 گفت بعد عرض بر زبان مبارک جاری شد که آنها چه تقصیر دارند
 همه از جانب خداست - خان جهان بهادر گفت خیر در عالم بالا

عرض مکرر نمی باشد که بدهند و بازستاند هر کرا هر چه روز ازل دادند
دادند یعنی در سر لشگری و فوج کشیها بمن هرگز چشم زخم خفت و بی
آبرویی نرسید - خیمه پادشاه زاده محمد معظم را از جائی که بد نور
محبوسان بود بیرون متصل گلال بار نصب نمودن فرموده برای
مبجرا آمدن مافون ساختند و گاه گاه از انوش خاصه و میوه یاد
میدرمودند *

ذکر سوانح سال سی و هشت جلوس مطابق سنه هزار

و صد و پنجم هجری

بعده که پادشاه زاده محمد کام بخش و جمده الملک اسد خان و
ذو الفقار خان نصرت جنگ نزدیک چنجی رسید به تفارت گوله
رس فرود آمده بفکر تدبیر تسخیر قلعه افتادند - اگرچه نظر بر طول
و عرض قلعه چنجی که چند کوه متصل هم واقع شده و هر کدام با هم
علیه بقلعه نامیده می شود از انجمله دو کوه سر بفلک کشیده
است که سرانجام توپخانه و همه ذخیره ماکولات و اسباب جنگ آماده
داشت تمام اطراف آنرا محاصره نمودن متعذر بود اما بقدر مقدور بتدریب
و تقسیم مورچال برداخته شروع بمکدن نقب و بستن دروازه و
پیش بردن مورچال پرداختند و بهادران کار طلب و دلوران جانباز
خواستند که جوهر تردد و سعی خود را بعرضه ظهور آرند و کفار
قلعه نشین بدستور قلعه داران آزموده کار به بند و بست برج و باره
پرداخته باستغذای تمام که پنداری اصلا از آمدن لشکر تزلزل در دل
آنها راه نیافته گاه یک دو توپ هر میدادند و زمینداران اطراف
دور و نزدیک و فوج مرهده از هر طرف نمودار گشته بر سرکهای

یمین و پسر لشکر ریخته شوخی زیاد می نمودند و مانع رسیدن رسد غله میگردیدند و بعضی اوقات غافل بر هر مورچال ریخته دست برد نمایان بر روی کار می آوردند و تنزل تمام در افواج انداخته محذرت مورچال را ضائع و باطل می ساختند - چون مفصل بذکر سوانحی که در اینجا از ترددات فوج پادشاهی و محصوران بظهور آمده پرداختن خالی از طول کلام نیست و مکرر اوراق بسبب بعد مسافت بروایت مختلف اطلاع یافته آنچه ثقه دانسته خلاصه آن را بزبان قلم میدهد - حاصل سخن آنکه بعده که ایام محاصره باصداک کشید و مردم بسیار بدرجه شهادت رسیدند هر چند غلبه فوج کمکی کفار روز بروز زیاده می گردید ذو الفقار خان بهادر نصرت جنگ و دیگر مبارز پیشگان قلعه کشا چنان دلیرانه میکوشیدند که کار بر محصوران تنگ آوردند - اما از آنکه زمام اختیار فوج و کار فرمائی امور ملکی و مالی و بند و بست آن صلیع بدست جمده الملک و نصرت جنگ بود بر خاطر پادشاه زاده محمد کام بخش گرانی می نمود و از بعضی اطوار و کارهای پادشاه زاده که لازم و ملزوم ایام شباب است جمده الملک و نصرت جنگ کلمات نصیحت آمیز درشت و تلخ نسبت بپادشاه زاده بزبان می آوردند و این معنی باعث رنجش خاطر محمد کام بخش می گردید - خصوص که پادشاه زاده در سعی آن بود که تسخیر قلعه بنام او بحضور نوشته شود و سرداران صاحب اختیار طرف خود سعی داشتند روز بروز زیاده ماده فساد و عذاب آماده می گردید - خبر که بمحصوران رسید بر حقیقت کار اطلاع یافته به تمهید

مختلف پیغام رسل و رسائل شعله امروز پادشاه زاده به میان آورده
 علاوه آشوب و برهم زدن فوج گردیدند - درین ضمن خبر آمد آمد سنتای
 نابکار بمرتبه اتم اشتهار یافت و افواج مقهوران اطراف لشکر
 پادشاهی و سر راه را چنان فرو گرفتند که چند روز رسیدن احکام و گرز
 برداران و هر کاره و قاصد از حضور متعذر و بند گردید و نه از بادشاه
 زاده و جمده المملک پادشاه خبر میرسید و نه پادشاه زاده را
 بر حقیقت و خبر سلامتی حضور اطلاع حاصل می شد - و پیغامهای
 توهم افزای جهان آشوب مشتمل بر ترغیب و طلب پادشاه زاده
 از نزد محصوران میرسید لهذا وسواس هراس آمیز بدین مرتبه
 در دل پادشاه زاده راه یافت که بقول بعضی نظر بر عناد جمده المملک و
 نرسیدن خبر حضور خواست خود را بقلمه نزد محصوران رساند - جمده
 المملک و نصرت جنگ اطلاع یافته بی خبر خود را رسانده
 اطراف خیمه محمد کام بخش را فرو گرفتند و غافل بر سر پادشاه
 زاده رسید دستگیر ساختند - درین حالت که ماده فساد و آشوب لشکر
 پادشاهی آماده گردیده بود سنتای نابکار با بیست و پنج هزار
 سواریکه تاز جنگی رسیده اطراف فوج پادشاهی را چنان فرو گرفت
 که تنزل عظیم در دل بردار پیر لشکر انداخت و عرصه کارزار بمرتبه
 بر سرداران تنگ آورد که مصلحت کار درین دانستند که بهیر را
 با اکثر کار خانجات سدگین بار بدام تراج سنتاده خود را به پناه
 جای قلب رسانند - و بقول مشهور نظر بر تقضای وقت باهم
 ساخته پیغام مصالحه بدین شرط بمیان آمد که سنتا بتعاقب
 حال لشکر و سرداران که هر آنچه دران اضطراب باخود تونند

برداشت نه پرداخته بتاراج باقی بهیر و اشیای که دران بنگاه یابد
اکتفا نماید - و هر دو سردار چند گروه مصلحت جنگ کنان خود را
بکنار و پناه کوهی کشیده دفع شرجانی ازان کافر غنیمت دانستند
و بعد دفع سنتا باز بمحاصره پرداخته در فرصت چند روز که کار بر
محصوران تنگ گردید و برزایتی مبلغی بدانها رسید قلعهها را خالی
نموده راه فرار اختیار نمودند - بعد ازان که خبر دستگیر ساختن
پادشاه زاده بحضرت خلد مکان رسید اگرچه بحسب ظاهر نظر بر
تقاضای وقت که متصل آن خبر تسخیر قلعه رسید هرچه ازان
هر دو سردار بظهور آمد مستحسن افتاد اما در خاطر گرانی تمام
راه یافت و پادشاه زاده را باهر دو سردار طلب حضور فرمودند و تا
رسیدن بحضور پادشاه زاده همچنان در قید بود بعد ملازمت پاره
کلمات نصیحت آمیز به جمده الملک گفته اثر کم توجهی بظهور
آورده حکم خلاصی پادشاه زاده نمودند *

سابق حقیقت فساد انگریز بر روی دریا و مهم نمودن
سیدی یاقوت خان و بعد نزایک رسیدن کار تسخیر قلعه
مذبی و بموجب حکم برخاسته آمدن بزبان خامه داده درین
سال جهاز پادشاهی مسمی گنج سوائی که کلان تر از جهاز در بندر
سورت نبود و بسفر بیت الله هر سال میرفت و مبلغ پنجاه
و دولک روپیه نقد زر سرخ و ریال که بعد فروختن جنس هندوستان
در مخه و جده به بندر سورت می آوردند محمد ابراهیم نام
ناخدای جهاز که خود را از جوانان تهور پیشه میگرفت و
چلکهای آهنی ساخته با خود گرفته بود که وقت مقابله با

جهاز غنیم بهمین چلکها جهاز را با غنیم دریا زنده دستگیر خواهم نمود و هشتاد توپ و چهار صد بندوق در جهاز سوای آلات دیگر جنگ موجود بود همیذکه هشت نه روزه راه بندر سوزت جهاز رسید جهاز انگریز که نسبت بجهاز پادشاهی بسیار خرد بود و سیوم و چهارم حصه گنج سوائی مصالح جنگ نداشت از مقابل پیدا گردید بعده که بتفاوت گواه رس نزدیک هم رسیدند توپ اول دفعه از جهاز پادشاهی آتش دادند از شاهت مردم جهاز توپ ترقید و از ضرب صدمه پارچههای آهن که از جدا شده سه چهار نفر ضائع و تلف گشتند و در همان اثنا گواه جهاز خصم بر چوب میان جهاز گنج سوائی که باصطلاح دریا نوردان قول جهاز نامند و مدار سلامت روی جهاز بران است رسیده معیوب ساخت و مردم جهاز انگریز نیز اطلاع یافته دلیر گشته بطریق یورش جهاز را بجهاز پادشاهی رسانده شروع بجنگ شمشیر نموده خود را اندرون جهاز انداختن نمودند - باوجودیکه نصرانی در جنگ شمشیرچندان جرأت ندارند و آن قدر مصالح و آلات کارزار در جهاز پادشاهی بود که اگر ناخدا استقامت می ورزید از عهده دفع شر آنها بر می آمدند اما بمجرع اثر غلبه جهاز انگریز محمد ابراهیم ناخدا که بجای فوجدار جهاز میدباشد زیر تختهای خن جهاز گریخت و اول بار کنیزهای ترکی که در محله خریده سریت خود نموده بود و درین هنگامه چیره بوسر آنها بسته شمشیر بدست آنها داده ترغیب جنگ می نمود بدست نصرانیدها افتادند و تمام جهاز را متصرف شدند و آنچه نر نقد سرخ و سفید در جهاز بود بر آورده با اسیر بسیار بر جهاز خود

بردند بعده که جهاز آنها سنگینی نمود جهاز پادشاهی را کنار خشکی
 نزدیک تعلقه خود آورده قریب یک هفته در جست و جوی منزل
 و برهنه نمودن مردم جهاز و بی ناموسی مستورات پیر و جوان
 کوشیده دست از جهاز و مردم جهاز برداشتند و بعضی زنهای باغیرت
 قابو یافته برای پاس عصمت خود را بآب انداختند و چندی
 بکار و خنجر در هلاک خود کوشیدند - بعده که حقیقت از روی
 وقائع بعرض پادشاه رسید و سوانح نگار بندر سورت روپیه سکّه انگریز
 که در مذهبی باسم ناپاک پادشاه خود می زنند همراه امداد سوانح
 بحضور ارسال داشت حکم گرفتن گماشتهای انگریز که در بندر
 سورت تجارت می نمایند و فکر تسخیر قلعه مذهبی بنام اعتماد
 خان متصدی بندر سورت و سیدی یاقوت خان رسید و مقدسه
 ابن فساد بسالها کشید اما از آنکه انگریز بدنامی این جرأت اصلا
 برخود نمی گرفت و یاقوت خان را بسبب خفت رسیدن سابق
 آزاده خاطر می دانست نسبت بسابق زیاده در تعمیر برج و باره
 و مسدود ساختن راههای دشوار گذار کوشیده راه تردد بالکل مسدود
 ساخته بود و اعتماد خان متصدی بندر سورت که نظر بر بند و بست و
 استحکام قلعه مذهبی میدانست که علاج پذیر نیست و در صورت کوش و
 شورش باکله پوشان سواهی ماده فساد که مبلغ کلی نقصان محصول بندر
 خواهد شد خود را از کفایت شعاران واقعی پادشاهی می گرفت
 و نمی خواست که یک روپیه از محصول پادشاهی تلف شود هر چند
 بحسب ظاهر گماشتهای انگریز را مقید ساخته بود اما در باطن
 بتدبیر دفع گفت و گوی بدنامی انگریز می کوشید و انگریز بعد از قید

افتادن گماشته‌ها هر جا که نام منصب دار پادشاهی بر روی دریا یا کنار دریا می‌شدید و دست او میرسید گرفته برده عوض گماشته‌های خود قید می‌نمودند و مقدمه بطول انجامید *

دران گرمی هنگامه محرر اوراق را که از طرف عبد الرزاق خان و مردم احشام متصدی صاحب اختیار بودند در بندر سورت با انگریز منبئی غریب قسمی اتفاق ملاقات افتاد - چون در همان ایام بنده قریب دولک روپیه نقد و جنس از زر احشام خریده ذخیره پادشاهی و عبد الرزاق خان لاری فوجدار راهبری از بندر سورت براه کنار دریا از تعلقه فرنگ و انگریز براهبری می‌برد بعد رسیدن نزدیک سرحد منبئی در تعلقه فرنگ که رسید بموجب نوشته عبد الرزاق خان در انتظار بدرقه سیدی یاقوت خان ده دوازده روز توقف نمود از آنکه میان عبد الرزاق خان و انگریز رابطه محبت قدیم بابت حیدر آباد بود و عبد الرزاق خان برای مدد یاقوت خان و نیز نوشته بود انگریز برادر دیوان خود را برای طلب آن ب باظهار اخلاص فرستاد - هر چند کپتان فرنگ آن مانده باز مردم همراه بنده راضی بفرستن این جانب مع آن مبلغ سال سلاح نمیدادند - محرر اوراق توکل بخدا نموده نزد انگریز رفت و از برادر دیوان او پرسید که بعد ملاقات اگر ذکر تقریب استفسار مقدمه جهاز که در میان آمده بگفت و شدید آید موافق مزاج گوئی جواب نخواهد داد و برآستی سوال و جواب خواهم نمود و کیل انگریز که در اصلاح مقدمه و صیحت آن شقی ساهی شقی بود نیز چنان مصلحت داد که بخاطر جمع از روی نصائح پیش آمده بجز راستی کلمه و کلام نه نمایند -

بعده که این عاجز داخل قلعه شد ابتدا از دروازه هر دو طرف رسته
 پسرهای دوازده و چهارده ساله مقطع بندوقهای مکلف بدوش قطار
 قطار استاده کرده بودند چند قدمی که پیش رفت جوانان خط
 آغاز مطبوع بلباس فاخره با بندوقهای پرتکلف هر دو طرف بنظر
 در آمدند باز که گاهی چند طی نمود انگریزهای ریش دراز
 هم عمر بهمان ساز و لباس استاده بودند بعد ازان برقذازان مترش
 جوان بکمال زینت لباس آراسته صف زده در نظر جلوه دادند
 از آنجا که گذشتم انگریزهای ریش سفید زرفت پوش بندوق
 بدوش دو رسته بکمال آراستگی بنظر آمدند بعد آن کله پوشان
 سال خورد مقطع که کنار کلاه آنها مروارید گرفته بودند بهمان دستور
 هر دو طرف صف آراسته تا در خانه که نشیمن او بود قریب
 هفت هزار برقذازان مکلف مقطع بطریق محله استاده یافتیم بعد
 ازان جائی که خود او بر کرسی نشسته بود رسیدم باظهار
 خوشوقتی در سلام بدستور خود سبقت نموده استه معانقه
 نموده مقابل خود بر کرسی اشاره به نشستن فرمود احوال
 پرسى سوال و جواب راست و درشت و تلخ و شیرین
 اظهار اخلاص و محبت عبد الرزاق خان بسیار بمیان آمد از آن
 آنکه ابتدا سبب قید نمودن گماشتهای خود استفسار نمود در
 جواب خدا و رسول خدا را حافظ خود دانسته گفتم هر چند این
 فعل شذیع دور از طریقه اهل خرد که از طرف مردم شما سرزده
 شما بر خود نمیگیرید اما این سوال بدان میماند که باوجودیکه شعاع
 آفتاب عالمی را فرو گرفته باشد یکی از اهل دانش استفسار نماید

که پرتو آفتاب از کجاست در جواب گفت آنها که با ما عذاک دارند
 تهمت دیگران بر ما میگذارند بر شما از کجا یقین شده که این کار
 از مردم ما بظهور آمده و بچه دلیل معقول تحقیق شما گشته گفتم
 ازینکه دران جهاز جمعی از آشنایان مال دار و دوسه نفر فقیر
 فارغ از آرایش مالیت دنیا بودند از زبان آنها شنیدم که در وقت
 تاراج جهاز و قید نمودن آنها جمعی که بلباس و صورت انگریز
 بودند و بردست و بدن آنها نشان و زخم و داغ پیدا بود و بزبان
 خود میگفتند که این داغی است که در وقت محاصره سیدی یاقوت
 خان بر ما رسیده و امروز داغ این از دل ما بر آمد و شخص دیگر
 رفیق آنها بود و زبان هندی و فارسی میدانست ترجمه آن
 خاطر نشان مایان می نمود بعده که این تقریر از زبان بنده شنید
 بقرقه بخنده آمده گفت راست است آنها چنان گفته باشند اما
 آنها جمعی از انگریز ند که در ایام محاصره یاقوت خان زخم
 برداشته بقیه یاقوت خان در آمدند و بعضی خود از نزد ما جدا
 گشته بدن حبشی پیوسته مسلمان شدند و چندگاه نزد یاقوت خان
 مانده بازر از نزد او فرار نموده روی آن نداشتند که نزد ما بیایند
 الحان نزد دینکمار که سکنه نیز گویند و بر روی دریا دست
 اندازی بر جهاز می نمایند رفته نوکر و مصالح جهاز الطریق
 آنها شده اند و مردم پادشاه شما از عهده آنها بر نمی آیند و
 تهمت آن بر ما می بندند در جواب آن تبسم کنان گفتم آنچه
 تعریف حاضر جوابی و دانائی شما می شنیدم مشاهده کردم
 آفرین بر طبع شما که چنین مقدمه را بلافکر بدیده بدین تمهید

معقول جواب دادید اما بخاطر بیدارید که پادشاهان موروثی بیجاپور و حیدرآباد و سندهای نابکار از دست عالمگیر پادشاه نجات نیافتند پناه جزیره مذبی معلوم و گفتم همین که سکه بر روپیه زدن شما چگونه اظهار سرکشی است در جواب آن گفت که هر سال مبلغ کلی از منافع مال تجارت مارا بملک خود باید فرستاد و سکه پادشاه هندوستان را بنقصان بر میدارند و دیگر در روپیه سکه هند قلب و غش بسیار بر می آید و درین جزیره وقت بیع و شرای آن مناقشه بمیدان می آید بنابراین نشان اسم خود بران زده در تعلقه خود رائج می سازم - دیگر ازین مقوله کلمه و کلام بسیار بمیدان آمد پاره بر خاطر او گرانی نمود اما نظر بر پاس خاطر عبد الرزاق خان و عهد و قرار امان بر خود هموار نموده وقت بخصت تکلیف تواضع و ضیافتی که میان آنها رسم است بمیدان آورد چون از ابتدا شرط نموده بودم که در ملاقات حال پای رسمیات بمیدان نیاید بعظم و پان اکتفا نموده خلاصی خود را ازان بلیه غنیمت دانستم - محصول تمام جزیره مذبی که بیشتر آن فوفل و نارجیل است بدو سه لک روپیه نمی رسد و از بیست لک روپیه مایه تجارت آن بدکیش شهرت زیاد ندارد باقی مدار دولت ناپایدار انگریز از زدن و تاراج نمودن جهاز راه کعبه الله است که یک دو سال در میان دست اندازی می نمایند و وقت رفتن جهازات به بندر محله و جدّه که پر از جنس مال هندوستان می رود سروکار بجهازات ندارند اما وقت مراجعت که نقد زر سفید و سرخ و ابراهیمی و ریال در جهاز می آرند جاسوسی نموده جهازی که زیاد مالیت دارد بران تاخت می نمایند اگرچه مرهقه

که قلعه کهنديري و قلایه و کسه و کتوره در دریا مقابل قلعه جزیره
تعلقه حبشیهها نواحداث کرده کشتیههای جنگی اطراف قلعه
فراهم آورده بروی دریا بروقت قابو دست اندازی می نمایند و
هم چنان از قوم سکنه که بواریل نیز زبان زد است و از مفسدان
سورت تعلقه صوبه احمد آباد مشهورند بر جهازات خرد که از
بندر عباسی و مسقط می آید گاه گاه شوخی بظهور می آمد اما
جرات مقابله و دست اندازی جهازات کلان راه بیت الله ندارند
و انگریز بدنامی خود بر همان سکنه ثابت می نمایند *

دیگر از سوانح این سال بتاراج رفتن قاسم خان و خانه زاد خان
مخاطب به روح الله خان ثانی و صف شکن خان و دیگر امرای
نامی که بحسب تقدیر دستگیر سنتای کهور پره نابگار گردیدند - تفصیل
این اجمال بطریق اختصار کلام بزبان خامه می دهد - چون اخبار
تاخت و تاراج سنتای پاهم بعرض میرسد روح الله خان را با صف
شکن خان خوابی و محمد مراد خان بخشی پادشاه زاده محمد کام
بخش مع فوج پادشاه زاده و میرزا حسن عم زاده مختار خان و
دیگر امرای دکن با طومار فوج بیست و پنج هزار سوار که پنج شش
هزار سوار موجودی آن عهد باشد برای تنبیه آن کافر بد نهاد مرخص
نموده فرمودند که باتفاق قاسم خان فوجدار ضاع دندیری که سنتا
در همان نواح آواره بود باستیصال آن بد مآل کوشند - بعده که
امرای مذکور بقاسم خان که فوج جنگی شایسته و توپخانه آراسته
داشت پیوستند سنتای ملعون از شنیدن این خبر از مسامت
دور باستقبال شدانت - روزی که قاسم خان بقصد مقابله غنیم

بها تمام فوج پرداخته پیش خانه را پیشتر روانه ساخته خود بطریق
 هراول سوار گشته بود و روح الله خان با دیگر سرداران بآراستگی تمام
 می آمد هرکارهای قاسم خان خبر آوردند که یک دسته فوج غنیم
 برسر پیش خانه رسیده آنچه که توانستند تاراج نمودند و خیمهای
 سنگین را آتش زده و قریب ده دوازده هزار سوار برسر بهیر فوج
 روح الله خان تاخت آورده عرصه بر فوج پادشاهی تنگ آورده اند و
 هفت هشت هزار سوار مابین قاسم خان و روح الله خان حائل گشته
 شوخی آغاز نموده اند که فوجها بکمک هم نتوانند رسید از شنیدن
 این خبر قاسم خان سراسیمه گشته خواست که خود را بکمک سرداران
 دیگر رساند از هر طرف مدای دار و گیر بلند گردید و آن روز تا غروب
 آفتاب فوجهای کفر و اسلام با هم می کوشیدند با وجود آنکه دلاوران
 تهور پیشه داد جرات دادند بیشتر بهیر و کارخانجات افواج پادشاهی
 بتاراج رفت و دران روز از روح الله خان و محمد مراد خان ترددات
 نمایان بظهور آمد با آنکه جنس خوردنی برای آدم و چار پا میسر
 نیامد سرداران بالای فیل و سپاه تمام شب جاوی اسپان بدست گرفته
 از ملاحظه شب خون و پای دادن اسباب آن شب را بروز رساندند
 همین که خاور فلک تاز سر از دریاچه مشرق بر آورد فوجهای مرهته
 از اطراف شوخی آغاز نمودند و محاربه صعب روی داد و دران جنگ
 میرزا حسن با جمعی از مردم نامی و جماعه کثیر از مردم غیر مشهور
 بدرجه شهادت رسیدند چنانچه لاشهای میرزا حسن و غیره چند
 نفر عمده را هر چند جستند از غلبه آشوب پیدا نشد و خداداد پسر
 محمد مراد خان زخم برداشته پیاده گشته سه چهار روز مفقود الاثر

گردید همچنان تا سه روز فوج پادشاهی مغلوب و محصور بوده
 باوجود غلبه مرهته بدفع شرکفار می کوشید تا آنکه عرصه بر
 سرداران تنگ گردید و بقصد پناه گدهی دندیری تعلقه فوجداری
 قاسم خان جنگ کزان که اطراف مرهته حلقه وار فرو گرفته بودند
 روانه شده آخر روز زیر حصار گدهی مذکور رسیدند - چون درین سه روز
 اصلا بوی خوردنی بمشام لشکر اسلام نرسیده بود مگر آنکه آن روز برای
 مردم خاص از اندرون گدهی گاه و دانه رسید و راه آمد و شد مردم
 لشکر تنگ گردید همچنان سه چهار روز دیگر در پناه دیوار گدهی
 روبرو مورچال بسته در دفع حملهای غنیم لئیم روز بآخر و شب بصبح
 میرسانند و گاو و شتر و اسب بتاخت مرهته میرفت چون از غلبه
 آشوب هردو لشکر دروازههای گدهی بسته بود بقال و سکنه آن حصار
 غله بقدر مقدور از بالای دیوار فرود آورده روپیه و دو روپیه آثار
 بدست هرکه می آمد می فروخت روز چهارم و پنجم در لشکر
 غنیم خبر رسیدن همت خان بهادر پسر خان جهان بهادر که در
 تهوری علم شهرت بر افراخته بود و از حضور بنام او نیز حکم کمک
 و استیصال مقهوران صادر فرموده بودند انتشار یافت سندا از نصف
 فوج خود بیشتر با سرداران رزم آزما مقابل محصوران فوج
 پادشاهی گذاشته خود بقصد مقابله و سد راه همت خان بهادر
 گردیدن شتافت - چون باز هرکارها باو خبر رساندند که بمقابل
 همت خان بهادر فوج دیگر رام راجا پرداخته از بند و بست آنطرف
 خاطر جمع حاصل کرده جاسوسان سریع السیر گذاشته مراجعت
 نمود درین مابین فرصت چون عرصه بر سرداران پادشاهی تنگ

گردید قاسم خان و روح الله خان و صف شکن خان که نزدیک هم
فرود آمده بودند باهم خفیه مصلحت اندرون گدهی در آمدن
نمودند و بی آنکه بمحمد مراد خان و دیگر همراهان که مورچال
آنها بغاصله بود خبر نمایند ابتدا شروع بفرستادن کار خانجات که
بعد از تاخت غنیم باخود داشتند بشهرت سبکبار گردیدن بقصد
جنگ نمودن روانه نمود - اول شب قاسم خان به بهانه گشت
یرآمد از آنکه از راه دروازه بچند جهت داخل شدن مصلحت نبود
و ازدحام عام و غلوی سرداران زیاده بود بمدد ریشمان بدستور
کمند بالایی دیوار برآمده خود ر اندرون حصار رساند بعده روح الله
خان و صف شکن خان براه دروازه بچپقلش تمام مع ازدحام عام
داخل گدهی شدند بعد ازان محمد مراد خان و دیگر همراهان
خبر یافته بتصدیع تمام خود را رساندند - و صف شکن خان رو بمحمد
مراد خان نموده گفت که چگونه مردانه خود را رساندید سلطان
حسین خواهرزاده محمد مراد خان که در عهد حضرت خلد مکان
خطاب طالع یار خان یادت در عالم واسوختگی بر آشفته گفت
تف برین صفت مردانه آمدن شما که بران فخر می نمایید
و همه همراهان طعن بسیار بر او نمودند - القصه قریب یک ماه
دران چار دیوای محصور بودند و روز بروز عرصه بر محصوران
تنگ می گردید و کار بجائی رسید که چارپای سواری و بار بردار
بسیار که کار آنها نیز بهلاکت می رسید مذبح نموده می خوردند
از جمله غله که در انبار خانه و چاههای گدهی باهتمام و تجسس
تمام بهم رسانیدند قاسم خان برای همراهان مردم نامی که

بقید اسم نوشته بر آوردند فی نفر نیم پار آزار جنس جوار
و ارزن که با گندم و نخود آغشته جوش داده می خوردند مقرر
کرد و سوای آن مردم دیگر رو بهلاک آوردند و بسیاری بقصد
امان جان از گرسنگی خود را از بالای دیوار زیر انداخته پناه بلشکر
غنیم بردند چون بسیاری از کاسبان و پواج اشرافی و روپیه بر کمر بسته
همراه داشتند بدست مردم سنتا که می افتادند کمر آنها وانموده
زر کشیده می گرفتند و مردم بازار غنیم از جنس میوه و شیرینی
زیر دیوار گدهی آورده بقیمت خاطرخواه می فروختند و محصوران
از بالای دیوار زر در پارچه بسته فرود آورده خرید نموده بالا می
کشیدند و قوت رفق می نمودند آخر ذوق گدهی رو باتمام آورد
و کسافت و عفونت و قلت آب علاوه کمبایی غله بمرتب گردید که
عرصه حیات بر تمام مردم تنگ گشت - و درین حالت قاسم خان
بروایتی خود را مسموم ساخت یا از نرسیدن معتاد افیون که علاوه
غم و غصه گشته بود و دیعت حیات نمود - و روح الله خان و دیگر
سرداران چار ناچار قرار بر جوع صلح و طلب قول امان جان بقبول
لکها در وجه جان بهاکه هر کدام بدهند و سرداران را بایک اسب سواری
و رخت بدن بگذارند بمیان آوردند - بعده که دیوان روح الله خان و
دیگر سرداران با یکی از دکندهای عمده متعینند فوج نزد سنتا رفته
ذکر قرار خلاصی سرداران و تعیین مبلغ بمیان آوردند سنتا گفت که سوای
فیل و اسب و نقد و مالیتی که همراه است از یک هون که سه لک
و پنجاه هزار روپیه میباشد کم نخواهم گرفت - آن دکنی نمک حرام
آهسته در جواب گفت که این چه حرف است پاره سخت بگیرد

این مبلغ فقط از روح الله خان برای شما مقرر می نمایم فی الجمله آخر گفتگوی هفت لک روپیه بتفریق بر همه سرداران مقرر شد و چنان قرار کردند که هر کدام موافق حصه رسد خود قبولیت باظهار احسان امان جان نوشته داده تا وصول زریکی از خودشان یا نوکر عمده صاحب اختیار بطریق بر غمال نزد سنتا بگذارند و کسان سنتای نابکار بر سر دروازه گدهی نشسته سرداران را بایک اسپ سواری و رخت بدن و دیگران را بارختی که قابل مشعل در بر داشتند گذاشتند باقی زر نقد و جواهر و فیل و اسپ و اسباب دیگر همه بضبط در آوردند اگرچه از جمله مبلغ وجه قرار که اکثر بر غمال وقت یافته گریخته از لشکر آن ملعون برآمدند و خود او نیز چنانچه عنقریب بذکر خواهد در آمد بجزای کردار خود زود رسید نصف زر بوصول نرسید - اما دران حادثه آنچه از جمله زر خزانه پادشاهی که همراه فوج داده بودند و زرامیران و جواهر و غیره بتاراج رفت و دران محاربه و محاصره بدست آن کافر بد فرحام آمد از پنجاه شصت لک روپیه تجاوز کرده بود - بعد عرض هرچند حادثه که بر امیران و تمام فوج گذشت از تقدیر الهی باختیار سرداران نبود اما بسبب گرد ملال که بر خاطر پادشاه راه یافت چند روز از طلب حضور ممنوع نموده هریکی را بخدمتی از خدمات دور دست مامور و منصوب ساخته یا تعینات صوبجات نموده روانه فرمودند *

بعده که سنتا از طرف فوج مغلوب پادشاهی فراغ خاطر حاصل نموده خبر نزدیک رسیدن همت خان بهادر که از شنیدن محصور گردیدن امرا ایلغار نموده می آمد باورشیده دو فوج نموده از هر دو طرف

مقابل همت خان شتافت بتفاوت شانزده کوره با فوج اول که سنتا دران فوج بود همت خان را مقابله افتاد و محاربه عظیم رو داد و تردد نمایان از همت خان دران کارزار بعرضه ظهور آمد و مرهغه بدشمار بدارالبوار پیوست و بسیاری از همراهان همت خان بدرجه شهادت رسیدند و فوج سنتا رو بهزیمت گذاشته فوج بادشاهی را طرف فوج دویم کشیدند و همت خان شیر نبرد بتعاقب پرداخت از آنکه سنتا از برقندازان حکم اندازد در جنگلهای دشوار گذار پدناه اشجار جابجا برای سر راه فوج همت خان گذاشته بود بعضی از برقندازان کالیه که درین فن شهرت دارند بالای درختهای انبوه پنهان شده نشسته بودند همینکه سواری همت خان دران انبوه اشجار رسید ناگهان گولۀ تفنگ اجل بر پیشانی او خورد و مجال نفس کشیدن نداده شهید ساخت و تمام بهیر و فیلان و کار خانجات که همراه همت خان بود بی آنکه تفرقه شود بدست سنتا افتاد *

ذکر سوانح سال می و نه از جلوس خلد مکان مطابق

سنه هزار و یک صد و شش هجری

پادشاه زاده محمد اعظم شاه که برای بندوبست و تنبیه غنیم طرف کهریبه رفته بود از اختلال آب و هوا انحراف مزاج بهم رساند و آخر منجر باستسقا گردید بعد عرض طلب حضور فرموده اندرون گلال بار فرود آورده و اطبای تجربه کار حضور برای علاج پادشاه زاده مقرر کردند - چون از پادشاه زاده احتیاطی که باید در پرهیز بوقوع نمی آمد حکما شکوه این معنی بعرض رساندند و مرض چنان رو بشدت آورد که اطبا عاجز آمدند لهذا

پلنگ پادشاه زاده را نزدیک خوابگاه خاص بحضور طلبیده خود دوا و غذای پرهیزانه می خوراندند بلکه از راه مهر پداری خود در غذا رفاقت می نمودند و تقید تمام در علاج بکار می بردند تا حق سبحانه و تعالی شفای کامل بخشید - خواجه یاقوت نام مخاطب بمحرم خان که در سختی سلوک بدنام و از راه شرم و چشم صورت صد مرحله دور بود و بخدمت اتالیقی پادشاه زاده کام بخش سرانرازی داشت و پادشاه زاده نیز از بد مستی بادۀ ایام جوانی حرف او را بسمع رغما نمی شنید و از بیرونی و بد خوئی محرم خان پادشاه زاده و همراهان او خصوص کوکه و دیگر مقربان همدم آزردۀ خاطر می بودند و ادا های ناخوش از طرفین درباره هم دیگر سرمیزد - وسط ماه جمادی الاولی سال حال وقت مراجعت پادشاه زاده از دربار که محرم خان از عقب می آمد ناگهان تیری که پیکان او در زبان داشت از طرفی که معلوم نشد بشکم محرم خان رسید چون دستش بالای شکم حائل بود اجالش کوتاهی نمود و قدری دست او را مجروح ساخته بشکم او رسید و پرده اندرون شکم ندرید و پرده نرسید - محرم خان همچنان با دست خون چکان و دل و بدن پر خون خود را بخدمت پادشاه رسانده بگمان نزدیک و یقین شکوه تعدی همراهان پادشاه زاده نموده تیر را بجنس از نظر گذراند - کوتوال حضور برای تحقیق و پیدا نمودن صاحب تیر مامور گردید - بعد تفتیش و تجسس بسیار اسم پنج نفر از همراهان او باش وضع پادشاه زاده که چهار جماعه دار و یک هدو نام کوکه پادشاه زاده باشد بر آنها ظن برده بعرض رساند حکم شد هر پنج نفر را گرفته

مقید ساخته تحقیق نمایند - چهار نفر که از جماعه داران و همدم
 محرم پادشاه زاده و بیگناه بودند اطاعت حکم نموده بقید کوتوال
 در آمدند اما همدو کوکه بحکم آنکه الخائن خائف بخیره سری پیش
 آمد و پادشاه زاده نیز شفیع و حامی او باظهار بی تقصیری او
 گردید و بعد عرض حکم شد که خواجه محمد بخشی پادشاه زاده
 او را بحضور بدارد و الا همانجا باتفاق کوتوال بتحقیق تیر انداز
 خطا کار بدکردار پردازد و خواجه محمد او را در ابتدا بکلمات نصیحت
 آمیز چرب و نرم بی آنکه پای ستیزه و درشتی بمیان آید فهمانده و
 راضی ساخته تا بدر دولتخانه و لا آورد از آنجا بسبب وسواسی و هراسی
 که در دل او راه یافته بود خواجه محمد را غافل ساخته خود را
 در میان ازدحام مردم که همراه پادشاه زاده می آمدند انداخت و پادشاه
 زاده را حامی خود ساخت - بعده که بعرض رسید باز بنام پادشاه زاده
 محمد کام بخش حکم صادر شد که او را از همراهان خود جدا ساخته
 کسان کوتوال همراه داده از لشکر اخراج نمایند و خانه او را بضبط
 در آرند پادشاه زاده او را بوعدهای لطف آمیز نهانی امیدوار
 ساخته دوسد اشرفی و خیمه مختصر و دیگر سرانجام همراه داده
 بیکمی از محاللات جاگیر خویش مرخص نموده وقت رخصت
 اشک ریزان گردیده در بغل گرفت - از زبانی محرم خان این حقیقت
 نیز بعرض رسید بار دیگر بهم حکم صادر گردید که بیرون رفتن
 ندهند - پادشاه زاده باخود گرفته همراه بدارد و برای عفو تقصیر او
 التماس نماید - پادشاه زاده او را بر گردانده همراه گرفته بدر دولتخانه
 رسید - بعد عرض فرمودند که او را بیرون نگاه دارند و پادشاه زاده آمده بدستور

هر روز مجرا نماید - محمد کام بخش در جواب گفت که من او را از خرد جدا نمی نمایم و بالا بند کمر خود را و نموده دست خود را با هم بسته استاد - چون این ادای ناخوش بعرض رسید حکم نمودند که هر دو را در عدالت برده بنشانند و مخلص خان بخشی را فرمودند که بعضی پدیناسهای نصیحت آمیز به پادشاه زاده رسانده او را ازان اراده ناصواب باز دارد ازان پدینام نیز فائده نه بخشید بلکه زیاده داد طغیان سودای پادشاه زاده گردید - بعده حمید الدین خان بهادر مامور گشت که رفته هدوی گمراه را از پادشاه زاده جدا سازد و حواله کوتوال نماید همینکه حمید الدین خان رفته خواست که موافق حکم بعمل آرد پادشاه زاده کنار کمر خود کشیده بر حمید الدین خان انداخت حمید الدین خان دست انداخته کنار را گرفت و دست او زخمی گردید و از چهار طرف بر پادشاه زاده هجوم آورده هدو را بضرب چوب و لک و مشست از پادشاه زاده جدا نموده بزندان فرستادند و حکم فرمودند که پادشاه زاده را نیز مقید ساخته نزدیک جواهر خانه خیمه مختصر استاده نموده نگاه دارند و بعزل منصب و ضبط جاگیر و کار خانجات مغضوب ساختند - آری همه ثمر اثر صحبت بد است که کار پادشاه زاده نیز بدینجا رساند * بیت *

صحبت سفله چو انکشت نماید نقصان

گرم سوزد بدن و مرد کند جامه سیاه

درین ایام که ستاره طالع مسعود و عاقبت محمود پادشاه زاده بهادر شاه عرف شاه عالم که هفت سال منزوی بود از هبوط برآمد حکم خلاصی او فرموده بعنایات پادشاهانه بدستور سابق معزز ساخته

حکم نمودند که پادشاه زاده متصدیان سرکار خود بتجويز خود جدا نماید و کارخانجات پادشاه زاده آنچه بضبط آمده و سوای آن هرچه ضروري و لایق باشد عجله از سرکار جدا نموده حواله متصدیان شاه زاده نمایند و روز بروز بدستوري که حکما در ایام نقاهت مریض شفا یافته در شکستن پرهیز می افرازند در مهربانی و پرداخت حال پادشاه زاده حکیمانه متوجه شده می افزودند و این معنی باعث خارخار دل پادشاه زاده محمد اعظم شاه و مقربان او میگردد •

قاضی شیخ الاسلام که بعد مراجعت از بیت الله از پادشاه رخصت وطن احمد آباد گرفته رفته بود و بموجب حکم که مکرر برای طلب او فرمان صادر گردید از احمد آباد بر آمده در راه بعد ادای صلوات خمس از خدا درخواست می نمود که باز آلوده تعلقه خدمات پادشاهی نگردد مابین راه باجل طبیعی بر وضه جنان شتافت - بعد عرض پادشاه بحق شناس در باره او افسوس زیاده نموده فرمودند خوشا حال او که بعد از مراجعت از بیت الله پاک از آلودگی دنیا لبدیک حق را اجابت نمود - فی الواقع در سلطنت تیموریه مثل او قاضی حق پرست صالح متدین شنیده نشد اولاً از ترکه قاضی عبد الوهاب پدر خود که لکها اشرافی و روپیه و جواهر و املاک بسیار مانده بود تمامه به بردران و وارثان وا گذاشته و مبلغی براه خدا بمستحقان داده خود دایمی و درمی ازان متصرف و مالک نگردید - بعده که تکلیف منصب قضا باو نمودند بعد ابرام و مضایقه تمام بشرط چند که با پادشاه در میان آورده قبول نموده مدام تا دم آخر در فکر استعفا بود - و

حضرت خلد مکان دست ازو برنمیداشتند تا آنکه مهم بیجاپور و حیدرآباد بمیدان آمد - بعده پادشاه ازو فتوای جواز آن خواست بنابران رخصت احرام بیت الله را وسیله نجات خود از آلودگی دنیا و باز پرس آخرت ساخته چنانچه بربان قلم داده خود را بدان مکان متبرک رساند و زر وافر بمستحقان و شرفا و محتاج آنجا رسانده دوسه بذای خیر جاری گذاشته با آبرو مراجعت نمود - و باز حق سبحانه و تعالی اورا توفیق قبول کار و بار تعلقه سلطانی نداد تا بدار البدقا شتافت - و در ایامی که قاضی القضاات بود هرگز بقبول هدیه و تحف آشنائی بیغرض همراضی نمیگردید تا بر شوت و ظلم و کاری که پیشه و رویه ظالمان جفاکار روزگار است چه رسد - چون میدانست که در رجوع قضایا شاهدان زور بسیار را وکلای شرعی و مدعیان ابن الغرض حاضر می سازند و ثبوت طرف حق وابسته بعلم ذات پاک حق است از گذشتن بینه و نهیدن شهادت کمتر اجرای حکم پرتنقیح قضیه می فرمود و تا مقدور سعی میزد که مدعی و مدعی علیه باهم صلح نمایند و دیگر صفات حمیده بسیار داشت

* بیت *

نیکوان رفتند و سذتها بماند * ظالمان رفتند و لعنتها بماند
مصطفی خان کاشی که میدان افغانان از جمله مستعدان و صاحب کمالان روزگار توان گفت و در همت و سفره و تدبیر و رای صائب که ضمیمه شجاعت ذاتی داشت شهرت تام برآورده بود و از پیش آورده ها و مقربان و همدمان و شریک راز پادشاه زاده محمد اعظم شاه گفته می شد - سابق در سرکار بادشاه زاده بسبب عدم بذور

بست که همیشه دخل خرج را احاطه نمی نمود سپاه از طرف طلب هفت هشت ماه نالش داشت مصطفی خان بکمال تدین دخیل کار و بار سرکار پادشاه زاده گشته دستور نگاهداشت سپاه برین قرار داد که زیاده از شش هزار سوار در سرکار نگاه ندارند و زیاده ازین که بسبب شغارش و رجوع مردم آمده و پیش آمدن مهم ضرورت در نگاهداشت آید تا که منجمه شش هزار سوار فوتی و فراری بعمل نیاید تذخواه او جاری نکرد بدین سبب نالش دیر طلبی سپاه و شاگرد پیشه برخاست و هم فوج زیاده از ده دوازده هزار سوار مدام موجود بود چنانچه آخر بمروار آیام همین دستور در سرکار همه پادشاه زاده ها سوای سرکار شاه عالم استمرار یافت و نوکری پادشاه زاده ها حکم پایداری سرکار پادشاهی بهم رساند القصد بیاوری طالع و جوهر رشادت مصطفی خان آنقدر در دل پادشاه زاده جا گرفت و قرب بهم رساند که تمام اختیار سرکار پادشاه زاده بقصد اقتدار او در آمد و پادشاه زاده هیچ کار بید صلاح و مصلحت او نمی نمود و هر چه از پادشاه زاده خلاف مرضی پادشاه بظهور می آمد از آن افغان پخته کار می دانستند و این معنی بخاطر پادشاه نهایت گرانی می نمود و نظر بر رویه افغانان سلف نخواستند که قوم افغان این همه اختیار و استقلال در خانه پادشاهان بهم رساند - مکرر پادشاه زاده از روی نصیحت برای منع اختیار او فرمودند فائده نه بخشید - درین ضمن ادای خارج از مصطفی خان بظهور آمد که بر خاطر اشرف زیاده ناگوار گردید و او را مغضوب و بی منصب ساخته گرز بردار شدید بر او سزاول نمودند فرمودند که از لشکر پادشاه زاده اخراج کرده تا بذکر سورت رسانند و بزمان متصدی

بذکر حکم صادر شد که بر چهار سوار ساخته روانه بیت الله سازد *
 محرر اوراق مکرر در بذکر سورت از زبان مصطفی خان مسموع
 نموده که پدرم باوجود کمال پریشانی و عسرت برای تحصیل علم من
 تقید زیاده می نمود روزی که واقعه ناگهیر پدر رو داده من چهارده
 ساله عمر داشتم و در خانه آنقدر میسر نبود که بکفن و دفن وفا
 نماید بعد از فراغ فاتحه روز سیوم بقصد رفاقت قافله و جمعی افغانان
 که بدار الخلافت می رفتند کمر بسته بجهت فکر معاش از والد
 خود رخصت خواستم - مادرم گریه کزان دست بدامنم زده مانع آمد
 و گفت که باین عمر و بدین بی سرانجامی کجامیروی و چگونه دست
 از تو بدارم و بجدائی تو راضی شوم من بمادر گفتم ای مادر مهربان
 ذات پاک حق نسبت بمادری که بسیار بسیار فرزند را دوست
 دارد هفتاد برابر آن مادر بر بنده خود مهربان تر می باشد مرا
 بهمان خدا بسیار دوست از دامنم بدار - مادرم که این جواب
 از زبان من شنید اشک ریزان گفت برو که ترا بهمان خدائی که
 صفت او بیان نمودی سپردم - پس در هر لمحہ چندین شکر بر من
 واجب است که از چنان حالتی مرا بدین پایه رساند که پادشاه
 بدان عظمت هندوستان از من اعتبار برداشته و بعد از آنکه مرا
 مغضوب ساخته حکم اخراج فرموده روانه بیت الله نمودند بعده که
 بکعبه رفتم از زیارت حرمین شریفین فراغ حاصل نموده می خواست
 که چند روز در آن مکان شریف بسر برد باوجود رعایتی که از رساندن
 هدیه و تحف بشریف مکه آنچه بایست بعمل آمده بود وقت
 مراجعت قافله هندوستان شریف مکه موافق رویه که دارند بعضی

تکالیف شاقه بمیان آورده از مصطفی خان زیاده طلبی می نمود
مصطفی خان متحمل نگردیده مستعد روانه شدن گشته با جمعی
از همراهان کمر بسته برای رخصت رفته چند کلمه معقول گفته
برخواست مردم شریف خواستند که با او کارش نمایند شریف
منع نمود بلکه بعد از تواضع پیش آمده مرخص ساخت و بعد
رسیدن به بندر سورت با وجودیکه پادشاه درباره اکثر مغضوبان بعد
از مراجعت از بیت الله مهربان شده باز متوجه پراخت او می
شدند در باره مصطفی خان هر چند پادشاه زاده می نمود که
شفیع جرائم او گشته با خود بگیرد فائده نه بخشید اگرچه بعد رسیدن
بندر سورت حکم طلب او صادر فرمودند اما چون ازان بوی عفو
تقصیر ظاهر نگردید مصطفی خان که بخجسته بنیاد رسید نظر بر
مرضی پادشاه لباس فقیرانه پوشیده روانه حضور گردید و روز
ملازمت بهمان خرقه و تبرک بیت الله از نظر گذشته رخصت
انزوا حاصل نموده در خجسته بنیاد آمده باقی عمر منزوی بود -
چون مصطفی خان رساله تالیف نموده بود که ازان باسانی آیه کلام
الله به تعیین سوره و رکوع زود توان بر آورد و آن رساله را پادشاه زاده
روزی از نظر پادشاه گذرانیدند عرض نمود که تصنیف مصطفی خان
است بعد مطالعه فرمودند که تصنیف گویند تالیف است پادشاه زاده
باز عرض نمود که تا حال دیگری باین فکر نیفتاد لهذا تصنیف میتوان
گفت بعده پادشاه از روی بیدماغی بداروغه کتب خانه فرمودند
که رساله درین ماده سابق ازین نوشته اند از کتب خانه آورده بدست
پادشاه زاده بدهد باری چون مصطفی خان نیک عاقبت بود از ضرر

زیاد ازین که در قرب پادشاهان موافق شامت کردار هر یکی عائد
حال او میگردد محفوظ ماند *

در ایامی که پادشاه زاده شاه عالم را منزوی ساخته بر
مهربانی پادشاه زاده محمد اعظم شاه افزوده بودند و محمد
اعظم شاه خود را ولیعهد مستقل میدانست درین ایام که پادشاه
زاده مهین را مطلق العنان ساخته زیاده از سابق متوجه
احوال او گردیدند این معنی روز بروز باعث ملال خاطر محمد
اعظم شاه میگردد تا روزی که برای نماز عید الضحی تشریف
می بردند پادشاه زاده کلان را پیشتر اشاره نموده بودند که وقت
نشستن طرف دست راست بنشیند و بعد رسیدن بر سر سجاده نماز
عید شمشیر کمر را نموده بدست محمد اعظم شاه داده او را بدان
مشغول ساخته دست شاه عالم را گرفته دست راست جا دادند
محمد اعظم شاه چون تسمه شمشیر بر خود پیچیده زمانی عقب
پادشاه استاده ماند بعده دست محمد اعظم شاه را گرفته اشاره
نشستن طرف چپ فرمودند آن روز محمد اعظم شاه پیچ و تاب بسیار
خورد و نزدیک بود که ماده فساد آماده گردد اما از هیبت و تسلط
پادشاه هیچ کدام از پادشاه زاده را زهره و یارای چون و چرا نبود
تا آنکه پادشاه زاده محمد معظم را که مخاطب بشاه عالم بود
ماتقرب به بهادر شاه ساخته برای بند و بست مستقر الخلافت
اکبر آباد و تنبیه مفسدان آن ضلع باستقلال تمام مرخص ساختند
بعد رسیدن شاه والا قدر باکبر آباد پادشاه زاده معزالدین و محمد عظیم
را نیز نزد پدر مرخص ساختند بعد از آنکه چند گاه شاه در اکبر آباد

به بند و بست پرداخت بسبب اخبار مختلف شورش و فساد
ملتان که فرقه مشهور بلپي پدای سه نقط هندی که بلباس
فقیران طریقه مفسدان اختیار کرده بودند و آشوب بلوچان علاوه آن
در صوبه ملتان گردیده بود پادشاه زاده ولیعهد را مع پسران برای
بند و بست صوبه کابل مامور نمودند و شاه زاده معزالدین را
بصوبه ملتان مقرر فرمودند *

چون حضرت خلد مگان حوض مربع از مس ساخته موافق
روایت امام محمد رحمت الله علیه که اگر دست و پای
مصلی طاهر باشد هرچند که ظرفیت آب کم باشد یک دوکس
بدان وضو میتوانند ساخت دران آب وضو میدنمودند - روزی
یکی از فضلا که نزد پادشاه قرب داشت درین ماده التماس
نمود متوجه جواب او نشدند بعد از چند روز همان فاضل باشاره
بلکه باتفاق شیخ عبد الرحمن مفتی حضور درین باب بعرض
رساند در جواب آن از روی بیدماغی فرمودند که اینقدر جاهل مسئله
فیستم که بنقصان عبادت خود راضی باشم - بعد در همان ایام
شیخ عبد الرحمن مفتی رخصت کعبه خواست بعد طواف
حرمین شریفین که مراجعت نموده وارد بندر سورت گردید - دران ایام
امانت خان خواری پسر امانت خان مرحوم متصدی بندر صورت
بود حاجی عبد الرحمن را بضیافت طلبید - محرر سوانح دران
مجلس نیز حاضر بود امانت خان از حاجی عبد الرحمن درباب
مسئله وضوی پادشاه دران آب حوض سوال نمود حاجی عبد الرحمن
جواب داد که خوب نمی گذد - و مگر عرض نمودیم بسمع رضا

نشندیدند چه کنم پادشاه اند - دران مجمع یکی از شاگردان خاندان
خواجه دیوانه که از اعیان و اکابر زادهای مشهور توران اند و بدو
سه واسطه در بندر سورت سکزی دارند عبارت روایت جواز وضو
ازان آب بقول امام محمد رحمت الله علیه از فتاوی معتبر
خواند - حاجی عبد الرحمن در جواب او بر آشفته گفت برین
قول عمل نمودن و فتوی دادن دو قباحت لازم می آید - اول طهارت
ظاهری دست و پای مصای لازم و در مردم عام احتیاط آن
بعمل آمدن معلوم - دوم آنکه همین که پادشاهان پیران عمل نمایند
برای اهل تشیع دستگاه گفتگو بهم میرسد - اما حضرت خلد مکان
مدت مدید دران حوض وضو میدنمودند *

درین سان از فتوح غیبی که بطالع خلد مکان رو داده استیصال و
بجهنم واصل شدن سنتای بدخصال است - اگرچه در باب گذشته شدن
آن سگ زابکار باختلاف روایت مسموع گردید اما آنچه از زبان را
ویان ثقه که دران لشکر بودند شنیده شد چند کلامه از تفصیل آن بطریق
اجمال بزبان خامه میدهد - بعده که آوازه تسلط و تاخت و تاراج
سنتای ملعون از حد تجاوز نمود در ایامی که غازی الدین خان
بهادر فیروز جنگ بمسافت چهار پنج منزل بیجا پور برای تنبیه
سنتا و دیگر اشقیای مامور گشته استقامت ورزیده بود و در همان
ایام قلیچ خان خلف الصدق فیروز جنگ برای تعاقب غنیم نواح
لشکر پادشاهی با بیشتر از همراهان و کومگیان نامی صاحب
فوج بر آمده بسبب غبار خاطری که دران روزها با پدر بهم رسانده
بود مع فوج بملازمت پادشاه رسیده اراده باز گشت نزد پدر

نداشت و از جمله متعینه سوای حامد خان برادر دلیر خان
عرف عبد الرؤف بیجاپوری و لطف الله خان دیگر مردم
نامی نموده بودند بلکه برادری آنها نیز همراه قلیچ خان رفته بود
درین ضمن خبر رسید که سنتای کهور پوری نابکار با فوج بیست
و پنج هزار سوار بتغایت هشت و نه کروز رسیده آن سپه سالار با فرهنگ
نظر بر شهرت و غلبه سنتا که مبارز پیشگان با نام و نشان از شنیدن
نام آن بدنام حوصله بیدار میدادند رنگ و رو می باختند فیروز جنگ
نظر بر قلت فوج خود بتقاضای وقت مصلحت دران دانست
که شهرت سوار شدن طرف سنتا داده میر منزل را مع دیگر مردم
برای صاف نمودن راه و روانه نمودن پیش خانه تعیین نمود
و خود سوار شده برای کوچه غلطی راه بیجاپور اختیار کرد - بعده
که هشت و نه گروهی بیجاپور رسید از زبانی جاسوسان ظاهر
گرفتند که چون میان سنتای شقی و دهنا جادو که هر دو خود را
سیداپتی میگرفتند یعنی باصطلاح دکن سپه سالار گفته می شد
باوجودیکه دهنا جادو از سرداران عمده قدیم مرهتته گفته می
شد و نسبت بدیگران سرداران و سنتا با امرای پادشاهی طریقه
سلوک و سلامت روی مرغی میداشت سنتا برو تفوق می جست
لهذا میان هر دو غبار خاطر بهم رسیده بود و مدام در استیصال
همدیگر میکوشیدند و سنتا نسبت بهمراهان در سیاست شدید
القلب بود و باندک تقصیر زیر پای فیل می انداخت اکثر
امرای مرهتته با او عداوت داشتند و خفیه با دهنا جادو برای
استیصال سنتا بنامه و پیغام باهم ساخت نموده بودند - درینولا

هنونت رای و نام که از سرداران نامی گفته می شد باشاره دهتا جادو که با همراهان آمده سندانیز ساخته بود باتفاق فوج دهتا جادو تاخت آورده بهیر اورا تاراج نموده و بسیاری از راوتهای نامی لشکر سنتا ازو جدا گشته به هنونت راو پیوستند و جمعی کشته و زخمی گشتند - و سنتابی پر وبال گشته رو بجبال و مارای خود گذاشت - از شنیدن این خبر در فوج فیروز جنگ عجب خوشوقتی روداد - و غازی الدین خان بهادر به تهید تعاقب با همراهان مصلحت بمیان آورد و در همین اوان فرمان بدستخط خاص رسید - متضمن براینکه از نفاق سردارهای مقهوران ظاهر می شود که درین زودی سنتابی ملعون بجزای کردار خود خواهد رسید آن سپه سالار با فرهنگ بی رنگ تعاقب نموده چنان سعی نماید که فتح استیصال آن بدخصال بذام آن فرزندان بی ریو و رنگ بر صفحه روزگار ثبت گردد - و آن ملعون خود را جمع نتواند نمود - بعد رسیدن حکم فیروز جنگ با فوجی که داشت بتعاقب سنتابی بدعاقبت پرداخت - از یک طرف فوج پادشاهی و از طرف دیگر فوج دهتا جادو پاشنه کوب عقب آن میداد بدام اجل گرفتار گشته می تاختند تا آنکه فوج سنتا بالکل ازو جدا و متفرق گردید و درین حالت نا کونا میان (۱۵) نام که یکی از سرداران مرهنگه گفته می شد و چندگاه در جرگه بندهای پادشاهی در آمده باز بفرقه خویش پیوسته بود و دران سرزمین وطن داشت از آنکه سنتا برادر او را قبل ازین بچند سال زیر پای فیل اذداخته بود و

ماده عداوت جانی باهم داشتند برهنمائی زن خود باجمعی از مردم
بتعاقب سنتا تاخته بمکانی رسید که سنتا کوفته و مانده بی پرو
بال گشته بر سر ناله رسیده غسل میدنمود - غافل بر سر او رسیده
بقتل آورده سر او را بریده در توبره انداخته عقب اسب بسته نزد
زن خود یا پیش دهنای جادو می برد مابین راه تو بره از اسب
جدا شده افتاد - هرکارها و سواران فوج فیروز جنگ که بتعاقب
سنتا دران کوه و صحرا انتشار داشتند آن تو بره مع سر بدست
هرکارهای که سرا و رامی شناختند افتاد - و نزد لطف الله خان
که هراول بود آوردند - و لطف الله خان نزد فیروز جنگ آورده زبان
بمبارک باد و فتح نمایان خدا داد کشاد و صدای شادیانه بلند
گردید - بعده در لشکر تشهیر داده مصحوب خواجه بابای
تورانی نزد پادشاه عدو مال روانه نمود - بعد از آنکه سر آن کافر
مقتول از نظر گذشت شکر عظیم الهی بجا آورده اشاره بنواختن
نوبت نموده خواجه بابا را مخاطب به خوش خبر خان ساخته
حکم فرمودند که سر او را در لشکر و در بعضی بلاد دکن تشهیر دهند -
و درین ماده روایت دیگر نیز مسموع گردید و الله اعلم *

درینولا خبر واقعه خان جهان خان بهادر بعرض رسید اگرچه چون
در آخر عمر پدای اعتراض آمده بود بسبب بیچاکری در کمال
عسرت بسر می برد اما از امرای با وقار فتح نصیب صاحب
تدبیر بود بیست و دو جنگ نامه نموده زخمهای کاری برداشت
به نیکنا به پایان رساند .

عبد الرزاق خان لاری که از ابتدای نوکری برای رفتن وطن بهانه

جو بود و باخبر نویسان در کمال سختی سلوک می نمود
درینولا بموجب شکوه سوانح نگار از فوجداری راهیری تغیر نموده
طلب حضور نمودند - بحضور نارسیده از راه استعفای منصب
نوشته رخصت کعبه خواست - اگرچه بعد عرض بحسب ظاهر
مرخص فرمودند اما از آنکه از مشاهده شجاعت و نمک حلائی
او در نوکری ابو الحسن از راه قدردانی بسیار ازو راضی بودند
و همیشه در اتمالت او کوشیده ترغیب طلب مردم لاری می نمودند
بعد رسیدن حضور عنایات زیاده مبذول حال او فرمودند - خفیه
مخلص خان بخشی را مامور نمودند که از طرف خود در تسلی
عبدالرزاق خان پردازد - و او را از اراده مرکوز خاطر باز داد - عبدالرزاق
خان راضی نگشت و دستک رخصت مع مال و عیال از کمال
لطف مرحمت نمودند محمد معصوم و غیره سه پسر او به همراه
پدر رفتن راضی نگشته در حضور ماندند - و هیچ نوکر ابو الحسن در
نوکری پادشاه چنین خوش عاقبت نگردید که عبدالرزاق خان
بسبب پاس حق نمک بآبرو مرحله عمر بپایان رساند *

ذکر سوانح سال چهارم از جاوس خلد مکان مطابق سنه هزار

و صد و هفت هجری

پادشاه زاده محمد اعظم شاه را برای بندوبست و تنبیه غنیم
عاقبت لذیم طرف برگانو [16] رخصت فرمودند - درین اوان بعرض
رسید که رام راجا برادر سندی جهنمی که از قلعه جات ضلع

راجگده برآمده طرف چنچی و دیگر مکانهای قلب پناه برده
 مفقود الاثر بود باز خود را بتعلقه ستاره و غیره رسانده هفت ماه
 در قلعه بسر برده از شنیدن کشته شدن سنبها دهنای جادو را برای
 مصلحت طلبیده باراده فاسد و فکر فراهم آوردن لشکر است - درینوا
 از نوشته اخبار نویسان صوبه ملتان معروض گردید که پادشاه زاده
 محمد اکبر که نزد شاه سلیمان ایران رفته بود بعد واقعه شاه که
 سلطان حسین جلوس نمود چون محمد اکبر مکرر در خواست
 مدد فوج و دیگر سرانجام بمیان آورد شاه سلطان حسین
 بدستور شاه مغفور شاه سلیمان عذر آورد تاکه پدر شما تخت آرای
 هند است از ما کمک برای رفتن هندوستان توقع داشتن تکلیف
 بیجا است - بعده که کار به برادران شما افتد آنچه از ما خدمت
 آید خود را معاف نخواهم داشت - بعد از چند روز محمد اکبر
 شهرت خبر غیر وقوع بموجب نوشته بعضی تجار هندوستان داده
 به شاه ظاهر ساخته ادعای رخصت بمیان آورد شاه در جواب
 فرمودند تاکه نوشته تجاران ما از هندوستان نرسد بر صدق این
 خبر اعتماد نمی توان نمود - بعد از دوسه ماه محمد اکبر از
 خجالت اظهار خبر مذکور ادعای آن نموده که آب و هوای اصفهان
 بمنزاج من نمی سازد اراده دارم که چند گاه بطریق تبدیل مکان
 در سرزمین گرم سیرتعلقه خراسان خود را رسانده همانجا بسر
 برم - لهذا التماس دارم که بنام حکام آنجا احکام مدد قشون بروقت
 اگر صادر گردد باعث مزید احسان خواهد بود - شاه بموجب
 درخواست محمد اکبر سرانجام روانه نمودن او نموده تذخواه مدد

خرج بر حکام آنجا نوشته برای رفاقت و مدد ده هزار قزلباش که
 بروقت کار آیند یرایغ صادر نمود. پادشاه زاده بسمت مذکور روانه شد *
 در ماه محرم این سال از وفور رحمت الهی و طغیان آب دریای
 بهندره که چهارونی لشکر پادشاهی کنار آب بود و امرا عمارت بسیار
 ساخته بودند عجب تهلکه بر مردم لشکر گذشت که از دوپهر شب
 عالمی آسوده و بیخبر در خواب بودند آب رو به طغیان آورد و تا صبح
 شدن نصف بلکه بیشتر لشکر را فرو گرفت از آنکه تاریکی شب
 و هجوم آب و شدت بارش و بسیاری لا و گل علاوه هم گردیده بود عرصه
 فرصت جان و مال و عیال از آن تهلکه ناگهانی بدر بردن بر مردم
 تنگ گردید و قریب ده دوازده هزار آدم معه کار خانجات پادشاه
 و بادشاه زاده و امرا و اسب و گاو و شتر بیشمار و خیمه و اسباب
 بیحساب بآب فرو رفتند و عمارت بسیار خراب گشتند و بعضی عمارتها
 را چنان آب برده بود که نشان باقی نماند و ساعت بساعت طغیان
 آب زیاده می شد و غریب آشوب و تزلزل در لشکر افتاد و تمام
 مثل پادشاه زاده و امرا بی مثل گشته و برهم خورده هر طرف که
 راه یافتند رو بفرار آوردند - و هر کدام دست از مالیت برداشته
 دست فرزند و عیال گرفته خود را به پشتهای مرتفع و بالای
 درختان بلند رساندند - تا آنکه باوجودیکه دولت خانه پادشاه بالای
 تپه بسیار مرتفع بود از اطراف دولت خانه آب فرو گرفت و حکم
 شد که سواری خاصه و همه فیلان برای سواری خدمه محمل و خزانه
 و جواهر خانه و دیگر کار خانجات ضروری آورده حاضر ساختند - و
 حضرت خاندان مکن بدست خود دعاها نوشته می فرمودند که در

آب اندازند تا آب روبه تنزل آورد - و در آن حالت چهره بروی آب پیدا شد که بالای آن زنی جمیده با زیور و رخت فاخره نشسته فریاد میزد و بدست اشاره می نمود و عجز میکرد که مرا بر آرید و آنچه دارم بگیرید - بعده که بتلاش تمام بر آوردند معلوم شد زن هندوی صراف پیشه بود که از بهادر گده آب برداشته در پنج شش پهر باسلام پوری آورده بود - از زبانی راوی ثقه مسموع گردید که کنار دریا بتفاوت مسافت که گمان آب رسیدن نبود بعضی از متوسلان مخلص خان بخشی فرود آمده قریب یک روپیه از نقد و زیور از ملاحظه دزدی زیر خاک مدفون ساخته بودند بعد ازان که طغیان آب رو داد فرصت بر آوردن مالیت مذکور نیافته بخاطر جمعی تعیین نشان و گمان آنکه از زیر زمین محفوظ تر جای دیگر نخواهد بود جان خود و عیال ازان آفت بدر بردن غنیمت دانستند - بعده که آب از بالای آن گل زمین برطرف شد و باوجودیکه دم بدم خبر گیران بودند و قدم و دست بیگانه آنجا نرسیده بود و بمجرد کم شدن آب چند قنات در آنجا برده استاده کرده هر چند آن زمین را سه چهار جا کندی کردند و تلاش بسیار نمودند اثری ازان مال نیافتند *

دیگر از سوانح غریب این سال آنکه از وقایع ظفر آباد بعرض رسید که در مسجد قلعه بیدر ساخته خواجه جهان وزیر دکن که از مدت مسجد عالی یادگار گذاشته نماز تراویح می خواندند از افتادن برق همه سوختند مگر سه چهار نفر جان بدر بردند - بروایت ثقه نقل نمایند که امام مسجد که از مدت در آن مدرسه منزوری گردیده خانقاه اختیار نموده بود آن روز بعد غسل و تجمید رخت از همه

وابستهها رخصت حاصل نموده گفت آثار مرگ مشاهده می نمایم رخت بدن او همه بحال و اثر سوختگی پیدا نبود جان بحق تسلیم نمود *

ذکر سوانح سال چهل و یکم از جلوس خلد مکان مطابق سنه هزار و صد و هشت هجری

چون سیدی خیریت خان که بنفد و بست باری و پای قلعه راهبری با او تعلق داشت و در سنه سی و نه جلوس و دیعت حیات نموده بود و بموجب عرضه داشت عبد الرزاق خان که فوجداری آن ضلع داشت اموال خیریت خان را به سیدی یاقوت خان بخشیده ادای طلب سپاه نموده خیریت خان را بعهده او نموده بودند و سیدی یاقوت خان بدین دست آویز همه متروکه خیریت خان را که از نقد و جنس مبالغ کالی می شد بضبط خود در آورده زن و فرزندان خود سال او را در قلعه جزیره تعلقه فرجداری خود برده نگاه داشته بود و یومیه بقدر کفاف ضروری بدستور محبوسان می رساند - درین سال از روی واقعه راجپوری تعلقه سیدی یاقوت خان بعرض رسید که شب ماه رمضان المبارک که عورات بسیاری که برای مبارکباد ماه نو اندرون محل یاقوت خان میرفتند یکی از جوانان امرد نما بموجب اشاره و فرستاده زن خیریت خان بلباسی که زنان هند و مسلمین کوکن می پوشند خود را ملبس ساخته یک جمدهر و گرز چوبی زیر گهگره و ساری پنهان نموده میان هجوم عورات خود را اندرون رسانده در جای ضرور که مخصوص برای رفتن سیدی یاقوت خان بود رفته پنهان گردید - از آنکه سیدی

یاقوت خان تمام روز تا یکپاس شب مسلح و مستعد بیرون نشسته
 بکاربار ضروری می پرداخت بعد رفتن اندرون نیز تا دو پاس شب
 بهمان هیئت کمر بسته می بود در عمل پهر سیوم کمر را نموده
 بجای ضرور رفته بعد فراغ وضو ساخته خواب می نمود - آن شب
 بدستور هر شب همینکه نزدیک جای ضرور رسید کنیزی که پیش
 پیش او با چراغ و آفتابه میرفت بعده که قدم اندرون گذاشت و آن
 شخص را بدان صورت حربه بدست دید بی اختیار فریاد نمود و
 چراغ از دست او افتاد و آن شخص بلا فرصت خود را رسانده ابتدا
 گرز چوبی سنگین بر سر حبشی فرود آورده باز خواست که جمدهر
 بر اندازد - باوجودیکه دران حالت یاقوت خان ازار بند و نموده
 بود فواره خون از سرش روان شد دست حریف با جمدهر گرفته فرصت
 دست و پا زدن نداده در بغل قائم گرفته بر زمین زده بر سینه او
 نشست اما قادر بر کشیده گرفتن جمدهر از دست های او نگردید تا
 آنکه صدا و ندای این هنگامه در محل بلند گردید و کنیزک های
 حبشی با مشعل و چوب دستی بسیار بمدد رسیده جمدهر ازو جدا
 نمودند و از بیرون نوکران نیز رسیدند و او را بسته خواستند که بسیاست
 و تنبیه او پردازند یاقوت خان که او را بصورت و اسم می شناخت
 و خوب می دانست که با او عداوت ندارد که باختیار خود بر چنان جرأت
 اقدام نموده باشد انخاب که فرستاده دیگری است لهذا به تسلی او
 پرداخته دیگرانرا از زجر و زدن او مانع آمده دست و روی او شسته
 از روی دایری تمام قسمهای مغلظه برای امان جان بزبان آورد و
 بدلا اقرار از کشیده بر حقیقت سرکار آگاهی یافت. و نام جمعی

از همراهان معتمد یاقوت خان که درین مصالحت بازن خیریت خان هم داستان شده بودند ظاهر ساخت - اگرچه آن گرفتار دام بلا را مدت محبوس داشته آخر موافق عهد و قسم ضرر جانی بدو نرساند اما دیگران را که شریک مصالحت گشته بودند بمرور همه را بجزای اراده باطل آنها رساند و به آن زن نیز اذیت نرسانید بلکه بعد چندگاه بر یومیۀ او افزود - یکی از فضلاء مکۀ متبرکۀ مشهور به افندی که در قراءت و خوش آوازی و دیگر کمالات مقتدای وقت بود و مبلغ خطیر مدد خوچ فرستاده قبل ازین بدو سال ازان مکان شریف طلبیده و مورد عنایات ساخته بخدمت خطابت و امامت معزز ساخته بودند و روز بروز متوجه حال او می گردیدند و دو خواص جمیلۀ از محل با زرینۀ مرصع دو بخشیده بودند درین سال روز عید الضحی وقت خواندن خطبه بعد حمد و نعت که باسم خلفای راشدین رضوان الله رسید ازو سهو عظیم روی داد و اکتفا بذکر دو اسم نموده باتمام خطبه پرداخت - اگرچه بعضی از فضلاء مقرب حضور خواستند که برو هجوم آورده به بیحرمتی پیش آیند بعده که پادشاه سبب آن سهو عظیم ازو استفسار نمودند امام جواب داد و اعتذار نمود که وقت خواندن خطبه دلم از محرومی سعادت طواف بیت الله و تفرج آن مکان متبرک بجای خود نبود ندانستم چه خواندم و چه پیشکش پذیرفته از آفت بیحرمتی پدناه لطف خویش کشیدند لیکن چون ازان روز آبروی سابق او نزد پادشاه و دیگر مقربان بحال نمانده بود بعد از چند ماه رخصت وطن خواست - باعزاز روانه فرمودند -

مخلص خان بخشی زبیر قوام الدین خان که بحلیه صلاح و تدین
و کمالات صوری و معنوی آراسته بود ازین جهان فانی بروضه
جاودانی شتافته بجای او روح الله خان را بخشی نمودند *
ذکر سوانح سال چهل و دوم از جلوس خلد مکان مطابق
سده هزار و یک صد و نه هجری

از روی سوانح برهانپور بعرض رسید که نیبا سندهیا و دهنا
و دیگر نا سرداران غنیم لڈیم با فوج عظیم آمده برهانپور را محاصره
نموده بودند - نجابت خان صوبه دار با دیگر بندهای پادشاهی
برآمده در دینج شر مقهوران کوشیده تا سه شبان روز از بالای
فیل فروز نیامده تردد نمایان بر روی کار آورد و مفسدان از نواح
شهر برخاسته طرف سرکار بیجاگده بقصد عبور از آب گذر اکبر پور
برای دست اندازی صوبه سالوا آواره گشتند و فیروز جنگ بتعاقب
آنها پرداخته بعد مقابله تنبیه واقعی نموده جمعی کثیر از مقهوران
علف تیغ و هدف تیر و سنان بهادران گشتند - فرمان بدستخط
خاص متضمن بر آفرین باد صادر فرمودند *

از سوانح بندر سورت بعرض رسید که میر علی نقی از
نبایر خلیفه سلطان که با بادشاه ایران نیز رشتۀ قرابت قریبه دارد
بامید بزدگی درگاه آسمان جاه از ایران رسیده - حکم شد دوهزار
روپیه از خزانه بندر سورت تذخواه نمایند و مهماندار از حضور تعیین
فرمودند - سید حسین علی خان ولد سید عبد الله خان باره که
از خدمت فوجداری سلطان پور ندر بار و غیره تغیر شده فوجداری
سیونی هوشنگ آباد یافته آنجا رفته بود بعد انقضای یکسال

باز بخدمت فوجداری ندر بار و پرگنّه تهالیز سرکار آسیر بدمتور سابق
 مامور گردیده بعده که به پرگنّه تهالیز رسید بعد از بند و بست
 آنجا خواست بتعلقه ندر بار خود را رساند - درین ضمن نیدای سندهیا
 و غیره نا سرداران رام راجا با فوج هشت هزار سوار که به پرگنّه
 ندر بار رسید بیشتر دیهات را تاخته و سوخته بودند - از شنیدن
 برآمدن حسین (۱۷) علی خان از تهالیز اطلاع یافته دست از
 تاخت ندر بار برداشته متوجه مقابله حسین علی خان شدند
 حسین علی خان نیز از بسیاری فوج غنیم ناندیشیده با هفت
 صد و هشت صد سوار و قریب دوسه هزار برقنداز و کماندار
 که نوکر داشت و از زمینداران تعلقه فوجداری خود فراهم
 آورده بود باستقبال غنیم شتافت بفاصله دو کزوه از قصبه
 تهالیز مقابله افتاد و سادات بارهه مستانه وار پا بمعرکه کارزار
 گذاشته و محاربه صعب رویداد و حسین علی خان تردد و
 حملههای رستمانه نموده مکرر فوج مرهده را از پیش رو برداشت آخر کار
 نیدای سندهیای ناپکار بسبب بسیاری فوج اطراف حسین علی خان
 را حلقه وار فرو گرفت و زد و خورد غریب بهمیان آمد و قریب
 سه صد سوار و پیاده همراه حسین علی خان بدرجه شهادت
 رسیدند و حسین علی خان که عرصه بر او تنگ گردید باوجودیکه
 در سه زخم کاری برداشته بود با زخمهای خون چکان خود را
 از بالای فیل انداخت - اما چون از رسیدن زخمهای پیاپی

قوت و طاقت تردد نمائده بود از چهار طرف بر مر او ریخته
 دستگیر ساختند و تمام بهیر و مردم لشکر مع فیلان و
 غیره هرچه داشت بغارت بردند و سواي مالي ده از نقد و
 جنس بتاراج بردند دولت روپيه ديگر مقرر کردند که گرفته خلاص
 نمایند و بعد از سعي بسيار نزديک به یک لک و هشت هزار
 روپيه از زر جاگیر و باقي اسباب که در قصبه تهاالینر مانده بود و
 مرصع آلات ادا نمود - برای تيمه هرچند بصرافان و تاجر پیشگان
 قصبه ندر بار تکلیف نمود که کم و زیاد بطريق قرض بدهند مردم
 قصبه قبول نمودند - از آنکه رعایای قصبه ندر بار چوتيه غنیم هرگز
 نداده به پناه فوجدار محصور گشته بدفع شر مرهته می پرداختند
 و غنیم از آنها غبار خاطر داشت - حسين علي خان نیز از سختي
 آنها بيدماغ گردیده ناچار با غنیم اتفاق و مصححات نموده قرارداد
 که بعد محاصره یک سو روز بلند شدن صدای دار و گیر دروازه شهر
 پناه بر روی غنیم و نمایند بشرطیکه دست بتاراج رعایا نکشایند اما
 مردم عمده مال دار و صرافان و تاجر و مقدمان را گرفته بشکنجه و
 عذاب تمام مضاعف باقی وجه قرار بوصول در آورده بآنها رسانده
 در عوض دعوي محسوب نموده خلاص گردید - چنانچه مبلغ یک
 لک و چهل هزار روپيه بدل هشتاد هزار روپيه بمرهته عاید گردید
 و قریب سی هزار روپيه برای حسين علي خان نیز به تحصیل
 درآمد - بعد عرض خلاف مرضي پادشاه بظهور آمد فرمودند که هرگاه
 طاقت مقابله نداشت چرا جنگ بید صرفه نمود - و عبد الرزاق خان
 لاري که رخصت کعبه الله گرفته رفته در وطن منزوي بود از راه

فضل و قدر داني نظر بر انتهای شجاعت و تهوري و پاس حق نمک که ازو مشاهده فرموده بودند عبد الکريم نام پسر او را که درميان پسرهای عبد الرزاق خان جوان مستعد کار طلب بود برای طلب و آوردن پدر مع فرمان و خلعت و پنجاه هزار روپيه نقد که بر خزانه بندر سورت تذخواه نموده روانه فرمودند در فرمان درج کردند که هزار نفر لاري انتخابي همراه بيارد - بعد روانه شدن عبد الکريم بعرض رسید که عبد الرزاق خان لاري بموجب طلب شاه ايران از لار روانه شده بود نزدیک به شیراز رسیده و دیعت حیات نمود - بعد عرض افسوس نموده حکم مراجعت عبد الکريم صادر فرمودند - از جمله امرای حیدرآباد مثل عبد الرزاق خان لاري دیگری تا بقای عمر بابر و بسر نبود *

ذکر سوانح سال چهل و سیوم از جلوس خلک مکان

مطابق سنه هزار و صد و ده هجری

چون حقیقت فساد و شوخی مقهوران در ملک پادشاهی و تسلط آن گروه بدمال پیهم بعرض مقدس میرسید بخاطر مبارك خطوط نمود که کمر همت بقصد جهاد بر تسخیر قلعات که مسکن و مساوی آن قوم بد نهاد است بسته برای استیصال این طایفه ضال فکر بر اصل باید نمود - بعد انقضای چهار سال چهارمي در اسلام پوری که مردم در انجا عمارات عالی و مکانهای دلنشین ساخته میدانستند که شهر نو آباد شد و ازینجا سفر دور دست اختیار نخواهند نمود حکم کوچ فرموده اول امر نمودند که به اتمام معماران چاپک دست احاطه خام گرد آبادي بنگاه تیار نمایند و حصاری

که در مدت شش هفت ماه اتمام آن متعذر می نمود در فرصت پانزده بیست روز سربراه کاران کار پرداز با تمام رساندند - و نواب قدسیه زینت النساء بیگم همشیره حقیقی پادشاه زاده محمد اعظم شاه و والدۀ محمد کام بخش و دیگر بعضی خدمۀ محل را با جملة الملک اسد خان درانجا نگاهداشته حکم فرمودند که مژدائی نمایند که همه امرا و منصبداران و خلائق اطفال و عیال خود را مع اسباب زیادتی و تمام خلائق همراه کار خانجات پادشاهی دران بنگاه بگذارند - و تاکید اکید نمودند که هیچ احدی قبیلۀ و عیال همراه نگیرند - هر چند که درین باب قدغن تمام فرمودند اما از آنکه در سفر و مهم هندوستان این حکم بدون ملاحظۀ سیاست که میان پادشاهان عدالت اساس تیموریه از راه ترحمی که بحال خاق دارند بظهور نمی آید پیش نمی رود بندوبستی که بایست در همراه گرفتن قبایل بعهل زیامد - و پنجم جمادی الاولی سال مذکور رایات ظفر آیات سمت قلعه بسنت گده و دیگر قلاع جات آنطرف برافراشته شد و در کوچ و مقام بیست روز نزدیک مرتضی آباد عرف مرج مضرب خیم واقع شد - پادشاه زاده محمد اعظم شاه که از بیدرگانون (18) طلب حضور شده بود درین منزل رسیده ملازمت نمود *

در همین ایام از زبان منهدیان بعرض رسید که رام راجا برادر سندهای جهنمی مقتول که بعد دستگیر شدن سندها از مکان قلعههای

تعلقه خود بسبب تسلط امرای پادشاهی برآمده بطریق فرار آواره
دشت ادبار گردید و باراده باطل هرماه و سال در پناه جبال و مکانهای
دشوارگذار بسر میدبرد - درینولا از شنیدن توجه پادشاه بقصد تسخیر
قلاع با فوج عظیم رو بصوبه برار آورده و خرابی بسیار بقصده جات و
معمورهای آن طرف رسانده - و نیز معروض گردید که زمیندار
بد کردار دیوگده که بسبب مناقشه وطن و غلبه وارثان دیگر رو
بدین درگاه آورده بشرف اسلام درآمده ملقب به بلند بخت گشته
چندگاه در حضور معزز بود آخر کار از آنکه گفته اند * بیت *

عاقبت گرگ زاده گرگ شود * گرچه با آدمی بزرگ شود
از شنیدن خبر فوت مدعی وطن بی آنکه رخصت حاصل نماید
از حضور فرار نموده خود را بدیوگده رسانده در وجه ادای پیشکش
مقرر هر سال با تحصیلاران پیشکش از راه مفسدی پیش
آمده در تاخت و تاراج ملک با رام راجا اتفاق نموده - حکم
فرمودند که او را نگون بخت می نوشته باشند و پادشاه زاده بیدار بخت
را مامور نمودند که با فوج شایسته خود را برای تنبیه رام راجا
و نگون بخت برگشته طالع رساند - و تاکید بلیغ فرمودند که بنگاه
خود را در مرتضی آباد گذاشته بطریق یلغار طی مسافت نموده
چنان تعاقب نمایند که اگر افسرده زیر خاکستر را نگذارد که شعله در
گردد - و روح الله خان بخشی را با حمید الدین خان بهادر مورد
عنایات ساخته برای تاخت و تاراج آبادی اطراف قلعه پرناله و
ستاره مامور و مرخص فرمودند - بعد از کوچ از مرتضی آباد
مسجدی بنظر آمد که از نشان معمورهای آنطرف بسبب

تاخت غنیمت سوای آن مسجد نمازده بود - فرمودند که نزدیک
 مسجد مضرب خیم نمایند - و خود بمسجد تشریف برده بعد ادای
 نماز حکم تعمیر آن فرموده تعیین تهاذه در آنجا نمودند - ازان مکان
 که کوچ واقع شد سه کروهی بسنت گده نزدیک تهاذه مسوری نام
 نزول و مقام فرمودند - تربیت خان را که میر آتش و صاحب اهتمام
 سورچال مقرر گشته بود برای محاصره و بند و بست سورچال حکم نمودند
 و قلعه نشینان از فراز کوه بسردادن توپ و دیگر آلات آتشبازی
 پرداختند - بعد دوسه مقام حکم شد که از کنار آب کشنا که از
 قلعه یک کوه مسافت داشت باوجود آنکه گواه رس بود مضرب
 خیم ظفر انجام نمایند - صبح آن فرمان شد که لشکر آماده یورش
 گردد - محصوران از ملاحظه جرأت و عزم پادشاه قلعه ستان حوصله
 باخته باظهار عجز و امان جان پیغام سپردن قلعه بمیدان آوردند -
 فرمودند که یراق همه را گرفته مضرت جانی بآنها نرسانده بگذارند -
 وقت شب بی آنکه احدی بر آنها اطلاع یابد دست زن و فرزند
 خود گرفته چنان از قلعه برآمده فرار نموده مفلک الاثر گردیدند که
 نام و نشان از آنها معلوم نشد - بعد عرض شاد یانته ابتدای فتح
 بنوازش درآمد و امرای عظام دست و زبان بتقدیم آداب مبارکباد
 شروع تسخیر قلعه کشادند - و مصالح و ذخیره قلعه با قدری غله و
 اشیای دیگر بتصرف بند های پادشاهی درآمد - و آن قلعه را
 مسمی بکلید فتح ساختند *

از نوشته اخبار نویسان ملتان بعرض رسید که شاه زاده

معزالدین ناظم بمدد سعی حفیظ الله خان پسر خورج محمد الملک

منزحوم ناظم صوبہ تٹہہ کہ تسلط کلی دران ضلع داشت به تنبیه
بلوچان مفسد پیشه که ده دوازده هزار سوار فراهم آمده بودند و قوم
لٹی (19) که شوخی و فساد هر دو طائفه بدمال از حد تجاوز
نموده بود پرداخت مکرر مقابله و مقاتله عظیم رویداد و از غلبه
مفسدان عرصه بر فوج شاه زاده تنگ گردید بعده که تردد از شاه زاده
بظهور آمده و لطف علی خان و راجه سورج مل و پهار خان (20)
با جمعی از بند های پادشاهی و نوکران شاه زاده بکار آمدند -
و از آن طرف لٹی با هزار سوار و پیاده کشته گردیده فتح نصیب
شاه زاده گشت *

فتح قلعه ستاره

بعده متوجه تسخیر قلعه ستاره گردیدند - بر قلعه کشابان
عالمگیر ظاهر است که قلعه ستاره اسم با مسهمی است زیر چرخ
نیلگون بدان رفعت و شکوه کوه کمتر دیده و شنیده شد چنانچه
در تعریف آن شاعر گفته

بالی سرش ز ارجمندی * تابنده ستاره بلندی
آخر جمادی الثاني سنه مذکور مقابله قلعه بفاصله یک و نیم کوه
خیمه گردون شکوه پادشاهی استاده گردید و جانب دیگر دایره
فلک رفعت پادشاه زاده محمد اعظم شاه قرار گرفت و دیگر

(19) ن - لپی - لبشی *

(20) ن - نهار خان

عمدهای نامدار بتجویز تربیت خان جابجا اطراف قلعه مرکزوار
 فرو گرفته فرود آمدند و هر کدام بهم چشمی همدیگر به پیش بردن
 مورچال و کندن نقب و گرد آوری مصالح قلعه گیری پرداختند -
 و باندک تردد و کمتر ایام توپهای ازدها صورت نهنگ صولت که
 از صدای آن رعد حوصله باختی و مریخ زهره گداختی پای دامن
 کوه و بالای دمدمه های آسمان پایه رساندند و از بالا و پایدن
 آتشبازیهای کوه را باریدن گرفت و شب و روز بان و گولۀ توپ و
 تغنگ و حقه شعله نشان و چادر آتش بار از فراز کوه می بارید
 و از سنگ متواله که هر دم چندین هزار مستانه وار سر قدم
 نشناخته غلطان بر سر و کمر و پای مبارزان و چارپا رسیده و
 نا رسیده کار او را تمام می ساختند از نرسیدن رسد غله بسبب
 بارش و فساد غنیم که بر کهی و رسد شوخی می نمودند و نواح
 قلعه تا بیست کوه سوخته بودند گرانی و کمبابی غله و گاه بیشتر
 بمرتبه رسید که بتحریر تفصیل آن نپرداختن اولی فی الجمله دمدمه
 فلک پایه بارتفاع بیست و چهار درع مقابل کوه برپا گردیده و از
 طرف پادشاه زاده نیز مورچال پهای قلعه رسید و یک لک و شش
 هزار روپیه در طلب احشام و جماعۀ مارلیدۀ آن ضلع که در فن قلعه
 گیری بد بیضا دارند داده سرگرم تردد ساختند و از زینهای آسمان
 پایه و جامهای جرمی هزار ها مهیا گردید و از اشجار ثمر دار
 بیرون احاطۀ شمار برای مصالح قلعه گیری از کجای و چوب
 بذبی و غیره بصرف درآمد تا کار بر محصوران تنگ گردید و
 قابوی زدن گولۀ توپ و گولۀ تغنگ مانند مگر آنکه از بالای دیوار

سنگ می انداختند و آسمهای پای کار ضایع می ساختند از
 باریدن سنگ متصل فرصت لمحه نمی دادند یورش بهادران صورت
 نمی گرفت فتح الله خان که از کهنه دلاوران رزم آزما و مباد رز پیشگان
 کارزار دیده توران بود و در جرأت و جلالت ثانی نداشت مأمور
 گردید که رو بروی دروازه قلعه باتفاق روح الله خان مورچال دیگر
 پیش برد و در فرصت یک ماه دیگر بریونی رسیدند اما کاری
 نکشود و تربیت خان نمی خواست که مقابل تردد او دیگری
 نام بر آورد - در کمر کوه بتجویز رای صایب و مدد سنگذراشان جان باز
 تیز دست دو طاق بقدر طول چهار درعه و عرض ده درعه خالی
 نموده مردم کارزار دیده کوه نبرد درانجا برای چوکی نشانند که بر
 وقت کارزار از آنها شرط جانفشانی بظهور آید چون منصوبه که
 مرکوز خاطر او بود پیش نرفت تدبیر تازه بدل راه داده آن هردو
 طاق را که چون طاق ابروی محبوبان جانستان بودند پراز باروت نموده
 بعده که حسن تردد او بعرض رسید حکم شد که همه بندهای
 جان نثار بمرکازی مخلص خان بخشی و حمید الدین خان بهادر که
 چند هزار پیاده غزی (۲۱) و کرناٹکی نیز رفیق گردیدند در پای
 کوه حاضر گردیده چشم بر راه پویدن کمرگاه کوه باشند و بروقت تردد
 و جانفشانی که باید بکار برند - و صبح پنجم ذی القعدة که قریب
 چهار ماه از محاصره گذشته بود طاق کلان را آتش دادند - پشته
 بالای آن مع دیوار پریده اندرون قلعه افتاد و جمعی از محصوران

پیریدند و سوختند - مردم پادشاهی از مشاهده آن جرأت بهم رسانده
مردانه قدم پیش نهادند - در همان حالت باروت حفر دویم را
آتش زدند - پارچه کوه بالای آن که گمان افتادن آنطرف قلعه بود
برمربندهای جان نثار اجل رسید پادشاهی چون کوه بالا ریخت -
و زلزله هوش ربای غریب دران دامن کوه و دشت پر وحشت
پیچید - و چند هزار نفر که دران صغاکها و بذاها چشم بر راه یورش بودند
در چشم برهمزدن زیر سنگها آمدند و چون گنج شهیدان بی غسل
و کفن و دفن بالای هم خوابیدند - از منصبداران و عماله توپخانه که
قابل شمار بودند دو هزار نفر بتعداد درآمدند - و دیگر مردم عماله
و فعله و پیادهای احشام و ماولیه مضاعف آن بودند ته سنگ و
خالک آمدند - و غریب اتفاق افتاد که قریب صد نفر که بطریق
ندرت ازان صدمه جانبر گردیده از ملاحظه جان دادن پائین قلعه
قابو یافته افتاد و خیران خود را بالا رساندند - بر فراز قلعه از ذبیحات
کسی را نیافتند - درانجا نیز سوای لاش مرده زنده بنظر نه آمد -
بخوشوقتی تمام فریاد بر آوردند که عرصه تردد خالی است بهادران
جان باز زود خود را رسانند - از آنکه هیچ احدی در پای قلعه نمانده
بود که از آسیب زخم سنگ سالم مانده باشد یا دل نباخته باشد و
قابوی بالا رفتن هم نبود - و از فریاد بالا رفتگان سوای آنکه از
صدای آنها محصوران خبر یافته بر سر آنها رسیدند و کمک نرسیده
همه را زیر تیغ آوردند فائده دیگر حاصل نشد - و قلعه نشینان چون
حریفان جانباز مقابل را بالای هم افتاده دیدند و میدان از تردد
پردلان خالی یافتند شروع به برداشتن دیوار حایل و زدن گوله

تفنگ و حقه آتش و سنگهای آدم ربا نمودند - خسرو آفاق ستان
 برین اطلاع یافته چون دانستند که مبارزان قلعه گشا حوصله باخته
 اند خود بدولت بر اسپ کوه رفتار بکمال وقار مستعد کارزار
 گشته بآرزوی شهادت سوار شده با دیگر بندهای رکاب بر سر کار
 آمده فرمودند که لاش مردها را بالای هم فراهم آورده سینهها را سپر
 تیر بلا ساخته بزیخته همت و کمند جرأت مردانه قدم یورش
 پیش گذارند - چون در مردم اثر حرف شنیدن مشاهده نمودند
 خواستند خود بذات شریف به هم قدمی محمد اعظم شاه پیش قدم
 بهادران جان نثار گردند ارکان سلطنت بالحاج و تضرع ازین جرأت
 مانع آمدند بعده باستمال و دلبری سپاه پرداخته فرمودند که
 بدین مرتبه توهم و هراس چرا در دل راه میدهید و هنوز عذیم
 لیدم بر شما دست بردی نموده جمعی که اجل آنها رسیده بود
 بسعادت شهادت که انتهای درجه آرزوی اهل دین و سرمایه
 ستگاری آخرت است رسیده اند شماها را باید که کمر جهاد قائم بسته تا
 جان در بدن دارید بکوشید - و بسرافر از خان دکنی حکم شد که با همراهان
 هر باز که مصالح قلعه گیری اند و مردم بهره مند خان بخشی
 بمدد تربیت خان شتافته از سرنو به بستن مورچال پردازند - جمعی
 از بی جگران حوصله باخته دست افسوس برهم سائیده میگفتند
 که هزار افسوس که چنان بهادران کار طلب و مبارز پیشگان کوه نبرد
 مفت رایگان بنزیر خاب خفتند و هم آغوش سنگ و کلوخ گشتند
 و چندین لک روپیه با محنت و تردد پنجمه بخاک برابر گردید
 و باز مال کار معلوم نیست و نمی دانستند که

* بیت *

گل را چه مجال است که گوید بکلال

کز بهر چه سازی و چرا می شکنی

گاه از سنگ ریزه منقار ابابیل دمار اصحاب فیل برآرد - و گاه از
قتل شهدای احد کفار را خورسند سازد - بهر حال از اصحاب آن
غار که جان عزیز بغارت دادند هر کدام از آنها که وارث دلسوز
داشتند بعد از کج و کار بسیار اگر لاش میت خود را می شناخت
بغسل و کفن و دفن او می پرداخت *

و واقعه غریب دیگر که روداد آنکه چون یکسریه پیاده هندو
بسیار کشته گردیده بودند و خویشان ایشان قادر بر جستن و
برآوردن لاشهای آنها نبودند و از ضرب صدمات تغیر تمام
در صورت همه ماده‌ها بهمرسیده بود و تفریق مسلمانان و هندو و
شناختن خویش و بیگانه میسر نمی آمد و از مدیر آتش شعله
عداوت در دل همه عملاً توپخانه زبانه می زد و وقت شب
بقصد و نیت آنکه اثر آتش به جسد ناپاک جان باختهای آنها
رسد مرحله که بخرچ مبلغهای خطیر و هزاران سعی و تدبیر در
مقابل باریدن آتش بالا ساخته شده بود خفیه آتش دادند - و چنان
حصار آتشین شعله ور گردید که تا یک هفته برای مردم لشکر بلکه
از برای قلعه نشینان چراغان نشاط افروز بود و جمعی از هندو و
مسلمین زنده که دران مرحله بودند فرصت برآمدن نیافتند مرده و
زنده باهم سوختند *

* بدت *

این مرحله گرچه دلنشین است * هشدار که پاداشش آتشین است
در همین آوان منتهیان خبر رساندند که رانای مقهور مشهور برام

راجه که طرف برار آواره دشت ادبار گردیده بود از انجا بقصد
 سمت جبال تعلقه خود آواره گردیده مابین راه باجل طبیعی
 بماواى اصلي خویش شتافت - و از سه پسر خورده سال و دو زن
 ماندند - و دران زودي بعرض رسید که پسر کلان که پنج سال عمر داشت
 بمرض آبله به پدر جهنمی خود پیوست - و زنا سرداران همراه او
 تارا بانی نام زن کلان او را که در عقل و فراست و پرداخت حال
 سپاه و ملک در حیات شوهر شهرت تام داشت و صاحب
 یک فرزند است قایم مقام او ساختند و رانی مذکور رو بجبال
 دشوار گذار خود گذاشت - پادشاه حق آگاه از شنیدن این خبر حکم
 شادیانه نواختن فرموده شکر دفع شر آن کافر از سر خلق الله بجا
 آوردند - و ازین مزده که در لشکر ظفر اثر انتشار یافت هواخواهان
 عقیدت نشان و اکثر ظاهر بیدان غافل از اراده کارخانه الهی زبان
 بشکر و تهنیت پادشاه دین پرور و مبارک باد همدیگر کشادند -
 چنانچه از دستگیر شدن و بقتل رسیدن سببها که رانا برادر او را موجود
 نمی دانستند و می گفتند دیگر ماده فساد دکن برطرف شد -
 الحال نیز همه متفق اللفظ گشته خوشوقیدها نمودند و گفتند که
 قلع و قطع شجر بنیاد مرهته بد کردار گردید - و دو طفل شیر خواره
 که با زن بیدست و پا مانده اند استیصال آنها وابسته بهیچ است
 اما از انکه گفته اند * مصرع *

دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد

چنانچه از تارا بانی زوجه رام راجا شروط سرداری و تردد در طغیان
 ورزیدن بظهور آمد و روز بروز باعث مزید فساد و بند و بست مرهته

گردید سال بسال بر محل بذکر خواهد در آمد *

القصه از خبر فوت رام راجا پرسرام نام که در قلعه پری
بتغارت مسافت هفت کروه از قلعه ستاره واقع است بجای دیوان
برای بندوبست مالی آن ضلع که از طرف آن ناپکار بد انجام
قیام داشت استقلال باخته بی سلاح قلعه دار برآمده ملازمت
نمود - درین ضمن قلعه دار پری نیز حوصله برباد داده پیغام طلب
قول امان جان وصال بمیان آورد - در همین حالت سوبهان نام قلعه دار
ستاره که بسبب پریدن دیوار یک طرف قلعه و سوخته شدن جمع
کثیر که انتشار یافتن خبر رام راجا علاوه آن گردیده با قلعه دار پری
عداوت داشت مراسیمه مالی کار گشته باستصواب پادشاه زاده محمد
اعظم شاه رجوع آورده التماس نمود که اگر امان جان و آبرو یابم و
تقصیر قلعه دار پری معاف نشود کلید قلعه حواله می نمایم و تعهد
می دهم که قلعه پری را در فرصت کم بلا قول امان بتصرف بندهای
پادشاهی در آرم - التماس او قبول افتاد *

سین دهم ذیقعد سنه مذکور کلید قلعه ستاره تسلیم نمود و
زیاده از سه هزار نفر ذکور و اناث مامون گشته از قلعه برآمدند - و
شاد یانه فتح و تهذیب تسخیر قلعه باصول گوناگون بنوازش در آمد -
و سوبهان را دست و گردن بسته بیایه تخت حاضر آوردند
از راه خطا بخشیدن و جرم پذیرفتن حکم دست و انمودن فرموده
منصب پنج هزار سوار مع اسب و فیل و کتار مرصع
و علم و نقاره و بیست هزار روپیه نقد عطا نمودند - چون
بعد تسخیر ستاره متوجه محاصره قلعه پری گردیدند - بعد که برهنمان

قلعه دار پرلی مایوس از قبول و عهد و امان مراجعت نمودند قلعه دار
پرلی که آن قلعه زیاده از ستاره سرفخر بر چرخ گردون می
سائید مستعد جنگ گردیده به نسق برج و باره پرداخت - اگر
ستاره برخود می نازید که آرایش فلک از وجود منست - پرلی
می گفت که آوازه عظمت آسمان از همسری منست اگر ستاره
ستایش خود ازین می نمود که برجهای حصار نیلگون از من
شرف زینت پذیرفته - پرلی می گفت که برجهای فلک در سایه
رفعت من تابنده است *

القصة ترددات و یورشهایی که در مدت ایام محاصره
آن قلعه آسمان شکوه از بهادران قلعه کشا خصوص از سرآمد
مبارزان فتح الله خان بظهور آمده اگر به تفصیل آن پردازد
باطناب سخن می کشد - خلاصه کلام آنکه دهم ذی الحجه از یورش
دلاوران کوه نبرد آدم بسیار بدرجه شهادت رسیدند - اگرچه از تردد
وجانفشانی فتح الله خان و سعی تربیت خان و دیگر بندها جان
فثار در اندک فرصت عرصه بر محصوران تنگ گردیده بود - اما از آنکه
از باریدن شب و روز شدت باران آن ضلع که پنج ماه امان یک ساعت
نمی دهد و مسدود شدن رود غله و گاه از تاخت مقاهیر که اطراف
لشکر مور و ملخ وار انتشار داشتند و از طغیان آب ناله ها که می
نمی رسید بر فوج بادشاهی نیز بمرتبه اتم عرصه تنگ گشت - و
جنس خوردنی و قوت آدم و چارپا بحدی نایاب گردید که هیچ
ذی حیات را قوت حرکت نماند و بسبب گرانی و قلت زر سوای
جنس ماکولات اگر آب حیات به پیشیزی می فروختند کسی

بجوی نمی خرید - و اگر همه قطره باران لوای آبدار میگردد از
بی پشیزی و بی برگی کسی بطرف او نگاه نمی نمود - حاصل
سخن رونق بازار قحط روز بروز در افزونی بود - و گوشت بدن هر
ذی حیات از فاقه درکاستن از اسب و بار بردار شوای نام نمانده - لهذا
قلعه نشینان گاه بیدگاه غافل از کوه فرود آمده شوخی زیاده می نمودند -
تا آنکه از یورش مکرر و تهوری فتح الله خان یکه بهادر محصوران
دل باخته بغریاد الامان در آمدند - و اوائل محرم الحرام در محاصره
یک و نیم ماه قلعه مفتوح گردید و مردم قلعه با عیال و رخت کهنه
بدن امان یافته برآمدند - و امرا ادب تهذیب بجا آوردند - چون آن
هر دو قلعه مسجد های نامی که پادشاهان بیجاپور بنا گذاشته بودند
داشت و کفار در خرابی آن کوشیده بودند حکم تعمیر آن فرمودند -
و قلعه ستاره را باسم اعظم تارا و قلعه پرای را بنورس تارا موسوم
ساختند - و بعد منصوب نمودن قلعه دار و دیگر نسق و بند و بست آن
سرزمین آراة کوچ نمودند اما بار بردار اصلا برای کارخانجات پادشاهی
و امرا و غیره موجود نبود و از زیادتى بارش و ناموافقت آب و هوا که
دران سرزمین اصلا بشتر نمی سازد نام و نشان شتر نمانده بود - و تردد
ارابه بسبب درهای قلب دشوار گذار آسمان رفعت دران ضلع متعذر
معهدنا از گاوهای ارابه بار بردار که از تیر باران ایام برشکال پنج ماه زنده
مانده بودند سوای پوست و استخوانه باقی نبود - سخن درین است
که بر فیلهای کوه شکوه نیز همین حادثه گذشته بود اسباب سرکار
پادشاهی و امیران بر همان فیلان ناتوان پوست و استخوان و گاوهای
نیم جان و مزدوران و فقیران بلغور خانه هر چه توانستند برداشتند

باقی پارۀ اسباب حوالۀ قلعه دار نمودند و پارۀ سوخته سبک بارگشتند و ذامرادان بی بضاعت که خانۀ آنها بار خروس (؟) گشته بود خانه بدوش گشته روانه شدند - معینا آن قدر فیل و گاو که جان آنها بر آنها گران باری می نمود میان درها از گرانی بار افتاده جان عزیز را خیر باد گفتند و راهها بند گردید - و بصعوبت و کسالت تمام تا کنار دریای کشنا که پنج کوه مسافت داشت در سه منزل که آخر روز بمنزل میرسیدند رسیده برای فکر عبور که سوای هفت کشتی شکسته بسته موجود نبود حکم مقام نمودند - از شدت طغیان آب کشنا چه شرح دهم که هر کرا بر امواج جان ربای آن دریای خونخوار نظر می افتاد نظر بر کثرت لشکر و قلت معبر جان از قالب تهی می نمود

• بیت •

چه دریا سایۀ قهر الهی • از در رمشه از مه تابماهی

بعده که شروع بعبور نمودند باوجود تعان شدن گرز بردارها که زیرستان بر زیرستان تعدی نتوانند نمود و مقرر شدن آنکه هر روز یکی از پادشاه زاده و امیر نامی بگذرد آنقدر فساد و شمشیر کشی کنار دریا می شد که هیچ روز نبود که دوسه نفر گشته و زخمی و غرق نگردیدند - ترک تاز خان و دیگر مغلان توزان دو کشتی بضرب شمشیر بی حکم بتصرف خود آورده بعد گذشتن خود ها از آب کشتیها را کچکول گردانی و کاسۀ مداخل وجه حلال دانسته مانع گذشتن دیگر ها گشته بجای یک روپده اشرفی گرفته ستم شریکی ملاحان نموده مبلغ فراهم آوردند و بیچاره های که زور و زر نداشتند کنار دریا مستغرق بحر فکر گردیده در پای درخت چکنم لنگه

اقامت اندخته نمی دانستند چه کنند و مضمون این بیت بگوش
پند زیوش آنها میرسید *

گر همه خضر است پی گم کرده کار خود است

گر همه عیسی است در فکر خر و بار خود است

و بسیاری از جان میر آمده‌ها که از جان و مثل گذشته بامید آنکه
شاید بزور بازوی شذا یا بمدد دست غیب بسلامت از آب بگذرند
خود را بآب میزدند از ده یکی بساحل نجات میرسید و بسیاری
غرق بحر فنا میگرددند و از بی بضاعتان عقب مانده چندین
هزار نفر داخل بیابان مرگ گشتند که نام و نشان آنها پیدا نگردید
بدین حالت از آب گذشته وسط ماه صفر المظفر سال مسطور بدای
قلعه غیر مشهور که قابل چند روز بسر بودن رسیده حکم مقام
یک ماه نمودند و باران که تا این مکان شرط رفاقت بجا آورده
بود الوداع گفت و مردم لشکر دم بآرام زدند - چون از پادشاه زاده
محمد اعظم شاه بعضی ادای خلاف مرضی ظاهر میشد
و موافق اظهار پادشاه زاده پریشانی حال سپاه بعرض میرسید
باجودیکه برای تسخیر قلعه پرناله و دیگر قلعات آسمان
شکوه کمر همت بسته عزم جزم داشتند پادشاه زاده محمد اعظم شاه را
برای آرام سپاه بتعلقه صوبه داری اوچن مرخص فرمودند و همچنان
اکثر بندهای بی سر و سامان را بجایگیر که ده دوازده روز راه نواح آنجا
داشتند و به بیجاپور و دیگر معموره های اطراف رخصت نمودند - و
شاه زاده بیدار بخت را که بعد از تعاتب رام راجا طالب حضور شده بود
بحضور نموده بطریق هر اول بجهت تسخیر قلعه پرناله مامور

ساختند - از عقب ذوالفقار خان و تربیت خان را نیز با توپخانه روانه فرمودند - چون بسیاری از بند های جان نثار و اسپان بدشمار در پای قلعبجات مفتوحه بکار آمده بودند و تلف میگرددیدند حکم جهان مطاع عالم مطیع بتاکید تمام بنام صوبه داران خجسته بنیاد و بیجاپور و حیدرآباد و احمدآباد و دیگر صوبجات دور و نزدیک صادر شد که هر کدام هزار سوار خوش اسبه نگاهداشته ششماهه پیشگی از خزانه سرکار داده روانه درگاه معلی سازند و خود بقصد آرام گرفتن لشکر طرفه خواص پوره که فی الواقع مکانی پراز سبزه و گاه و اشجار بمردار و آب وافر بود عذرا توجه معطوف داشتند - اواخر ربیع الاول بدان مکان رسیده مضرب خیم فرمودند و از آرزائی غله و فراوانی همه ماکولات چند روز رفاه بحال مردم رو داد و هر یکی بزبان حال میگفت

• بیت •

باز آمد رنگ ما بر روی ما • باز آمد لب ما در جوی ما
اما از آنکه زمانه غدار رنگ بر روی گل نمی تواند دید حادثه تازه
ناگهانی آسمانی بر مردم لشکر و خود پادشاه عالمگیر گذشت مجمل
از آن سوانح می نگارد که چون لشکر کنار زاله کم آب که اطراف ناله
ریگ بوم خشک داشت فرود آمده بودند و بسبب انقضای ایام
بر شکل گمان آب باران بی هنگام بشدت نبود آخر ماه ربیع الثانی از
بارانی که در جبال و کوهستان و در دشت پرمسعت غیر موسم بارید و
پاس شب گذشته کوه کوه سیلاب بلا بیکبار رو بلشکر آورد و بالای
مبدم جان مردم گردید جمعی که مد هوش پاده عشرت و هم آغوش
خواب غفلت بودند وقتی خبردار گشتند که آب از سر گذشته

بساط خانه را مع خیمه و فرش زیر پا در هم پیچیده بود و هر کدام که
 سر اسبیمه گشته بفکر نجات شروع بدست و پا زدن نمودند هر طرف
 که دران شب تار نظر می افکندند جز موج آب بی پایان بنظر
 نمی آمد و خیمه ها حباب وار بر روی آب نمودار گشت و عالمی همچو
 محشوران یوم النشور سر و پا برهنه استغفار و عجز کزان نفسی نفسی
 گویان هر طرف بقصد جان سلامت بدر بردن میدویدند و اکثری نقد
 جان دران بحر بی پایان فدا دادند در حالتی که ابتداء صدای
 وحشت افزا تزلزل فزای فرو گرفتن سیلاب بهیئیت مجموعی دران
 شب تار در لشکر برخاست و غلغلۀ عظیم هوش ربا دران عرصه
 پر وسعت پیچید پادشاه عالم ستان که در جای ضرور تشریف
 داشتند بگمان آنکه هنگامه رستخیز از ناگهان ریختن غنیم بر اردو
 برپا شده همینکه برخاستند در عالم اضطراب پائی خدیو زمان
 بلغزید و چنان ضرب صعب بپای مبارک رسید که علاج پذیر
 نگردید و بگهنة لنگی که میراث صاحبقران است منجر گردید و کار
 بجائی کشید که سیلاب تا دولتخانه پادشاه رسید و سواری خاص
 و برای خدمت محل طلبداشتند بعده که صبح دمید آب رویکمی آرد و
 بسیاری از مردم عمده نامی اسباب و سرانجام بیداد داده سر و پا برهنه
 هر طرف میدویدند - آنچه ضرر مالی و کسالة و تصدیع بخلاق الله
 رسید از احاطه بیان بیرون است *

الحال فقره چند از عزم تسخیر قلعه پرناله که علت غائی
 این سفر مرا با خطر عمده قصد مفتوح ساختن همین قلعه
 آسمان توأم بود که بعد از در آمدن بتسخیر از سعی پادشاه

زاده محمد اعظم شاه و مدت در تصرف بادشاهی ماندن در سال سی و پنجم جلوس باز غنیم لیثم بر آن قلعه دست یافته بتصرف خود آورده بود وسط ماه رجب المرجب سنه مذکور اردوی گیهان خدیو بآن طرف باهتزاز درآمد اوائل شعبان المعظم نواحی مرتضی آباد رسیده شرف نزول فرمودند - مخلص خان که درین راه بیمار گشته بود بعد رسیدن بمنزل مرتضی آباد ازین تنگنا سرای فانی بدارالقرار جاویدانی شتافت - درین منزل فوج غنیم بانبوهی تمام آمده اطراف فوج شوخی زیاد نمود بعده که بهره مند و دیگر امرا بمقابل برآمده به تنبیه مفسدان پرداختند مقهوران رو بفرار آوردند - چون از همه صوبجات دور و نزدیک فوج تار مع مصالح قلعه گیری بسزاولی گزر برداران طلبداشته بودند تا اواخر ماه رمضان المبارک دران ضلع بسر بردند بعد عید فطر کوچ فرموده دهم شوال المکرم نزدیک قلعه پون گده که بقلعه پرناله چسپیده بود کنار دریا رو بروی قلعه شرف نزول فرمودند - دین مدت سفر دکن تا مقدور هر جا که معموره و آبادی که اسم مصر بران اطلاق توان کرد می شنیدند برای نماز عیدین و جمعه متوجه می شدند بعده که مهم تسخیر قلعات بمیان آمد و عارضه صدمه که بپای حضرت خلد مکان رسید علاوه تصدیعات آن سفر گردید باراده و قصد آنکه هرگاه که از جهاد و مهم دکن فارغ شوند و متوجه دارالخلافه گردند حکم نماز قصر فرموده ادای نماز جمعه و صلوٰه عیدین بر رسیدن مکان مقصود موقوف داشتند - خان فیروز جنک را برای تنبیه و قتیل و اسیر نمودن اشیای اطراف رخصت فرمودند •

ذکر سوانح سال چهل و چهار از جلوس مطابق

سنه هزار و صد و یازده هجری

شاه زاده بیدار بخت و دیگر امرای نامدار برای احاطه نمودن
هر دو قلعه که هفت کروه دور آن از روی جریب بعرض رسید
ماسور گردیدند بعده که حکم نگاه داشتن و روانه نمودن هزار
سوار بنام اکثر صوبه داران صادر گردید چنانچه بزبان خامه داده
بنام شجاعت خان صوبه دار احمد آباد که بی آنکه بملازمت بادشاه
رسد غائبانه در همان صوبه مذکور بمنصب جزوی از جمله متعین
احمد آباد بود بوسیله حسن تردد و شجاعت و امانت از جمله کار
طلبان و دیانت پیشگان مشهور و ملقب بکار طلب خان گردید و
روز بروز نظر بر جوهر رشید میر میراتب او می افزودند تا آنکه در
اندک مدت پنج هزار سوار و صوبه احمد آباد و جودپور
نموده مخاطب بشجاعت خان گردانده مورد عذایات دیگر ساخته بودند
نیز حکم روانه نمودن هزار سوار همراه نظر علی خان که متبذای او
می شد و به پسر مزراع شهرت داشت شرف صدور یافته بود شجاعت
خان نظر برینکه مردم احمد آباد برفتن مهم دور دست تن نمی دادند
و غرور قدم خدمت و ترداتی که ازو بظهور آمده بود خلاف صوبه داران
دیگر که کم و بیش موافق حکم بعمل آوردند در سرانجام و تقدیم خدمت
ماسوره پذیرداخته عرضه داشت متضمن بر عذر آنکه مردم احمد آباد
برای مهم و سفر دور معذورند مع دولت روپیه در کفاره این
کم خدمتی روانه حضور نمود از اتفاقات همان روز که عرضه داشت
شجاعت خان از نظر گذشت عرضه داشت محمد مراد خان که از

سه

خا

بون

سرف

بود

کم

ش

ص

آن بکم و ر

فرمودند وای صدوای بر

که در مقابل چنان حق نه

ملازمت دریافته باشد از ادنی پای

همیشه در صوبه داری بهمراد خاطر به

که ما بدولت بر جهاد و قلع ریشه کفار به

باشیم و بر هر مسلمان که بهره از ایمان داشته به

اسلام خاصه در جهاد واجب و لازم برای طلب هزار

سیرت از روی

ممنون مصحوب گرز بردار

بضمین باراد احرار حضور

که هزار سوار خوش اسپه را میدوار

در همان صوبه ساخته بقرار شصت روپیه

بهاه نقد پیشگی داده همراه بیدار بعد رسیدن

سراک خان برخلاف مرضی شجاعت خان شروع

سپاه نمود شجاعت خان اطلاع یافته بجماعه دارانی که

خانہ

بود

سرف

بود

کمر

Kripal Singh

B-1405

